



مجلهٔ مطالعات باستان شناسی

علمی - پژوهشی

دانشگاه تهران

شمارهٔ استاندارد بین‌المللی: ۲۲۵۱-۹۲۹۷
دورهٔ ۱۴، شمارهٔ ۱، بهار ۱۴۰۱

۲۹



فهرست مقالات

- | | |
|-----|--|
| ۱ | ■ بررسی پیوند اندیشه‌نگاره‌های وابسته به زنجیره نشانه‌های آوایی در خط آغازیلامی
حسن افشاری و روح الله یوسفی زشک |
| ۲۳ | ■ واکاوی ایدئولوژی مرتبط با قدرت سلطنتی در نظام‌های پادشاهی آشور نو و هخامنشی
بهمن فیروزمندی‌شیره‌جینی و علی اصغر سلحشور |
| ۵۳ | ■ تحولات تاریخی شهر نطنز با اتکا به منابع مکتوب و شواهد معماری
سیده سارا محمدی، حسن کریمیان و محسن جاوری |
| ۸۳ | ■ پیشنهادی درباره کاربری بقایای معماری مکشوفه در محوطه ساسانی تل قلعه سیف‌آباد-کازرون
یعقوب محمدی‌فر و رضا نوروزی |
| ۱۰۷ | ■ بررسی وضعیت اقتصادی - معیشتی شهر سوخته از اوائل هزاره سوم تا اوائل هزاره دوم پ.م بر پایه تحلیل آماری گور
نهاده‌های قبور در گورستان شهر سوخته / حسین مرادی و زهرا رجبیون |
| ۱۳۱ | ■ تحول ساختار معماری برج‌های خاموشی از دورهٔ ساسانی تا سده‌های متأخر اسلامی
سید مهدی موسوی‌نیا |
| ۱۵۵ | ■ نگاهی به مساله رنگ آمیزی و کاربرد رنگ در سنگ نگاره‌های ساسانی
نگین میری |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



شماره استاندارد بین‌المللی: ۹۲۹۷-۲۲۵۱

مطالعات باستان‌شناسی
(مجله سابق دانشکده ادبیات و علوم انسانی)
دوره ۱۴، شماره ۱، بهار ۱۴۰۱

ناشر: دانشگاه تهران

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

مدیرمسئول: غلامحسین کریمی‌دوستان

سر دبیر: حسن فاضلی‌نشلی

«هیئت تحریریه»

محمد ابراهیم زارعی استاد دانشگاه بوعلی سینا، همدان	بهمن فیروزمندی استاد دانشگاه تهران	حسن کریمیان دانشیار دانشگاه تهران
یعقوب محمدی‌فر استاد دانشگاه بوعلی سینا، همدان	مهدی مرتضوی دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان	کاظم ملازاده دانشیار دانشگاه بوعلی سینا، همدان
حکمت‌الله ملاصالحی دانشیار دانشگاه تهران	کمال‌الدین نیکنامی استاد دانشگاه تهران	علیرضا هژبری نوبری استاد دانشگاه تربیت مدرس، تهران
رینهارد برنیک استاد موسسه باستان‌شناسی برلین، آلمان	رنه بوشارلا استاد CNRS، فرانسه	سوزان پولاک استاد موسسه باستان‌شناسی برلین، آلمان
هالی پیتمن استاد دانشگاه پنسیلوانیا، آمریکا	الیزابت کارتر استاد دانشگاه کالیفرنیا، آمریکا	باربارا کیم استاد دانشگاه ورشو، لهستان
روجر ماتیسوس استاد دانشگاه ردینگ، انگلیس	یوشیهیر نیشیاکی استاد دانشگاه توکیو، ژاپن	دونالد ویتکمب استاد دانشگاه شیگاگو، آمریکا
ماسیمو ویداله استاد دانشگاه پادوا، ایتالیا	باربارا هلوینگ استاد دانشگاه سیدنی، استرالیا	

مدیر داخلی: محرم باستانی

کارشناس اجرایی: جواد بذرافشان مقدم

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر نشریه مطالعات باستان‌شناسی

نشانی رایانامه مجله: Jarcs@ut.ac.ir تلفن و فکس: ۰۲۱-۶۶۹۷۸۸۸۳ قیمت:

نشریه مطالعات باستان‌شناسی براساس ابلاغیه شماره ۱۸۰۷۳ / ۱۱ / ۹۰/۳ مورخ ۱۳۹۰/۲/۱۲ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم تحقیقات و فناوری دارای درجه علمی می‌باشد.

این مجله در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی اینترنتی: www.sid.ir

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی اینترنتی: www.isc.gov.ir

پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی اینترنتی:

[www.Ulrich's international periodicals directory. \(Journal, magazine\)](http://www.Ulrich's international periodicals directory. (Journal, magazine))

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

نشریه مطالعات باستان‌شناسی

نشریه مطالعات باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، نشریه‌ای علمی است که در سال در چهار شماره منتشر می‌شود.

۱- ویژگی‌های کلی مقاله

- مقاله باید نتیجه تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) باشد.
- مقاله نباید در نشریه دیگری منتشر شده باشد و تا اتمام دآوری نیز نباید به مجله دیگری فرستاده شود.
- چاپ مقاله، منوط به تأیید نهایی هیئت تحریریه مجله است.
- پذیرش مقاله برای چاپ، پس از تأیید هیئت داوران، به آگاهی نویسنده خواهد رسید.
- مسئولیت مطالب و محتوای مقاله بر عهده نویسنده (یا نویسندگان) است.
- مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.
- مقاله نباید از ۲۰ صفحه استاندارد نشریه بیشتر باشد.
- نام کامل نویسنده، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل، رشته تحصیلی، رایانامه و شماره تلفن نویسنده در صفحه جداگانه‌ای ضمیمه شود.
- ارسال مقاله تنها از طریق سامانه مجله مطالعات باستان‌شناسی دانشگاه تهران به نشانی <https://jarcs.ut.ac.ir> امکان‌پذیر است (برای این کار ابتدا باید از طریق گزینه «ورود به سامانه» در سامانه ثبت نام کنید).
- عناوین جدول‌ها با ذکر شماره در بالا و تصاویر، نقشه‌ها، طرح‌ها و نمودارها با ذکر شماره (توضیحات و ذکر منبع) در زیر آورده شود.

۲- اجزای مقاله

- **عنوان:** نام کلی مقاله که گویا و بیانگر محتوای مقاله باشد.
- **مشخصات نویسنده:** شامل نام و نام‌خانوادگی نویسنده، مرتبه علمی، رشته تحصیلی، دانشگاه محل تدریس و تحصیل.
- **چکیده:** شرح جامعی از مقاله با واژه‌های محدود شامل بیان مسئله، هدف، روش تحقیق و یافته‌های پژوهش. لازم به ذکر است چکیده مقاله باید ۱۵۰-۲۰۰ واژه (در حدود ۱۲ سطر) باشد.
- **واژه‌های کلیدی:** شامل سه تا پنج واژه تخصصی است که بسامد و اهمیت آن در متن مقاله بیش از سایر واژه‌هاست.
- **مقدمه:** شامل طرح مسئله اصلی و هدف پژوهش است؛ در این بخش باید به اجمال، سوابق پژوهشی در حیطه مسئله موردنظر مطرح شود.
- **روش بررسی:** شامل ذکر بسیار مختصر روش نویسنده در پژوهش و ذکر ابداعات وی در این زمینه است.
- **بحث و نتیجه‌گیری و تشکر:** شامل متن اصلی مقاله و بحث و نتیجه‌گیری با روش منطقی، مفید و روشن‌گر مسئله مورد پژوهش است و می‌تواند با جدول، تصویر و نمودار و... همراه باشد. در پایان این بخش، نویسنده می‌تواند راهنمایی دیگران را - که در نوشتن مقاله مؤثر بوده‌اند - یادآوری و از ایشان مختصراً سپاسگزاری کند.
- **پی‌نوشت:** در صورت وجود توضیحات ضروری پس از نتیجه می‌آید.
- **منابع:** فهرست‌نویسی ارجاعات مقاله بر مبنای شیوه‌نامه مجله.
- **چکیده انگلیسی:** چکیده انگلیسی باید عیناً ترجمه چکیده فارسی باشد.

۳- شیوه تنظیم متن

- مقاله باید بر صفحه کاغذ A4، با قلم (فونت) ب- نازنین و اندازه ۱۳، فاصله بین خطوط ۱,۱ (single) و در فرمت word نوشته شده باشد. همچنین فاصله از بالا و پایین صفحه ۳/۳۵ سانتی‌متر و از راست و چپ، هر کدام ۳ سانتی‌متر باشد.
- چکیده، واژه‌های کلیدی، منابع، ارجاعات داخل پرانتز، شعرها و هر مطلبی که درون پرانتز بیاید، باید با اندازه ۱۱ نوشته شود.

- ابتدای هر بند، با نیم سانتی متر تورفتگی شروع شود؛ البته سطر نخست زیر هر عنوان نباید تورفتگی داشته باشد.
- نقل قول های مستقیم بیش از سه سطر، جدا از متن اصلی و با یک سانتی متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم ولی با اندازه ۱۱ نوشته شود.
- بخش های مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد، شروع می شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش ها باید با یک سطر سفید از متن جدا و سیاه (بولد) نوشته شوند.
- شماره پی نوشت ها از آغاز تا پایان مقاله باید دنباله دار باشد و از افراط در دادن پی نوشت اجتناب شود.
- چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده اند، در پی نوشت به این مطلب اشاره شود.

۴- شیوه ارجاع به منابع

- ارجاعات مندرج در مقاله، مستند و مبتنی بر منابع خواهد بود و کوشش می شود از معتبرترین منابع استفاده شود.
- هرگاه از مراجعی، چند چاپ موجود باشد، استفاده از چاپ انتقادی اولی و مرجع است.
- در مورد آثار مفقود و نیز منسوب، به منابعی که از آنها یاد کرده و یا توضیحی داده اند، ارجاع داده می شود.

۴-۱- ارجاع داخل متن مقاله

نام خانوادگی نویسنده، سال چاپ اثر: شماره صفحه یا صفحات؛
مثال فارسی: (ملک شه میرزادی، ۱۳۸۸: ۵۴)
لاتین: (Smith 1999: 33)

۴-۲- ارجاع پایانی (منابع)

۴-۲-۱- ارجاع به کتاب

- نام خانوادگی مؤلف یا نام شهر، نام مؤلف، تاریخ نشر (درون پرانتز)، نام کتاب، نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحح، جلد، نوبت چاپ، محل نشر، نام نشر (بدون ذکر واژه «انتشارات»).
- نام کتاب کج (ایرانی) نوشته می شود؛ بنابراین از سیاه کردن (بولد) یا قرار دادن آن در گیومه پرهیز کنید.

۴-۲-۲- ارجاع به مقاله

- نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، تاریخ نشر اثر (داخل پرانتز)، عنوان مقاله مورد استفاده (داخل گیومه)، نام و نام خانوادگی مصحح یا مترجم، عنوان اصلی دانشنامه یا فصلنامه و مجله (ایرانی) و بدون ذکر واژه مجله، دوره یا سال انتشار، شماره، شماره صفحات مقاله.
- عنوان مقاله تنها در گیومه قرار می گیرد و کج و سیاه نمی شود.

۴-۲-۳- ارجاع به پایان نامه

- نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، سال دفاع (داخل پرانتز)، عنوان رساله، مقطع دفاع شده، نام و نام خانوادگی استاد راهنما، نام دانشگاه و دانشکده محل تحصیل دانشجو.
- نام رساله دکتری کج (ایرانی) نوشته می شود و عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد در گیومه قرار می گیرد.

۴-۲-۴- ارجاع به نسخه خطی و اسناد

- نام مشهور مؤلف، نام مؤلف، نام کتاب یا رساله خطی یا نسخه عکسی، شماره نسخه، محل نگهداری.
- در ارجاع به اسناد تاریخی، عنوان سند، شماره طبقه بندی و دسترسی، نام آرشیو و برای میکروفیلم ها افزون بر مشخصات کتاب، ذکر شماره میکروفیلم و محل نگهداری ضروری است.

۴-۲-۵- ارجاع به وبگاه های اینترنتی

- نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، تاریخ درج مطلب در وبگاه (درون پرانتز)، عنوان مقاله یا اثر (داخل گیومه)، نشانی الکترونیکی وبگاه.

۵- مثال برای تهیه فهرست منابع

ارجاع به کتاب

White, T.D. 1991. *Human osteology*. New York, Academic Press.

ارجاع به مقالات مجله‌ها

Trinkaus, E. 1982. Artificial cranial deformation in the Shanidar 1 and 5 Neanderthals. *Current Anthropology* 23 (2): 198-199.

ارجاع به مجموعه مقالات

Gillings, M. 2000. Plan elevation and virtual worlds: The development of techniques for the routine construction of hyper real simulations. In: J.A. Barcelo, M. Forte and D. Sander, (eds.), *Virtual Reality in Archaeology*, BAR int. Series 843: 47-51

ارجاع به مجموعه مقالات کنفرانس‌ها

Jones, P., 2004. Identity and preoccupation: skulls cults and the emanation of ideals in the aceramic Neolithic of Cyprus. In: Carter, F.D. and White, R.B. (eds.), *Proceedings of the 2004 BANEIA Conference*, 25-27 March 2004, Reading University, England, 148-153.

ارجاع به پایان‌نامه

Blom, D.E. 1999. *Tiwanaku regional interaction and social identity, a bioarchaeological approach*, Ph. D thesis, Department of Anthropology, University of Chicago.

۶- نکات دیگر در باب ارجاع به منابع

- تلفظ اسامی لاتین و نام‌های دشوار، در متن مقاله با حروف لاتین در مقابل آن‌ها و داخل پرانتز ذکر شود.
- هر توضیح اضافی دیگری غیر از ارجاع به منابع، در پی‌نوشت ذکر شود.
- در صورتی که مؤلف منبع اثر، معلوم نباشد، نام اثر جایگزین نام مؤلف می‌شود.
- از شماره‌گذاری یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل‌های فهرست منابع پرهیز شود.
- منابع مقاله به صورت الفبایی و براساس نام خانوادگی مؤلف تنظیم می‌شود؛ منابعی که در پایان مقاله ذکر می‌شود، همان منابعی است که در داخل متن استفاده شده است؛ از این رو اگر منبعی تنها در پایان مقاله ذکر شود، اما در داخل متن بدان ارجاع داده نشده باشد، از منابع پایانی حذف خواهد شد.
- عنوان کتاب‌ها و مقاله‌ها در منابع پایان مقاله به طور کامل ذکر خواهد شد.
- منابع غیرفارسی، پس از منابع فارسی و به ترتیب: عربی، انگلیسی، فرانسوی و... آورده شود.

- علائم اختصاری

ج: جلد	ص: صفحه	هـ.ش: هجری شمسی
صص: صفحات	د: دوره	هـ.ق: هجری قمری
ش: شماره	فو: متوفی	ق.م: قبل از میلاد
همان: منبع پیشین	همانجا: منبع پیشین؛ همان جلد و همان صفحه	م: میلادی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	بررسی پیوند اندیشه‌نگاره‌های وابسته به زنجیره نشانه‌های آوایی در خط آغازایلامی حسن افشاری و روح الله یوسفی زشک
۲۳	واکاوی ایدئولوژی مرتبط با قدرت سلطنتی در نظام‌های پادشاهی آشور نو و هخامنشی بهمن فیروزمندی شیره‌جینی و علی اصغر سلحشور
۵۳	تحولات تاریخی شهر نطنز با اتکاء به منابع مکتوب و شواهد معماری سیده سارا محمدی، حسن کریمیان و محسن جاوری
۸۳	پیشنهادی درباره کاربری بقایای معماری مکشوفه در محوطه ساسانی تل قلعه سیف‌آباد - کازرون / یعقوب محمدی‌فر و رضا نوروزی
۱۰۷	بررسی وضعیت اقتصادی - معیشتی شهر سوخته از اوائل هزاره سوم تا اوائل هزاره دوم پ.م بر پایه تحلیل آماری گور نهاده‌های قبور در گورستان شهر سوخته حسین مرادی و زهرا رجبیون
۱۳۱	تحول ساختار معماری برج‌های خاموشی از دوره ساسانی تا سده‌های متأخر اسلامی سید مهدی موسوی نیا
۱۵۵	نگاهی به مساله رنگ‌آمیزی و کاربرد رنگ در سنگ‌نگاره‌های ساسانی نگین میری



An Investigation on Connection of Ideograms Related to the Chain of Phonetic Signs in the Proto-Elamite Writing System

Hassan Afshari¹ & Ruhollah Yousefi Zoshk²
(1-22)

Abstract

With substantial increase in socio-political complexity during the second half of the fourth millennium BC and emergence of a need to record the economic transactions, the Proto Elamite writing system on the Iranian plateau and the proto Cuneiform in Mesopotamia was emerged. As a result of the political, climatic and cultural conditions prevailing the Iranian Plateau, the Proto Elamite writing system was used by various communities on the Iranian plateau in late 4th millennium B.C. It seems that there were probably different tribes with diversified cultures and languages, among which, they were able to take advantage of the identical sign list to register names in their language. In Proto Elamite writing system, there also have different numbers and signs for objects, property and the signs with phonetic values are combined together, making string of signs with single meaning and separation of such chain of signs requires full knowledge of this writing system. The purpose of this article is to introduce and examine the signs integrated in phonetic values, which are probably integrated among the ideogram signs. The ideogram signs may have been read with phonemes in the past, but there were never exclusively related to phonetic signs. The method of study is as follows: after classifying the groups of similar texts that were probably written by the same scribe or a group of Proto Elamite clay tablets sealed by a same image, the same structural similarities and phonetic differences have been studied. On the other hand, according to the similar position of the ideological signs before and after phonetic values, an attempt has been made to separate the chain of phonetic values. As a result, the pre-name signs probably have the gender value or social status of the owner of the name, and the sign after the name conveys the use of the verb and in small number of the texts, it conveys the meaning of a household or tribe.

Keywords: Proto Elamite, Phonetic writing system, Ideograms, Susa, 4th millenium B.C.

Received: 12, November, 2020; Accepted: 20, June, 2022

doi
10.22059/jarcs.2022.313549.142950
Print ISSN: 2676-4288 - Online ISSN: 2251-9297
<https://jarcs.ut.ac.ir>

1. Corresponding Author: hassanafshari@ut.ac.ir

Ph.D. Candidate of Archeology, University of Tehran, Tehran, Iran.

2. Associate Professor, Department of Archaeology, Islamic Azad University Varamin, Pishva Branch, Varamin, Iran.

1.Intuoduction

The term Proto Elamite was coined with the discovery of two clay tablets in 1900 (Scheil, 1905: 60). This lexicon became widespread today and became the culture with standard timeline in Iranian Plateau (Helwing, 1383: 150 - Matthews and Fazeli, 2022: 188). One of the characteristics of the Proto Elamite period is the standard management and writing technique in a very vast areas of the Iranian plateau (Alden, 1982: 613). Among the excavated Proto Elamite sites, in 8 of them, the Proto Elamite tablets have been obtained, of which only in Susa, more than 1,500 clay tablets have been found, due to the extensive excavations carried out in the early twentieth century, which unfortunately used the most primitive documentary system of their time.

Because of that reason, almost all of the Proto Elamite tablets dog out at Susa, lack archaeological and environmental contexts, and no one can separate the clay tablets of a specific architectural level and corelating the clay tablets with other material culture led to nowhere. Had such an ability, would give us a great deal of information about the social and daily life of the Susa community during the Proto Elamite period. Today, it is a MUST for new excavations in Susa or Malyan in Fars.

The Proto Elamite writing system was initially unknown, much of which has remained largely mysterious due to the complexity of the writing structure after a century of researches. This writing system consists of a set of different signs that convey different semantic functions, such as 1- numeric signs 2- object signs 3- ownership signs 4- phonetic signs, each of which they are integrated together and it is difficult to separate them. On the other hand, in wrting processe , only a part of the scribe thoughts was written on a tablet and the other part was only in the mind of the owner, scribe or parties to the exchange, which can never be discovered. In this article, we introduce and examines how the ideogram signs are integrated with the phonetic signs in the Proto Elamite writing system, which raises various questions, how are these two groups of signs combined? What is the function of ideograms related to the chain of names?

Phonetic value signs in the Proto Elamite writing system are a topic that has received more attention in recent years and includes a number of sign chains that may have been used to record andromorphic names(Scheil, 1923- Brice, 1964: 36-37). According to the Proto Elamite texts that have been published so far and reviewed by the authors, 166 signs have probably been identified with phonetic values, many of which are variants, which, if separated, may be close to 100 phonetic signs in the Proto Elamite writing system according to the contents of the Proto Elamite texts, especially the tablets obtained from Susa, Some ideograms are more repetitive at the beginning of phonetic signs, which the authors have introduced in this article as nominative links, which are frequently repeated as M298-M388-M124_M376, which is probably the use of gender or social status of the owner. To better understand the writing structure of the Proto Elamite writing system, the best way is to find number of tablets of single scribe, written in a standard style that we now call them standard tablets, such as a collection that they are sealed with scenes, PES334 and PES329 (Figure 1).Due to the similarity of the structure of the text, it is probably for a single scribe, and in this tablet, after mentioning the title of the text, which is probably written based on ideological signs, the number of workers is counted with the sign M388 and then the amount of payment is given with the sign M288. Except for the MDP tablet.17: 67, the M388 sign is mentioned again along with several signs, which are different in all tablets, and probably in the second time, the M388 sign indicates the gender or social status of the name holder, and at the end with the M153 sign. Another collection that helps in recognizing suffixes and nominal prefixes in Proto Elamite texts is the unique collection of the National Museum of Iran called MDP.26 (Figure 2) and the authors have selected a few of these tablets briefly. These are: MDP.26: 029, MDP.26: 030, MDP.26: 031, MDP.26: 032, MDP.26: 039, MDP.26: 040, MDP.26: 043, based on the type of texts, the same is probably true and they were written

by single person. After mentioning the title of the text, which was probably written based on the string of ideograms, and the reason for this statement is the existence of the same signs in the above texts and also mentioning them in many other ones from the MDP.26 collection. The M388 ideogram is then written, which gives a different meaning depending on the placement of the captions. In this collection, it is probably the prefix of the nominal chain and is mentioned in all seven texts. After the M388 sign, a series of 2 to 5 signs is written, and in each caption, the signs are variable (unlike the nominal symbols of the beginning of the tablet), which is very similar to a syllabic chain. For example, in the MDP.26: 039, MDP26: 40 it starts with a specific sign M263, but the second and third signs are different, and on the other hand in the other two texts called MDP26: 31, MDP26: 43 the third sign M218, the last sign of the nominal chain is the same. It is interesting to note that in six of the seven tablets, after all the nominal chain of signs that are different, the sign M292 is written in all of them, which is probably used for ideogram, but is like the suffix attached to the end of the name and the sign for payment of wages and the number given in the following (Figure 2). In most cases, signs are used at the end of the names, which due to their high repetition may not have a phonetic value, or if it was pronounced with a phoneme in the past, but has no phonetic connection with names.

Having a better understanding about the syntax and semantic of the Proto Elamite writing system, all the tablets came out from Susa and were published in MDP collections were examined and among which 27 clay tablets within the same semantic rules were selected and drawn. By analyzing the location of the sign on different tablets, the structure of the integration of phonetic signs with ideograms was determined, which is of great importance in revisiting the rules of the Proto Elamite writing system.

بررسی پیوند اندیشه‌نگاره‌های وابسته به زنجیره نشانه‌های آوایی در خط آغاز-

ایلامی

حسن افشاری^۱

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

روح الله یوسفی زشک

استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ورامین پیشوا، ورامین، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

علمی - پژوهشی

چکیده

نیمه دوم هزاره چهارم ق.م با پیچیده شدن جوامع برای ثبت بهتر فعالیت‌های اقتصادی خط آغازایلامی در فلات ایران و آغازمیخی در بین‌النهرین شکل گرفت. با توجه به شرایط سیاسی، اقلیمی و فرهنگی حاکم بر بخش عمده‌ای از فلات ایران در نیمه دوم هزاره چهارم ق.م خط آغاز ایلامی توسط جوامع گوناگون فلات ایران مورد استفاده قرار گرفت و احتمالاً در فلات ایران اقوام، با فرهنگ و زبان‌های گوناگونی وجود داشته که با این خط توانایی ثبت اسم با زبان‌های مختلف را داشته‌اند. همچنین در این خط نشانه‌های عددی، اشیاء، مالکیت و نشانه‌های آوایی با یکدیگر ادغام شده‌اند و جدا سازی آن‌ها نیازمند شناخت کامل به این سیستم نگارش است و از طرفی هنوز در مرحله رمزگشایی این خط هستیم و امروزه با توجه به عدم شناخت درست نسبت به این خط و سیستم نگارش، جدا سازی و تفکیک این دو کار دشواری است. هدف از نوشتار پیش رو، معرفی و بررسی نشانه‌های ادغام شده در اسم‌های آوایی می‌باشد که احتمالاً در میان نشانه‌های اندیشه‌نگاری ادغام شده است. شاید در گذشته با آوا خوانده می‌شده اما هیچگاه نشانه آوایی مرتبط با اسم نبوده است. روش بررسی بدین‌سان است پس از دسته بندی گروه‌های متون مشابه که احتمالاً توسط یک کاتب نگاشته یا دسته ای از گل‌نبشته‌هایی که توسط یک نقش مهر مهور شده به بررسی شباهت‌های یکسان ساختاری و تفاوت‌های آوایی پرداخته شده است که با توجه به جایگاه یکسان نشانه‌های اندیشه‌نگاری در قبل و بعد از اسم‌های آوایی سعی بر تفکیک آن‌ها شده و در نتیجه احتمالاً نشانه‌های قبل از اسم کاربرد جنسیت یا جایگاه اجتماعی صاحب اسم را با خود دارد. نشانه بعد از اسم کاربرد فعل را می‌رساند و در موارد اندک نشانه خانواده یا خاندان می‌باشد. بررسی قرارگیری نشانه با توجه به الواح مختلف اهمیت بالایی در شناخت بیشتر خط آغاز ایلامی دارد.

واژه‌های کلیدی: آغازایلامی، خط آوایی، اندیشه‌نگار، شوش، هزاره چهارم ق.م.

۱. مقدمه: در سال ۱۹۰۰ م با کشف اولین گروه گل نبشته به خط متفاوتی از آنچه تاکنون کاوشگران فرانسوی به خود دیده بودند بر آن واژه آغازایلامی نسبت دادند (Scheil, 1905: 60) زیرا این خط را نیای نمونه شوش و انشان (ایلام تورات) قلمداد می‌کردند. اما با کشف گل‌نبشته‌های بیشمار در نواحی مختلف فلات ایران در دهه‌های بعد این تفکر به چالش کشیده شد، مانند تپه سیلک در مرکز فلات ایران که پس از کشف گل‌نبشته‌های آغازایلامی کاوشگر دلیل آن را در این ناحیه به خاطر تسخیر نظامی توسط شوشی‌ها عنوان کرد (گیرشمن، ۱۳۷۸: ۷۱). کمی بعد در محوطه تل‌گسر در دشت رامهرمز (Mc Cown, 1949) گل‌نبشته مشابهی یافت شد و معنی واژه آغاز ایلامی به یک فرهنگ با دوره زمانی خاص در فلات ایران تغییر پیدا کرد (هلونگ، ۱۳۸۳: ۱۵۰-۱۵۱؛ Matthews and Fazeli, 2022: 188) که شاخصه آن فن مدیریت و نگارش استاندارد در مناطق وسیعی از فلات ایران است. امروزه از میان محوطه‌های دارای فرهنگ آغازایلامی در ۸ محوطه آن شامل ۱. شوش (Vallat, 1971) ۲. سیلک

(Ghrshman, 1938: XXXI) ۳. تل گسر (45: Alizadeh, 2014; Whitcomb, 1971: 37) ۴. تپه یحیی (Damerow & Englund, 1989- Lamberg-Karlovsky, 1971) ۵. تل ملیان (Stolper, 1985- Sumner, 1974) ۶. شهرسوخته (Amiet et al, 1978: 25) ۷. تپه ازبکی (Vallat, 2003) ۸. تپه سفالین (Dahl et al, 2013: 60)، گل‌نبشته به دست آمده است. از میان تمامی این نواحی تنها در شوش حجم بالایی گل‌نبشته به دست آمده و دلیل آن بخاطر کاوش گسترده‌ای است که اوایل قرن بیستم میلادی صورت پذیرفته و احتمال آن وجود دارد که ناحیه‌ای در دوره آغازایلامی از شوش بزرگتر و مهمتر بوده باشد. اما به دلیل کاوش‌های محدود هنوز در سطح مطلوبی شناسایی نشده است. متأسفانه کاوش‌های شوش نیز فاقد لایه‌نگاری بوده و از ابتدایی‌ترین سیستم مستند نگاری در زمان خود بهره بردند که این دلیل باعث شد امروزه حجم بالایی گل‌نبشته آغازایلامی فاقد بستر و بافت محیطی باشد و حتی برای مقایسه هم نتوانیم گل‌نبشته‌های یک فضای معماری مشخص را تفکیک نمایم زیرا با طبقه‌بندی گل‌نبشته‌ها در بافت و مقایسه آن‌ها با دیگر یافته‌های باستان‌شناسی به دست آمده در بافت خود و مقایسه تفاوت‌ها با دیگر بافت‌ها، اطلاعات فراوانی از وضعیت زندگی اجتماعی و روزمره جامعه شوش می‌تواند به دست آورد که امروزه این کار نیازمند کاوش‌های جدید در شوش یا ملیان فارس می‌باشد. این خط در تمامی نواحی با دو ساختار، یکی بومی و دیگری ساختار استاندارد آغازایلامی حفظ شده است. برای مثال همگی گل‌نبشته‌ها در یک ابعاد و سائز نسبتاً یکسان، (البته بسته به متن کوتاه و بلند) با ساختار نگارش و شروع و پایان یکسان می‌باشند. اما همگی با نمونه آغازمیخی در بین‌النهرین متفاوت هستند (افشاری و یوسفی زشک، ۱۳۹۹: ۶۴-۷۱).

با توجه به کاوش‌های گسترده شوش که از آن بالای ۱۵۰۰ گل‌نبشته آغازایلامی منتشر شده است، اکثر نشانه‌های به دست آمده از این ناحیه در دیگر نواحی فلات ایران که گل‌نبشته آغازایلامی به دست آمده، دیده می‌شود. گل‌نبشته‌های محوطه تل‌ملیان بیشترین شباهت را با توجه به ساختار دستوری، نگارشی و اسم‌های آوایی با شوش دارد و هر چقدر محوطه‌های دورتری از شوش گل‌نبشته به دست آمده، تفاوت‌های محلی بیشتر احساس می‌شود. یکی از مهمترین این تفاوت‌ها، زنجیره‌ای از نشانه‌های اسمی می‌باشد که احتمالاً آوایی است و در نمونه تپه یحیی و سفالین نشانه‌های آوایی متفاوتی با نمونه شوش دست آمده است و نشان می‌دهد احتمالاً در فلات ایران زبان‌های متفاوت آوایی وجود داشته است اما همگی از یک ساختار نگارشی واحد استفاده کرده‌اند و احتمالاً اولین اتحادیه اقوام فلات ایران شکل گرفته است که با توجه به محل کشف گل‌نبشته‌های آغازایلامی که تاکنون به دست آمده‌اند مساحتی بالای یک میلیون کیلومتر مربع را از فلات ایران در بر می‌گرفته است (افشاری و دیگران، در دست چاپ).

از این رو مقاله در نظر دارد که: به معرفی و بررسی نشانه‌های اندیشه‌نگاری وابسته به نشانه‌های آوایی در خط آغازایلامی بپردازد. که خود پرسش‌های گوناگونی ایجاد می‌کند. آیا خط آغازایلامی یک خط ادغامی و مرکب از اندیشه‌نگار و آوا می‌باشد؟ چگونه این دو گروه نشانه در هم ترکیب شده‌اند؟ کارکرد نشانه‌های اندیشه‌نگاری وابسته به اسم چه می‌باشد؟ و فرضیه پاسخگویی به سوالات چنین می

باشد که در خط آغاز ایلامی نشانه‌ها در سه گروه عددی، اندیشه نگاری و آوایی با یکدیگر ادغام شده- اند که به دلیل پیوستگی‌های نشانه‌های اندیشه‌نگاری و آوایی جداسازی این دو کاری دشواری است و با مقایسه موردی میان گروهی از گل‌نشته‌ها با مفاد متنی مشابه نمونه مورد مقایسه می‌توان تفاوت میان این دو را شناسایی کرد و احتمالاً برخی نشانه‌ها پیش از نام، جایگاه اجتماعی و یا جنسیت اشخاص را نمایش می‌دهد که اگر درک درستی از آن صورت گیرد، کمک بزرگی به رمزگشایی آوایی خط آغاز ایلامی خواهد کرد.

۲. پیشینه پژوهش: اولین بازخوانی‌های خط آغازایلامی از سال ۱۹۰۰ با کشف دو گل‌نشته‌ی آغاز- ایلامی شروع شد (De . Morgan, 1900: 130) و در سال ۱۹۰۵ اولین فهرست نشانه‌های خط آغاز ایلامی منتشر گشت (Scheil, 1905). و در سال ۱۹۲۳ به این فهرست افزوده شد (Scheil, 1935). و در سال ۱۹۴۹ دومکنم فهرست طولانی از نشانه‌ها و زیرگونه‌ها منتشر کرد (De Mecquenem, 1949). اما تا این دوران تلاش خاصی برای بازخوانی متون انجام نشده بود و با پایان کاوش‌های کلاسیک شوش پژوهش بر روی گل‌نشته‌های آغازایلامی روبه فراموشی سپرده شد تا در دهه ۱۹۷۰ میلادی با کاوش لایه‌نگاری شوش (آکروپل I) توسط لوبرن، تلاش‌های گوناگونی در زمینه پیدایش نگارش سوی فرانسوا والا صورت گرفت (Vallat, 1973- Vallat, 1985- Vallat, 1971- Vallat, 1978- Vallat, 1985). سپس در سال ۱۹۷۸-۱۹۷۹ میلادی یوران فریبرگ ریاضیدان سوئدی رمزگشایی اولیه یک گروه از متون آغاز- ایلامی را با استفاده از سیستم‌های شمارشی معین و مشابه آن با متون بین‌النهرینی پیشنهاد کرد (Friberg, 1978-79). سپس پیتر دامرو و رابرت انگلوند چند سال بعد تحقیق خود را بر روی متون تپه یحیی آغاز کردند و به نتایج جالبی دست یافتند (Damerow & Englund, 1989). انگلوند پژوهش خود را با متون شوش پرورش داد (Englund, 1999- Englund, 2004) با ابتدای قرن بیست و یکم میلادی کارهای تحقیقاتی یاکوب دال آغاز شد و او در سال ۲۰۰۵ میلادی یک رمزگشایی اولیه از مجموعه واژه‌های به کار رفته در حیوانات گوسفند و بز در متون آغازایلامی شوش ارائه کرد. رمزگشایی‌های او بر پایه مشاهدات متعددی همچون بزرگی گله، ارتباط میان نرها و ماده‌ها در گله، شمار بچه‌ها، ارتباط میان ماده‌های بالغ و تولیدات شیر تصفیه‌شده و همچنین مقایسه با عملیات حسابداری بین‌النهرین بنا شده است (Dahl, 2005).

در زمینه پژوهش بر روی نشانه‌های آوایی خط آغازایلامی اولین بار ونسال شیل در سال ۱۹۲۳ میلادی در مجموعه MDP17 به زنجیره‌های اسمی توجه کرد. اما موفقیتی به دست نیاورد زیرا در آن بهره زمان شناخت درستی از خط آغازایلامی وجود نداشت (Scheil, 1923). چهار دهه بعد در سال ۱۹۶۴ میلادی ویلیام بریس با درکی بهتر از خط‌های آوایی به پژوهش ساختار آوایی خط آغازایلامی پرداخت (Brice, 1964: 34). و در آخر چنین نتیجه گرفت: این خط با ترکیبی از نشانه‌ها به وجود آمده است که برخی از آن‌ها به احتمال آوایی می‌باشد (Brice, 1964: 36-37) سپس تلاش‌های گسترده بانو مریجی برای تهیه فهرستی نسبتاً استاندارد از نشانه‌های آغاز ایلامی (Meriggi, 1974) و مجموعه‌ای از زنجیره‌های اسمی را بررسی کرد (Meriggi, 1971: 173- 174) با شناخت ساختار خط آغاز ایلامی در سال ۲۰۰۹ میلادی یاکوب دال به تحلیل نشانه‌های اسمی با ساختار آوایی پرداخت (Dahl, 2009: 24)

و برای اثبات کار خود از خط ایلامی سطری کمک گرفت و در ادامه کار او در سال ۲۰۱۲ فرانسوا دوسه با مقایسه با اسم‌های کتیبه‌های میخی به دست آمده از شوش چنین نتیجه گرفت که توالی‌های نشانه‌های اسمی مشابه سیلاب‌های آوایی می‌باشند (Desset, 2012: 53- 62) سپس در سال ۲۰۱۵ خانم لورا هاوکینز بر آوایی بودن خط آغازایلامی تایید کرد (Hawkins, 2015: 4). در ادامه بررسی‌ها یاکوب دال در سال ۲۰۱۸ میلادی چنین نتیجه گرفت:

به نظر می‌رسد برخی متون پیچیده حاوی اقلام کارگری در واحدها یا گروه‌ها، اغلب با ساختارهای مکرر، گاه با مدیرانی که نام آن‌ها با عناوینی شاید با علائمی نوشته شده باشند که ممکن است حاوی ساختار آوایی باشد و این روش متفاوت با نمونه‌های آغاز میخی می‌باشد و این نام‌های آوایی احتمالاً کارگران یا صاحبکاران می‌باشند (Dahl et al, 2018: 19). در سال ۲۰۱۹ برای اولین بار، فهرستی کوتاه از نشانه‌های آوایی منتشر شد (Dahl, 2019: 85) در همان سال یک گروه پژوهشی از دانشگاه کلمبیا با تحلیل‌های پیچیده آماری در درصدهای تکرار و ارتباط نشانه‌های خط آغازایلامی سعی بر شناسایی و کاربری آوایی آن نمود (Born et al, 2019). آنها معتقدند خط آغازمیخی بعد از دوره سومری یک سیستم ترکیبی از لوگوگرام و اندیشه نگار به وجود آمد (Born et al, 2019) و یاکوب دال نیز معتقد است قدیمی ترین شواهد غیر قابل انکار در ساختار آوایی در بین النهرین در متون کهن اور^۱ به سال ۲۹۰۰ – ۲۷۰۰ ق.م است (Dahl, 2019: 82) اما در خط آغازایلامی با توجه به آزمایش کربن ۱۴ محوطه تل‌ملیان با دوره زمانی بین ۳۰۰۰ – ۳۳۰۰ ق.م (Desset, 2012: 7) و Wright and (Rupley, 2001: 12) (Dahl, 2013: 362). رشته‌های طولانی از نشانه غیر عددی در متون برای نوشتن نام موسسات و عناوین استفاده شده است (Dahl, 2019: 82- 83) که بسیار شبیه ساختار خط آوایی (Born, 2019) و ادغام شده با نشانه‌های اندیشه‌نگاری می‌باشد. در اواسط سال ۲۰۱۸ میلادی پایان‌نامه حسن افشاری با محوریت بررسی اندیشه‌نگاره‌های پیچیده اسمی در خط آغازایلامی به شناسایی و تحلیل نشانه‌های آوایی در اسم‌های آغازایلامی پرداخت.

۳. ساختار گل‌نبشته‌های آغازایلامی بر اساس ساختار، گل‌نبشته‌ها از ۵ بخش مختلف تشکیل می‌شوند: ۱- عنوان ۲- ورودی ثبت ۳- مجموع ۴- متن لبه بالایی ۵- زیر مجموعه (Dahl, 2018: 388) شناسایی ساختار درست گل‌نبشته‌ها موفقیت بزرگی برای طبقه بندی و بازخوانی متون می‌باشد که پیشتر در سال ۲۰۱۳ یاکوب دال استاندار اولیه‌ای از طبقه بندی گل‌نبشته‌ها بر ساختار فیزیکی متون ارائه کرد (Dahl et al, 2013: 365-366) هر گل‌نبشته آغازایلامی از چند قسمت متنی تشکیل شده است.

اغلب گل‌نوشته‌های آغازایلامی با یک علامت تک و گاهی پیچیده شروع می‌شوند که کاربرد عنوان برای همه متن آن گل‌نبشته را دارد. این علامت به احتمال زیاد نشان دهنده خانواده یا فردی است که مفاد گل‌نبشته مربوط به او است (Dahl, 2018: 390 - Damerow and Englund, 1989: 13) و بعد از علامت آغازین، در متن یک سربرگ در اغلب موارد به صورت یک رشته اندیشه‌نگار یا نشانه-

های غیر عددی می‌باشد (Englund, 2004: 127). که عقیده دارند می‌تواند حرفه‌های استاندارد یا عناوینی باشند که در بین خاندان‌ها یا شرکت‌ها وجود داشته و استفاده می‌کردند. بر اساس ساختار رشته نشانه‌هایی که احتمالاً اسم است می‌توان حدس زد که با ساختار هجایی باشند که فردی را مشخص کرده‌اند که مسئولیتی را بر عهده دارد (Hawkins, 2015:4). در آخر جمع که اکثر متون آغاز-ایلامی شامل ورودی‌های حسابداری هستند و کل جمع آوری در پشت گل‌نبشته نوشته می‌شد. ویژگی کلی الواح آغازایلامی را می‌توان بدین صورت نام برد: اول اینکه اسناد آغازایلامی به صورت خطی نوشته شده‌اند دوم اینکه اولین نشانه‌ها بر روی یک گل‌نبشته تقریباً مشابه عملکرد نشانه، عنوان نامیده می‌شوند و سرفصل‌های آغازایلامی هرگز نشانه‌های عددی نیستند و سوم اینکه هر ورودی به طور معمول شامل یک یا چندین نشانه اندیشه‌نگاری است که به دنبال علامت عددی است (Hawkins, 2015:3).

۴. در کل نشانه‌ها به چهار قسمت کلی تقسیم می‌شوند: ۱. شمارشی ۲. اندیشه‌نگاره‌های

اشیا ۳. نشانه‌های مالکیت ۴. نشانه‌های آوایی (Dahl, 2018:390)

۴-۱. نشانه‌های عددی

ساده‌ترین نشانه‌های شناخته شده در خط آغازایلامی مربوط به سیستم عددی می‌باشد که به جز سیستم شمارشی ده تایی مابقی با نمونه‌های آغازمیخی به صورت یکسان می‌باشند، زیرا هر دو از یک سیستم مدیریتی کهن در منطقه خاورمیانه ریشه گرفته‌اند (افشاری و یوسفی، ۱۳۹۹: ۲۹).

۴-۲. نشانه‌های اشیا

تک نشانه‌های اشیا به راحتی قابل شناسایی می‌باشد. چون اکثراً تنها آورده می‌شود و بعد از آن نشانه عددی نگاشته می‌شود. در مواردی این نشانه‌ها مرکب می‌شوند که احتمالاً نشانه جمع بسته شده به کیفیت و یا نوع اشیا یا حیوان مشخص می‌کند (Dahl et al, 2013:366). اما در مواردی نیز ممکن است برای نشانه مالکیت نیز استفاده شود.

بسیاری از نشانه‌های اشیا در متون آغازمیخی با توجه به کیفیت تصویرشان که عموماً پیکتوگرام می‌باشند، با استفاده از ارزش تصویری آن‌ها رمزگشایی می‌شوند. اما این روش در آغاز ایلامی پاسخگو نیست زیرا نشانه‌های آغاز ایلامی عموماً بسیار انتزاعی هستند (Dahl et al, 2013:366). و از طرفی هم خط آغازایلامی مانند آغازمیخی تطور چند هزار ساله نداشت و تنها خط ایلامی سطری از آن تطور و ریشه گرفته است که اخیراً در حال رمزگشایی می‌باشد (Desset, 2018).

نشانه‌های اشیا: در کل به سه گروه اصلی تقسیم می‌شوند: نشانه‌هایی از گیاهان و محصولات گیاهی، از جمله غلات و محصولات کشاورزی، نشانه‌هایی برای نمایش حیوانات و محصولات دامی و نشانه‌هایی که نشانه انسان‌ها می‌باشد.

نشانه‌های انسانی: یک دسته نشانه‌هایی می‌باشند که شاید جایگاه، جنسیت و موقعیت اجتماعی انسان‌ها را نمایش می‌دهد مانند نشانه‌های کارگری که به عقیده دوسه تا کنون ۷ نشانه در این زمینه شناسایی شده است. (Desset, 2016: 75) دسته دیگر از نشانه‌های انسانی نشانه‌هایی می‌باشند که به غیر مستقیم در ارتباط با انسان است مانند نشانه گرافیکی گاواهن، احتمالاً بازگو کننده تلاش شغلی

است که انسان‌ها آن را انجام دادند و هدف نهایی گل‌نبشته نیز نمایش دادن میزان تلاش انسان را دارد.

۳-۴. نشانه‌های مالکیت

به لحاظ ساختاری نشانه‌های مالک می‌تواند به عنوان سر صفحه (هدر) یا معرفی ورودی نوشته شود. برخی از نشانه‌های مالک در مواردی از چند نشانه مجزا تشکیل شده است. در ورودی اصلی نشانه صاحب همیشه قبل از جسم شمرده شده و نشان داده می‌شود. نشانه مالک می‌تواند در پشت گل‌نبشته و در قسمت جمع داری نگاشته شود. نشانه‌های مالکیت دو نوع است. گروهی از نشانه‌ها به طور مستقل به کار می‌رود مانند مثلث مو و گروهی دیگر از نشانه‌های مالکیت در نشانه‌های اندیشه‌نگاری اشیا نیز به کار می‌رود.

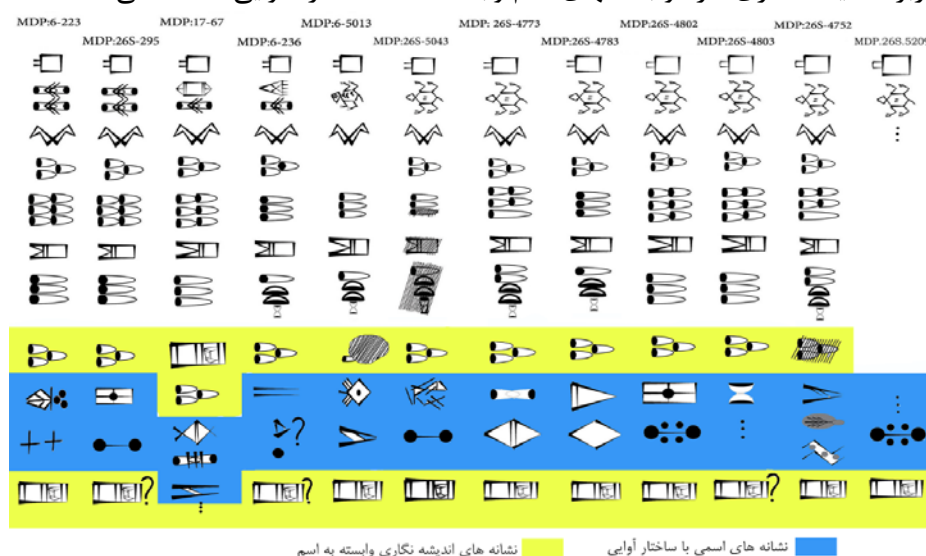
۴-۴. نشانه‌های آوایی

نشانه‌های آوایی شامل تعدادی زنجیره نشانه است که احتمالاً با ساختار آوایی ثبت اسم‌ها به کار رفته است. با توجه به گل‌نبشته‌های آغازایلامی که تاکنون منتشر شده است و توسط نگارندگان مورد بررسی قرار گرفته است، تعداد ۱۶۶ نشانه با کاربری احتمالاً آوایی شناسایی شده است که بخش زیادی از آن‌ها زیرگونه (ورینت) می‌باشند که در صورت تفکیک و جدا سازی شاید نزدیک به ۱۰۰ نشانه آوایی در خط آغاز ایلامی وجود دارد. مجموعه مورد بررسی شامل ۱۵۰۰ گل‌نبشته آغازایلامی می‌باشد که تعداد ۵۲۰ گل‌نبشته دارای زنجیره‌های اسمی احتمالاً با ساختار آوایی می‌باشد که از آن میان ۱۱۵۰ زنجیره اسمی استخراج گردید که همگی آن‌ها با این فهرست نشانه‌ها مطابقت داشتند. عمده گل‌نبشته‌های دارای زنجیره آوایی در کاوش‌های کلاسیک شوش به دست آمده است و از آنجایی که هیچ کدام لایه نگاری نشده‌اند تفکیک و جدا سازی و ریت‌ها کاری بسیار دشوار است، زیرا در بازده زمانی نزدیک به ۳۰۰ سال، چندین نسل متفاوت از این خط استفاده کرده‌اند و به همین دلیل امروزه تفاوت‌های برخی نشانه‌ها را نمی‌دانیم که به دلیل تفاوت‌های نگارشی یا اختلاف نسل است یا دو نشانه مجزا از هم می‌باشند که شاید آوای متفاوتی ادا می‌کردند.

۵. نشانه‌های ادغامی در زنجیره‌های اسم با ساختار آوایی

در آغاز بسیاری از نشانه‌های آوایی که احتمالاً کاربرد اسمی دارند یک یا دو نشانه با ساختار اندیشه-نگاری ادغام شده است که با توجه به دسته‌بندی و مقایسه درصد تکرار، درصد بالاتری از نشانه‌های آوایی دارند که همگی در آغاز زنجیره اسمی نگاشته شده است و عمده این نشانه‌ها به شرح زیر: M298- M388- M124_M376 و... می‌باشد. به عقیده نگارندگان احتمالاً این نشانه‌های آغازین جنسیت و جایگاه اجتماعی صاحب اسم است. و در موارد کمتر برخی نشانه‌ها در انتهای زنجیره اسمی نگاشته شده است که احتمالاً کاربرد فعل بعد از اسم را معنا می‌دهد و یا در مواردی (تصویر ۱) شاید نشانه خانواده یا خاندانی باشد. برای درک بهتر ساختار نگارشی خط آغازایلامی بهترین راه یافتن تعدادی گل‌نبشته واحد از یک کاتب یا یک اول شخص می‌باشد که با سبکی نگاشته شده باشد که ما امروزه آن را با نام استاندارد می‌نامیم. در اولین مجموعه تعدادی گل‌نبشته به نام‌های MDP.6:

223,236, 5013, MDP.26S:295, 4752, 4773, 4783, 4802, 4803, 5043,5209, MDP.17: 067, می‌باشد. بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد ساختار دستوری خط آغازایلامی به گونه‌ای می‌باشد که نشانه‌های آوایی و نشانه‌های اندیشه‌نگاری هر دو در کنار هم ادغام شده است و جدا سازی آن مستلزم شناخت کامل نشانه‌ها و در جاهای مختلف می‌باشد. یک نشانه ممکن است در هر قسمت از متن کاربرد متفاوتی را نمایش دهد یکی از این نشانه‌های اندیشه نگار M388 که با توجه به (تصویر ۱) این نشانه در هر کتیبه دو بار تکرار شده است که احتمالاً در بار اول به نشانه انسان یا کارگر معنا می‌دهد و بعد از آن نشانه عددی ذکر می‌گردد و این نشانه در بار دوم، قبل از یک زنجیره اسمی آورده شده است که شاید از اینجا هم نشانه انسان یا آقا را می‌دهد مانند زبان امروز که با آقا یا خانم در قبل از اسم‌ها ثبت و ضبط می‌شوند. نکته مهم‌تر نشانه M153+M342 است که در انتهای زنجیره اسمی همه گل‌نبشته‌های مجموعه فوق نگاشته شده است و در بررسی‌های صورت گرفته از میان تمامی گل‌نبشته‌های منتشر شده، این نشانه در جاهای مختلف کارایی متفاوتی را نمایش داده است. در مواردی به عنوان نشانه آغازین لوح به کار رفته است، مانند MDP.17:420, TCL.32:21 در مواردی وسط متون به عنوان یک اندیشه‌نگار شاید نماد خانواده یا کالا ذکر شده است، مانند گل‌نبشته‌های MDP.26S:5209, TCL.32:70-78, MDP.6:233 در نهایت این نشانه به عنوان نشانه خاتمه متن در پایان گل‌نبشته‌ها نگاشته شده است که اگر پژوهشگر شناخت درستی از ساختار دستوری یا کارکردهای گوناگون نشانه‌ها نداشته باشد، با دیدن تنها یک گل‌نبشته، نشانه آخر (M153+M342) که احتمالاً کاربرد اندیشه نگاری دارد و به انتهای اسم وابسته شده است را، آوایی قلمداد می‌کند.



نشانه‌های آوایی

نشانه‌های اسمی یا ساختار آوایی

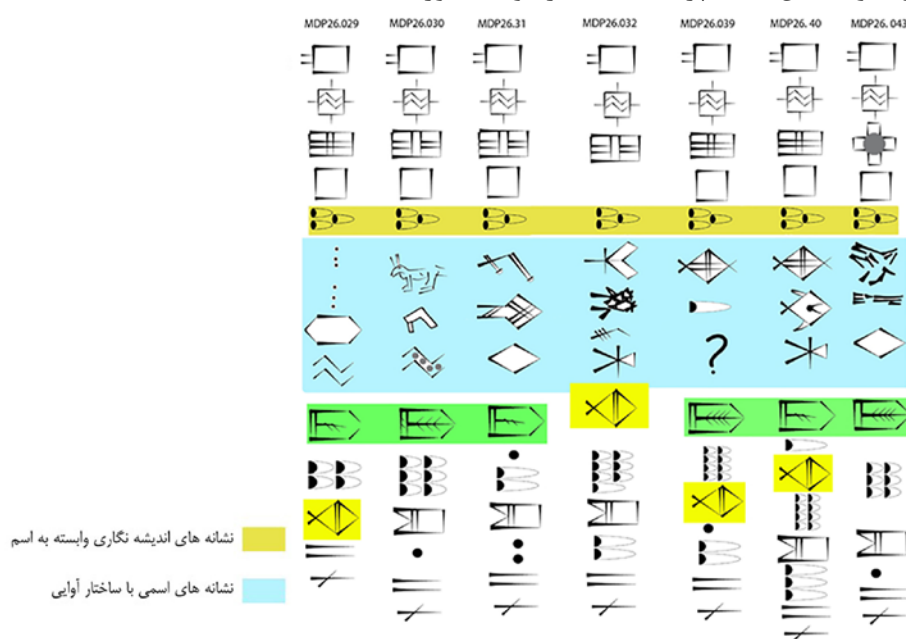
تصویر ۱. مجموعه‌ای از گل‌نبشته‌های ممهور شده با نقش مهر PES.329+334 به دست آمده از شوش، طراحی از

افشاری، ۱۳۹۸.

Figure 1. A collection of stamped tablets with the seal pattern PES.329 + 334 , came from Susa(Afshari, 2019).

یکی دیگر از مجموعه‌هایی که کمک شایانی در شناخت پسوند و پیشوند اسمی در گل‌نبشته‌های آغازایلامی می‌کند، مجموعه منحصر به فرد موزه ملی ایران با نام MDP.26 می‌باشد (تصویر ۲) و نگارندگان از این میان چند گل‌نبشته را به اختصار گلچین کرده‌اند که عبارتند از: MDP.26: 029,

MDP.26: 030, MDP.26: 031, MDP.26: 032, MDP.26: 039, MDP.26: 040, MDP.26: 043, با توجه به نوع متن یکسان احتمالاً مانند مجموعه‌های قبلی توسط یک نفر نگاشته شده است. پس از ذکر عنوان گل‌نبشته که احتمالاً بر مبنای نشانه‌های اندیشه‌نگاری نگارش شده است و دلیل این گفتار وجود نشانه‌های یکسان در گل‌نبشته‌های فوق و همچنین ذکر آنها در تعداد زیادی گل‌نبشته دیگر از مجموعه MDP.26 است. پس از آن اندیشه‌نگار M388 نگاشته شده است که این اندیشه‌نگار بنا بر قرارگیری متن گل‌نبشته‌ها معنای متفاوتی می‌دهد. در این مجموعه احتمالاً پیشوند زنجیره اسمی است و در تمامی هفت گل‌نبشته ذکر شده است پس از نشانه M388 یک رشته نشانه‌های دو تا پنج‌تایی نگاشته شده و در هر گل‌نبشته نشانه‌ها متغییر و متفاوت می‌باشد (برعکس نشانه‌های اسمی قسمت آغازین گل‌نبشته) که شباهت بسیار به زنجیره هجایی دارد. برای مثال در گل‌نبشته MDP.26: 40, MDP.26: 039 با یک نشانه مشخص M263 شروع می‌شود، اما نشانه‌های دوم و سوم متفاوت می‌باشد و از طرفی در دو گل‌نبشته دیگر به نام‌های MDP.26: 31, MDP.26: 43 نشانه سوم M218 (آخرین نشانه از زنجیره اسمی) یکسان می‌باشد. جالب توجه است که در شش مورد از هفت گل‌نبشته فوق پس از نشانه‌های اسمی که متفاوت می‌باشند در همگی نشانه M292 ترسیم شده است که احتمالاً کاربرد اندیشه‌نگاری دارد، اما همانند پسوند چسبیده به آخر اسم است پس از آن نشانه‌های شمارشی ذکر می‌گردد و بعد آن نشانه پرداخت دستمزد و عدد آورده شده است (تصویر ۲).



تصویر ۲. مجموعه‌ای از ۷ گل‌نبشته منتخب از MDP. 26 به دست آمده از شوش، طراحی از افشاری، ۱۳۹۸.

Figure 2. A collection of 7 selected Tablet from MDP. 26, came from Susa (Afshari, 2019).

گل‌نبشته MDP17:43 تعدادی زنجیره اسمی با ساختار آوایی به همراه چند نشانه اندیشه‌نگاری و عدد نگاشته شده است و جمع کل در پشت گل‌نبشته حساب شده است (تصویر ۳). اما با توجه به شکستگی و ناقص بودن متن، ده زنجیره اسمی از آن باقی مانده است. این گل‌نبشته با دو نشانه آغازین

شروع می‌شود که اولی بر اثر شکستگی از بین رفته است و نشانه سوم M388 نگاشته شده است. این نشانه در این گل‌نبشته پیشوند اسم انسانی می‌باشد که احتمالاً جنسیت اسم فرد یا خانواده را نمایش می‌دهد. مانند آقا یا خانم که قبل از زنجیره اسم آوایی به کار می‌رود مانند نشانه M124 که در ابتدای اسم چهارم، پنجم، هفتم و هشتم نگاشته شده است و از آنجایی که بیشترین فراوانی نشانه‌های آغازین اسم‌ها در میان کتیبه‌های منتشر شده از شوش با نشانه M388 است و در بسیاری از کتیبه‌های اسمی مانند گل‌نبشته MDP. 26:291 کاتب یک نشانه M388 را برای چندین زنجیره اسمی به کار برده است شاید در اسم‌هایی که با هیچ نشانه آغازین نمایش داده نشده با پیش فرض M388 در نظر گرفته شده است.



نشانه‌های ادغامی در اسم‌های آوایی	
نشانه‌های اسمی با ساختار آوایی	
نشانه‌های ادغامی در اسم‌های آوایی	

تصویر ۳. بررسی نشانه‌های اسمی با ساختار آوایی در گل‌نبشته MDP. 17:43 بدست آمده از شوش، طراحی از افشاری، ۱۳۹۸.

Figure 3. The Investigation of nominal signs with phonetic structure in MDP,17:43 Tablet, came from Susa(Afshari, 2019).

گل‌نبشته MDP.6: 213 یک لوح استاندارد با پنج زنجیره اسمی با ساختار آوایی است که نشانه آخر تمام ۵ زنجیره اسمی یکسان و با نشانه M376 خاتمه می‌یابد(تصویر ۴) و از آنجایی که این نشانه

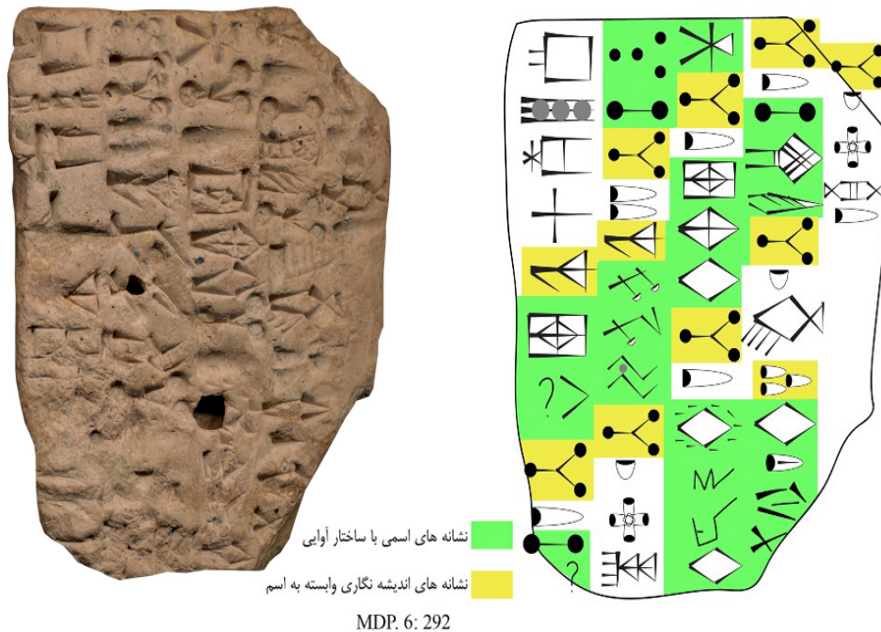
تنها متغیر این لوح است که در آخر تمام زنجیره‌های اسمی نگاشته شده است احتمالاً اندیشه‌نگار می‌باشد که پس از اسم آورده شده و معنای فعل بعد از اسم را می‌رساند.



تصویر ۴. بررسی نشانه‌های اسمی با ساختار آوایی در گل‌نیشته MDP. 6:213، به دست آمده از شوش، طراحی از افشاری، ۱۳۹۸.

Figure 4. The Investigation of nominal signs with phonetic structure in MDP,6:213 Tablet, came from Susa(Afshari, 2019).

در گل‌نبشته MDP. 6: 292 احتمالاً سه نشانه آغازین قبل از اسم در خود دارد دو مرتبه آن نشانه M124 و یک مورد آخر نشانه M388 به کار رفته است اما همگی با نشانه M376 خاتمه می‌یابند و در ما بین آن‌ها تعدادی نشانه با ساختار آوایی نگاشته شده است (تصویر ۵).

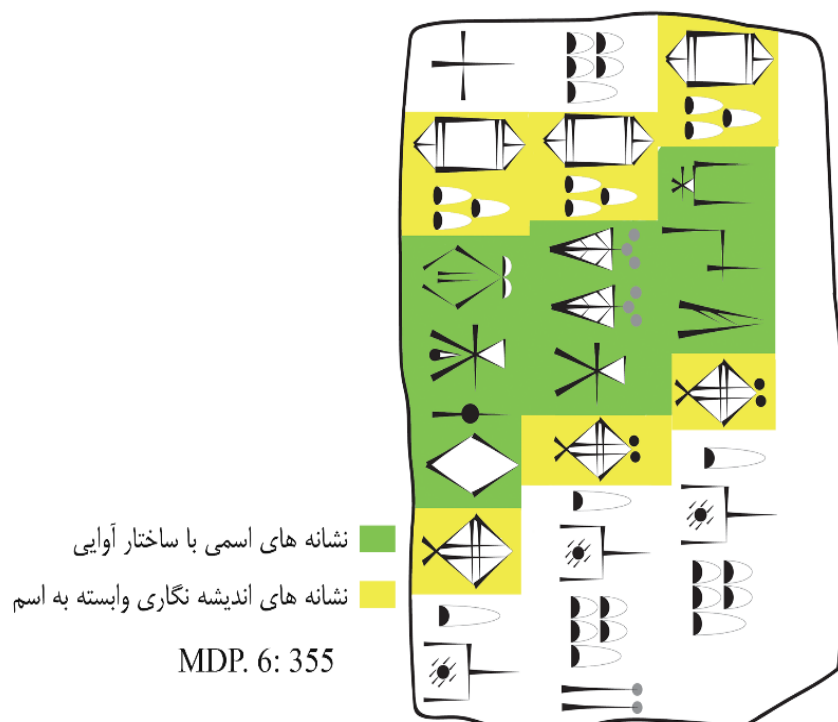


	نشانه‌های ادغامی در اسم‌های آوایی
	نشانه‌های اسمی با ساختار آوایی
	نشانه‌های ادغامی در اسم‌های آوایی

تصویر ۵. بررسی نشانه‌های اسمی با ساختار آوایی در گل‌نبشته MDP. 6:292، به دست آمده از شوش، طراحی از افشاری، ۱۳۹۸.

Figure 5. The Investigation of nominal signs with phonetic structure in MDP,6:292 Tablet, came from Susa (Afshari, 2019).

در گل‌نبشته MDP.6: 355 با سه زنجیره نشانه اسمی با ساختار آوایی است و قبل از هر اسم نشانه‌های M298 و M388 ذکر شده است که شاید جایگاه، اهمیت یا موقعیت اسم مربوط است و سپس زنجیره اسمی ترسیم شده و نشانه آخر تمام سه اسم به شکل نسبتاً یکسان تمام می‌شود که احتمالاً همانند گل‌نبشته M263 این نشانه کاربرد فعل برای زنجیره اسم را دارد و سپس بعد از آن نشانه عددی ۱ در هر ۳ مدخل ثبت شده که شاید کارکردی غیر از عدد را معنا بدهد (تصویر ۶).



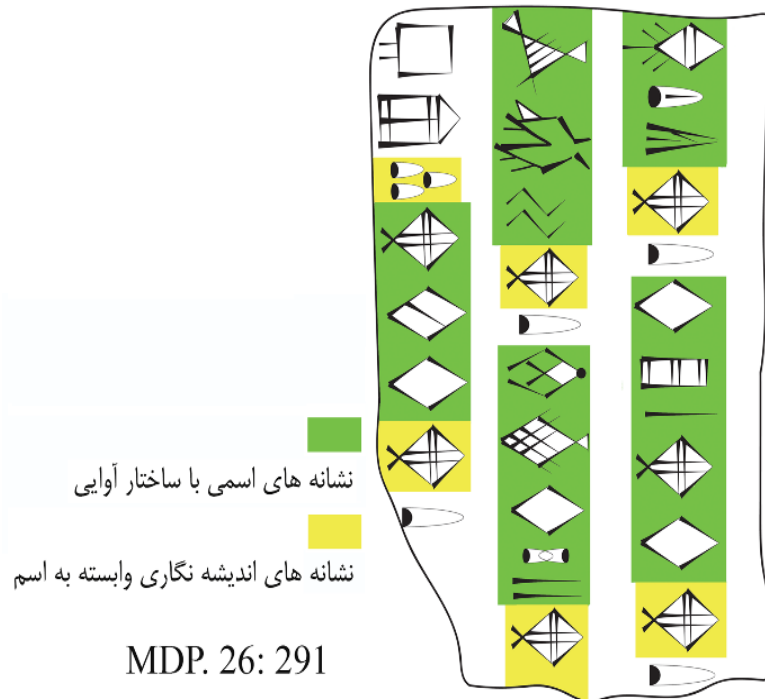
	نشان‌های ادغامی با اسم آوایی
	نشان‌های اسمی با ساختار آوایی
	نشان‌های ادغامی با اسم آوایی

تصویر ۶. بررسی نشان‌های اسمی با ساختار آوایی در گل‌نبشته MDP. 6:355، به دست آمده از شوش، طراحی از افشاری، ۱۳۹۸.

Figure 6. The Investigation of nominal signs with phonetic structure in MDP,6:355 Tablet, came from Susa(Afshari, 2019).

گل‌نبشته MDP.26:291 نمونه‌ای از یک گل‌نبشته استاندارد است که قبل از زنجیره آوایی با نشانه M388 آغاز می‌شود و از آنجایی که متن کاملاً روان و با ساختار یک پارچه دارد، تنها اسم آمده است و با ذکر عدد بعد از اسم تفکیک و جدا سازی اسم‌ها صورت گرفته است. احتمالاً کاتب احساس نیاز نکرده است که قبل از هر پنج اسم نشانه M388 را تکرار نماید. اما بعد از هر پنج اسم نشانه

M263 ترسیم شده که احتمالاً مرتبط با فعالیتی است که زنجیره نشانه‌های اسمی آورده شده و بعد از آن نشانه عددی ۱ در هر پنج مدخل نگاشته شده است و از آنجایی که هر ۵ مورد با عدد یک ثبت شده است شاید کارکردی غیر از عدد معنا بدهد (تصویر ۷).

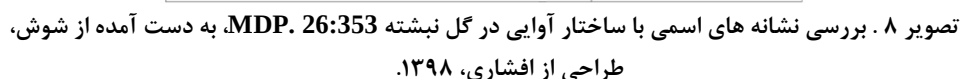


	نشانه ادغامی با اسم های آوایی
	نشانه های اسمی با ساختار آوایی
	نشانه ادغامی با اسم های آوایی

تصویر ۷. بررسی نشانه های اسمی با ساختار آوایی در گل نبشته MDP. 26:291. به دست آمده از شوش، طراحی از افشاری، ۱۳۹۸.

Figure 7. The investigation of nominal signs with phonetic structure in MDP,26:291 Tablet, came from Susa (Afshari, 2019).

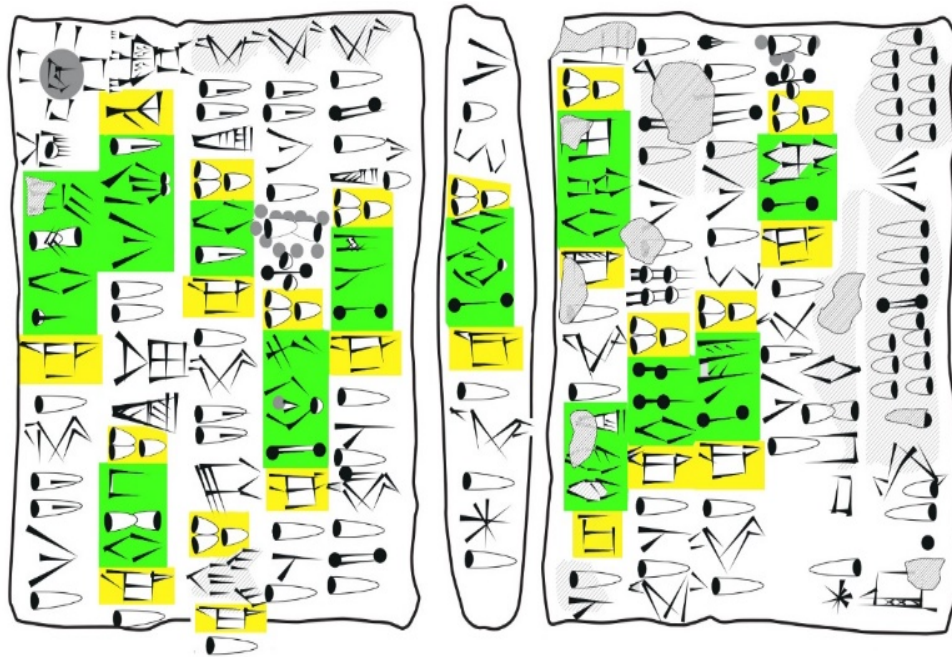
در گل نبشته MDP.26:353 نمونه ای از گل نبشته استاندارد پیچیده است که چندین مدخل اسمی در خود دارد. قبل از برخی نشانه های اسمی اندیشه نگاره های متفاوتی مانند M298 و M388 و...



۶- **تحلیل:** خط آغاز ایلامی خطی با ساختار اندیشه نگار و آوایی است که هر دو بسته به مفاد متن گل‌نبشته‌ها با یک دیگر ادغام می‌شود و جدا سازی این دو کاری بسیار دشوار است. برای مثال در تصویر ۱ بعد از قرارگیری ۱۲ گل‌نبشته با ساختار یکسان در کنار یک دیگر به تفاوت‌های کارکردهای نشانه‌های اندیشه‌نگاری و نشانه‌های آوایی به دست می‌آید. از این جهت طبقه‌بندی گل‌نبشته‌های آغاز-ایلامی بر مبنای یک کاتب یا خانواده یکسان دارای اهمیت می‌باشد که متأسفانه اطلاعات کاوش این گل‌نبشته‌ها موجود نمی‌باشد و باستان‌شناسان کلاسیک توجهی به ثبت دقیق گل‌نبشته‌ها کشف شده نکردند و حتی شناختی برای تشخیص خشت برای تقسیم بندی معماری‌ها نداشتند و کاوش آن‌ها به صورت معدن کاوی و متریک با ضخامت لایه‌ها به ۵ متر بوده است (Dahl, 2005: 83) که باعث گردیده

امروزه حجم بالایی گل‌نبشته بدون هیچ گونه مشخصات و دسته‌بندی حتی به نسبت سال‌های کاوش باقی بماند. نگارندگان با بررسی دو گروه متفاوت از گل‌نبشته‌های استاندارد که در آن نشانه‌های اندیشه‌نگاری و آوایی ادغام شده‌اند، سعی بر بازسازی ساختار دستوری کردند و برای اثبات این ساختار دستوری بر روی ۶ گل‌نبشته به نام‌های MDP. 6:355, MDP. 6:292, MDP. 6:213, MDP. 17:43, MDP. 26:353, MDP. 26:291 مورد آزمایش قرار گرفت که نتیجه آن نسبتاً یکسان بود و در کل چنین استنباط می‌شود که نشانه‌های اندیشه‌نگاری قبل از اسم با نشانه‌های آوایی، کارایی جنسیت یا جایگاه اجتماعی صاحب اسم را دارد و همچنین نشانه به کار رفته بعد از اسم نیز احتمالاً کاربرد فعلی بعد از اسم را معنا می‌دهد.

جدا از مجموعه فوق، لوح MDP.17: 112 یکی از بهترین گل‌نبشته‌های مورد ارزیابی است که پیش‌تر لورا هاوکینز آن را بررسی کرده است. لوحی استاندارد با مدخل ورودی فراوان می‌باشد که در آغاز یک مدخل با نشانه M124 و مابقی با نشانه M388 شروع شده است و در آخر ۱۲ مدخل با نشانه M317 خاتمه یافته است.



تصویر ۹. بررسی نشانه‌های اسمی با ساختار آوایی در گل‌نبشته MDP. 17:112، تصویر از Hawkins, 2015.

Figure 9. The Investigation of nominal signs with phonetic structure in MDP,17:112 Tablet (Hawkins, 2015).

و در آخر می‌توان به گل‌نبشته MDP.6:353 اشاره کرد که در سال ۲۰۱۳ یاکوب دال آن را بررسی کرده و این گل‌نبشته با ۶ مدخل ورودی می‌باشد که تنها در مدخل آغازین یک بار نشانه M388 ترسیم شده است و احتمالاً این نشانه به پیش فرض تمامی پنج مدخل بعدی نیز شامل می‌شود. و در تمام مدخل‌ها پس از ذکر هر زنجیره انسانی یک علامت دامی و تعداد دام ذکر شده است و در انتهای مقابل نشانه دام تعداد کل دام جمع‌آوری شده است. نشانه بعد از زنجیره اسمی در این گل‌نبشته یک نشانه دام است که کاربرد فعل برای اسم‌ها دارد و احتمالاً در این گل‌نبشته تعدادی دام به همراه اسم چند انسان که یکی از طرفین داد و ستد بوده است، ثبت و بایگانی شده است.



تصویر ۱۰. گل نبشته MDP. 6: 353، به دست آمده از شوش، طراحی از Dahl et al. 2013.

Figure 10. MDP.17:112 Tablet, came from Susa (Dahl et al, 2013).

۷- نتیجه گیری: در آغاز قرن بیستم اولین گروه گل‌نبشته‌های به خط آغازایلامی، کشف شد که آن را نیای خط مردمان شوش و ایلامی قلمداد کردند. در دهه‌های بعد با کشف گل‌نبشته‌هایی با خط مشابه نمونه آغازایلامی در سیلک کاشان، تپه یحیی در کرمان، تل‌ملیان در فارس، شهرسوخته در سیستان و بلوچستان، ازبکی در دشت قزوین و تپه سفالین در جنوب تهران، واژه آغازایلامی از خط به فرهنگ یا یک دوره فرهنگی خاص تغییر ماهیت داد. خط آغازایلامی در شروع قرن بیستم میلادی، خطی ناشناخته بود که به دلیل پیچیدگی ساختار نگارشی پس از بالای یک سده پژوهش بخش عمده‌ای از آن ناشناخته مانده است. این خط از مجموعه‌ای نشانه‌های گوناگونی تشکیل شده است که کارکرد معنایی متفاوتی را می‌رساند، مانند نشانه‌های ۱- عددی ۲- نشانه‌های اشیا ۳- نشانه‌های مالکیت ۴- نشانه‌های آوایی که هر کدام با یکدیگر ادغام شده‌اند و جدا سازی آن‌ها کاری دشوار است. بهترین راه برای طبقه‌بندی گل‌نبشته‌ها، مقایسه و بررسی تمامی متون از یک کاتب یا موسسه مشخص است. زیرا عموماً در چنین شرایطی برخی نشانه‌های شخصی نگارنده در تمامی یک گروه گل‌نبشته به صورت یکسان تکرار شده است (تصویر ۱) و با مقایسه گروه‌های دیگر می‌توان درک بهتری از این خط و چگونگی ادغام نشانه‌های تصویر با نشانه‌های آوایی به دست آورد. اما متأسفانه تمامی گل‌نبشته‌های به دست آمده از شوش در کاوش‌های کلاسیک و فاقد لایه و بافت‌نگاری است. از آن جهت نگارندگان با دسته‌بندی متون بر مبنای مفاد متنی یکسان سعی بر یافتن ساختار دستوری یکسان در میان یک یا چند گروه گل‌نبشته کردند که حاصل کار (تصویر ۱ و ۲) چنین می‌باشد که در برخی گل‌نبشته‌های استاندارد تعدادی نشانه خاص قبل از اسم‌های آوایی ترسیم شده است مانند نشانه-

های M388- M124-M376 و... که با توجه به لوح‌های بررسی شده در این مجموعه، احتمالاً کاربرد معنایی جنسیت یا موقعیت اجتماعی اشخاص را نشان می‌دهد و مهمترین آنها نشانه M388 شاید به معنای چیزی شبیه آقا در زبان امروزی و نشانه M124 معادل معنای خانم یا بانو است که نیاز به بررسی بیشتر و طبقه‌بندی تفاوت‌های اسم‌های هر گروه دارد. در اکثر موارد در انتهای اسم نیز نشانه‌هایی به کار رفته است که با توجه به تکرار بالای آن‌ها احتمالاً کاربرد آوایی ندارد و یا اگر در دوران گذشته با آوا تلفظ می‌شده است، اما هیچ پیوند آوایی با اسم‌ها ندارد مانند نشانه‌های بعد از اسم‌ها در تصویر ۲، ۴، ۵، ۶، ۷ و ۸ که احتمالاً کاربرد معنایی به اسم می‌دهد و نقش فعل بعد از اسم را ایفا می‌کند.

منابع

- افشاری، حسن، (۱۳۹۸)، بررسی تحلیلی اندیشه نگاره های اسمی در خط آغاز ایلامی، استاد مشاور، حسن فاضلی نشلی، استاد راهنما روح الله یوسفی زشک، دانشگاه تهران، [پایان نامه کارشناسی ارشد].
- افشاری، حسن و یوسفی زشک، روح الله، (۱۳۹۹)، بررسی تحلیلی پیدایش نگارش در ایران و بین النهرین در اواخر هزاره چهارم ق.م، نشریه مطالعات باستان شناسی پارسه، سال چهارم، شماره ۱۱: صص ۷۲-۴۹.
- Afshari, H, R. Yousefi Zoshk. The Analytical Study of the Invention of Writing in Iran and Mesopotamia in the late Fourth Millennium B.C. Parseh. 2020, 4(11): 27-50[in Persian].
- Afshari, H. 2019. The Analytical Investigation of complex Anthropomorphic Ideograms in Proto Elamite Scripts, Faculty of Literature and Human Science, University of tehran[in Persian].
- Alizadeh. Abbas, Ahmadzadeh. L. and Omidfar. M. 2014. *Ancient Settlement Systems and Cultures in the Ram Hormuz Plain, Southwestern Iran. Excavations at Tall-e Geser and Regional Surveys of the Ram Hormuz Area*, Oriental Institute Publications 140.
- Amiet. P., M. Tosi, and P. Meriggi. 1978. "Phase 10 at Shahr-i Sokhta: Excavations in Square XDV and the Late 4th Millennium B.C. *Assemblage of Sīstān*", *East and West* 28 (1/4) (December 1) Pp: 9-31.
- Brice. W.C. 1966. "A Systematic Regional Geography VIII", *South-West Asia*. London.
- Le Brun. A. and F. Vallat. 1978. "L'origine de l'écriture à Suse", *Cahiers de la Délégation Archéologique Française en Iran* 8 (CDAFI) Pp: 11-52.
- Born. Logan, Kelley. Kate, Kambhatla. Nishant, Chen. Carolyn, Sarkar, Anoop. 2019. "Sign Clustering and Topic Extraction in Proto-Elamite", AACL 2019. Minneapolis. MN. USA
- Dahl. J. L. 2002. "proto-Elamite Sign Frequencies", In: *Cuneiform Digital Library Bulletin (CDLB)*
- Dahl. J. L. 2005. "Animal Husbandry in Susa during the Proto-Elamite Period", *SMEA* 47. Pp: 81-134
- Dahl. J. L. 2009. "Early Writing in Iran. a Reappraisal", *Iran* 47. University Press, Cambridge, Pp: 23-31.
- Dahl. Jacob L, Petrie, Cameron A. & Potts. Daniel.T. 2013. "Chronological Parameters of the Earliest Writing System in Iran", In Cameron A. Petrie. ed., *Ancient Iran and Its Neighbours: Local Developments and Long-range Interactions in the 4th Millennium BC*. Oxford: Oxbow Books. Pp: 353-378.
- Dahl. J. L, Hawkins. L. F, and Kelley. K. 2018. "Labour Administration in Proto-Elamite Iran", In: *What's in a Name? Terminology related to the Work Force and Job*

- Categories in the Ancient Near East* (A. Garcia-Ventura, ed.), 15–44. Alt Orient und Altes Testament 440. Ugarit Verlag: Münster.
- Dahl, Jacob L. 2018a. “The Proto-Elamite Writing System”, In J. Álvarez-Mon, G. P. Basello, Y. Wicks eds, “The Elamite World”. Routledge. Pp: 383-396.
- Dahl, Jacob L. 2019. Proto-Elamite Tablets and Fragments, Textes cunéiforme du Louvre 32 (Khéops / Louvre éditions Publishing, Paris).
- Damerow, P. and R. K. Englund. 1989. *The Proto-Elamite Texts from Tepe Yahya*, The American School of Prehistoric Research Bulletin 39. Cambridge. MA.
- Desset, F. 2012. *Premières écritures iraniennes. les systèmes proto-élamite et élamite linéaire*, Università degli studi di Napoli L'Orientale. Dipartimento Asia Africa e Mediterraneo
- Desset, F. 2016. “Proto-Elamite Writing in Iran”, *ARCH'O-NIL*. n. 26 June 2016. Pp: 67-105
- Desset, F. 2018. “Linear Elamite writing”, in: *The Elamite World*. Pp:397-415.
- Englund, R.K. 1996. “The Proto-Elamite script”, in: Daniels. P. & Bright. W. (eds.). *The World Writing Systems*. New York/ Oxford. Pp: 160–164.
- Englund, R. K. 2004. “The State of Decipherment of Proto-Elamite”, in: Stephen Houston. ed. *The First Writing: Script Invention as History and Process*. Cambridge, UK: Cambridge University Press. Pp. 100-149.
- Friberg, J. 1978–79. *The Third Millennium Roots of Babylonian Mathematics*, I–II. University of Göteborg. Department of Mathematics. Göteborg.
- Ghirshman, R. 1934. “Une tablette proto-elamite du plateau iranien”, *Revue d'Assyriologie* 31. Pp: 115–119.
- Hawkins, L. F. 2015. “A New Edition of the Proto-Elamite Text MDP 17, 112”, *Cuneiform Digital Library Journal*. 2015:1
- Lamberg-Karlovsky, C. 1971. “*The Proto-Elamite Settlement at Tepe Yahya*”, *Iran*. 9. Pp: 87–96
- Matthews, R. and Fazeli, H. N. 2022. *The Archaeology of Iran from the Palaeolithic to the Achaemenid Empire*. Routledge World Archaeology. Taylor&Fracis Group. London and Newyork.
- Mc Cown, D. 1949. “Archaeological news. Iran”, *American Journal of Archaeology* 53. Pp: 53–54.
- Meriggi, P. 1971. *La scrittura proto-elamica, Parte Ia: La scrittura e il contenuto dei testi*. Roma: Accademia Nazionale dei Lincei.
- Meriggi, P. 1974. *La scrittura proto-elamica, Parte IIa: Catalogo dei segni* Rome.
- De Mecquenem, R. 1949. Épigraphe proto-élamite, *Mémoires de la Mission Archéologique en Iran* 31. Paris.
- de Mecquenem, R. 1956. Notes protoélamites, *RA* 50: 200-204.
- De Morgan, J. 1900. Recherches archéologie, *Mémoires de la Délégation en Perse* 1; Paris.
- Scheil, V. 1905. Documents archaïques en écriture proto-élamite, *Mémoires de la Délégation en Perse* 6, pp 57-128; Paris.
- Stolper, M. 1985. “Proto-Elamite texts from Tall-I Malyan”, in: *KADMOS XXIV* Berlin / New-York.
- Sumner, W. 1974. “Excavations at Tall-i Malyan”, 1971-72. *Iran* 12 (January 1)
- Vallat, F. 1971. “Les documents epigraphiques de l'acropole (1969-1971)”, In: *Cahiers de la Delegation Archeologique Francise en Iran 1 (CahDAFI 1)*. Paris, France: Geuthner). Pp. 235- 245.

- Vallat, F. 1973. Les Tablettes Proto-Elamites de l'Acropole (Campagne 1972). *Cahiers de la delegation archeologique francaise en Iran* III: Pp: 93-105.
- Vallat, F. 1978. "Le matériel épigraphique des couches 18 à 14 de l'Acropole", *Paleorient*. Paris 4 (1). Pp: 193-195.
- Vallat, F. 1986. "The Most Ancient Scripts of Iran: The Current Situation", *World Archaeology*. Early Writing Systems (Feb). Vol. 17. No. 3. Pp: 335-347.
- Vallat, F. 2003. "Un fragment de tablette proto-élamite découvert à Ozbaki, au nord-ouest de Téhéran", *Akkadica* 124: Pp. 31-229.
- Whitcomb, D. S. 1971. *The Proto-Elamite period at Tall-i Ghazir*, Iran. unpublished B.A. thesis. University of Georgia. Athens.
- Wright, Henry. and Rupley, E. S. 2001. "Calibrated Radiocarbon Age Determinations of Uruk- Related Assemblages", Edited: Mitchell S. Rothman. Oxford: School of American Research Press.



Analyzing Ideology Concerning the Royal Power in Neo-Assyria and Achaemenid Monarchies

Bahman Firoozmandi Shirejini¹ & Ali Asghar Salahshoor²
(23-52)

Abstract

One of the fundamental features of the ancient states associated with power was ideology, and Neo-Assyria and the Achaemenid empires were no exception to this rule. If we look at the written and visual documents and evidence of the royal contexts of Neo-Assyria and the Achaemenid, ideology has been at the heart of these two empires. How did they treat the subject people? How was their cooperation and participation with these empires? What was the connection between kings and their god or gods to justify their actions? How did the royal inscriptions and images describe the characteristics of a mighty and powerful king? What were the characteristics of hegemony and the view of domination over the whole world and nations in their views and in what methods was it done? These are the questions that this research seeks to answer to determine the ideological commonalities and differences between these two empires in their royal contexts and whether their ideological strategies and methods have been fundamentally different concerning the verbal and visual violence of the Assyrians? To achieve its goals, this research has examined the inscriptions and images (reliefs, steles, seals) of the royal contexts of these two periods. Concerning the strategies, methods, and concepts studied in this research, such as the mighty and powerful king, universal hegemony, connection between king and god (gods), participation of subject people in advancing the goals of the two empires, large construction projects and building of magnificent monuments, etc. There is not much difference in the royal ideology of the two Neo-Assyria and Achaemenid. Of course, the explicit and barely verbal and visual violence of the Assyrian should not be ignored in their royal reliefs and inscriptions, however, in the written and visual evidence of the Achaemenids, especially in the Persepolis, this violence is not explicitly seen, that is an important feature of the worldview and ideology of the Achaemenid monarchy.

Keywords: Neo-Assyria, Achaemenid, Royal Ideology and Power, Royal visual and written evidence, Propaganda.

Received: 17, October, 2021; Accepted: 20, June, 2022

doi
10.22059/jarcs.2022.332499.143059
Online ISSN: 2251-9297 Print ISSN: 2676-4288-
<https://jarcs.ut.ac.ir>

1. Professor, Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.

2. Corresponding Author, Email: aa.salahshour@ut.ac.ir

Ph.D. Candidate in Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.

Introduction

Ideology can be viewed as a set of ideas and practices used by a particular group to create shared solidarity and/or to justify actions (Pollock, 1999: 173). Ideology creates belief systems and structures knowledge in order to generate a particular view of how the world works and in doing so serves to legitimate the interests of particular groups. It is also a means by which people imbue their actions with meaning and significance. A coherent ideological system is, therefore, essential to the creation and maintenance of royal power. The empires of Neo-Assyria (ca. 900-612 BC) and Achaemenid (ca.550-330 BC) have also adhered to ideology, and the written and visual evidence of their royal contexts clearly confirms this. It is noteworthy that narration is one of the most important and fundamental features of Neo-Assyrian art. Historical narratives are especially evident in the reliefs of the palaces of the kings of Neo-Assyria (Winter, 2010: 5-6): these narratives, like the texts of the Neo-Assyrian period, pursue an obvious ideological purpose of historicism. In fact, the content is carefully manipulated and the viewer is instructed to share a definite conclusion; That only the enemy is defeated, or that the Assyrians are always victorious and not wounded by the strength and ability of the king and the benevolence of the gods, while the written and visual evidence (especially the reliefs and seals) of the Achaemenid period has more of a metaphorical and symbolic character, and narrative (except for Bistun monument) is rarely seen in them, yet, like the Neo-Assyrian period, they have a strong ideological and influential aspect. Both the Neo-Assyrian and Achaemenid empires ruled over a vast territory of different people and ethnicities with different cultures and languages, and it is obvious that they use ideological and propaganda methods and strategies by using written and visual media in their royal contexts. Each of these ideological and propaganda strategies was related to royal power and designed and implemented with the concurrence of the king, courtiers, and elites.

The written and visual evidence of the royal contexts of the Neo-Assyrian and Achaemenid periods indicate the use of ideology in their monarchy, with the difference that the written and iconographic sources of the royal period of the Neo-Assyrian period are usually narrative and these sources clearly speak of the hegemonic goals, the violence used in the campaigns of the kings of Neo-Assyria, the humiliation of the defeated people and kings, the valuable position of the internal and local elites in the empire, the mighty and powerful king and the king's very close connection with the gods, especially the Aššur god (Figure 2), while the narrative aspect of the Achaemenid royal inscriptions, images and motives is very faint and their metaphorical and symbolic features are more colorful. Of course, Bistun's monument and especially its inscription are exceptions to this rule. What is strongly seen in the ideology of the Neo-Assyrian Empire, given written and visual evidence of their royal context, is their verbal and visual violence, so that the Assyrian royal inscriptions and annals and the reliefs of their palaces are full of descriptions, and depict violent and frightening scenes, such as throwing insurgent leaders and enemy, burning, piercing their bodies and nailing them, beheading and accumulating their heads, crushing them under chariots, and so on (Parker, 2011: 372) (Figure 4), and this ideological method and strategy was very effective and made the Assyrians considered very violent and bloodthirsty. Undoubtedly, behind all this naked and unbridled violence lies the propaganda goals related to the ideology and royal power of the Neo-Assyrian Empire, and the use of the strategy of psychological warfare and intimidation in the hearts of defeated and captured enemies and local people immediately surrendered them to the Assyrians and they submitted to the all-encompassing power and dominance of the Neo-Assyrian Empire. In contrast, in Achaemenid royal ideology it seems to depict and describe scenes of violence and humiliation and belittle the subject lands and people and torture and persecute them had no place, at least concerning the royal reliefs and inscriptions (except for Bistun monument), and were replaced by

extensive cooperation and participation in the construction and advancement of the imperial goals and plans, the reliefs of the Apadana staircases in which representatives of various lands throughout the empire offer to the great king or throne-bearers scene on the facade of the tombs of the Achaemenid kings in Naqsh-e-Rostam and Persepolis, as well as the reliefs of the Hundred columns and the central building at Persepolis emphasize on the relatively voluntary and freely submission of the people and ethnic groups of the empire (Root, 1979; 1990) (Figure 5). Such motifs and reliefs were also consistent with the ideological and propaganda goals of the Achaemenids. However, the royal ideologies of Neo-Assyria and the Achaemenids, also had similarities, including the close connection between the king and god (or gods), referring to the capabilities and the abundant physical strength of the kings of these two Empires (Figure 1), the participation and cooperation of local people in projects to build and decorate royal palaces, the high-ranking external and internal officials and elites (Figure 3), the tendency of both empires to dominate the world, which is evident in the titles of kings and their inscriptions and reliefs, and a very vast territory with different lands, ethnicities, and languages.

واکاوی ایدئولوژی مرتبط با قدرت سلطنتی در نظام‌های پادشاهی آشور نو و هخامنشی

بهمن فیروزمندی شیره‌جینی

استاد باستان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

علی اصغر سلحشور^۱

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

علمی - پژوهشی

چکیده

یکی از ویژگی‌های بنیادین حکومت‌های باستان که در پیوند با قدرت قرار داشت، ایدئولوژی بود و حکومت‌های آشور نو و هخامنشی نیز از این قاعده مستثنی نبوده‌اند. اگر به مدارک و شواهد نوشتاری و تصویری بافت‌های سلطنتی آشور نو و هخامنشی نگاهی بیندازیم، ایدئولوژی در متن و بطن این دو حکومت قرار داشته است. اینکه آنها با مردم و اقوام زیردست و فرمانبردار خود چگونه رفتار می‌کردند؟ مشارکت و همکاری آنها با این حکومت‌ها چگونه بوده است؟ پیوند شاهان با خدا یا خدایان خود برای توجیه اقداماتشان چگونه بود؟ ویژگی‌های شاه نیرومند و توانمند در این مدارک و تصاویر چگونه شرح داده است؟ سلطه‌طلبی و دیدگاه چیرگی بر همه جهان و اقوام در نگاه آنها چه ویژگی‌هایی داشت و با چه روش‌هایی انجام گرفته است؟ اینها پرسش‌هایی هستند که این پژوهش درصدد پاسخگویی به آنها است تا در این راستا اشتراکات و تمایزات ایدئولوژیک این دو حکومت را در بافت‌های سلطنتی‌شان مشخص کند و اینکه راهبردها و شیوه‌های ایدئولوژیک آنها با توجه به خشونت نوشتاری و تصویری آشوریان تفاوت‌های بنیادینی داشته است یا خیر؟ پژوهش حاضر برای دستیابی به اهداف مورد نظر خود کتیبه‌ها و تصاویر (نقوش برجسته، استل‌ها، مهرها، سکه‌ها) بافت‌های سلطنتی این دو دوره را بررسی کرده است. با توجه به راهبردها، شیوه‌ها و مفاهیم مورد بررسی در این پژوهش مانند شاه توانمند و قدرتمند، سلطه‌طلبی فراگیر و جهان‌شمول، پیوند شاه با خدا (خدایان)، مشارکت اقوام زیر سلطه در پیشبرد اهداف دو امپراتوری، پروژه‌های بزرگ ساختمانی و ساخت بناهای باشکوه و غیره تفاوت چندانی در ایدئولوژی سلطنتی دو امپراتوری آشور نو و هخامنشی دیده نمی‌شود. البته خشونت کلامی و تصویری صریح و عریان آشوریان را در نقوش برجسته و کتیبه‌های سلطنتی آنها نباید نادیده گرفت، این در حالی است که در مدارک و شواهد نوشتاری و تصویری هخامنشیان به‌ویژه در تخت جمشید این خشونت صریح دیده نمی‌شود که ویژگی مهم جهان‌بینی و ایدئولوژی نظام پادشاهی هخامنشی به شمار می‌رود.

واژه‌های کلیدی: آشور نو، هخامنشی، ایدئولوژی و قدرت سلطنتی، شواهد و مدارک سلطنتی تصویری و نوشتاری، تبلیغات.

۱. مقدمه

ایدئولوژی را می‌توان مجموعه‌ای از ایده‌ها، اندیشه‌ها و مفاهیم در نظر گرفت که یک نظام اقتصادی یا سیاسی مبتنی بر آن است، همچنین مجموعه‌ای از باورها به‌ویژه باورهای یک گروه مشخص که بر نحوه و شیوه رفتار مردم تأثیر می‌گذارد (Hornby, 2010: 744; Parker, 2011: 360). پولاک خاطر نشان می‌کند که قدرت ایدئولوژی‌ها در پیچیدگی تعریف آنها نهفته است (Pollock, 1999: 194). او ایدئولوژی را مجموعه‌ای از ایده‌ها، اندیشه‌ها و شیوه‌ها و رویه‌ها می‌داند که توسط گروه‌های خاصی برای همبستگی و یکپارچگی و یا توجیه کارها و اقداماتشان به کار می‌رود (Ibid: 173). با انجام دادن این کار منافع گروه‌های خاصی تأمین می‌شود و ابزاری است که به وسیله آن مردم، اقدامات و کارهایشان را معنامند و دارای مفهوم می‌کنند. بنابراین یک نظام ایدئولوژیکی منسجم و یکپارچه برای ایجاد و حفظ قدرت سلطنتی ضروری است (Parker, 2011: 360). ایدئولوژی‌ها اگرچه وانمود می‌کنند که خیر و صلاح مردم را در نظر دارند، اما تنها بیانگر دیدگاه طبقه نخبه حاکم هستند و منجر به توجیه فرجامین از نابرابری میان افراد و اقدامات شاه می‌شوند (Liverani, 1979: 300). ایدئولوژی برای تعمیم و گسترش ذهنیت ساختگی برابری میان مردمان به منظور دستیابی به اهداف غایی و فرجامین

به تبلیغات تکیه دارد که به وسیله روش‌های شفاهی، کلامی، نوشتاری، عینی و تصویری صورت می‌گیرد (O'Brien, 2009:59; Pollock 1999:194). با این همه به نظر می‌رسد که پیام‌های ایدئولوژیک تنها برای اقلیت باسواد و آموخته و بیشتر برای نویسندگان و دبیران کارگزار طبقه حاکم دسترس‌پذیر بود و هرچه از مرکز یک امپراتوری دورتر می‌شد، اثرگذاری پیام ضعیف‌تر و سطحی‌تر می‌شد (Rabie, 2012: 12). یک ایدئولوژی برای موفقیت و کامیابی به عواملی نیاز دارد که طبقه حاکم، کارگزاران امپراتوری و مردم و اقوام فرمانبردار و زیردست از آن جمله‌اند (Liverani, 1979: 298-300). امپراتوری‌های آشور نو (حدود ۶۱۲-۹۰۰ پ.م) و هخامنشی (حدود ۳۳۰-۵۵۰ پ.م) نیز به ایدئولوژی پایبند بودند و مدارک و شواهد نوشتاری و تصویری بافت‌های سلطنتی آنها به روشنی بر این امر صحنه می‌گذارند. نکته شایان توجه این است که روایتگری یکی از ویژگی‌های مهم و بنیادین هنر آشور نو محسوب می‌شود. روایت‌های تاریخی به‌ویژه در نقوش برجسته کاخ‌های شاهان آشور نو به روشنی دیده می‌شوند: این روایت‌ها مانند متون دوره آشور نو یک مقصود و هدف ایدئولوژیک تاریخ‌گرایی بدیهی را دنبال می‌کنند. در واقع محتوا با دقت دست‌کاری می‌شود و به بیننده به نوعی دستور داده می‌شود که در یک نتیجه‌گیری مسلم و قطعی سهیم شوند؛ اینکه تنها دشمن از هم فرومی‌پاشد، یا آشوری‌ها همیشه پیروز هستند و با توجه به نیرومندی و توانایی شاه و نیک‌خواهی خدایان زخمی نمی‌شوند (Winter, 2010: 5)، این در حالی است که مدارک و شواهد نوشتاری و تصویری (به‌ویژه نقش برجسته‌ها و نقوش مهرها) دوره هخامنشی بیشتر ویژگی استعاری و نمادین دارند و روایتگری (به استثنای یادمان بیستون) در آنها به ندرت دیده می‌شود، با این همه، مانند دوره آشور نو دارای جنبه ایدئولوژیک قوی و تأثیرگذاری هستند (Root, 1979; 2000). هر دو امپراتوری آشور نو و هخامنشی بر قلمرو بسیار پهناوری از مردمان و اقوام گوناگون با فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوت فرمانروایی می‌کردند و این بدیهی است که از شیوه‌ها و راهبردهای ایدئولوژیک و تبلیغاتی با به کارگیری رسانه‌های نوشتاری و تصویری در بافت‌های سلطنتی‌شان بهره ببرند. هریک از این راهبردهای ایدئولوژیک و تبلیغاتی در پیوند با قدرت سلطنتی قرار داشتند و با همفکری شاه و درباریان و نخبگان طرح‌ریزی و به اجرا گذاشته می‌شد. ممکن است این پرسش پیش کشیده شود که چرا آشور نو، و برای نمونه چرا ایلام یا مصر نه؟، آنچه از دیدگاه نگارندگان در این پژوهش اهمیت دارد، مقایسه اندیشه سیاسی با محوریت ایدئولوژی و تبلیغات احتمالی در بافت‌های سلطنتی دوره‌های آشور نو و هخامنشی است. مقایسه مدارک نوشتاری و تصویری و شواهد مادی و باستان‌شناختی احتمالی کاربرد ایدئولوژی و تبلیغات میان دوره‌های آشور نو و هخامنشی افزون بر شناخت و درک تفاوت‌ها و شباهت‌های مصداقی و موردی قیاس شده، می‌تواند در درک و شناخت اندیشه‌های سیاسی این دوره‌ها راهگشا و بنیادین باشد. به طور معمول امپراتوری آشور نو دوره‌ای شناخته شده است که به خشونت صریح و ملموس روی آورده بود و به روشنی در نقوش برجسته، استل‌ها، مهرها و کتیبه‌هایشان آن را نشان داده‌اند و از سوی دیگر، هخامنشیان سیاست دیگری را در پیش گرفتند و از تصویر کردن خشونت صریح و رفتار تحقیرآمیز با اقوام و مردمان زیردست و فرمانبردارشان تا جایی که امکان آن وجود داشته است پرهیز کرده‌اند، در نقوش برجسته آپادانای تخت جمشید می‌بینیم که نمایندگان سرزمین‌های فرمانبردار و زیردست هخامنشی برای شاه بزرگ پیشکش آورده‌اند و صحنه خشونت‌آمیز به تصویر کشیده نشده است. آیا می‌توان نقش کردن صحنه‌های این چنینی را به ایدئولوژی و راهبردهای تبلیغی هخامنشی نسبت داد؟، آیا هخامنشیان آگاهانه به تحریف و قلب واقعیت دست زده-

اند و یا در دنیای واقعی نیز آنها چنین رفتاری داشته‌اند؟، نقش رواداری و آسان‌گیری (تسامح و تساهل) پارسی در این میان چگونه بوده است؟، مشارکت و همکاری مردمان و اقوام زیردست و فرمانبردار در این دو امپراتوری چگونه بوده است؟، تنها در مقام مقایسه می‌توان ذهنیتی را که نسبت به هخامنشیان و آشوریان در مدارک و شواهدی مادی این دوره‌ها وجود دارد، پالود و درباره نقش و جایگاه ایدئولوژی و تبلیغات در این دو دوره به داوری پرداخت. تقارن و نزدیکی مکانی و زمانی امپراتوری آشور نو و شاهنشاهی هخامنشی و تأثیرات هنر و معماری و به‌ویژه شمایل‌نگاری آشور نو بر هخامنشی نگارندگان را بر این داشت که دوره آشور نو را برگزینند. درباره تأثیر هنر دوران آشور نو بر هخامنشیان به‌ویژه شمایل‌نگاری آنها، پژوهشگران گوناگونی از جمله روت (۲۰۰۰، ۱۹۹۰، ۱۹۷۹) سخن گفته‌اند، بنابراین نگارندگان آشور نو را برگزیدند تا هم واقعیت‌های مرتبط با اندیشه سیاسی هخامنشیان به‌ویژه در تخت جمشید را دریابند و هم جایگاه واقعی به کارگیری ایدئولوژی و تبلیغات سیاسی این دو دوره را روشن سازند و اینکه تنها با کاویدن لایه‌های زیرین مدارک و شواهد مادی (به‌ویژه نقوش برجسته بافت معماری، کتیبه‌ها و مهرها) می‌توان هدف، مقصود و نیت واقعی و راستین هخامنشیان را دریافت.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر مدارک و شواهد نوشتاری و بصری بافت‌های سلطنتی دو دوره آشور نو و هخامنشی را با محوریت تخت جمشید مورد بررسی قرار داده است. در این راستا راهبردها، شیوه‌ها و مفاهیم گوناگون ایدئولوژی و اندیشه سیاسی واکاوی شده است تا تفاوت‌ها و شباهت‌های اندیشه و ایدئولوژی سیاسی دو نظام مشخص شود، برخی از این راهبردها، شیوه‌ها و مفاهیم هم سنخ نیستند، ولی همگی در راستای ایدئولوژی و اندیشه سیاسی این نظام‌های پادشاهی قرار می‌گیرند، برای نمونه، مشارکت در ساخت پروژه‌های بزرگ شاید در ابتدا هدف اقتصادی و اجتماعی داشته باشد، اما هدف غایی آن در پیوند با شکوه و قدرت حکومت‌ها و ایدئولوژی سیاسی آنها قرار می‌گیرد، یا پیوند شاه با خدا / خدایان در کتیبه‌های سلطنتی آشور نو و هخامنشی بیش از آنکه دینی باشد، ایدئولوژیک و در راستای مشروعیت آنان بوده است.

۳. راهبردها، شیوه‌ها و مفاهیم گوناگون به کارگیری ایدئولوژی و پیوند آن با قدرت سلطنتی در دوره‌های آشور نو و هخامنشی

۳.۱. شاه نیرومند، توانا و پهلوان

مدارک و شواهد نوشتاری و تصویری از دوره‌های آشور نو و هخامنشی به دست آمده که بر نیرومندی و قدرت جسمانی شاهان تأکید می‌کنند: در کتیبه‌های سلطنتی آشور نو، شاه با عناوینی مانند «شاه نیرومند»، «شاه هشیار» و «مرد دلاور و جنگجو» توصیف شده است (Barjamovich, 2012: 45). در واقع، یکی از موارد تبلیغاتی کتیبه‌های سلطنتی آشور القاب و عناوین شاهان است که به نوعی خودستایی و تمجید از خود بوده است: «من شاه هستم، من سرور و ارباب هستم، من قابل تحسین و ستایش هستم، من بلندمرتبه هستم، من برجسته و مهم هستم، من فره‌مند و شکوهمند هستم، من پهلوان هستم، من جنگجو و دلاور هستم، من شیر هستم، من مردافکن و پرزور هستم» (Tadmor, 1995: 326). از سوی دیگر، شاهان آشور نو در نیرومندی و نیروی فراوان خود را مانند شیر و گاو نر می‌دانستند: منابع نوشتاری هزاره ۳ پ.م میان‌رودان شواهدی از پیوند شیر و گاو نر با نظام پادشاهی و سلطنت را بیان می‌کنند (Cassin, 1981: 356). پادشاهان آشور نو در مقایسه با دشمنان خود بر ویژگی‌های شیرسانی خود تأکید می‌کردند. خشم یک شاه آشوری در میدان نبرد با یک شیر مقایسه

می‌شد (Jamzadeh, 1996: 132). برای شاهان آشوری، مفهوم مردانگی و نیرومندی در قیاس با شیر معنا پیدا می‌کرد. و در کتیبه‌های آدد نیرری دوم (۸۹۱-۹۱۱ پ.م) و آشورنصیرپال دوم (۸۵۶-۸۸۵) این قاعده سلطنتی به این شکل به کار رفته است: «من شاهوار و شاهانه هستم، من یک شیر هستم، من دارای نیروی مردی و مردانگی هستم و من یک پهلوان هستم» (Cassin, 1981: 373). شواهد تصویری نیز بر قدرت و نیرومندی شاه آشوری تأکید می‌کنند: مضمون رویارویی و گلاویز شدن شاه با شیر به طور گسترده در مجموعه‌های آشوری، هم در نقوش برجسته کاخ‌ها و هم تصاویر روی مهرها وجود دارد که در واقع لحظه پایانی نبرد است (Nadali, 2009-2010: 219-20). نقش برجسته‌های کاخ‌های آشوری پر از صحنه شکار است. برای نمونه اتاق تختگاه آشورنصیرپال دوم در نیمرو در آراسته به صحنه‌های شیرها و گاوهای نر وحشی است (Cassin, 1981: 378)، صفت آشوری برای درنده‌خو و وحشی، واژه «ekdu» است که تنها برای شیرها و گاوهای نر به کار می‌رود و نشان می‌دهد که شاه حتی نسبت به جانورانی که او بر آنها کنترل و تسلط دارد وحشی‌تر و درنده‌خوتر است (Winter, 2010: 75). یکی از صحنه‌های رایج روی مهرهای دوره آشور نو نبرد شاه با شیر است. شاه به شیری حمله و او را از پای درمی‌آورد و در پایان زیر سلطه شاه آشوری قرار می‌گیرد: بر نقوش برجسته دوره آشور نو این شیوه شمایل‌نگاری از آشورنصیرپال دوم تا آخرین شاه این امپراتوری وجود دارد (تصویر ۱ الف) و به نظر مهرهای مسطحی که تصویر شاهی را نشان می‌دهد که شیری را می‌کشد به عنوان مهر دستگاه و دولت سلطنتی باشند و خود شاه نیز تجسمی از حکومت و دولتش بوده باشد (Nadali, 2009-2010: 215, 217). همچنین، شکار شیر با تیر و کمان از ارا به صحنه بسیاری شناخته‌شده‌ای در نقش برجسته‌های کاخ‌های آشوری به‌ویژه شمال کاخ نینوا از آشوربانیپال (۶۲۷-۶۶۸ پ.م) است (Garrison, 2014: 84).

از دوره هخامنشی کتیبه‌ها و تصاویر بر نیرومندی و پهلوانی شاه تأکید می‌کنند: داریوش یکم در کتیبه آرامگاهش (DNb) در نقش رستم بر توانمندی و نیرومندی بدن و جسم خود تأکید می‌کند: «این‌ها توانمندی‌های من است، بدن من نیرومند است، به عنوان جنگجو من جنگجوی شایسته و خوبی هستم... با هر دو دست و هر دو پا ورزیده و چالاک هستم، به عنوان کماندار چه پیاده و چه سواره کماندار شایسته و خوبی هستم و به عنوان نیزه‌انداز، چه پیاده و چه سواره نیزه‌انداز خوب و شایسته‌ای هستم...» (Kent, 1953: 140)، در واقع نیروی جسمانی و توانمندی فراوان شاه برجسته شده است. بدن داریوش آن‌چنان نیرومند است که می‌تواند دشواری‌های لشکرکشی را چه به صورت سواره یا پیاده تحمل کند. بدن نیرومند شاه در بیستون نیز نقش شده است و ستبری آن در تضاد کامل با بدن‌های دشمنان او قرار دارد، متن همراه نقش برجسته می‌گوید دشمنان داریوش تعقیب، دستگیر و کشته شدند و جالب اینجاست که داریوش خود هیچ‌گاه مورد تعقیب نبوده است و ناتوان نشان داده نشده است (Lewllyn-Jones, 2015: 229). در هنرهای تصویری مانند نقوش برجسته و مهرها، صحنه‌های نبرد و یا رویارویی و گلاویز شدن با جانوران واقعی و ترکیبی به وفور دیده می‌شود که به روشنی در پیوند با شمایل‌نگاری و ایدئولوژی سلطنتی هخامنشیان قرار دارد: در هنر یادمانی، قالب ترکیبی ترجیحی بسیار پرکاربرد، صحنه نبرد و مبارزه است و بر چهارچوب درگاه‌های کاخ‌ها و بناهای سلطنتی تخت جمشید مانند تالار تخت، تچر داریوش و بنای نامور به حرمسرای خشایارشا نقش شده است، درحالی‌که، بر مهرها بیشتر صحنه مهار و کنترل به تصویر کشیده شده است. ددان و جانوران وحشی متفاوت نقش شده‌اند، ولی شیرها و گاوهای معمولاً بالدار یا با ویژگی‌های پرندگان،

مرسوم‌ترین دشمنان و هماوردها به شمار می‌شوند (Garrison, 2013: 582). این صحنه‌ها دارای ویژگی‌هایی است که آن را با شمایل‌نگاری و ایدئولوژی سلطنتی هخامنشی پیوند می‌زند، ویژگی‌هایی مانند تاج دندانه‌دار، جامه بلند درباری، کتیبه‌های سه زبانه (فارسی باستان، ایلامی، بابلی)، کلاه و غیره (Garrison, 2014: 84). در هنر یادمانی این نوع صحنه همیشه پیکره‌ای را نشان می‌دهد که جامه بلند درباری پارسی بر تن دارد. هویت این پیکره با استناد به این موارد که این فرد در نقوش برجسته مربوط به بافت معماری در تخت جمشید تنها یک کلاه نواری و نه تاجی دندانه‌دار بر سر دارد و اینکه این پیکره کفشی بنددار و نه بدون بند پوشیده است، تا اندازه‌ای ناشناخته و گنگ می‌نماید (Garrison, 2013: 582). با وجود این غرایب شمایل‌نگارانه، از این پیکره به طور معمول با نام «پهلوان سلطنتی» یاد شده است (Root 1979: 303-8). صحنه نبرد یکی از مضامین رایجی بود که میان آشور، بابل و پارسیان دست‌به‌دست شد و هخامنشیان این مضمون را در مهرها و نقش برجسته‌هایشان به کار بردند (Ehrenberg, 2008: 107, 108). شناخته‌شده‌ترین نقوش پهلوانان سلطنتی بر مهرها، نمونه‌های بایگانی‌های بارو و خزانه تخت جمشید هستند که نام سلطنتی بر خود دارند. این مهرها، به نظر نوعی مهرهای مشخص سلطنتی بوده‌اند که شاه نیرومند و پرتکاپو را نشان می‌دهند (Garrison, 2013: 582). البته شاه نیرومند شکارچی نیز مضمون برخی از مهرهای هخامنشی نیز است: از جمله مهری با کتیبه سه زبانه از داریوش در موزه بریتانیا (تصویر ۱ ب) که شاه از درون ارابه در حالی که جامه بلند درباری پارسی بر تن و تاج دندانه‌داری بر سر دارد به سوی شیری تیراندازی می‌کند (Garrison, 2014: 83-4). در کتیبه‌ها و شمایل‌نگاری سلطنتی (درباری) هخامنشی، محوریت و تمرکز بر شخص شاه و توانمندی‌های او قرار دارد.



تصویر ۱: الف (بالا): نبرد آشوربانیپال با شیر از اتاق S، شمال کاخ نینوا (British Museum 124874)، ب (پایین): مهر سه زبانه داریوش با صحنه شکار شیر (British Museum 89132).

Figure 1: A (above): Ashurbanipal battle with a lion, Room S, the North Palace of Nineveh (British Museum 124874), B (below): Darius' trilingual seal with a lion hunting scene (British Museum 89132).

۳.۲. پیوند ناگسستنی میان شاه با خدا (خدایان)

از ویژگی‌های بنیادین ایدئولوژیک دو فرمانروایی آشور نو و هخامنشی پیوند ناگسستنی و مستحکم میان شاه با خدا (خدایان) است که به روشنی در منابع نوشتاری و تصویری آنها دیده می‌شود: پادشاه آشور در کنار شکست‌ناپذیر بودن خدا را نیز در کنار خود دارد و برای کاری که انجام می‌دهد به توضیح یا توجیه آن نیازی ندارد. او بزرگ‌ترین کاهن خدای آشور است که شکوه او را در سراسر جهان اعلام می‌کند. این وظیفه شاه بود که از قلمروش محافظت کند، یعنی از قلمرو خدای آشور در برابر

نیروهای اهریمنی و آشوبگر که به صورت دشمن نمایش داده شده‌اند (Reade, 1979: 332)، هرچند آشوریان شاه خود را خدا نمی‌دانستند، اما بر این باور بودند که شاه رابطه منحصر به فردی با خدای آشور داشت. بنابراین شاه حقیقی و راستین در ایدئولوژی شاهی آشور نو، منحصر به فرد و برگزیده خدا بود که در راستای مشروعیت او بود و این اعتبار و اصالت و نیز یکتایی و یگانگی شاه نه تنها او را از رعایا و اقوام زیردست و فرمانبردارش، بلکه از نخبگان درونی و استانی نیز جدا می‌کرد (Parker, 2011: 265). گزینش خدایی همیشه عامل مهمی در مشروعیت سلطنتی بود که در القابی مانند «نایب‌السلطنه خدای آشور»، «گماشته خدای انلیل» و «پادشاهی که مورد توجه و مقصود خدایان است» بازتاب داده شده‌اند (Barjamovic, 2012: 45). حتی در کتیبه‌های آشوری تسخیر و کشورگشایی یک ضرورت دینی بود، از جمله در یکی از سالنامه‌های آشورنصیرپال دوم (RIMA 2 37-42: A.0.101.1) از معبد نینورتا در نیمرو، لشکرکشی شاه از روی هوس و میل شاه نبوده است، بلکه به دستور خدایان صورت گرفته است: «به دلیل هدایا و نیایش (نیایش‌های) خودخواسته من، ایشتار ایزدبانو عشق، روحانیت مرا تأیید کرد و ضمیر و باطن او جنگ و نبرد را می‌خواست... هنگامی که آشور، سرور بزرگ، نام مرا صدا می‌زند (و) پادشاهی مرا بر شاهان چهارگوشه گسترش می‌دهد، باشکوه نام مرا بزرگ گردانید، او مرا واداشت تا اسلحه مرگبارش را شکوهمندانه در دست (دست‌هایم) بگیرم (و) بی‌باکانه مرا برای فرمانروایی و مطیع و رام کردن و فرمانروایی بر سرزمین‌ها و کوهستان‌های سهمگین و سترگ گماشت» (Dewar, 2019: 45). شواهد بازنمایی تصویر خدایان آشوری به‌ویژه خدای آشور به وفور بر نقوش برجسته، استل‌ها، مهرها و غیره نقش شده است. خدا به روشنی یکی از ویژگی‌های بنیادین نظام آشور نو است و پادشاه در سایه حمایت اوست که کارها را انجام می‌دهد: بر بخش بالایی استل معبد نینورتا (تصویر ۲ الف) نمادهایی پدیدار شده‌اند که به عنوان خدایان مشخص آشوری یعنی، آشور، سین، شمش و آدد شناخته می‌شوند، همین نمادها بر گردنبندی که آشورنصیرپال دوم بر گردن خود آویزان کرده دیده می‌شوند. گردنبند با نمادهای خدایی به روشنی بیانگر آن است که شاه زیر چتر حمایتی خدایان بزرگ آشوری قرار دارد (Winter, 2010: 87-8). یکی دیگر از ویژگی‌های بنیادین پیوند میان خدا و شاه در هنر تصویری و کتیبه‌های سلطنتی آشوری این است که شاه از سیما و چهره‌ای همسان با خدا برخوردار است: برای نمونه، از یک نقاشی دیواری بر اتاق ۱۲ از اقامتگاه نامور به «K» در خُرساباد (تصویر ۲ ب) مربوط به دوره سارگن دوم (۷۰۵-۷۲۱ پ.م)، شاه ایستاده با پیکره دیگری در برابر یک خدا قرار گرفته‌اند که روی یک سکو نقش شده است و احتمالاً خدای آشور باشد. شاه تقریباً مانند خدا تصویر شده است، جز اینکه خدا در سطح بالاتر و بر سکویی قرار دارد. در لفاظی بصری این نشان می‌دهد که پادشاه نه تنها به خدا دسترسی داشته است، بلکه کم و بیش از نظر اندازه با او برابری می‌کرده است (Winter, 2008: 86). همچنین در نامه‌ای از آدد-شومو-اوشور، سرپرست دیوبندان (جن‌گیران) به اِسرحَدُون (۶۶۹-۶۸۰ پ.م)، کاهن نه تنها شاه را به عنوان «برگزیده یکی از خدایان بزرگ» تصدیق می‌کند، بلکه با این عبارت که «شاه شباهت تام و کاملی به خدا دارد» بیش از پیش او را به خدا نزدیک می‌کند (Winter, 2010: 92).



تصویر ۲: الف (راست): استل معبد نینورتا از آشورنصیرپال دوم (Winter, 2010: 102)، ب (چپ): جزئیات نقاشی دیواری از اتاق ۱۲، کاخ خُرساباد متعلق به سارگن دوم (Winter, 2008: 92).

Figure 2: A (right): Ninurta temple stele of Assurnasirpal II (Winter, 2010: 102), B (left): Detail, Drawing of wall painting, Room 12, residence K, Khorsabad Palace (Winter, 2008: 92).

در دوره هخامنشی نیز پیوند ناگسستنی میان شاه با خدا (خدایان) به‌ویژه در کتیبه‌های سلطنتی آنها به روشنی نمایان است: در کتیبه‌های سلطنتی شاهان هخامنشی از زمان داریوش یکم به بعد بزرگ‌ترین خدا اهورامزدا است، در واقع اهورامزدا از نقش بنیادین و مهمی در ایدئولوژی هخامنشیان برخوردار است: در نقش برجسته بیستون داریوش نخستین بیانیه سیاسی خود را اعلام می‌کند و به دفعات از اهورامزدا یاد می‌کند و داریوش همه دستاوردها و پیروزی‌هایش را به او نسبت می‌دهد (Soudavar, 2010: 119-20). اهمیت اهورامزدا و نقش او در دوره هخامنشی در کتیبه‌های سلطنتی بیستون، تخت جمشید و شوش نیز نمایان است: «اهورامزدا پادشاهی را به داریوش بخشید (کتیبه بیستون، ستون یکم، بند پنجم، سطرهای ۱۱ و ۱۲)، «اهورامزدا چون این زمین را آشفته دید، آن را به داریوش بخشید و داریوش را شاه کرد» (بند چهارم کتیبه DNa در نقش رستم)، یا «خدای بزرگ است اهورامزدا که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که خشایارشا را شاه کرد (بند یکم کتیبه XPa در تخت جمشید)» (Kent, 1953: 148)، البته در کتیبه‌های سلطنتی هخامنشی افزون بر اهورامزدا به عنوان بزرگ‌ترین خدا، عبارات کلی «همه خدایان (کتیبه DPd)» و «دیگر خدایان (کتیبه‌های DB, DSe)» نیز اشاره شده است (Garrison, 2009: 22; Lecoq, 1997: 228; Schmitt, 2000: 59). Xpb (مانند Xpc, Xpd و Xpg) افزون بر اهورامزدا از «خدایان» نیز یاری می‌طلبد (Kent, 1953: 148-50)، همچنین در کتیبه‌های سلطنتی زمان اردشیر دوم افزون بر اهورامزدا، شاه به جانب میترا و آناهیتا نیز نیایش و درخواست می‌کند و از آنها یاری می‌طلبد (Soudavar, 2010: 132). درباره شواهد تصویری پیوند شاه با خدا (خدایان) می‌توان از پیکره (نیم‌تنه) درون قرص یا حلقه بالدار یاد کرد که یکی از پیچیده‌ترین و مناقشه‌انگیز موضوعات مرتبط با شمایل‌نگاری دینی دوره هخامنشی از زمان داریوش یکم به بعد محسوب می‌شود که با تنوع فراوان در هنر یادمانی (نقش برجسته بیستون، تخت جمشید، نقش رستم) و مهرهای این دوره پدیدار شده است. گریستن شکل‌های گوناگون این نماد را در دوره هخامنشی شناسایی کرده است که از آن جمله پیکره درون قرص بالدار، پیکره درون حلقه بالدار، قرص بالدار و حلقه بالدار به تنهایی از آن جمله هستند (Garrison, 2009: 25-42). هویت این پیکره با توجه به اینکه هیچ منبعی که به طور مستقیم هویت او را مشخص کند وجود ندارد تا اندازه‌ای نامشخص می‌نماید، با این همه دو دیدگاه رایج که در راستای پیوند شاه با خدا وجود دارد، این است که این پیکره را اهورامزدا (Root, 2013: 53) می‌نامند و برخی پژوهشگران مانند شهبازی او را فر/ فره (هاله

خدایی شاه) در نظر می‌گیرند. فر/فره (به تعبیر اوستایی خورنه) به معنای فروغ و هاله‌ای است که از جانب خداوند ارزانی شده است. فر/فره لازمه رسیدن به پادشاهی بود که تنها با پادشاهان ایرانی همراه بود که مشروع و محق بودند و به آنها فره بخشیده می‌شد (Shahbazi, 1980: 127-8). البته اگر این پیکره خورنه یا فره باشد با توجه به تعریف آن که از سوی خدا به شاه بخشیده می‌شد، نیز می‌تواند به طور غیرمستقیم بیانگر پیوند شاه با خدا باشد. برخی پژوهشگران نیز برای این پیکره چند معنا و مفهوم را در نظر گرفته‌اند: گریسن (Garrison, 2009: 38; 2013) با توجه به تکرار فراوان این نماد در کنار عناصری مانند کتیبه‌های سلطنتی، موجودات ستون شده، درختان مقدس، درختان خرما و پیکره‌های تاجدار با جامه بلند پارسی که جایگاه و مرتبه بالایی دارند و در پیوند با شمایل‌نگاری سلطنتی هخامنشی قرار می‌گیرند خاطرنشان می‌کند که نماد بالدار تصادفی به کار گرفته نشده است. او هویت خدایی پیکره را با توجه به بافت، متفاوت در نظر می‌گیرد، اما محتوای سیاسی و ایدئولوژیک آن را تردیدناپذیر می‌داند که مشروعیت شاهنشاهی هخامنشی است و بر این باور است که این نماد دارای چندین مفهوم و معنا است. ارنبرگ (Ehrenberg, 2008: 111) با استناد به دیدگاه سودآور (Soudavar, 2003: 3-4, 95-6)، همچنین به (Soudavar, 2010: 120-33 نگاه کنید) دو احتمال را برای هویت این پیکره در نظر می‌گیرد: اهورامزدا (یا خدا) به‌ویژه در جایی که پیکره انسانی خدا نمایش داده می‌شود و خورنه در مواردی که نماد بالدار به تنهایی تصویر شده است.

۳.۳. پروژه‌ها و طرح‌های ساختمانی بزرگ و سترگ

پولاک خاطرنشان می‌کند که «یادمان‌ها، مظاهر ایدئولوژیکی درباره روابط اجتماعی و سیاسی هستند که بیانگر به کارگیری نیروی کار بیشمار هستند» (Pollock, 1999: 175). سینوپلی بر این باور است که «ساخت و بنیاد پایتخت‌های تازه و یا اهمیت مرمت و تعمیر پایتخت‌های موجود یک کنش نیرومند و تأثیرگذار ایدئولوژیک بود که بیانگر جابجایی نمادین پایتخت یک امپراتوری بود» (Sinopoli, 1994: 170). قدرت سلطنتی آشور نو، ایدئولوژی خود را با پروژه‌ها و طرح‌های ساختمانی بزرگ برای مخاطبان داخلی و بیرونی‌اش انتشار می‌داد. توانایی شاه در تغییر چشم‌انداز فیزیکی از طریق بسیج کردن نیروی کار بزرگ امپراتوری و منابع گوناگون برای انواع پروژه‌های ساختمانی از اهمیت بالایی برخوردار بود که هدف آنها نه تنها مانند لشکرکشی‌ها نشان دادن قدرت شاه و نهاد پادشاهی آشور نو بود، بلکه مهم‌تر از آن دستیابی به نوعی خودشکوفایی فراتر از نخبگان محلی و استانی محسوب می‌شد. هر چند این پروژه‌ها بیشتر در مرکز قلمرو یک امپراتوری روی داده است، اما نیروی کار و منابع بسیج شده برای ساخت آنها از جای جای امپراتوری به مرکز آمده‌اند (Parker, 2011: 374). برای نمونه در زمان سارگن دوم منابع سراسر امپراتوری برای ساخت پایتخت جدید سارگن دوم در خُرساباد (دور-شروکین) اختصاص داده شد. برای مشخص شدن ابعاد گسترده این پروژه می‌توان گفت که فقط ۱۱۳ نامه از مجموعه سارگن دوم درباره ساخت این کاخ به دست آمده است (Parpola, 1995: 50). این نامه‌های بیانگر آن است که به فرمانداران آشوری این وظیفه سپرده شده بود که به تأمین منابع و مصالح مورد نیاز و نیروی کار برای ساختن کاخ بپردازند. بزرگی و ابعاد گسترده چنین پروژه‌های سترگی در دوره آشور نو در طول فرمانروایی آشورنصرپال دوم نیز ملموس و مشهود است (Parker, 2011: 374). استل نامور به بزم و مهمانی (Banquet Stele) او مشخص می‌کند که در حدود ۶۹۵۷۴ تن در مراسم بزرگداشت کاخ او در نیمرو شرکت کرده‌اند (Parker, 2011: 374; Grayson, 1991: 288-93). همچنین این کاخ از نظر معماری بسیار شگفت‌انگیز بود، یک بنای چند طبقه با ۲۸۰۰۰

متر مربع که ساختمان آن از بهترین چوب‌ها و سنگ‌های بزرگ و مجلل ساخته شده بود که با قاب‌های تراشیده شده غنی، فرش‌ها، نقاشی‌های دیواری، آجرهای لعابدار، تندیس‌ها و نقوش برجسته آرایش یافته بود (Barjamovich, 2012: 55-7). پروژه‌های سترگ و بزرگی از این دست، احتمالاً افزون بر اینکه بر زندگی مخاطبان خارجی تأثیر می‌گذاشتند، زندگی مردمان هر روستا و دهکده‌ای در امپراتوری آشور را متأثر می‌ساختند (Parker, 2011: 374).

در دوره هخامنشی نیز ساخت و بنیاد ساختمان‌ها و بناهای بزرگ به خوبی در پروژه‌ها و طرح‌های ساختمانی شوش و تخت جمشید نمایان است که مردمان و قومیت‌های گوناگون زیردست و فرمانبردار با تخصص‌های متفاوت در آن همکاری داشته‌اند: از جمله کتیبه داریوش از شوش (DSf) جزییات کار ساختمانی کاخ را شرح می‌دهد:

«کاخ‌ی را که در شوش بنا کردم زیور و زینت آن از راه دور آورده شد... الوار سدر (نوعی کاج) از کوهستانی در لبنان آورده شده بود. مردمان آشوری آن را تا بابل آوردند، و از بابل کاریه‌ای‌ها و ایونی‌ها تا شوش آوردند، چوب یکا از گنداره (گدازه) و کرمان آورده شد؛ طلایی که در اینجا به کار برده شده از بلخ و سارد آورده شد، سنگ ارزشمند لاجورد و عقیق جگری (سرخ) که در اینجا به کار برده شد از سغد بود، سنگ قیمتی فیروزه به کار رفته از خوارزم آورده شد، نقره و آبنوس به کار برده شده از مصر آورده شد... ستون‌های سنگی به کار رفته در اینجا از دهی با نام ایبرادو (ایبرادوش) در ایلام آورده شد، سنگتراشانی که سنگتراشی می‌کردند از ایونیه و سارد، زرگران از ماد و مصر، مردانی که نجاری می‌کردند از سارد و مصر، مردانی که به پختن آجر مشغول، از بابلی‌ها، مردانی که دیوارها را می‌آراستند و تزیین می‌کردند، آنها مادی و مصری بودند...» (Kent, 1953: 144).

افزون بر این، هنرمندان گوناگون پارسی و غیرپارسی به طور گسترده در ساخت و تزیینات پایتخت هخامنشیان در تخت جمشید مشارکت فعال داشتند که در این میان گل نوشته‌های بارو و خزانه تخت جمشید به روشنی به آنها اشاره کرده‌اند: گل نوشته‌های بارو (از K تا W) هنرمندان و صنعتگرانی را که در طول سال‌های سیزدهم تا بیست و هشتم (۵۰۹ تا ۴۹۳ پ.م) پادشاهی داریوش یکم جیره دریافت می‌کردند، ثبت کرده‌اند که به تخصص‌های گوناگونی مانند نقاش، زرگر، نقره‌ساز، مسگر، آهنگر، سنگتراش و غیره و قومیت‌های گوناگونی مانند ساردی، لیکیه‌ای، آشوری، مصری و غیره اشاره کرده‌اند (Henkelman, 2017; Henkelman & Stolper, 2009; Rollinger & Henkelman, 2009) که به نوعی ابزار نمایش و نمود تبلیغاتی از ثروت و منابع گسترده شاهنشاهی است (Nylander, 1979: 355-6) که در آن فهرستی از منابع بیشمار و ارزشمند طبیعی از سراسر شاهنشاهی هخامنشی بیان شده است که برای به کار رفتن و آراستن کاخ شوش پایتخت مهم هخامنشی به کار رفته‌اند و تمام مهارت‌ها و توانمندی‌های اقوام و نژادهای گوناگون سراسر شاهنشاهی با سنت‌های هنری پربار و گوناگون و صنایع و هنرهای دستی همگی در شوش و تخت جمشید به کار رفته‌اند.

۴.۳. جایگاه نخبگان و صاحب‌منصبان

شاه برای دستیابی به جایگاه و قدرتی برتر و والا نیازمند مرجعیت و صلاحیت (اقتدار) است که باید به وسیله افراد و یا گروه‌هایی که مایل به اجرای اراده شاه از راه انتشار و پراکنش اطلاعات، به کار بردن کنترل اجتماعی و استفاده از زور هستند، انجام گیرد. مرجعیت و صلاحیت (authority) حق فرمان راندن بر فرمانبرداران و زیردستان و توانایی مطیع ساختن آنها و برتری و چیرگی شاه را نشان می‌دهد. توانایی و صلاحیت می‌بایست توسط گروهی نخبه که هم هدف مستقیم و هم ابزارهای قدرت سلطنتی هستند، با رضایت خاطر و خشنودی آنها به فردی بخشیده و اعطا شود و نخبگان نیز به واسطه نزدیکی به شاه (قومی، اجتماعی، فضایی و دودمانی) از امتیازات ویژه‌ای از سوی شاه بهره‌مند می‌شوند، آنها

بیشترین سود و زیان را می‌برند و در نتیجه تلاش‌های مستمر و پیوسته نخبگان بود که شاه به قدرت می‌رسید و قدرت را حفظ می‌کرد (Parker, 2011: 358-9). نظام‌های ایدئولوژیکی با هماهنگی و همکاری دو گروه می‌توانستند به اهداف خود دست یابند: یکی نخبگان درونی و داخلی که مسئول ایجاد نظام ایدئولوژیک و برقراری آن در سلسله‌مراتب بالایی جامعه بودند و دیگر نخبگان استانی و ایالتی (Baines & Yoffee, 1998: 233-6) که لیورانی از آنها به عنوان کارگزاران و عوامل پخش و انتشار ایدئولوژی یاد می‌کند (Liverani, 1979: 299). ایدئولوژی سلطنتی و تبلیغات که برای استحکام و پایداری آن ایدئولوژی انتشار می‌یافت به طور مستقیم متوجه همین دو گروه بود. در دوره آشور نو عبارت‌هایی مانند «دژها و سرزمین شاه، سرورم، درخور و بی‌عیب و نقص هستند» و یا «با خرسندی و با کمال میل حاضرم برای سرورم بمیرم» قاعده رایج بخش‌های آغازین متونی هستند که از سوی صاحب‌منصبان استانی نوشته شده‌اند و این متون به نظر بیانگر آداب و رسوم مرتبط با ایدئولوژی سلطنتی آشور است و در موارد دیگر صاحب‌منصبان استانی با عباراتی مانند «پادشاه، سرورم، لطفاً بنویسید چه دستورات و فرمایش‌هایی دارید»، درباره مسائل خاصی راهنمایی می‌خواهند (Parker, 2011: 364). نخبگان داخلی آشور با استناد به کتیبه‌های سلطنتی آنها دو گروه اشراف و نجبای آشوری و اندیشمندان و پژوهشگران آشوری بودند. بزرگان و نجبا افرادی را شامل می‌شدند که هفت منصب و شغل برجسته و عالی را در دولت آشوری بر عهده داشتند، پژوهشگران و محققان نیز برخی از مناصب علمی جهان باستان مانند ستاره‌شناسی، مناصب مرتبط با منشیگری و دبیری (تصویر ۳ الف)، پیشگویی، جن‌گیری (دیوبندی) و پزشکی را بر عهده داشتند (Ibid, 2011: 368). برخی از صاحب‌منصبان درونی و استانی که در کتیبه‌های آشوری به آنها اشاره شده است به این شرح هستند: در سطح سیاسی سکین تَمی (sakin temi) فرماندار ایالتی و استانی بود که توسط خود شاه برگزیده می‌شد و بر همه تعاملات با بابل نظارت داشت. سکین تَمی به دلیل پشتیبانی بی‌وقفه و وفاداری به شاه آشور به خاندان‌ها و طوایف پاداش می‌داد و رفتار حاکمان را در مناطق دیگر به صورت پیوسته به شاه گزارش می‌داد. از طرف دیگر سَتَمو (Satammu) به سراسر امپراتوری سفر می‌کرد تا نظر دیگران را به حمایت و پشتیبانی از شاه جلب کند (Rabie, 2011: 25; Holloway, 2002: 321). نخبگان استانی افزون بر فرمانداران و والیان استانی و ایالتی، نماینده سلطنتی آشوری موسوم به کِپو (qēpu) و نگهبانان سلطنتی نامور به شکوربوتی (ša-qurbūti) را شامل می‌شدند که به اداره و مدیریت استان‌ها و ایالات و حکومت‌های خراج‌گزار و تابعه می‌پرداختند و به طور مستقیم به کاخ شاهی گزارش می‌دادند. فرماندار استانی در بالای هرم قدرت مدیریت و سرپرستی استانی قرار داشت. معاون او احتمالاً عنوان شَنِئو (šaniu) به معنای «دستیار» داشت. فرماندار والی استانی سه وظیفه مهم داشتند، ساخت‌وساز یا توسعه، گرفتن مالیات و برقراری امنیت. برخی نامه‌ها از صاحب‌منصبی به نام شَبِت کودینی (ša bēt kūdini) یاد می‌کنند که مسئول فراهم کردن و اجرای نظام نیروی کار ارزان به منظور بیگاری کشیدن از آنها برای نهاد پادشاهی بود (Parker, 2011: 370-371). یکی از صاحب‌منصبان بسیار عالی‌رتبه آشوری خواجگان بودند. مدارک تصویری و نوشتاری فراوانی درباره خواجگان و افراد بدون ریش (LU.Sag= ša rēši) از دوره آشوری به دست آمده است، هرچند در مورد هویت این افراد تردید وجود دارد، با این همه، در آغاز سده ۹ پ.م، خواجگان که در نقوش برجسته بدون ریش تصویر شده‌اند، از جایگاه بسیار بالایی در امپراتوری آشور برخوردار بودند. با به کارگیری خواجگان، تهدیدهای جدی سر راه امپراتوری برچیده می‌شد. گاهی اوقات نیز قدرت آنها بسیار زیاد می‌شد، به گونه‌ای که تهدیدی برای تاج و تخت شاهی ولیعهد محسوب می‌شدند، اما از آنجا

که خواجهگان توانایی فرزندآوری نداشتند، پس از مرگشان نیز قدرت همچنان در خاندان شاهی باقی می‌ماند. جایگاه والای خواجهگان در امپراتوری آشور و در اختیار داشتن مناصب بالای حکومتی هم از نقوش برجسته کاخ‌ها عیان است و هم مهرهای فراوانی که از بافت‌های باستان‌شناختی کشف شده است. برای نمونه، در سال ۷۹۸ پ.م یکی از خواجهگان به نام موتکی - مردوک (Mutakki-Marduk) از جایگاه بسیار والایی در دوران فرمانروایی آدد نیرری سوم برخوردار بود (Wright & Chan, 2012: 106).

در دوره هخامنشی نخبگان جایگاه والایی در شاهنشاهی داشتند: دوسینبر (Dusinberre, 2008) از ایجاد یک نظام نخبه‌پروری چند ملیتی صحبت می‌کند. این نخبگان بخش بزرگی از کامیابی ساتراپی را به دوش می‌کشیدند. با همکاری و درگیر کردن و تغییر شکل نخبگان محلی آنها به عنوان واسطه میان شاهنشاهی هخامنشی و جامعه و مردمان محلی اقدام می‌کردند (Carstens, 2010: 124-5). یک نمونه بسیار خوب که در آن صاحب‌منصبان، بزرگان و نخبگان شاهنشاهی حضور دارند، نقوش برجسته پلکان‌های آپادانا در تخت جمشید است: بر پلکان‌های آپادانا یک گروه از حاملان عصا به تصویر کشیده شده‌اند که گویا دلالت بر اهمیت نقش آنها در چیرگی و برقراری نظم در شاهنشاهی داشته باشد. یک جبهه از پلکان‌ها بیانگر نمایندگان سرزمین‌ها و ملت‌های سراسر شاهنشاهی هخامنشی است که برای شاه پیشکش‌هایی را می‌آورند که از نظر نمادین دلالت بر کشورهای فرمانبرداری است که به شاهنشاهی هخامنشی افزوده شده‌اند و بر چیرگی و برتری آن گردن نهاده‌اند (Jamzadeh, 2006: 71-2; Schmidt, 1953: Pl. 27). بر قاب مرکزی پلکان‌های آپادانای تخت جمشید شاه بر تخت نشسته و نگهبانان شوشی و اشراف‌زادگان و نجیبای پارسی و مادی نقش شده‌اند. گروه‌های نمایندگان سرزمین‌های شاهنشاهی که بر جبهه دیگر پلکان‌های آپادانا در پشت قاب مرکزی به تصویر کشیده شده‌اند، توسط صاحب‌منصبان پارسی و مادی حامل عصا به نزد شاه هدایت و برده می‌شوند. سردسته هر یک از این گروه‌های سرزمینی شاهنشاهی، دستشان در دست یک صاحب‌منصب مادی یا پارسی حامل عصا است که آنها را به حضور شاه می‌برند. جم زاده این حالت را در تخت جمشید در پیوند با چیرگی بر بخش‌های گوناگون شاهنشاهی می‌داند که توسط نیروهای شاه، ارتش و صاحب‌منصبان او به دست آمده است (Jamzadeh, 1992: 72). شواهد و مدارک مربوط به نخبگان درونی و محلی از دوره هخامنشی بر مهرها، گل نوشته‌های بارو و خزانه تخت جمشید، استل‌ها، نقوش برجسته، نقاشی‌ها و غیره نیز دیده می‌شود. برای نخبگان و صاحب‌منصبان درونی و پارسی می‌توان به مهرها و گل نوشته‌های هخامنشی استناد کرد: مهرهای سلطنتی با نام داریوش یافته شده است که بر گل نوشته‌های بایگانی‌های بارو و خزانه تخت جمشید یافت شده‌اند. این مهرها دارای کتیبه سه زبانه (فارسی باستان، ایلامی و بابلی) هستند. از جمله مهر نوشته‌دار «PFS 11*» از بایگانی بارو متعلق به زیشویش (Ziššawiš) بسیار شناخته شده است. او نفر دوم نظام توزیع و پخش سهمیه‌ای بایگانی بارو و دست راست پرنکه (Parnakka)، سرپرست و مدیر این نظام است که بیانگر مرتبه و جایگاه والای زیشویش است که سهمیه‌های بالایی را دریافت می‌کرد، دستورات و فرمان‌های نامه‌ها را صادر می‌کرد و برای تأیید معاملات خود نیاز به مهر کردن آنها نداشت. یا مهر نوشته‌دار «PFS 113*» برابر با مهر نوشته‌دار «PTS 4*» از خزانه تخت جمشید. کتیبه همراه مهر بیانگر آن است که مهر توسط بَرَتَکَمَه (Baratkama) استفاده می‌شد. متون خزانه تخت جمشید یادآور می‌شوند که بَرَتَکَمَه خزانه‌دار تخت جمشید در حد فاصل سال‌های ۴۹۰ تا ۴۷۹ پ.م بوده است. مهر بر سه گل نوشته بایگانی بارو و متون نامور به «L1» که درباره سهمیه‌های تعلق گرفته به کارگران هستند، نقش شده است. در متن گل

نوشته «PF 0864»، برتکمه بر اختصاص سهمیه‌های خوراکی ۷۷ کارگر خزانه در اورندوش (Urunduš) نظارت می‌کند و در متن گل نوشته «PF 0865» بر ۱۸۱ کارگر خزانه تیرزیش/شیراز (Tirazziš) و در متن گل نوشته «PF 0865» بر ۷ کارگر خزانه کورپون (Kurpun). در این معاملات برتکمه به عنوان «شرمنه یا دمنه (saramanna/damanna)» مشخص شده است که صاحب‌منصبی است که مسئول ساماندهی سهمیه‌ها یا تدارک نیروی کار است. همچنین مهر «*PTS 1» از خزانه تخت جمشید که تاریخ مهر مربوط به دوره خشایارشا است، ولی کتیبه سه زبانه و شمایل‌نگاری مهر هر دو مربوط به زمان داریوش یکم می‌شوند. گل نوشته‌های خزانه از نوع اسناد نامه‌ای، یک مهر بر خود دارند که مهر متعلق به فرستنده نامه است که در مورد این مهر فرستنده ترکویش (Tarkawiš) است (Garrison, 2014: 72-9). اشمیت بیان می‌کند که فرستندگان اسناد نوع نامه‌ای همدریف خزانه‌دار یا ارشد او بودند که بر ساخت‌وسازهای تخت جمشید نظارت می‌کند (Schmidt, 1957: 18-9)، بنا بر دیدگاه هینز (Hinz, 1971: 271) او صاحب‌منصب عالی رتبه درباری یا مهتر درباری (Hofmarschall) بود و کخ نیز برخی از این فرستندگان را با همان عنوان بیان شده توسط هینز و برخی دیگر را قائم مقام و دستیار او (Vizemarschall) می‌نامد (Koch, 1990: 232-4). در هر صورت صاحبان مهرها به عنوان فرستندگان اسناد، رتبه و مقام نسبتاً والای اداری داشته‌اند. همه صاحب‌منصبانی که از این نوع مهر استفاده می‌کنند نام‌های ایرانی دارند و به جایگاه‌ها و مراتب بالای اداری دست یافته‌اند، هرچند این جایگاه و رتبه برابر با مقام یک ساتراپ، فرمانده ارتش یا یکی از مقامات تشریفاتی یا اداری که پیوند نزدیکی با شاه داشتند، نیست. این افراد که مهرهایی با نام سلطنتی را استفاده می‌کنند، مردان با استعداد و توانمندی با قومیت ایرانی هستند. هرچند به نظر نمی‌رسد که به اعضای رده بالای اشراف پارسی تعلق داشته باشند، اما به واسطه سلسله‌مراتب اداری به جایگاه مورد نظر خود رسیده‌اند. از سوی دیگر نخبگان بسیار بلندمرتبه‌ای در دوره هخامنشی بوده‌اند که در میان اشراف پارسی قرار داشته‌اند که یا ساتراپ بوده‌اند، یا از اعضای دودمان سلطنتی، و یا اعضای خانواده شش همدست داریوش در سرکوبی گئومات؛ مهرهای آنها از بایگانی‌های تخت جمشید باقی مانده است. از جمله مهرهای پرنکه (*PFS 9، *PFS 16) که احتمالاً عموی داریوش بوده است. همچنین، همدستان و دسیسه‌چینان همراه داریوش در سرکوبی گئومات، از جمله گمبَرمه (Kambarma) (مهر *PFS 857s) و اَشَبَزَنه (Ašbazana) (مهرهای *PFS 1567 و *PTS 14) که نام و تصویرشان بر آرامگاه داریوش در نقش رستم ایجاد شده است و ایردومرتیه (Irdumartiya) (آرتوردیه {Artavardiya} به فارسی باستان، مهر *PFS 71 یا *PTS 33) که شاید فرمانده‌ای بود که وهیزدته (Vahyazdata) شورش را در فارس شکست داد و در کتیبه داریوش در بیستون از او نام برده شده است (Garrison, 2014: 87-8). مهرهای پرنکه را می‌توان با مهرهای دیگر نخبگان هخامنشی مانند گمبَرمه و اَشَبَزَنه سنجید که مهرهایشان بیانگر شیوه‌های گوناگون دریافت و تصور از خود و جایگاه آنها در جامعه و شاهنشاهی بود (Colburn, 2014: 790-1).

درباره نخبگان محلی نیز می‌توان از تندیس اوجاهورسنت (Udjahorresnet) یاد کرد (تصویر ۳ ب)؛ او بر مبنای کتیبه هیروگلیفی روی تندیسش صاحب‌منصب بلندمرتبه‌ای در مصر بود که در دوره‌های فراغه مصری، آماسیس و پسامتیک (Psammetichus) سوم و شاهان پارسی، کمبوجیه و داریوش خدمت می‌کرده است (Colburn, 2016: 877). شکل تندیس، کارکرد و کتیبه آن به روشنی با سنت‌های مصری پیوند می‌خورد، اما جامعه تندیس که متأثر از جامعه بلند درباری پارسی در نقوش

برجسته تخت جمشید و مکان‌های دیگر است و دستبند او با سر شیر از نمونه‌های شناخته‌شده زیورهای هخامنشی است (Colburn, 2020: 59). همچنین، پتاهتپ (Ptahhotep) یک صاحب‌منصب عالی‌رتبه مصری در طول سده ۵ پ.م بود. نام او از یک استل نوشته‌دار از گورستان سراپیوم در سقاره، یک تندیس کوچک و درپوش تابوت سنگی او (هر دو احتمالاً مربوط به آرامگاه کمپیل در جیزه) و تندیزی که اکنون در موزه بروکلین نگهداری می‌شود، معلوم شده است. کتیبه‌های روی این اشیا، القاب پتاهتپ را نمایان می‌کنند، از جمله سرپرست خزانه‌داری و لقب و عنوان پارسی «kppš» که به برجسته‌ترین و شاخص‌ترین صاحب‌منصبان و سرپرستان اختصاص داشت و نشان می‌دهد که او در زمان داریوش یکم این اعتبار و شهرت را به دست آورده است. بنابراین، او از افرادی بود که واسطه میان دستگاه سلطه‌طلب هخامنشی و شبکه‌های قدرت محلی مصری به شمار می‌رفت (Colburn, 2014: 792). در آناتولی نیز مدارک و شواهد مرتبط با نخبگان محلی دیده می‌شود: مردی در تابوت سنگی آرامگاه ۸۱۳ در سارد خوابیده است که از نخبگان محلی سارد محسوب می‌شد. آرامگاه او به ابتدای سده ۵ پ.م تاریخ‌گذاری شده است. مهر استوانه‌ای شاخص همراه این صاحب‌منصب با شمایل‌نگاری سلطنتی هخامنشی پیوند دارد و صحنه‌ای را نشان می‌دهد که در آن یک پهلوان سلطنتی جامه بلند درباری پارسی بر تن کرده است و دو شیر-گریفین ایستاده را از گردن‌هایشان گرفته است و نیز تکه‌ها و قطعات زرین متصل به جامه‌های او بیانگر این مطلب هستند. او با مهر خود نشان می‌دهد که از مراتب بالای دربار پارسی پیروی کرده است، او مرد مهمی در سارد بود و یکی از مردان بزرگ شاه به حساب می‌آمد (Carstens, 2010: 125-6). همچنین، مهرهای یافت شده از گوردیون (به‌ویژه مهر شماره ۱۰۰) و سارد به روشنی بیانگر پیوستگی و پیوند نخبگان هخامنشی و پذیرش و اقتباس ایدئولوژی سلطنتی هخامنشی در این پایتخت ساتراپی است. این پدیده در سارد به خوبی تکرار شده است و نشان می‌دهد که در سارد شبکه‌ای از ارتباطات هنری و سیاسی اجتماعی وجود داشت که نخبگان پارسی و پارسی شده (نخبگان محلی متأثر از فرهنگ پارسی) را یکپارچه کرده بود (Dusinberre, 2008: 94). این اشتراکات در میان نخبگان اجتماعی که به احتمال فراوان دارای ارتباطات فرمانطقه‌ای و مدعی آن بودند و بسیاری از آنها صاحب‌منصبان قدرتمندی در دولت شاهنشاهی بودند، بیشتر دیده می‌شود. کولبرن این نخبگان را نخبگان جهانی شاهنشاهی توصیف کرده است (Colburn, 2016: 880).



تصویر ۳: الف (راست): نقش برجسته دبیران و کاتبان آشوری از کاخ مرکزی نیمرود، در حدود ۷۲۸ پ.م (Parker, 2011: 362)، ب (چپ): تندیس اوجاهورسنت از صاحب‌منصبان مصری دوره هخامنشی (Colburn, 2020: 63).
Figure 3: A (right): Assyrian scribes Relief from the central palace at Nimrud (ca. 728 BCE), B (left): Statue of Udjahorresnet, an Egyptian official in the Achaemenid period (Colburn, 2020: 63).

۳.۵. توجه به فرهنگ مردم و اقوام محلی زیر سلطه

شواهد و مدارک فراوانی از بافت سلطنتی خود آشور درباره بدررفتاری و خشونت افسارگسیخته با شاهان و مردمان محلی‌ای که زیر سلطه حکومت آشور نو درآمده‌اند وجود دارد که از آن میان می‌توان به

نقوش برجسته کاخ نیمروود مربوط به آشورنصیرپال اشاره کرد: در این نقوش برجسته دشمنان زیر اسب‌های ارابه‌های آشور له شده‌اند، اجساد روی آب شناور هستند و سرهای دشمنان بریده شده است (Winter, 2010: 12)، یا نقوش برجسته کاخ نینوا مربوط به زمان آشوربانیپال که رفتار تحقیرآمیز و خوارکننده‌ای با ایلامی‌ها به‌ویژه شاه ایلامی تئومان (Teuman) شده است: ایلامی‌ها به حالت نومیدی و بیچارگی به عنوان اسرا نقش شده‌اند، سربازان ایلامی زخمی و کشته‌شده و یا در حال فرار نشان داده شده‌اند. در صحنه‌ای تئومان زیر پیکر بدون سر پسرش تَمَریتو (Tammariṭu) افتاده است و یک سرباز آشوری در حال بریدن سر او است (Razmjou, 2018: 341-7). پارپولا بر این باور است که کشورگشایی همراه با آشورسازی اجباری بود و اقوام و سرزمین‌های فرمانبردار مجبور به پذیرش زبان و فرهنگ آشوری می‌شدند (Parpola, 2004). برخی دیگر از پژوهشگران نیز بر همگون‌سازی و همانندسازی داوطلبانه و ارادی فرهنگ آرامی-آشوری در میان نخبگان چند ملیتی اشاره کرده‌اند (Liverani, 2011: 249-69). در نقشه ذهنی آشوریان، قلمرو خارج از آشور با هرج و مرج مشخص می‌شد و مردمان آن مناطق «دیگران» هستند. آنها نامتمدن و وحشی هستند که با زبان‌های عجیب و غریب صحبت می‌کنند و رویه‌های فرهنگی ناشناخته‌ای دارند. از نظر آنها قلمرو بیرونی خطرناک است، زیرا ناشناخته و کشف نشده است و برای نظم کیهانی مرکز نیز تهدیدآمیز است و این وظیفه شاه آشوری است که بر این مناطق غلبه کند، آنها را کشف کند و در امپراتوری آشور ادغام و یکپارچه کند (Parker, 2011: 363). با این همه، در منابع آشوری می‌توان نشانه‌هایی از توجه به فرهنگ مردمان محلی زیر سلطه آشوریان را دید: اسرحدون کامیابی خود را در مصر با تمرکز بر عناصر بیگانه و غیربومی، از غنائم جنگی به دست آمده تا ظاهر و سیمای محلی‌ها به تصویر می‌کشد (DeGrado: 2019: 109-10). تنوع محتوایی کتیبه‌های میان آشور و بابل ممکن است بیانگر آن باشد که این متون برای جمعیت‌ها و مردم آن کشورها نوشته شده است و نیز احتمالاً نشان‌دهنده آن باشد که آنها در مناطقی که نهشت می‌شدند، توسط دبیران و نویسندگان محلی با ویژگی محلی نوشته شده‌اند (Dewar, 2019: 28). همچنین، از آنجا که تنوع زبانی در امپراتوری آشور وجود داشت، گویا در زمان تیگلات پیلسر سوم در سده ۸ پ.م تغییر در استفاده از زبان آرامی به عنوان یک زبان مشترک و واسطه‌ای به جای زبان بومی اکدی ایجاد شد که دست کم بیانگر افزوده شدن مناطق سامی‌نژاد غربی به امپراتوری در آن زمان است (Winter, 2010: 43). از تل بارسپ/برسیپ (Til- Barsip) در شمال غربی امپراتوری آشوری، نوزده متن یافت شده که دو متن آن به زبان آرامی است و بیانگر کاربرد زبان غربی در شهر حتی برای ثبت مدارک رسمی کسب‌وکار و تجارت باوجود حضور فرماندار و پادگان آشوری برای بیش از یک سده است. در متون، نام‌های ترکیبی آشوری و آرامی دیده می‌شود که بیانگر جمعیت ترکیبی و از جمله غربی‌ها در شهر است. عناصر غربی غیر آشوری با نام خدا در متون حقوقی و قضایی که به آرامی نوشته شده‌اند، بر بیش از ۱۳۰ گل نوشته در لایه‌های آشوری محوطه تل شیوخ فوقانی (Tell Shiukh Fawqani) یافت شده است. مستندات و شواهد باستان‌شناختی شهر و منطقه نیز بیانگر آن است که مخاطبان محلی استل‌های برپا شده در تل بارسپ افرادی بودند که تا اندازه‌ای خود را باختری و غربی می‌دانستند، در حالی که با شور و شوق، بسیاری از عناصر فرهنگ آشور را در آغوش گرفتند و از نظر سیاسی به آشور وفادار بودند. پادشاه محلی سَمعال (Sam'al) حتی پس از تسلیم کردن شهر به آشوری‌ها مجموعه‌ای از بناهای دارای ایوان ستون‌دار و کاخ‌های باشکوه ساخت که همه آنها دارای سبک غربی و نه آشوری بودند و این یادمان‌های سلطنتی‌شان ادامه داشت و بر آنها زبان‌های

غربی مانند فینیقی و گویش محلی سَمعالی به جای زبان خداوندگاران آشوری خود به کار بردند. سَمعال از نظر سفالی نیز در طول مدتی که تابع و خراج‌گزار آشور بود، به طور تقریبی از سنت سفال‌سازی محلی برخوردار بود (Porter, 2003: 64-6). البته ورای توجه به فرهنگ مردمان و سرزمین‌های محلی فرمانبردار امپراتوری آشور نباید اهداف تبلیغاتی و سلطه‌جویانه آشوریان را نادیده گرفت: استروناخ خاطر نشان می‌کند که تپه‌های دست‌ساخت، گیاهان متراکم و معماری سبک سوری که در نقش برجسته‌های آشوریان دیده می‌شود بر گسترش قلمرو نفوذ آنها به غرب فرات تأکید می‌کند (Stronach, 1990: 172).

در دوره هخامنشی مدارک و شواهد نوشتاری، تصویری و باستان‌شناختی بیشتری از توجه به فرهنگ و سنت‌های هنری محلی دیده می‌شود که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: از جنبه هنری تماس پارسی-یونانی با استناد به ظروف فلزی تجملاتی سبک هخامنشی که احتمالاً توسط هنرمندان یونانی برای مشتریان محلی‌شان ساخته شده‌اند، مشخص می‌شود، البته بیشتر آنها به صورت محلی تولید شده‌اند که بیانگر وجود پیوند نزدیک با زرگران و نقره‌کاران پارسی در برهه‌ای از زمان است. نقش‌مایه‌ها و ظروف (تکوک‌ها، پیاله‌ها، کوزه‌ها) و زیورهای (دستبندها، گوشواره‌ها، طوق‌ها) سبک هخامنشی از اواسط سده ۵ پ.م به بعد در تراکیه پدیدار می‌شود که بیانگر سازگاری با تجملات پارسی پس از عقب‌نشینی پارسیان از آنجا بوده است (Brosius, 2010: 34-5). خدای مصری پس (Bes) که انسان را از نیروهای اهریمنی می‌رهاند، به وفور از سراسر شرق نزدیک در دوره هخامنشی یافت شده است که انتشار فرهنگی آن در بیرون از سرزمین مصر از نوعی شبکه تجاری و نظامی پیروی می‌کند (Tuplin, 2010: 421-2). همچنین، در متون بایگانی‌های تخت جمشید به‌ویژه بارو به مردمان و اقوام گوناگون شاهنشاهی با تخصص‌های گوناگون اشاره شده است که به روشنی بیانگر توجه به مردم و اقوام محلی زیردست و فرمانبردار هخامنشی است و مشارکت و همکاری آنها را در ایجاد و تداوم شاهنشاهی نشان می‌دهد که در صفحات پیشین این مقاله به آن پرداخته شد. بر استل تدفینی یافت شده از سقاره مصر مربوط به جدهرپس (Djedherbes) ترکیب شمایل‌نگارانه چشمگیر هخامنشی و مصری شایان توجه است. ردیف بالایی استل، دربرگیرنده صحنه تدفینی مصری است که در آن مرده مومیایی‌شده‌ای روی یک پیکر شیرسانی دراز کشیده است؛ در این صحنه خدایان مصری آیزیس، نفتیس و آنوبیس نیز حضور دارند. بر ردیف پایینی نیز پیکره‌ای که ریش دارد و جامه بلند پارسی بر تن کرده، بر تختی نشسته است و در یک دستش پیاله‌ای است که او را تا امتداد لب‌هایش بالا آورده است و در دست دیگرش گلی را نگاه داشته است. او در برابر دو میز پیشکشی و همراهانی که پیراهن بلندی بر تن دارند، نشسته است. در واقع استل بر هویت هخامنشی و مصری فرد در گذشته تأکید می‌کند (Gates-Foster, 2014: 186-8; Wasmuth, 2010: 535-7). همچنین، در زمینه پیوند میان فرهنگ هخامنشی با مصری و توجه به هنر اقوام و سرزمین‌های محلی می‌توان به تندیس اوجاهورسنت یکی از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه مصری اشاره کرد. جامه بلند درباری و دستبند او که به سر شیر ختم می‌شود به روشنی در پیوند با هنر هخامنشی هستند، اما خود تندیس که نمونک معبدی را در دست دارد، و محتوای کتیبه‌اش، هویت مصری اوجاهورسنت را ثابت می‌کند (Colburn, 2020: 59-69). تندیس متعلق به پتاهتپ، یکی دیگر از صاحب‌منصبان مصری زمان هخامنشی نیز مانند این تندیس، نمونک یک معبد را در دست دارد. ساخت این نوع تندیس به آغاز پادشاهی جدید (حدود ۱۵۵۰ پ.م) در مصر باز می‌گردد و در دوره متأخر (۳۳۲-۶۴۴ پ.م) رواج پیدا می‌کند (Colburn, 2014: 792). مهرهای یافت شده از سارد و گوردیون با شمایل‌نگاری سلطنتی

هخامنشی و سلیقه و سبک محلی ساخته شده‌اند (Dusinberre, 2008). شمایل‌نگاری مهرهای هخامنشی روی گل نوشته‌های بارو و خزانه تخت جمشید و سایر نقاط شاهنشاهی یادآور سبک تلفیقی و اقتباس و بهره‌گیری از سنت‌های هنری آشوری، بابلی و ایلامی است: پیکره‌هایی که بر پشت جانوران یا موجودات ترکیبی قرار گرفته‌اند، یادآور سنت‌های هنری نمودی از خدا در بافت‌های بصری سومری- اکدی و آشوری است، نقوش گاو- مردها، گاوهای نر با سر انسانی، پیکره درون حلقه یا قرص بالدار و پیکره‌های ترکیبی در هنرهای بصری آسیای غربی سابقه داشته‌اند (Garrison, 2009, 2013)، یا صحنه‌های نامور به پرستش که در آن دو پیکره انسانی به حالت رو در رو و متقارن تصویر شده‌اند و پیکره‌ای در قرص یا حلقه بالدار قرار دارد (برای نمونه، مهرهای نوشته‌دار *PFS 1567 و *PFS 11 از بارو و مهر نوشته‌دار *PTS 14 از خزانه تخت جمشید یا مهر شماره ۱۰۰ از گوردیون)، پیشینه دور و درازی در شرق نزدیک باستان داشته است و پیش از هخامنشیان در مهرهای بابل نو و آشور نو سابقه داشته است (Dusinberre, 2008: 95). مهرهای صاحب‌منصبان بسیار عالی‌رتبه دوره هخامنشی مانند پَرَنَکه (*PFS 9 و *PFS 16) و کَمبَرمه (PFS 857s) نسبت به سبک درباری هخامنشی سبک متفاوتی را نشان می‌دهند؛ مهر کَمبَرمه (گبریاس) از نظر شمایل‌نگاری با مهرهای ایلام نو پیوند دارد و مهرهای پَرَنَکه نیز از نظر شمایل‌نگاری بیانگر ترجیح شخصی است و شمایل‌نگاری آشوری دارد (Root, 1990: 20, 1991: 130). در شاهنشاهی هخامنشی صدور فرمان‌ها به زبان محلی برای انتشار در مناطق دور از ارزش نمادین یا واقع‌گرایانه‌ای برای این قلمرو چند زبانی و گسترده برخوردار بود. متن بیستون سندی است که اهمیت انتشار روایت دوباره قدرت مرکزی را به صورت نوشتاری برای استفاده در سطح محلی در سراسر شاهنشاهی نشان می‌دهد. برنامه هنری هخامنشی به شیوه‌هایی از بیان بصری دست یافت که می‌توانست بازتابی از سنت‌های محلی باشد، در حالی که ایدئولوژی‌های کنترل و نظم شاهنشاهی را ارائه می‌داد (Root, 1991: 25). از جمله می‌توان به زبان آرامی اشاره کرد؛ شاهنشاهی هخامنشی با به کارگیری زبان آرامی به عنوان زبان واسطه‌ای شاهنشاهی ارتباطات میان منطقه‌ای را آسان‌تر کرد. زبان آرامی پیش از آن به عنوان یک زبان واسطه‌ای در امپراتوری آشور نو کاربرد داشت. این زبان در نامه‌نگاری‌های آرشامه به خوبی دیده می‌شود. آرشامه در بیشتر موارد در ایالت خود نبود و در این زمان‌ها با نامه‌های آرامی نوشته‌شده روی پوست به زیردستان خود فرمان می‌داد، از سویی، آرامی زبانی بود که به عنوان واسطه برای برقراری ارتباط در محیط‌های چندزبانه به گرفته می‌شد که به مردمان و اقوام سراسر شاهنشاهی و حتی بیرون از آن این امکان را می‌داد تا با یکدیگر تعامل و گفتگو داشته باشند (Colburn, 2016: 875-6).

۳.۶. سلطه‌طلبی و تسلط جهانی و فراگیر

گوناگونی و ناهمسانی ابزاری برای نشان دادن وسعت امپراتوری آشور به شمار می‌رفت. این بازنمایی‌های تنوع و ناهمسانی انسانی را می‌توان درون بافت گسترده‌تر نمایش و مصرف سلطنتی کالاهای تجملاتی از سراسر امپراتوری دید: همان‌گونه که توصیف و نمایش اشیای خارجی قدرت آشور را برجسته‌تر می‌کرد، بازنمایی ناهمسانی و گوناگونی فرهنگی در میان گروه‌های جمعیتی بیانگر ماهیت فراگیر و جهانی حکومت آشور بود، از این نظر بازنمایی‌های ناهمسانی انسانی به عنوان یک راهبرد در امپراتوری به کار گرفته شد (DeGrado, 2019: 108). یکی از نمودهای بارز سلطه‌طلبی و خشونت آشوری در راستای تسلط بر مناطق گوناگون لشکرکشی‌های پیوسته شاهان آشوری است: توجیه این کارزارها و اردوکشی‌ها این بود که دشمن علیه امپراتوری توطئه و دسیسه کرده است. همچنین با

انتشار ایدئولوژی آشوری و مشروعیت و قدرت شاه آشور برای سربازان، کارکرد مهم تلقین کردن به بخش‌های بزرگی از جمعیت امپراتوری سرایت می‌کرد. مشخصه اصلی راهبردی لشکرکشی‌های آشوری استفاده از نیروی سرکوب‌کننده بود. اهداف و شهرهای مشخصی انتخاب می‌شدند و روستاها و شهرهای حائل و میانجی در مناطق مشخص در بیشتر موارد سالم رها می‌شدند. این راهبرد ارتش آشور را شکست‌ناپذیر جلوه می‌داد. گستردگی ویرانی‌ها، وحشت و ترس می‌آفرید و بی‌تردید آوازه قدرت ماشین جنگی آشوری به مناطق دوردست می‌رفت. هدف اصلی کارزارهای سلطنتی خنثی کردن مراکز مخالف بود. پس از دستیابی به پیروزی آشوریان از تاکتیک و راهبرد نظامی ترسناک و کارآمد جنگ روانی بهره می‌بردند. این شیوه و تاکتیک که آشوریان در سالنامه‌های خود توصیف کرده‌اند و بر دیواره‌های کاخ‌های خود نقش کرده‌اند، جنایات و کیفرهایی مانند پرت کردن رهبران شورشی و آویزان کردن پوستشان از دیوارهای شهر تسخیرشده، سوزاندن کودکان شورشیان، انباشتن سربازان دشمن به صورت هرمی در امتداد جاده و سوراخ کردن و به میخ کشیدن اسرای شورشی در اطراف شهرهای تسخیرشده دشمن را در برمی‌گرفت (تصویر ۴). بنابراین جنگ روانی آشوری هراس و ترس افکندن در دل مردمان زنده و وادار کردن آنها به تسلیم شدن در برابر قدرت و برتری آشور بود. کارزارها و لشکرکشی‌های آشوری نه تنها وسیله‌ای بود که آشوری‌ها با آن دشمنان خود را شکست می‌دادند و امپراتوری را گسترش می‌دادند، بلکه ابزاری برای تحقق قدرت شاه و انتشار این قدرت و برتری به مخاطبان بیرونی و خارجی خود بود (Parker, 2011: 372). می‌توان گفت که این صحنه‌های خشونت‌آمیز که در طول امپراتوری آشوری تداوم داشت، ایدئولوژی نظام پادشاهی را بیان می‌کرد و در خدمت تبلیغات سیاسی و تبلیغات امپراتوری آشور بود. صحنه‌های روایی به صورت آرمانی مفاهیم تغییرناپذیر قدرت آشور و پیروزی حتمی آنها بر دشمنان را بازگو می‌کردند. اینکه پهنه و گستره امپراتوری، سرزمین‌های گوناگون با مردمان مختلف را شامل می‌شد و بیان‌کننده شاه شکست‌ناپذیر بودند. جلوه این مفاهیم با جنبه روایی آنها همه در کاخ‌های آشوری تجلی یافته‌اند (Auerbach, 1989: 79). البته تردیدی نیست که آشوریان شکست‌هایی را نیز تجربه کرده‌اند، اما در راستای تبلیغات و ایدئولوژی سلطنتی به آن نپرداخته‌اند و آنچه را که راستای اهدافشان بوده است، نوشته و به تصویر کشیده‌اند. نقوش برجسته آشوری بسیاری از حقایق را بازگو نکرده است، زیرا نقوش تنها نتیجه و برآیند جنگ را نشان می‌دهند، جزئیات را کمتر بیان می‌کنند و حتی شکست‌ها و اشتباهات را پنهان می‌سازند؛ هرچند منابع نوشتاری نیز هرگز شکست ماشین جنگی آشوری را نمایان نمی‌کنند، اما آنها به موقعیت‌های معین اضطراری و مسائلی که هیچ‌گاه در کتیبه‌های رسمی، سالنامه‌های سلطنتی و بر تخته‌سنگ‌های کاخ‌های آشوری نوشته و به تصویر کشیده نشده‌اند را به نوعی شرح می‌دهند. بر اساس نقوش برجسته کاخ‌های آشوری، آشوریان همیشه پیروز نبرد هستند (Nadali, 2016: 84). بر مبنای کتیبه‌های سلطنتی آشور نو آشوریان همیشه در برابر ایلامیان پیروز بودند و آنها یارای ایستادگی در برابر پادشاهان نیرومند آشوری را نداشتند: برای نمونه، اسرحدون چنین ادعا می‌کند که فرمانروایان ستیزه‌گر و خودرأی از جمله شاهان ایلام به خاطر او دچار هراس و وحشت شده‌اند. در نامه او به آشوربانیپال، خدای آشور چنین بیان می‌کند که ایلامی‌ها از حضور شاه دچار ترس وحشت شده‌اند (Dubovsky, 2018: 335). یکی از القابی که شاهان آشور نو در کتیبه‌هایشان در راستای سلطه‌طلبی و دیدگاه جهانی‌شان به کار برده‌اند عنوان «شاه چهارگوشه، یا شاه چهار گوشه جهان» است: آدد نیرری دوم، نخستین شاه آشور نو بود که از لقب «شاه چهارگوشه» بهره برد. توکولتی نینورتای دوم (۸۸۴-۸۹۱ پ.م) ادعا می‌کرد که «افتخار او این است که نامش در چهار گوشه پراکنده و انتشار یافته است»

و «فرمانروای چهارگوشه» است (Karlsson, 2013:135, 255). سناخریب پس از سومین لشکرشی، خود را «شاه جهان» می‌نامد. پس از اینکه سناخریب لشکرکشی‌هایی را در جنوب، شرق، غرب و شمال در طول پنجمین اردوکشی خود به راه انداخت از القاب «شاه بی‌رقیب و شاه چهارگوشه جهان» بهره برد (Russel, 1987: 530-1). پسر و جانشین سناخریب، اِسِرحدون از عناوین «شاه چهارگوشه جهان و شاه جهان» بهره برد (Roaf & Zgoll, 2001: 284). این القاب به روشنی مفاهیم مرتبط با سلطه‌طلبی و چیرگی فراگیر و جهان‌شمول را در ایدئولوژی و جهان‌بینی شاهان آشور نو نشان می‌دهد.



تصویر ۴: جزییات نقش برجسته آشوربانیپال: نبرد رودخانه اولای، اتاق ۳۳، جنوب غربی کاخ نینوا (Winter, 2010: 100).

Figure 4: Detail of relief of Assurbanipal: Ulai river battle, room 33, southwest palace, Nineveh (Winter, 2010: 100).

مدارک و شواهد نوشتاری و تصویری دوره هخامنشی بر سلطه‌طلبی، تسلط بر مردمان و سرزمین‌های گوناگون صحنه می‌گذارند. کتیبه‌های سلطنتی هخامنشی به روشنی به این امر پرداخته‌اند، کوروش بزرگ نخستین شاه هخامنشی بود که با پیروی از سنت میان‌رودانی خود را شاه جهان و چهارگوشه معرفی می‌کند: کوروش در کتیبه استوانه‌اش خود را با القابی مانند «شاه جهان، شاه بزرگ، شاه توانمند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار چهارگوشه، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه انشان...» (Halo et al, 1997) می‌شناساند. داریوش یکم در سطر نخست کتیبه بیستون خود را «شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارس، شاه سرزمین‌ها» (Kent, 1953: 119) می‌نامد و در کتیبه «DNa» در نقش رستم القاب دیگری را نیز برای خود برمی‌گزیند: «من هستم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌های دارای همه گونه مردمان، شاه در این زمین دور و دراز (پهناور)» (Ibid: 138)، چنین القاب و عناوین تصویر روشن و گویایی از پادشاهی ترسیم می‌کند که بسیار فراتر از توان و موجودیت یک شخص است و این گونه او در هنر شاهنشاهی پارسی به تصویر کشیده شده است (Kelly, 2003: 178). این القاب باشکوه و پرطمطراق جهانی درباره دیگر شاهان هخامنشی نیز صادق است و گویا مانند نقشه راهی است که همه شاهان به آن پایبند هستند، برای نمونه در کتیبه خشایارشا در تخت جمشید (XPa) چنین می‌خوانیم: «من هستم خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه دارای همه گونه مردمان، شاه در این زمین بزرگ و دور و دراز (پهناور)» (Kent, 1953: 148). در کتیبه‌های سلطنتی

یافت شده از تخت جمشید، نقش رستم، شوش، بیستون کرمانشاه و سنگ‌نوشته‌های آبراه نیل (از جمله تل‌المسخوته و شالوف-کابریت/کبریت) (Posener, 1936: 54, 63)، فرمان راندن بر قلمروی پهناوری از مردمان و سرزمین‌های گوناگون به روشنی دیده می‌شود که البته تعداد این سرزمین‌ها در کتیبه‌ها و شاهان گوناگون کمی متفاوت است: نوعی جهان‌بینی جهانی و فراگیر، شاه را به صورت چشمگیری در مرکز جهان و پارس را در مرکز شاهنشاهی جهانی با بسیاری از سرزمین‌های فرمانبردار قرار می‌دهد که به صورت سلسله‌مراتبی در اطراف آن حضور دارند (Gates- Foster, 2014: 183). از جمله کتیبه‌های آرامگاه داریوش در نقش رستم (DNa) نمونه‌ای از قاعده جغرافیایی این نظم جهانی است:

«داریوش شاه گوید: به خواست اهورامزدا این‌ها سرزمین‌هایی هستند که من گرفتم، من بر آنها فرمانروایی می‌کنم، آنها برایم خراج می‌آورند، آنچه از طرف من به آنها گفته می‌شود، آن را انجام می‌دهند، قانون من آنها را نگاه داشته است: ماد، ایلام، پارت، هرات (آریا)، بلخ، سغد، خوارزم، درنگیان (زرنگ)، آراخوزیا، تئگوش، گنداره (گداره)، هند، سکا‌های هوم‌نوش، سکا‌های تیزخود، بابل، آشور، عربستان، مصر، ارمنستان، کاپادوکیه، سارد، ایونیه، سکا‌های آن‌سوی دریا، اسکودرا، ایونیان پتاسوس‌پوش، لیبیایی‌ها، اتیوپی‌های، اهالی مگه، کاریه‌ای‌ها» (Kent, 1953: 138).

یکی دیگر از مصادیق قلمرو بسیار پهناور هخامنشی مربوط به مرد پارسی و تسلط او بر سرزمین‌های گوناگون با زبان‌ها و اقوام متفاوت است: داریوش در کتیبه آرامگاهش (DNa) چنین می‌گوید:

«اگر می‌خواهی بدانی که چند است کشورهای که داریوش شاه در اختیار دارد، به پیکره‌ها نگاه کن، (پیکره-هایی که) تخت و اورنگ مرا حمل می‌کنند، آنگاه خواهی دانست و بر تو معلوم خواهد شد که نیزه مرد پارسی دور رفته است و بر تو معلوم خواهد شد که مرد پارسی در حقیقت دور از پارس نبرد کرده است» (Ibid: 138).

هویت این مرد پارسی چه می‌تواند باشد؟ شاید همان‌گونه که روت (Root, 1979: 303-7) خاطر نشان می‌کند پیکره پهلوانی چهارچوب درگاه‌های تخت جمشید که پاپوش و کلاه (یا تاج) سلطنتی ندارد، اما جامه بلند درباری پارسی بر تن کرده است تصویر مرد پارسی باشد. شاید این امر درباره فرماندار روی سکه‌های هخامنشی با ویژگی‌های شاهانه نیز صادق باشد و چون جامه‌ای پوشیده که مخصوص رزم نیست، بیانگر ویژگی بنیادین ایدئولوژی شاهنشاهی است و احتمالاً بازنمایی شاه بزرگ به منزله مرد آرمانی پارسی است، در این صورت نقوش روی مهرهای فراوانی که از بایگانی‌های بارو و خزانه تخت جمشید (Garrison, 2009; 2013) و دیگر نقاط شاهنشاهی مانند سارد و گوردیون (Dusinberre, 2008) به دست آمده و مردی در جامه بلند درباری پارسی (که گاهی تاجی بر سر دارد) به نبرد یا مهار جانوران واقعی و ترکیبی می‌پردازد، نیز احتمالاً نوعی بازنمایی از مرد پارسی باشد. مفهوم مرد پارسی به عنوان ایدئولوژی سلطنتی هخامنشی به مصر و تندیس داریوش نیز راه یافته است: در بخش فارسی باستان این تندیس نوشته شده است «این تندیس سنگی را داریوش شاه دستور ساخت آن را در مصر داد، تا در آینده هرکسی به آن نگاه کند، دریابد که مرد پارسی مصر را گرفته است» (Vallat, 1974: 162). در بازنمایی‌های هخامنشی در تخت جمشید دو صحنه‌ای که استیلا و چیرگی مطلق و بی‌چون و چرای هخامنشیان را نشان می‌دهد، یکی نقوش برجسته پلکان‌های آپادانا است که نمایندگان سرزمین‌های گوناگون شاهنشاهی برای شاه بزرگ پیشکش (یا خراج؟) می‌آورند (تصویر ۵ الف) و دیگری صحنه نامور به اورنگ‌بران شاهی (تصویر ۵ ب) است که بر کاخ‌های صد ستون و مرکزی تخت جمشید و نمای بیرونی آرامگاه‌های شاهی نقش رستم و تخت جمشید نقش بسته شده‌اند. از دیدگاه استعاری گروه‌های نمایندگی نه تنها خودشان حضور دارند، بلکه به نوعی ثروت، منابع و دارایی انبوه و سرشار شاهنشاهی را نیز به همراه دارند (Root 1990: 121). از سویی، صحنه اورنگ‌بران می‌تواند تمام جوانب گوناگون روابط میان فرمانروا و فرمانبردار را بیان کند. این در حالی است که در بازنمایی‌های هخامنشی، افراد

سرزمین‌های بیگانه به صورت مستمر و پیوسته آزادانه و ارادی نشان داده شده‌اند، صاحب‌منصبانی که حتی ممکن است در هنگام حضور در پیشگاه شاه بزرگ با خود اسلحه داشته باشند. هر یک از پیکره‌ها جامه‌های ملی و مختص به خودشان را در بر کرده‌اند و اسلحه و تجهیزاتی نیز با خود دارند، باستانی که در هم گره و قفل شده و باحالتی که نوعی همکاری را تداعی می‌کند. به نظر می‌رسد که هخامنشی‌ها به صورت موفقیت‌آمیزی پیوند میان فرمانروا و فرمانبردار را به شیوه‌ای متفاوت از پیشینیان به اجرا گذاشته‌اند. با این بازنمایی‌ها به نوعی آواز و آهنگ ستایش و تمجید به جای ناله و فغان اسیران به گوش می‌رسد (Nylander, 1979: 353-4). بازنمایی‌های خشونت‌آمیز در دوره هخامنشی نیز بیشتر در قالب نمادین خود را نشان می‌دهد و نه خشونت واقعی صرف مانند آنچه در شمایل‌نگاری و کتیبه‌های سلطنتی آشور نو شاهد هستیم: بازنمایی بصری خشونت جسمانی و فیزیکی صریح و روشن در برنامه هخامنشی به قالب تمثیلی و رمزی تصویر پهلوان سلطنتی تقلیل پیدا می‌کند. هنر هخامنشی از نمایش رویدادهای تاریخی چشم‌پوشی می‌کند و در عوض از ساختارهای رمزی، استعاری و تمثیلی بهره می‌برد که از نظر ایدئولوژیک تصویری از شاهنشاهی را نشان می‌دهد. یادمان بیستون از داریوش یکم تنها یادمان سلطنتی دوره هخامنشی است که به رویدادهای تاریخی اشاره می‌کند حتی در این مورد خاص نیز هخامنشیان خشونت‌های فرجامین پیروزی‌های نظامی را تصویر نکرده‌اند و به جای آن بازنمایی نمادین را برگزیده‌اند که یک روایت را به شیوه‌های بدیهی و ملموس تغییر شکل می‌دهد (Root, 2000: 22-3). هرچند در کتیبه همراه نقش برجسته بر خشونت تأکید کرده است. با وجود اینکه کتیبه بیستون خشونت نظامی پارسی را به روشنی بیان می‌کند، اما در شمایل‌نگاری سلطنتی یادمانی اوضاع متفاوت به نظر می‌رسد، نقوش برجسته بیستون، تخت جمشید و آرامگاه داریوش در نقش رستم (و اندک بقایای یافت شده از شوش). مردمان و اقوام فرمانبردار و زیردست که اورنگ و تخت شاه را حمل می‌کنند و بر نمای بیرونی آرامگاه‌ها (و نیز کاخ‌های تخت جمشید) نقش شده‌اند، بر پیروزی نظامی پارسی تأکید می‌کنند (Tuplin, 2017: 35).



تصویر ۵: الف (راست): نقش برجسته پلکان‌های شمالی و شرقی تخت جمشید که نمایندگان سکاها تیزخود برای شاه بزرگ پیشکش (یا خراج؟) می‌آورند (Schmidt, 1953: Pl. 37)، ب (چپ): صحنه نامور به اورنگ‌بران شاهی (تالار مرکزی تخت جمشید) (Ibid: Pl. 78).

Figure 5: A (right): The relief of the northern and eastern stairs of Persepolis, which the representatives of the Saka Tigraxauda gift (or tribute?) to the great king (Schmidt, 1953: Pl. 37), B (left): a scene called the royal tronne- bearers (central hall of Persepolis) (Ibid: Pl. 78).

۲.۳. همکاری و مشارکت اقوام و مردمان فرمانبردار و زیردست

امپراتوری آشور قلمروی بزرگ و توسعه‌طلبی بود که از راه کشورگشایی، زور و یا دیپلماسی بر کشورهای کمتر نیرومند تسلط و استیلا می‌یافت و با این کار یک سازمان سیاسی تشکیل داد که یک منطقه پهناور و ناهمسان فرهنگی را دربر می‌گرفت. فرایند یکپارچه‌سازی در امپراتوری آشور نو شامل

همکاری و مشارکت نخبگان محلی و ایجاد وفاداری در میان گروه‌های پرشمار زبانی و قومی امپراتوری بود. اما آنها در عین حال، یک خط‌مشی استثمار و بهره‌کشان را پیاده کردند. استثمار آشوریان بر اجتماعاتی که یوغ بندگی آشور بر آنها نهاده شده بود، شامل تبعید، اسکان و استقرار دوباره شمار فراوانی از مردمان شکست‌خورده و نیز گرفتن مالیات از محصولات کشاورزی و کالاها و بنیان نهادن یک نظام گسترده کاری با بیگاری کشیدن از آنها بود که هزینه‌های گزاف و فراوانی را بر اقتصادهای محلی تحمیل می‌کرد و تقریباً همه افراد را وادار می‌کرد که همکاری و کمک کنند. (Parker, 2011: 359)، بنابراین خط‌مشی آنها انحصاری و مشارکتی و بهره‌بردارانه و بهره‌کشانانه بود. برای نمونه، متنی از سارگن دوم به دست آمده است که مضمون آن به این شرح است: «همه این سرزمین‌ها را به زیر سلطه خود درآورد و صاحب‌منصبانم را به عنوان فرمانداران بر آنها قرار دادم و یوغ بندگی و سلطه و فرمانروایی خودم را بر آنها تحمیل کردم» (Root, 2000: 22). البته در دوره اِسرحَدون این سیاست تهدید و نهادن یوغ بندگی بر گردن رعایا و زیردستان دست‌کم در بابل دگرگون شد که در راستای اهداف تبلیغاتی و ایدئولوژیکی او بود: اِسرحَدون از راهبرد صلح و آشتی به جای جنگ بهره برد. آیین پرستش مردوک را که از میان رفته بود، احیا کرد و چنانچه در گاهنامه‌های بابلی دیده می‌شود خود را نیکخواه بابلیان معرفی کرد و به عمد تندیس مردوک را در معبد آشور قرار داد و او را از سلاله خدای آشور می‌دانست. همچنین او به کارهای ساختمانی نیز پرداخت و با این کار ضمن جلب همکاری مردمان محلی، بابل را نیز به طور کامل به زیر سلطه آشور درآورد (Holloway, 2012: 10-11; Rabie, 2002: 301-323). خراج دادن نیز یکی دیگر از حربه‌های امپراتوری آشور نو برای جلب همکاری سرزمین‌های تابعه و زیردست آنها به حساب می‌آمد. خراج یکی از پدیده‌های شایع امپراتوری بود که مدارک و شواهد تصویری فراوانی از آن به دست آمده است. برای نمونه کاخ آشورنصرپال دوم در نیمرو که بر تخته‌سنگ‌ها یا الواح 17b- 18b، غنائم جنگی و فهرست خراج مانند عاج‌ها و ظروف فلزی نقش شده است، یا بر دیوارهای حیاط «D» کاخ، شاه از اقوام گوناگون خراج دریافت می‌کند (Winter, 2010: 19, 21)، همچنین خراج دادن مضمون ثابت اُبلیسک‌هایی (ستون هرمی شکل سنگی) بود که در مکان‌های همگانی از سده ۹ پ.م کار گذاشته می‌شدند (Reade, 1979: 336) که از آن جمله می‌توان به اُبلیسک شلمانصر سوم (۸۲۴-۸۵۹ پ.م) اشاره کرد (تصویر ۶) که بر ردیف‌هایی در چهار سمت آن غنائم جنگی و خراج‌گزاران را نشان می‌دهد (Winter, 2010: 33). پرداخت خراج این امکان را می‌داد که خراج‌گزاران بیگانه در تجربه امپراتوری همکاری و شراکت داشته باشند و شاه آشور با برجسته کردن ناهمسانی‌ها، قدرت و اقتدارش را بر چهارگوشه جهان و مناطق گوناگون نشان دهد (DeGrado, 2019: 121). یکی از راهبردهای بنیادین و کارآمد آشوریان برقراری پیوند وفاداری با زیردستان و رعایای خود بود که به نوعی دریافت پاداش و پیشرفت احتمالی اجتماعی آنها در ازای وفاداری تمام و کمال آنها به شمار می‌رفت و این راهبرد باعث ایجاد رقابت میان فرمانبرداران و زیردستان شاه می‌شد که هریک برای جلب خشنودی فرمانروا باهم رقابت می‌کردند. ازدواج‌های سیاسی، بستن معاهدات و پیمان‌نامه‌ها از جمله پیمان وفاداری و معاهده برقراری صلح و آشتی نیز ابزار بنیادینی در تضمین امنیت خارجی، وفاداری داخلی و توسعه جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی محسوب می‌شد. در این زمینه می‌توان به معاهده صلح میان اِسرحَدون شاه آشور با اورتکو (Urtaku) شاه ایلامی اشاره کرد که دو دودمان شاهی وارد معاهده صلح با یکدیگر شده بودند و پسران و دختران سلطنتی به عنوان گروگان با هم رد و بدل شده بودند (Barjamovich, 2012: 52-4).



تصویر ۶: اُبلیسک (ستون هرمی شکل) سیاه شلمانصر سوم از نیمرو، با ردیف‌های خراج‌گزاران (Winter, 2010: 67).

Figure 6: Shalmaneser III, black obelisk, Nimrud with tributaries rows (Winter, 2010: 67).

ایدئولوژی هخامنشی به طور کلی درباره همکاری است. پادشاه‌های این نظام اخلاقی احتمالاً شامل حال همه می‌شد. از منظر بصری نیز این ایدئولوژی به واسطه آرایش تصاویری است که شاه را در پیوند با مردمان و اقوام زیردست و فرمانبردار خود نشان می‌دهد: برای نمونه این نقوش بیانگر همکاری سلطه‌جویانه با تصویرگری‌هایی از قبیل صفی از هدیه آوردندگان از مناطق گوناگون (نقش برجسته‌های آپادانای تخت جمشید) است، یا نمایندگان سرزمین‌های گوناگون با وقار و متانت شاه را با نوعی صمیمیت و تکریم بالا می‌برند (نقوش آرامگاه داریوش و دیگر جانشینانش و برخی دیگر از یادمان‌های مهم در تخت جمشید). هخامنشیان این نو تصویرگری را به ابزاری تبدیل می‌کنند که نوعی کنش و عمل مشارکت محور در تجلیل و بزرگداشت جایگاه شاهی که بالا برده می‌شود را توصیف می‌کند (Root, 2000: 22). همچنین، ایدئولوژی و جهان‌بینی هخامنشیان بر شمول و دربرگیری مردمان و اقوام زیردست و فرمانبردار در شاهنشاهی تمرکز داشت: مفهوم آن این بود که هر یک از مردمان و ملت‌های مشخص، بخشی از یک کل محسوب می‌شدند که با یکدیگر از شاه پشتیبانی و حمایت می‌کردند و در ازای این پشتیبانی، شاه صلح و آشتی را در شاهنشاهی، یعنی ثبات و پایداری را برای مردمان و اقوامش تضمین و تأمین می‌کرد. آنچه در نقش برجسته‌های هخامنشی نشان داده شده است، همکاری کردن مردمان و ملت‌های زیردست و فرمانبردار و احترام و تکریم هویت فرهنگی و زبانی آنها است. البته نه کتیبه‌ها و نه نقوش برجسته هخامنشی بازتاب دهنده واحدهای اداری سیاسی نیستند، بلکه احتمالاً هر یک ابزاری برای تبلیغات هستند که هدف آنها جا انداختن مفهوم برابری مردمان و ملت‌های گوناگون شاهنشاهی است و واقعیت‌های تاریخی را نشان نمی‌دهند (Brosius, 2010: 33). متون چندی از دوره هخامنشی درباره وفاداری و پاداش متعاقب آن سخن می‌رانند که نه تنها مربوط به درباره هخامنشی می‌شود، بلکه به همه قلمرو و گستره چند فرهنگی گسترده آن نیز سرایت می‌کند. در یک بخش از کتیبه آرامگاه داریوش در نقش رستم (DNb) چنین آمده است: «فردی را که همکاری می‌کند برای این همکاری‌اش پاداش می‌دهم و فردی را که گزند و زیانی می‌رساند برای این زیان و آسیبش کیفر می‌دهم» (Kent, 1953: 140). این پیام به بازنمایی استعاری نقش برجسته مردمانی که برای حمل اورنگ و تخت داریوش (و البته دیگر شاهان هخامنشی) متحد و

یکی شده‌اند، شباهت دارد. شاهان هخامنشی با اعطای جایگاه و مرتبه عالی و ممتاز به اعضای طبقه اشراف محلی آنها را به درون شبکه شایسته‌سالاری پارسی وارد می‌کردند که بخشی از آن شامل مبادله پیشکش‌ها و هدایایی بود که در هنر درباری هخامنشی رواج یافته بود، در حالی که ازدواج‌های مختلط میان اعضای پارسی و نخبگان محلی به یکپارچه‌سازی در دل تشکیلات پارسی کمک می‌کرد. از جمله می‌توان به آمینتاس مقدونی اشاره کرد که دخترش گیگئا (Gygea) را به ازدواج پسر مگابازوس پارسی درآورد. یکپارچه‌سازی موفقیت‌آمیز نخبگان محلی با ایدئولوژی هخامنشی را احتمالاً از پذیرش ارزش‌های پارسی توسط نخبگان محلی و انجام کارهایی مانند برگزاری بزم و سور و شکار کردن می‌توان فهمید که بر مدارک گوناگونی مانند مهرها، اشیای تدفینی، تابوت‌های سنگی و آرامگاه‌ها دیده می‌شوند (Brosius, 2010: 33-4). وجوه گوناگون همکاری و مشارکت اقوام و سرزمین‌های گوناگون در پیشبرد اهداف شاهنشاهی در بازنمایی‌های بصری، کتیبه‌های شاهی، گل نوشته‌های بایگانی‌های بارو و خزانه تخت جمشید و شواهد باستان‌شناختی به روشنی دیده می‌شود و این همکاری به نوعی در نظام پادشاهی هخامنشی نهادینه شده بود و در سطح عالی‌تری نسبت به حکومت‌های پیشین، خود را نشان می‌دهد.

۴. نتیجه

مدارک و شواهد نوشتاری و تصویری بافت‌های سلطنتی دوره‌های آشور نو و هخامنشی بیانگر به کارگیری ایدئولوژی در نظام پادشاهی آنها است، با این تفاوت که منابع نوشتاری و شمایل‌نگاری سلطنتی دوره آشور نو به طور معمول از جنبه روایتگری برخوردار هستند و این منابع به روشنی درباره اهداف سلطه‌طلبانه، خشونت‌های به کار رفته در لشکرکشی‌های شاهان آشور نو، خوار و کوچک شمردن مردم و شاهان مقهور و شکست‌خورده، جایگاه و مرتبه ارزشمند نخبگان درونی و محلی در امپراتوری، شاه توانا و نیرومند و پیوند بسیار نزدیک پادشاه با خدایان، به‌ویژه خدای آشور سخن می‌رانند، این در حالی است که جنبه روایتگری کتیبه‌ها و تصاویر و نقوش بافت سلطنتی هخامنشی بسیار کم‌رنگ می‌نماید و ویژگی‌های استعاری و نمادین آنها پررنگ‌تر است. البته در این میان یادمان بیستون و به‌ویژه کتیبه آن از این قاعده مستثنی هستند. آنچه در ایدئولوژی امپراتوری آشور نو با استناد به مدارک و شواهدی نوشتاری و تصویری بافت سلطنتی آنها به شدت دیده می‌شود، خشونت کلامی و تصویری آنها است، به گونه‌ای که کتیبه‌ها و سالنامه سلطنتی آشوری و نقوش برجسته کاخ‌های آنها پر از توصیف و تصویرگری صحنه‌های خشونت‌بار و هراسناک است که از آن جمله می‌توان به پرت کردن رهبران شورشی و دشمن، سوزاندن، سوراخ کردن بدن و به چهار میخ کشیدن، سر بریدن و انباشتن سرهای آنها، زیر اربه له کردن و غیره اشاره کرد و این روش و راهبرد ایدئولوژیک آنها به شدت تأثیرگذار بود و آشوریان به عنوان افرادی بسیار خشن و خونریز قلمداد می‌شوند. بی‌تردید در پس این همه خشونت عریان و افسارگسیخته اهداف تبلیغاتی مرتبط با ایدئولوژی و قدرت سلطنتی امپراتوری آشور نو نهفته است و به کارگیری راهبرد جنگ روانی و هراس انداختن در دل دشمنان و مردمان محلی شکست‌خورده و اسیرشده، آنها را بی‌درنگ تسلیم آشوریان می‌ساخت و بر قدرت و چیرگی فراگیر امپراتوری آشور نو گردن می‌نهادند. در مقابل، در ایدئولوژی سلطنتی هخامنشی به نظر به تصویر کشیدن و توصیف صحنه‌های خشونت‌آمیز و خوار و کوچک شمردن سرزمین‌ها و مردم فرمانبردار و شکنجه و آزار آنها دست کم با استناد به نقوش برجسته و کتیبه‌های سلطنتی (البته به‌جز یادمان بیستون) آنها جایگاهی نداشته است و جای آن را همکاری و مشارکت گسترده در ساخت و پیشبرد اهداف و برنامه‌های شاهنشاهی گرفته است. نقش برجسته پلکان آپادانا که در آن نمایندگان

سرزمین‌های گوناگون سراسر شاهنشاهی برای شاه بزرگ پیشکش می‌آورند و یا صحنه نامور به اورنگ-بران شاهی بر نمای بیرونی آرامگاه‌های شاهان هخامنشی در نقش رستم و تخت جمشید و نیز نقوش برجسته کاخ‌های صد ستون و کاخ مرکزی بر انقیاد و گردن نهادن به نسبت داوطلبانه، آزادی و آزادانه مردم و اقوام شاهنشاهی تأکید می‌کنند که البته احتمالاً چنین نقوشی در راستای اهداف ایدئولوژیکی و تبلیغاتی هخامنشیان نیز قرار داشته است. با این همه، ایدئولوژی‌های سلطنتی آشور نو و هخامنشی با توجه به راهبردهای بررسی و بحث شده در صفحه‌های پیشین، اشتراکات و همسانی‌های نیز داشته است که از آن جمله به پیوند نزدیک میان شاه با خدا (خدایان)، اشاره به توانمندی‌ها و نیروی جسمانی فراوان شاهان این دو امپراتوری، مشارکت و همکاری مردمان محلی در پروژه‌های ساخت و آراستن کاخ‌های شاهی، جایگاه بسیار والای نخبگان درونی و محلی، تمایل هر دو فرمانروایی بر سلطه و چیرگی فراگیر و جهانی که در القاب شاهان و کتیبه‌ها و نقوش برجسته آنها به روشنی نمایان است و قلمروی بسیار پهناور با سرزمین‌ها و اقوام و زبان‌های گوناگون می‌توان اشاره کرد. البته این همسانی‌ها و شباهت‌ها در کلیت عنوان و موضوع با هم اشتراکاتی دارند، ولی در جزئیات، نحوه برنامه‌ریزی، شیوه-ها و راهبردهای تبلیغی، اجرا و پرداخت با توجه به ایدئولوژی و جهان‌بینی خاص این دو نظام پاشاهی تفاوت‌هایی دارند و نباید از آن چشم‌پوشی کرد. پرداختن به هریک از این راهبردها، شیوه‌ها و مفاهیم با نگاهی جامع نیازمند پژوهش‌های مستقل و جداگانه است.

منابع

- Auerbach, E. 1989. Emphasis and Eloquence in the Reliefs of Tiglath- Pileser III. *Iraq* 51: 78-84.
- Baines, J. and Yoffee, N. 1998. Order, Legitimacy and Wealth in Ancient Egypt and Mesopotamia. In: Feinman, G. M. and Marcus, J. (eds.), *Archaic states*. School of American Research Press: 199-260.
- Barjamovich, G. 2012. Propaganda and Practice in Assyrian and Persian Imperial culture. In: Fibiger, P. and Kolodziejczyk, D. (eds.), *Universal Empire: A Comparative Approach to Imperial Culture and Representation in Eurasian History*. Cambridge: Cambridge University Press: 43-59.
- Brosius, M. 2010. Pax Parsica and the Peoples the Balck Sea Region: Extent and Limits Achaemenid Imperial Ideology. In: Nieling, J. Rehm, E. (eds.), *Achaemenid Impacts in the Black Sea, Communications of Powers*, Aarhus University Press: 29-40.
- Carstens, A. M. 2010. Cultural Contactand Cultural Change: Colonialism and Empire. In: Nieling, J. Rehm, E. (eds.), *Achaemenid Impacts in the Black Sea, Communications of Powers*. Aarhus University Press: 41-46.
- Cassin, E. 1981. Le roi et le lion. *Revue de l'histoire des religions* 198: 355-401.
- Colburn, H. P. 2014. Art of Achaemenid Empire, and Art in Achaemenid Empire. In: Brown, B. and Feldman, M. H. (eds.), *Critical Approaches to Ancient Near Eastern Art*. Berlin: DeGruyter: 773-800.
- Colburn, H. P. 2016. Globalization and the Study of the Achaemenid Persian Empire. In: Hodos, T. (ed.), *The Routledge Handbook of Archaeology and Globalization*, Abingdon, Routledge: 871-884.
- Colburn, H. P. 2020. Udjahorresnet the Persian: Begin an Essay on the Archaeology of Identity. *Ancient Egyptian interconnections* 26: 59-74.
- DeGrado, J. 2019. King of the Four Quarters: Diversity as a Rhetorical Strategy of the Neo-Assyrian Empire, *Iraq* 81: 107- 125.
- Dewar, B. N. 2019. *Representaions of Rebellion in the Assyrian Royal inscriptions*. Ph.D thesis, Department of Classics, Ancient History and Archaeology, University of Birmingham.
- Dubovsky, P. 2018. Elam and Assyria. In: Basello, G. P. and Wicks, Y. (eds.), *The Elamite World*. London and NewYork: Routledge.

- Dusinberre, E. 2008. Circles of Light and Achaemenid Hegemonic Styles in Gordion's Seal 100. *Classics Faculty Contributions* 3: 78-98.
- Ehrenberg, E. 2008. Kingship in Late Babylonian and Early Persian Times. In: Brisch, N. (ed.), *Religion and Power Divine Kingship in the Ancient World and Beyond*. Chicago: Oriental Institute of the University Chicago: 103 – 132.
- Garrison, M. B. 2009. *Visual Representation of the Divine and the Numinous in Early Achaemenid Iran: Iconography of Deities and Demons*. Switzerland: University of Zurich.
- Garrison, M. 2013. Royal Achaemenid Iconography. In: Potts, D.T. (ed.), *The Oxford Handbook of Ancient Iran*. Oxford University Press.
- Garrison, M. 2014. Royal Names Seals of Darius I. In: Kozuh, M. Henkelman, W. F. M. Jones, C. E. and Woods, C. (eds.), *Extraction and Control Studies in Honor of Matthew W. Stolper*, Chicago: The University of Chicago: 67-104.
- Gates-Foster, J. E. 2014. Achaemenids, Royal Power, and Persian Ethnicity. In: McInerney, J. (ed.), *A Companion to Ethnicity in the Ancient Mediterranean*. Chichester: Wiley-Blackwell: 175–193.
- Grayson, A. K. (1991a). *Assyrian Rulers of the Early First Millennium B.C, I (1114–859), Royal Inscriptions of Mesopotamia: Assyrian Periods*, vol. 2. Toronto: University of Toronto Press.
- Hallo, W. Lawson Younger, W. K. Hoffner, H. and Ritner, R. K. (eds.), 1997, *The Context of Scripture*. Vol. II: Monumental Inscriptions from the Biblical World. Leiden: Brill.
- Henkelman, W. F. M., and Stolper, M. W. 2009. Ethnic Identity and Ethnic Labeling at Persepolis: The Case of the Skudrians. In: Briant, P. Chauveau, M. (eds.), *Organisation des Pouvoirs et Contacts Culturels dans les Pays de l'empire Achéménide*. Persika 14, Paris: De Boccard: 271–329.
- Henkelman, W. F. M. 2017. Imperial Signature and Imperial Paradigm: Achaemenid Administrative Structure and System Across and Beyond the Iranian Plateau. In: Jacobs, B. Henkelman, W.F.M. Stolper, M.W. (eds.), *Die Verwaltung im Achämenidenreich – Imperiale Muster und Strukturen / Administration in the Achaemenid Empire – Tracing the Imperial Signature (Classica et Orientalia 17)*, Wiesbaden: 45-256.
- Hinz, W. 1971. Achämenidische Hofverwaltung. *Zeitschrift für Assyriologie und Vorderasiatische Archäologie* 61: 260-311.
- Holloway, S.W. 2002. *Aššur is king! Aššur is king! Religion in the exercise of power in the Neo-Assyrian Empire*. Leiden: Brill.
- Hornby, A. S. 2010. *Oxford Advanced Learner's Dictionary of Current English, International Student Edition*, Oxford: Oxford University Press.
- Jamzadeh, P. 1996. The Achaemenid throne – legs design. *Iranica Antiqua* 31: 101 – 146.
- Jamzadeh, P. 2006. Reflections from Persepolis in a Mirror for Princes. *Iranica Antiqua* 41: 71 – 78.
- Karlsson, M. 2013. *Early Neo-Assyrian State Ideology Relations of Power in the Inscriptions and Iconography of Ashurnasirpal II (883–859) and Shalmaneser III (858–824)*. Institutionen för lingvistik och filologi, Uppsala Universitet.
- Kelly, T. 2003. Persian Propaganda- A Neglected Faction in Xerxes' Invasion of Greece and Herodotus. *Iranica Antiqua* 38: 173- 219.
- Kent, R. G. 1953. *Old Persian (Grammar, Texts, Lexicon)*. American Oriental Society.
- Koch, H. 1990. *Verwaltung und Wirtschaft im persischen Kernland zur Zeit der Achämeniden*, Beihefte zum Tübinger Atlas des Vorderen Orients B/89, Wiesbaden: L. Reichert.
- Lecoq, P. 1997. *Les Inscriptions de la Perse Achéménide*. Paris.
- Liverani, M. 1979. Ideology of the Assyrian Empire. In: Larsen, M. T. (ed.), *Power and Propaganda: A Symposium on Ancient Empires, Mesopotamia 7*. Copenhagen: Akademisk Forlag: 297-317.
- Liverani, M. 2011. From City-State to Empire: The Case of Assyria. In: Arnason : J. P. and Raaflaub, K. A. (eds.), *The Roman Empire in Context: Historical and Comparative Perspectives. The Ancient World: Comparative Histories*. Chichester: Wiley-Blackwell: 249–69.
- Llewellyn- Jones, L. 2015. That my Body is Strong: The Physique and Appearance of Achaemenid Monarchy. In: Blamberger, G. and Boschung, D. (eds.), *Bodies in*

- Tansition, Dissolving the Boundaries of Embodied Knowledge, Paderborn: Wilhelm Fink: 211-248.
- Nadali, D. 2009- 2010. Neo- Assyrian State Seals: An Allegory of Power. *State Archives of Assyrian Bulletin*: 215- 244.
- Nadali, D. 2016. Images of War in the Assyrian Period: What They Show and What They Hide. In: Battini, L. (ed.), *Making Pictures of War*. Oxford: Archaeopress Publishing: 83-88.
- Nylander, C. 1979. Achaemenid Imperial Art. In: Larsen, M. T. (ed.), *Power and Propaganda, A Symposium on Ancient Empires, Mesopotamia 7*, Akademisk Forlag: 345- 359.
- O'Brien, C. 2009. *The Fall of Empires: From Glory to Ruin, an Epic Account of History's Ancient Civilisation*. Australia: Murdoch Books Pty Limited.
- Parker, B. 2011. The Construction and Performance of Kingship in the Neo- Assyrian Empire. *Anthropological Research* 67: 357-386.
- Parpola, S. 1995. The construction of Dur-Sarruken in Assyrian Royal Correspondence. In: Caubet, A. (ed.), *Khorsabad, le Palais de Sargon II, Roi d'Assyrie, Conférences et Colloques du Louvre*, Paris: Louvre: 47-75.
- Parpola, S. 2004. National and Ethnic Identity in the Neo-Assyrian Empire and Assyrian Identity in the Post- Empire Times. *Assyrian Academic Studies* 18 (2): 5-22.
- Pollock, S. 1999. *Ancient Mesopotamia: The Eden that Never Was*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Porter, B. N. 2003. Assyrian propaganda for the west: Esarhaddon's stela for Til Barsip and Sam'al. In *Trees, Kings and Politics: Studies in Assyrian Iconography*, Academic Press Fribourg / Paulusverlag Fribourg Switzerland Vandenhoeck and Ruprecht Göttingen, Zurich: University of Zurich.
- Posener G. 1936. *Première Domination Perse en Egypte, Recueil D, Inscriptions Hieroglyphiques*. Le Gaire Imprimeie De L; Intitut Franç AIS.
- Rabie, R. 2012. The Exercise of Assyrian Ideology: An Upturned Image of Reality. *Modulae* 6: Mesopotamian Politics and Ideology: 1-38.
- Razmjou, S. 2018. Propaganda and Symbolism Representations of the Elamites at the Time of Ashurbanipal. In: Basello, G. P. and Wicks, Y. (eds.), *The Elamite World*, London and NewYork: Routledge:340-360.
- Reade, J. 1979. Ideology and Propaganda in Assyrian Art. In: Larsen, M. T. (ed.), *Power and Propaganda: A Symposium on Ancient Empires, Mesopotamia 7*, Copenhagen: Akademisk Forlag: 329- 343.
- Roaf, M. and Zgoll, A. 2001. Assyrian Astroglyphs: Lord Aberdeen's Black Stone and the Prisms of Esarhaddon. *Zeitschrift für Assyriologie und Vorderasiatische Archäologie* 91 (2): 264-295.
- Root, M. C., 1979. *King and Kingship in Achaemenid Art: Essays on the Creation of an Iconography of Empire*, Acta Iranica 19, Leiden: Brill.
- Root, M. C. 1990. Circles of Artistic Programming: Strategies for Studying Creative Process at Persepolis, Investigating Artistic Environments in the Ancient Near East. Gunter, A. C. and Arthur, M. (eds.), *Gallery Smithsonian, institution Washington*. D. C.
- Root, M. C. 2000. Imperial Ideology in Achaemenid Persian Art: Transforming the Mesopotamian Legacy. *Bulletin of the Canadian Society for Mesopotamian Studies* 35: 19-27.
- Root, M. C. 2013. Defining the Divine in the Achaemenid Persian Kingship: The View from Bisitun. In: Mitchell, L. and Melville, C. (eds.), *Every Ench a King, Comparative Studies on King and Kingship in the Ancient and Medieval Worlds*. Leiden: Brill: 23 – 66.
- Rollinger, R. and Henkelman, W. F. M. 2009. New Observations on Greeks in the Achaemenid Empire According to Cuneiform Texts from Babylonia and Persepolis. In: Briant, P. and Chauveau, M. (eds.), *Organisation des pouvoirs et contacts culturels dans les pays de l'empire achéménide*, Persika 14, Paris, De Boccard: 331-351.
- Russell, J. M. 1987. Bulls for the Palace and Order in the Empire: The Sculptural Program of Sennacherib's Court VI at Nineveh. *The Art Bulletin* 69 (4): 520-539.
- Schmidt, E. 1953. *Perspolis I: Structures, Reliefs, Inscriptions*. Chicago: The University of Chicago Press.

- Schmidt, E. 1957. *Persepolis II: Contents of Treasury and Other discoveries*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Schmitt, R. 2000. *The Old Persian Inscriptions of Naqsh-e Rostam and Persepolis (Corpus Inscriptionum Iranicum I, The Inscriptions of Ancient Iran I, The Old Persian Inscriptions, Texts II)*. London.
- Shahbazi, A. S. 1980. An Achaemenid Symbol , Farnah (God Given), Fortune Symbolized. Berlin: AMI 13: 119-147.
- Sinopoli, C. M. 1994. The Archaeology of Empires. *Annual Review of Anthropology* 23: 159-180.
- Soudavar, A. 2010. The Formation of Achaemenid Imperial Ideology and its Impact on the Avesta. In: Curtis. J. and John, St. (eds.), *The World of Achaemenid Persia: History, Art and Society in Iran and the Ancient Near East (Proceedings of a Conference at the British Museum 29th September-1st October 2005)*, London: I.B. Tauris: 111-138.
- Stronach, D. 1990. The Garden as a Political Statement: Some Case Studies from the Near East in the First Millennium BC. *Bulletin of the Asia Institute* 4: 171-180.
- Tadmor, H. 1995. Propaganda, Literature, Historiography: Cracking the Code of the Assyrian Royal Inscriptions. In: *Proceedings of the 10th Anniversary Symposium of the Neo-Assyrian Text Corpus Project*, Helsinki: 325-338.
- Tuplin, C. 2010. Culture and Power: Some Concluding Remarks. In: *Organisation des pouvoirs et contacts culturels dans les pays de l'empire Achéménide* Paris: De Boccard: 415-428.
- Tuplin, C. 2017. War and Peace in Achaemenid Imperial Ideology. *Eletrum* 24: 31-54.
- Vallat, F. 1974. Les texts cuneiforme de la statue de Darius. *CDAFI*.
- Wasmuth, M. 2010. Integration of Foreigners-New Insights from the Stela Found in Saqqara in 1994. In: Curtis. J. and John, St. (eds.), *The World of Achaemenid Persia: History, Art and Society in Iran and the Ancient Near East (Proceedings of a Conference at the British Museum 29th September-1st October 2005)*, London: I.B. Tauris: 535-43.
- Winter, I. J. 2008. Touched by the Gods: Visual Evidence for the Divine Status of Rulers in the Ancient Near East. In: Brisch, N. (ed.), *Religion and Power Divine Kingship in the Ancient World and Beyond*, Chicago: Oriental institute of the university Chicago.
- Winter, I. J. 2010. *On Art in the Ancient Near East*. Leden: Brill Press.
- Wright, J. L. Chan, M. J. 2012. King and Eunuch: Isaiah 56: 1-8 in Light of honorific Royal burial Practices. *Biblical Literature* 131: 99-119.



Historical Developments of Natanz City Based on the Written Sources and Architectural Evidence

Seyedeh Sara Mohammadi¹ & Hassan Karimian² & Mohsen Javeri³
(53-81)

Abstract

As it appears from historical texts, the favourable bioclimatic conditions of the Natanz region and its location in the communication network of Iran's central plateau, have provided the ground for the formation of numerous settlements, as well as diverse and yet valuable architectural works. Presence of pre-Islamic ancient sites (Such as Arisman ancient site, fire temple, castle, karezes) and also monuments from the Islamic era in Natanz (Such as Juma Mosque, Sheikh Abdul Samad Complex and collections of public, commercial and residential monuments), have turned this city into one of the most valuable ancient settlements in the country; highlighting the importance of the region from prehistoric up to the present century. According to published sources, Natanz's socio-political developments in early-Islamic centuries were influenced by the changes that occurred in the cities of Isfahan and Kashan. Also, the brilliant effects of the historical monuments of Kashan and Isfahan cities have caused the neglect of the monuments of the city of Natanz by tourists and historians of different periods. Neglect that has also affected archaeological, urban, architectural and historical research.

The authors have tried to determine the evolution of the city of Natanz, relying on the written sources, in order to identify the factors and events that have influenced the formation and development of this city. Results of the present study revealed that the construction history of this city can be traced back to the Sasanian Empire. Moreover, it became clear that Natanz's location on the communication network of Iran's central plateau and It has been one of the centers of caravans crossing and trade and the Central Plateau of Iran, and also its geographical location, environmental conditions and the special defensive function of the natanz city Its importance in different historical periods, especially the Ilkhanid and Safavid periods it has figured.

Keywords: Historical developments, Natanz, historical texts, architectural evidence.

Received: 31, August, 2020; Accepted: 20, June, 2022

doi 10.22059/jarcs.2020.308552.142916
Print ISSN: 2676-4288 - Online ISSN: 2251-9297
<https://jarcs.ut.ac.ir>

1. Ph.D. Candidate in Islamic Archeology, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran.

2. Corresponding Author Email: hkarimi@ut.ac.ir

Professor, Department of Archeology, University of Tehran, Tehran, Iran.

3. Assistant Professor, Department of Archeology, University of Kashan, Kashan, Iran

Introduction:

Architectural works and human settlements are born in nature and they evolve over time. The Central Plateau of Iran contains many traces of civilization, each of which was the habitat of a group of human communities in ancient periods. Among these, famous cities have emerged that have played an irreplaceable role in the history and civilization of this land. Despite the large number of ancient cities in Iran, research related to their history and developments is very limited. Surprisingly, even the historical fabric of ancient cities, where life is still alive, is being destroyed by negligence by researchers. Natanz is one of the most famous cities that has played a key role in the historical developments of the Central Plateau of Iran. As it appears from historical texts, the favourable bioclimatic conditions of the Natanz region and its location in the communication network of Iran's central plateau, have provided the ground for the formation of numerous settlements, as well as diverse and yet valuable architectural works (Yaghoubi, 1969:275 ; Hamavi, 1994:287.8 ; Samani, 1965: 564 ; Honarfar, 2008:8 ; Razmara, 1953:501). Presence of pre-Islamic ancient sites (Such as Arisman ancient site (Fig. 8), fire temple, castle, canals) and also monuments from the Islamic era in Natanz (Such as Juma Mosque, Sheikh Abdul Samad Complex and collections of public, commercial and residential monuments), have turned this city into one of the most valuable ancient settlements in the country. The advent of Islam caused many physical changes in the structure of the cities transferred from the Sassanid to the Islamic era. According to historical sources, the political situation and social developments in Natanz in the first centuries of Islam were affected by the changes in Isfahan and Kashan. However, in the early Mongol period, due to its geographical location, this region was partially protected against the raids and destruction and even it has been considered especially in the time of Holako and valuable architectural works and architectural decorations (Juma Mosque, Monastery and the tomb of Sheikh Abdul Samad) have remained from that period (Jami, 1987:428 ; Kashani Natanzi, 1946:17).

During the Safavid period, Natanz became an independent province and its rulers were appointed directly from the capital. The Safavid kings paid special attention to this region and they turned Natanz into a summer capital by building two palaces on both sides of this city and made it their special province (Chardin, 1994:742 ; Qomi, 2004:65). Despite the importance of this city from the Ilkhanid period to the present day and the relative health of its architectural spaces, no archaeological research has been done so far to clarify its spatial organization and social structure in the mentioned periods. In this regard, questions about the process of formation and development of the city in the Islamic era can be asked. The research tries to answer the questions. The study of the past architectural and urban spaces plays an important role in understanding the political, administrative, social, economic and cultural structure of the societies establishing them. As mentioned before, despite the importance of the city of Natanz from pre-Islamic era to the end of the Pahlavi period, there is very little archaeological information for specifying the evolution of the city's spaces during the Islamic period. Therefore, it is necessary to study the developments of this city based on the archeological evidence and historical documents. Obviously, these studies can be referred as a context for planning related to the preservation and revival of the historical fabric of the city. Undoubtedly, consideration of the capabilities of Natanz will increase tourism usage, establishing research bases and introducing the cultural milestones of this historic city of Iran. The main purpose of the research that the results have been mentioned in the present article, was to study the developments of the spaces of the city of Natanz during the Islamic era. In fulfilling this goal, other secondary goals were achieved that studying the geographical and historical contexts of the formation and development of Natanz city, investigating the defense facilities and communication network in order to achieve the research goals regarding the effective factors and events in trend of shaping and development of Natanz and it tried to answer all questions. In order to answer the research question and to achieve its goals in the first stage, it was tried to collect all written sources and historical, geographical texts, travelogues, conquests, endowments, inscriptions in the studied works

and information about the research and historical background of the region. Next the historical monuments data in the historical context of the city were collected and registered in special forms in a systematic way. Then the collected data were entered in related software (such as SPSS-GIS) for performing analysis. In field studies, two methods of remote measurement and field survey (selective) were used and the required cultural materials were collected by non-probable sampling method. The results of the studies mentioned in this paper showed that the specific geographical and climatic location of the city of Natanz has played a key role in shaping and sustaining its life. In Iranian cities, construction of defensive fortifications and castles has been considered as one of the main infrastructures in the construction and establishing the security of city residents. Although the city of Natanz was surrounded by the Karkas and Siah Kuh mountains, construction of these fortifications was not necessary, however, during the Sassanid era, defense fortifications were built on one of the Karkas Mountains, which is mentioned in the texts as a fortress and castle that had been used in historical times as a castle and a place of government treasuries. At that period, other castle (Baghbad Castle) was constructed in Afoshteh neighborhood, which was used until the Qajar period. In addition, in the Safavid period, another castle called Koohab Castle was constructed near Shah Abbas Garden which was only used to protect the Shah harem. According to the texts of the third century AH, Natanz was one of the important resorts of Rey-Isfahan main road. During the Seljuk period, with the importance of Isfahan as the capital city, the role of the Isfahan-Kashan road through Natanz as transportation route was increased, but the importance of Natanz road was almost lost during the Ilkhanid period due to the diminishing attention of the Ilkhanids to the city of Isfahan. In the Safavid period and re-election Isfahan as the capital city, the transportation and connective route through Natanz became very important and attracted many tourists to this city. According to the historical sources and the studied archaeological evidence, there is no doubt that the time of formation and the history of settlement in the city of Natanz can be related to the Sassanid period. As mentioned, in the historical periods, Natanz was an independent province, but based on the architectural evidence presented in this paper, the eighth century AH was the period of the migration of religious scholars (because of safety of Natanz before attacks and destruction) and the construction of valuable architectural works that can be considered the first time of its prosperity in the Islamic era. In the Safavid period Natanz was considered by the kings due to its pleasant climate and suitable hunting places and was used as the special province of Shah Abbas and other Safavid kings. Several buildings were constructed in this region by the order of the Safavid kings. In Qajar period, due to the fact that Natanz was annexed to Kashan, the importance of that city was reduced and it was relatively isolated.

تحولات تاریخی شهر نطنز با اتکا به منابع مکتوب و شواهد معماری

سیده سارا محمدی

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوران اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

حسن کریمیان^۱

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

محسن جاوری

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه کاشان، کاشان، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

علمی - پژوهشی

چکیده

آن‌گونه که از متون تاریخی برمی‌آید، شرایط مطلوب زیست اقلیمی منطقه نطنز، جایگاه آن در شبکه ارتباطی جنوب به فلات مرکزی و به‌ویژه دو شهر استراتژیک کاشان و اصفهان که یکی از منزلگاه‌های مهم شاهراه ری - اصفهان بوده و زمینه‌ی شکل‌یابی استقرارگاه‌های متعدد و آثار معماری متنوع و ارزشمندی را فراهم آورده است. وجود محوطه‌های باستانی پیش از اسلام (نظیر سایت باستانی اریسمان، آتشکده، قلعه، کاریزها) و آثار ادوار اسلامی در عرصه شهر (مانند مسجد جمعه، مجموعه شیخ عبدالصمد و مجموعه‌هایی از بناهای تاریخی عام‌المنفعه، تجاری و مسکونی)، همچنین وجود منازل و اقامتگاه‌های متعدد (نظیر کاروانسراهای کوهاب، غفاری، علی‌اکبر و باراندازهای متعدد در بازار مرکزی شهر)، ضمن آنکه بر استمرار اهمیت این منطقه و شهر نطنز از ادوار پیش از تاریخ تا قرن حاضر حکایت دارد، این شهر را به یکی از ارزشمندترین استقرارگاه‌های باستانی کشور تبدیل کرده است. آن‌چنانکه منابع مکتوب حکایت دارند، تحولات سیاسی اجتماعی نطنز در سده‌های نخستین اسلامی از دگرگونی‌های اصفهان و کاشان متأثر می‌گشت. همچنین، جلوه‌های درخشان آثار تاریخی شهرهای کاشان و اصفهان موجب غفلت جهانگردان و مورخان دوره‌های مختلف از آثار شهر نطنز شده است. غفلتی که پژوهش‌های باستان‌شناسی، شهرسازی، معماری و تاریخی را نیز متأثر از خود ساخته است. نگارندگان تلاش نمودند با اتکا به منابع مکتوب، روند تحولات شهر را مشخص و به این پرسش پاسخ گویند که چه عوامل و رویدادهایی در روند شکل‌یابی و توسعه شهر نطنز ایفای نقش نمودند؟ در نتیجه پژوهش حاضر مشخص گردید که سابقه احداث این شهر را می‌توان به عصر ساسانیان برگرداند. بعلاوه معلوم گشت که قرارگیری در شاهراه ارتباطی و یکی از مراکز عبور و تلاقی کاروان‌ها و دادوستد فلات مرکزی ایران بوده و همچنین شرایط طبیعی و موقعیت تدافعی ویژه شهر نطنز، اهمیت آن در ادوار مختلف تاریخی و به‌ویژه دوره ایلخانی و صفوی را رقم زده است.

واژه‌های کلیدی: تحولات تاریخی، نطنز، متون تاریخی، شواهد معماری.

۱. مقدمه

قرار گرفتن در مجاورت کویر مرکزی ایران و برخورداری از آب و هوای مطلوب^۱ و نیز وجود شاهراه‌های ارتباطی^۲ سبب گشته تا شهر باستانی نطنز^۳ در تحولات تاریخی فلات مرکزی ایران به نحوی مؤثر ایفای نقش نماید. علیرغم این اهمیت در تحولات تاریخی فلات مرکزی کشور، مطالعات مرتبط با تحولات تاریخی مؤثر بر شکل‌یابی و توسعه فضاهای آن بسیار اندک است. بدین سبب نگارندگان بر آن شدند تا ضمن جمع‌آوری اطلاعات منابع مکتوب، سیر تحول تاریخی شهر در دوره اسلامی را مورد مطالعه قرار دهند. در واقع، پژوهشی که نتایج آن در نوشتار حاضر ارائه می‌گردد در پی پاسخ به این پرسش بود که سابقه سکونت در شهر نطنز به چه زمانی برمی‌گردد و چه عوامل و رویدادهایی بر شکل‌یابی و توسعه این شهر اثر گذار بوده‌اند؟ فرض گردید که توپوگرافی و اقلیم منطقه نطنز در تحولات شهر نطنز، شبکه ارتباطی و تأسیسات دفاعی آن نقش مؤثری داشته است. در این راستا، اطلاعات منتج از متون تاریخی تحت چهار عنوان اقلیم و جغرافیا، شبکه‌های ارتباطی، تأسیسات دفاعی و تحول

تاریخی در شهرسازی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. علیرغم تأثیرگذاری شهر نطنز در تحولات فلات مرکزی ایران، پژوهش‌های مرتبط با تاریخ، فرهنگ، معماری و باستان‌شناسی این شهر تاریخی اندک است. اعظم واقفی در کتاب «میراث فرهنگی نطنز» به معرفی آثار نطنز پرداخته است (واقفی، ۱۳۹۶). توسلی، در پژوهشی تحت عنوان «مجموعه بناهای شیخ عبدالصمد در نطنز» این مجموعه مذهبی را معرفی نموده است (توسلی، ۱۳۷۲). شیلا بلر نیز در کتاب «معماری ایلخانی در نطنز» کوشیده تا به‌ویژه مجموعه مزار شیخ عبدالصمد را معرفی نماید (بلر، ۱۳۸۷). همچنین اثر تألیفی بدر تقی‌زاده انصاری با عنوان «نطنز دیروز و امروز» (تقی‌زاده انصاری، ۱۳۸۱) حائز توجه است. در زمینه مرمت آثار و بافت تاریخی نطنز نیز پژوهشی با عنوان «شناخت و طرح احیای مجموعه مسجد جمعه نطنز - بررسی رابطه دوسویه مسجد جمعه و محله بازار در بافت مرکز شهر (قصبه) نطنز» به انجام رسیده و در آن طرح احیاء مسجد جامع نطنز ارائه گردیده است (ماندگار، ۱۳۹۱).

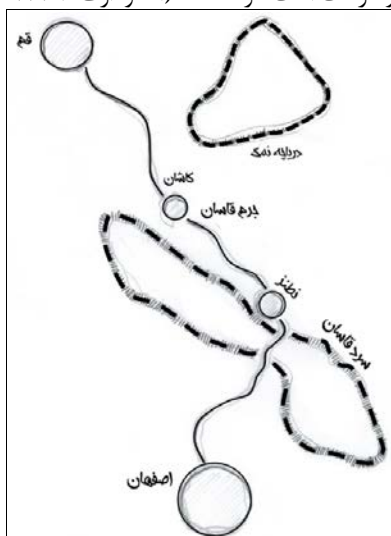
۲. نطنز در منابع مکتوب

منابع مکتوب و به‌ویژه منابع جغرافیایی قرن سوم هجری به بعد از جمله یعقوبی، ابن فقیه، ابن‌خردادبه، ابن رسته، اصطخری، ابن‌حوقل، مقدسی، یاقوت حموی و حمدالله مستوفی مستمراً از ناحیه و بلده نطنز نام برده و به توصیف آن پرداخته‌اند؛ اطلاعات منابع مذکور را می‌توان از منظرهای جغرافیا و اقلیم، شبکه‌های ارتباطی و تأسیسات دفاعی دسته‌بندی و به شرح ذیل مورد استفاده قرار داد.

۲-۱. اقلیم و جغرافیای نطنز در منابع تاریخی

واژه نطنز اولین بار در کتاب معجم البلدان حموی و در قرن ۷ ه‍.ق مورد استفاده قرار گرفته است (حموی، ۱۳۷۳: ۸/ ۲۹۷)، پیش از آن این ناحیه را ذیل عنوان «سرد قاسان»، ناحیه «کرکس کوه» و «سیاه کوه» معرفی کرده‌اند (لسترنج، ۱۳۶۵: ۲۴۴). آن چنانکه از مکتوبات جغرافی نویسان اسلامی برمی‌آید، منطقه کاشان (قاسان) خود به دو ناحیه سردقاسان و گرم قاسان تقسیم می‌شده است^۴ (یعقوبی، ۱۳۷۴: ۲۷۵). ابن‌خردادبه در مسالک الممالک به توصیف روستاهای کاشان و نطنز تحت عنوان (رستاق سرد قاسان و جرم (گرم) قاسان) پرداخته است (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۲۴). ابن‌فقیه ضمن برشمردن رستاق‌های اصفهان، از منطقه نطنز با عنوان «سرد قاسان» نام برده است (ابن‌فقیه، ۱۹۸۱: ۳۶۲). ابن‌رسته اصفهانی با معرفی روستاهای اصفهان، همانند یعقوبی به حمدانی‌های ساکن شده در منطقه قاسان اشاره نموده است^۵ (ابن‌رسته، ۱۳۷۱: ۱۸۲). بر این اساس جرم/گرم قاسان (کاشان گرمسیر) کاشان کنونی و سرد قاسان نطنز است (شکل ۱). پس از یاقوت حموی، حمدالله مستوفی در نزهت‌القلوب از نطنز به نام فعلی آن یاد کرده و آورده است: «... نطنز از اقلیم چهارم است. شهری وسط و قریب سی پاره دیه از توابع آن است. حقوق دیوانی آن ده تومان و دو هزار و پانصد دینار است^۶» (مستوفی، ۱۸۳۱: ۲۱۳). سیدحسن الحسینی در سال ۸۷۵ ه‍.ق در وقفنامه خود نطنز را چنین معرفی کرده است: «...مدینه نطنز از توابع دارالامان اصفهان» (نسخه اصلی وقفنامه، ۸۵ ه‍.ق). آمبروسیو کنتارینی^۷ در سال (۱۴۷۴ میلادی - ۸۷۹ قمری) از این شهر گذشته و نام آن را به صورت (نطوس)^۸ ثبت نموده و ایضاً به تعریف محصولات باغی آن پرداخته است (کنتارینی، ۱۳۶۱: ۱۲۹). از قرن دهم هجری با شکل‌گیری امپراتوری صفویه و توسعه روابط خارجی، جهانگردان و سیاحان بسیاری از نطنز بازدید و به معرفی آن پرداخته‌اند. سایکس^۹ در کتاب

ده هزار مایل در ایران ضمن تمجید از محصولات باغی نطنز آورده است: «... در نطنز مسجدی است که گویا سابقاً بسیار زیبا بوده و بعضی از کاشی‌هایی که فعلاً در موزه سوئت کنزینگتون^۱ لندن است از دیواره‌های آن کنده‌اند این مسجد را در سال ۷۱۵ هجری ساخته‌اند» (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۱۱). پردولاماز در زمان شاه سلطان حسین به ایران آمده است در توصیف نطنز چنین می‌نویسد: «زمین آن شنی به نظر می‌رسد ولی از فرط آبی که به فراوانی از کوه می‌آید و آن را آبیاری می‌کند گندم خوب و میوه‌های خوب حاصل می‌دهد.» (پردولاماز، ۱۳۷۰: ۷۷). اوژن^۲ اوین^۱ در کتاب ایران امروز (۱۹۰۶-۱۹۰۷) شرحی از جغرافیا، اقلیم و ساکنان این منطقه ارائه داده است^۳ (اوژن اوین، ۱۹۳۱: ۲۸۲). استودارت نوشته است: «... نطن شهر در باریکی بین دو تپه واقع است و اطراف آن را دهات کوچک که پر از باغ‌های میوه و درخت است گرفته‌اند...» (استودارت، ۱۳۳۹: ۶۷).



شکل ۱. ترسیم کروکی شماتیک برگرفته از کتاب البلدان، سال ۲۸۷ هجری قمری (نگارندگان)

Fig. 1: Drawing a schematic sketch taken from the book Al-Baladan, 287 AH (authors)

۲-۲. شبکه‌های ارتباطی نطنز

نطنز در نخستین سال‌های ورود اسلام به ایران به جهت واقع شدن در مسیر ری و خراسان از اهمیت بسیاری برخوردار شد، به گونه‌ای جغرافیدانان آن زمان برای تبیین شهرهای واقع شده در مسیر عراق به ری و عراق به خراسان از نطنز نام برده‌اند (ابن رسته، ۱۳۷۱: ۱۹۰؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۵۶؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۴۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۷۲۱). این مسیر به عنوان شاخه فرعی راه ابریشم محسوب شده و شمال و جنوب ایران را ارتباط می‌داده است (ریاضی، ۱۳۸۴: ۵۴). در ادوار بنی‌امیه و بنی‌عباس با افزایش توجهات فرمانروایان اسلامی به شهرهای بزرگ عراق عجم^۳ و خراسان، نطنز در زمره مسیرهای پر رفت‌وآمد قرار گرفت و آورده‌اند که حضرت امام رضا (ع) نیز در راه رفتن به خراسان از این شهر عبور کردند (جعفریان، ۱۳۸۷: ۴۶۷). در قرن سوم هجری ابن رسته در کتاب اعلائیق النفیسه، ضمن شرح منازل اصفهان تا ری و فواصل آنها، از منازل طرق، اصفاهه، دکان، و باد نام برده^۴ که همگی در محدوده نطنز قرار دارند (ابن رسته، ۱۳۷۱: ۲۲۳). ابن خردادبه در کتاب مسالک الممالک ضمن آنکه از منازل اصفهان تا ری نام برده، به منازل انبارز، اضعافه، باد - که در محدوده نطنز قرار دارند نیز اشاره کرده است (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۴۳). شایان ذکر است که منزل انبارز در متن ابن خردادبه همان طرق در متن ابن رسته است و به نظر می‌رسد انبارز منزلگاه دیگری به موازات طرق بوده باشد؛ چراکه هر دو در فاصله پنج فرسخی (۳۰ کیلومتر) منزل دوم قرار داشته‌اند؛ همچنین رباط سنگی نطنز تقریباً در فاصله ۳۰

کیلومتری رباط سلطان و مجاورت طرق امروزی قرار دارد. با توجه به اینکه این رباط از دوره ساسانی تا عصر سلجوقی مورد استفاده بوده (سیرو، ۱۳۷۰: ۱۱۷)، مناسب‌ترین گزینه برای تطابق با مکان انبارز است. این مسیر در دوره ساسانی ماهیت نظامی داشته و با استحکامات دفاعی کوهستان‌های اطراف اصفهان رابطه تنگاتنگی داشته است (کریمیان و احمدی، ۱۳۸۷: ۸۱). در قرن چهارم هجری منازل شاهراه اصفهان - ری با نام دیگری ذکر شده که این اسامی به نوعی قابل تطبیق با منازل یادشده در منابع قرن سوم می‌باشند. در منابع قرن ۵ و ۶ هجری به راه‌های عبوری منطقه اشاره مستقیمی نشده است ولی با توجه به وجود آثار سلجوقی در رباط سنگی، رباط سلطان کماکان مسیر اصفهان به کاشان از طریق نطنز یکی از راه‌های اصلی بوده است. با توجه به ساخت رباط بزرگ در قهرود توسط شرف‌الدین ابوطاهر قمی وزیر سلطان سنجر سلجوقی (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۶۸)، مسیر اصفهان به کاشان و نواحی شمالی در دوره سلجوقی شاخه دیگری نیز داشته است و آن همان مسیر اصفهان به کاشان از طریق مورچه خورت بوده است. در قرن هشتم (دوره ایلخانی) همان‌گونه که در نزه القلوب حمدالله مستوفی آمده شاهراه ری به اصفهان از نطنز عبور نمی‌کرده است: «... من کاشان الی اصفهان: از کاشان تا دیه قهرود هشت فرسنگ ازو تادیه واسط شش فرسنگ و ازو تا مورچه خورد شش فرسنگ و ازو تا دیه عینی هشت فرسنگ و به راه میانی از اواسط تا سین دوازده فرسنگ اما آبادانی نیست و از سین تا شهر اصفهان چهار فرسنگ جمله باشد...» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۸۴). در دوره صفوی نطنز در مسیر یکی از بزرگ‌ترین شاهراه‌های ارتباطی به سوی پایتخت بود (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۴) و اصفهان را به دیگر نقاط کشور مرتبط می‌ساخت (سیرو، ۱۳۷۰: ۱۰). از آنجائی که تجارت و بازرگانی در عهد شاه‌عباس به‌ویژه در اصفهان (پایتخت صفویان)، گسترش چشمگیری پیدا کرد و کاروان‌های تجاری متعددی از کشورها و مناطق مختلف ایران راهی اصفهان می‌شدند که مسیر آنها از این شاهراه ارتباطی می‌گذشت (نراقی، ۱۳۵۲: ۶). از طرفی، به دلیل توجه مردم به اماکن زیارتی به‌ویژه مشهد مقدس و آرامگاه شیخ صفی، عبور و مرور مردم همواره از این مسیر بسیار بود (فیگوروا، ۱۳۶۳: ۷۷). مسیر لشکرکشی شاه‌عباس برای جنگ با عثمانیان نیز از این شاهراه بوده (اطلس تاریخ ایران، ۱۳۸۷: ۱۱۸) و نطنز جزء منازل بود که شاه‌عباس با حشم و خدم خود دائماً به قصد قزوین و دیگر شهرها از جمله مشهد و مازندران از آن عبور می‌کرد (قاضی احمد قمی، ۱۳۸۳: ۹۲۱). آن چنانکه از گزارش سیاحان و جهانگردان برمی‌آید، دوره صفوی مسیر اصفهان و کاشان به نواحی شمالی کشور از طریق از دو شاهراه اصلی صورت می‌پذیرفت. یکی شاهراهی بود که به ترتیب از کاروانسراهای گز، مادرشاه، مورچه خورت، سُه، ونداده، چقاده و قهرود و گبرآباد گذر می‌کرد (شاردن، ۱۳۷۳: ۹۲؛ تارونیه، ۱۳۳۶: ۸۸؛ کاری، ۱۳۴۸: ۶۰) و به خاطر داشتن آب‌وهوای مناسب بیشتر در فصل تابستان مورد استفاده قرار می‌گرفته است (دیولافوا، ۱۳۹۰: ۲۴۶؛ دوبد، ۱۳۸۴: ۲۹)؛ جاده زمستانی از مسیر سردهن، طرق، خفر، خالدآباد، ابوزیدآباد می‌گذشت^{۱۵}. پترو دلواله ضمن توصیف منازل بین اصفهان تا محدوده نطنز، آن را طولانی و بعضاً خشک‌زار معرفی می‌نماید (دلواله، ۸۴۳۱: ۸۲۱). فیگوروا در عهد شاه‌عباس اول از شهرهای کاشان، قم و ساوه گذر کرده، و در منازل راه تا نطنز و کاشان از کاروانسرا و عمارت تاجر آباد (همان تاج‌آباد) نام برده است (فیگوروا، ۳۶۳۱: ۴۳۲). استودارت در دوره شاه‌عباس اول به نطنز سفر کرده نوشته است: «... شب به نطن (نطنز) رسیدیم... سپس به سَردهن (سَردهن) که کاروانسرای در قله تپه بود رسیدیم» (استودارت، ۹۳۳۱: ۷۶). با توجه به این

گسترش چشمگیر تجارت و بازرگانی در دوره صفوی و موجب آن تأمین رفاه و امنیت جاده‌ها و ایجاد کاروانسراها شد (باستانی پاریزی، ۱۳۴۳: ۱۰۶). شاردن در خصوص کاروانسرای صفوی شهر نطنز که در مسیر راه تجاری قرار داشته چنین نگاشته است: «... و مردم نطنز و سوداگران نطنز در آن کاروانسرا فرود می‌آیند و آن کاروانسرا را میر اسماعیل قهوه‌چی در زمان شاه‌عباس بزرگ ساخته است و آنچه کاروانسرا فرود می‌آید سوداگران نطنز فرود می‌آیند. بار ایشان مویز خشک و سنجد خشک و کرباس و مثقانی (مقال) نطنز» (شاردن، ۱۳۷۲/۵: ۴۹۵).



شکل ۲. کتیبه سنگی کاروانسرای کوهاب (تصویر و طرح از نگارندگان)

Fig. 2: Stone inscription of Koohab Caravanserai (image and design by the authors)

در سه طرف بالای سر در تزئیناتی با سنگ مرمر موجود است که وجود دارد که کتیبه قسمت‌های باقی‌مانده از آن چنین نوشته شده است:

«... وسلم ابو مظفر شاه‌عباس الصفوی الحسینی بهادر خان. بنده درگاه شاهی ابولمعالی الشهیر به آقا میر ابن اسدالله ابن علی الحسینی النطنزی توفیق ساختن این بقعه خیر به تاریخ ۱۰۲۹ هجری یافت و به اتمام رسانید و به اهتمام این بنده درگاه علاء الملک امیرکه ثواب آن به روزگار فرخنده آثار عالی حضرت شاهی و بانی...» (شکل ۲).

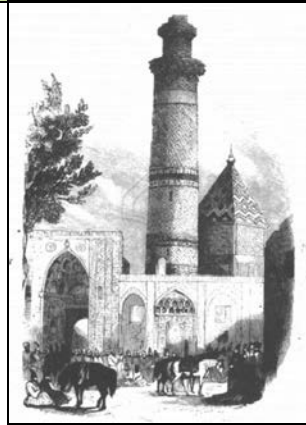
آدام اولثاریوس جهانگرد آلمانی در زمان شاه صفی به ایران سفر کرده و با هیئت همراهش با عبور از شهرهای سلطانیه، قزوین، ساوه، قم و کاشان در تاریخ ۱۰۴۷ ه.ق به اصفهان می‌رسند: «... به شهر کوچک ولی زیبای نطنز رسیدیم و در کاروانسرای بزرگی نرسیده به شهر اقامت گزیدیم این منطقه به سبب وجود آب خوب دارای میوه و درختان انگور بسیار است. روبرو در سمت راست دو کوه بلند با قله‌ای تیز قرار داشت که بر فراز قله یکی از آنها برجی با رأس صاف و مسطح دیده می‌شد چون خسته و کوفته بودیم، از کوه بالا نرفتیم آنچه را که در زیر می‌خوانید از دفتر خاطرات روزانه ماندلسلو بیرون آورده‌ام و بازگو می‌کنم: «مقابل شهر کوچک و زیبای نطنز کوه سنگی نوکتیزی قرار دارد. چون بر فراز قله یکی از آنها برجی دیده می‌شد، من با دو نفر از نوکرانم با این تصور که در آنجا چیز مهمی ببینم، باوجود خطر از کوه بالا رفتیم، من چیزی جز یک برج «شاه‌عباس برای قلعه، (منظور کاروانسرای یاد شده است) برجی برپا کرد (این برج هنوز برپاست)» در آنجا ندیدم که با خشت پخته ساخته شده بود.



شکل ۳. ترسیمی شماتیک از فضاهای مورد اشاره سفرنامه آدام اولتاریوس در خصوص نطنز: ۱. کاروانسرای کوهاب ۲. گنبدباز ۳. باغات ۴. محدوده قصبه (طرح از نگارندگان)

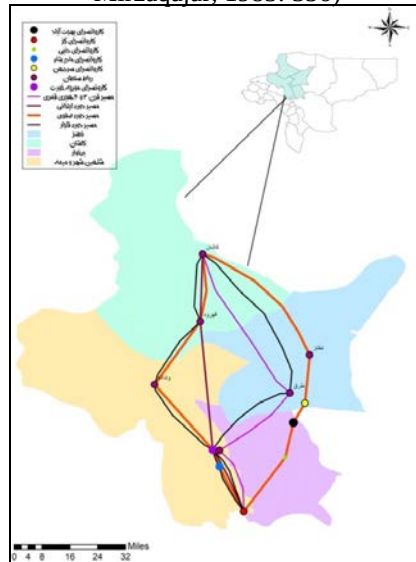
Fig. 3: Schematic drawing of the spaces mentioned in Adam Olearius's travelogue about Natanz: 1.Kohab Caravanserai 2.Gonbadbaz 3.Gardens 4.Qasabeh area (design by the authors)

قسمت پائین برج هشت‌گوش بود که در بالا مدور شده و سقف آن را کاشی آبی‌رنگ پوشانده بود و انسان می‌توانست از آن بالا رود. این برج در قسمت پائین دارای هشت قدم قطر بود و به سبب داشتن تعداد زیادی در و پنجره از بیرون، درون آن دیده می‌شد، بر فراز کوه غیر از این ساختمان چند نوع درخت وجود داشت که من آنها را نمی‌شناختم، از هیچ چیز تعجب نکردم جز زحمتی که برای حمل خشت نیخته از پائین به بالای این کوه سنگی دو تا دور صاف و صعب‌العبور متحمل شده بودند. من سه ساعت فقط برای بالا رفتن صرف کردم و از محلی دیگر که آنجا نیز خالی از خطر نبود پائین آمدم» (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۵۳۵) (شکل ۳). پردولاماز از مسیونرهای ژزوئیت که در پایان پادشاهی شاه سلیمان و آغاز سلطنت شاه سلطان حسین به ایران آمده از این مسیر عبور کرده منازل این مسیر و من جمله نطنز را توصیف نموده است^{۱۴} (پردولاماز، ۱۳۷۰: ۷۸). در دوره قاجار مسافران تهران به اصفهان از دو مسیر عبور می‌کرده‌اند، یکی اصفهان به کاشان از طریق مورچه خورت و قهرود و دیگری از طریق نطنز. جاده دوم عموماً راه زمستانه بود و به دلیل پیچ‌های فراوان و کوه‌های مرتفع (که معمولاً در آن موقع سال پوشیده از برف است) مسافران از آن حذر می‌کردند (دوبد، ۱۳۸۴: ۲۹). برخی از مسافران این دوره حد فاصل کاشان تا رباط سنگی از قسمت‌های از این مسیر عبور کرده آنگاه به جای ادامه مسیر دوره صفوی راه خود را از طریق دهکده طرق و اقامتگاه نظام‌آباد به سوی مورچه‌خورت کج کرده و از آن مسیر استفاده می‌کردند (دالمانی، ۱۳۷۸: ۴۸۹) مادام دیولافوا در این خصوص آورده است: «... دو راه کاروانی کاشان را به عراق متصل می‌کند یکی راه زمستانی که از صحرا به نطین (نطنز) می‌رود. در این محل مسجدی است که سابقاً پوششی از کاشی بسیار زیبا با تالو فلزی داشته است. دیگر راه تابستانی که در فصل باران قابل عبور نیست و به طور مارپیچ از دامنه کوهسار می‌گذرد و ما آن را اختیار کردیم» (دیولافوا، ۱۳۹۰: ۲۲۷). سیف‌الدوله آورده است: «... از کاشان به اصفهان از دوسه راه عبور و مرور می‌شود، یک راه از نطنز و جوشقان و راه متعارف مشهور آنجا که معبر قوافل است راه قهرود^{۱۷}، خانه‌ها را روی هم می‌سازند هوایش سرد است و یکی از دهات بلوک نطنز است» (محمد میرزا قاجار، ۱۳۶۴: ۳۵۶) او طرح‌هایی از ابنیه و اماکن نطنز ارائه داده (شکل ۴) که امروزه از منابع قابل استفاده در بازسازی و مرمت این بناها محسوب می‌شوند. در شکل شماره دو تلاش شده تا این مسیرهای ارتباطی بازیابی گردند (شکل ۵).



شکل ۴. طرحی از مسجد جامع نطنز در سفرنامه سیفالدوله (محمد میرزا قاجار، ۱۳۶۴: ۳۵۶)

Fig. 4: A plan of the Natanz Grand Mosque in the travelogue of Saif al-Dawlah (Mohammad Mirzaqajar, 1985: 356)



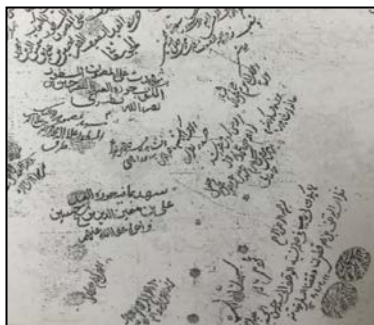
شکل ۵. بازیابی راه ارتباطی اصفهان - ری ادوار اسلامی با اتکا به مندرجات تاریخی (نگارندگان)

Fig. 5: Recovery of Isfahan-Rey communication path of Islamic periods by relying on historical contents (authors)

۳-۲. تأسیسات دفاعی

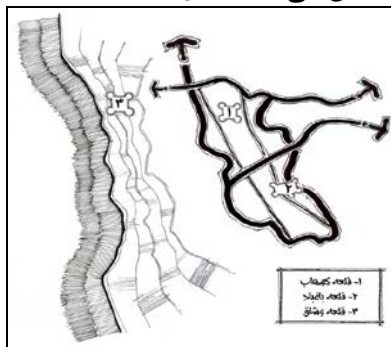
نطنز به جهت برخورداری از جغرافیای طبیعی منحصر به فرد، همانند دشت‌های وسیع و کوه‌های بلند (نظیر کوه کرکس) که در طول حیات شهر به عنوان عامل دفاعی اصلی آن عمل می‌نمود، مورد توجه بوده است. مقدسی کوه کرکس را بلندترین کوه‌های کویر لوت شمرده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۲۹). اصطخری آورده است: «... کرکس کوه و سیاه کوه^{۱۸} پناهگاه راهزنان بوده، و در یکی از دره‌های کرکس کوه چشمه آبی موسوم به آب بنده است که از شکاف سنگی در میان صخره‌ها بیرون آمده است» (اصطخری، ۱۳۷۱: ۲۱۵). حمدالله مستوفی همچنین کرکس را کوهی مرتفع به حدود شهر نطنز که با هیچ کوه پیوسته نیست دانسته و نوشته است «... دورش ده فرسنگ است. کوهی سخت بلند است، و از بلندی، کرکس به فرازش نمی‌رسد؛ و بدین دلیل به این نام مشهور است» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۳۱۴). فیگوئروا^{۱۹} آورده است: «...شهر نطنز از مغرب و جنوب به صخره‌ای عظیم و از شرق و شمال به کوه‌های کوچک‌تری محدود می‌گردد، شهر از هر طرف محصور در کوهسار است، کوه‌های اطراف نطنز بسیار

خشن و صعب‌العبور است، جز آنکه در برخی نواحی از یکدیگر فاصله می‌گیرند» (فیگروا، ۳۶۳۱: ۲۸۲). دشت‌های اطراف کوه کرکس تا شهر اردستان در دوره صفوی محل تمرینات نظامی ارتش شاه‌عباس بود و این موقعیت نظامی نطنز موجب شد تا حکومت شهر در دست قورچی شمشیر قرار گیرد (فلور، ۱۳۸۷: ۱۳۳). آن‌گونه که از شواهد باستان‌شناسانه برمی‌آید، به روزگار ساسانیان گروهی از اولین تأسیسات دفاعی شهر نطنز بر روی کوه کرکس احداث گردیده‌اند که بقایای آنها هم‌اکنون به نام «قلعه وشاق»^۲ شناخته می‌شود. از دیگر تأسیسات دفاعی دوره ساسانی «قلعه باغباد»^{۱۲} در محله افوشته است که بر اساس وقفنامه موجود (شکل ۶) در دوره تیموری توسط سید حسن الحسینی مشهور به سید واقف وقف گردیده بود. در بخشی از این وقف نامه آمده است: «... احداث نمود از برای یوم لاینف مال و لابنون از خالص مال خود بر اعالی کوهی که مشرفست بر افوشته، واقع است میان افوشته و موضعی که نام وشوشاد است و آن محل حکم موات است» (وقفنامه سیدحسن واقف ۵۸ ه.ق). در مجموعه ناصری آمده است: «... از آثار قدیم قلعه‌ای دارد که در محله باغباد واقع است در روی تپه بزرگی اتفاق افتاده بالای تپه گنبدی است محل مدفن مرحوم سیدحسن جنت مکان سیدی است جلیل‌القدر.. قلعه را در اواخر دولت خاقان مغفور نورالله مرقده خراب کردند» (اصفهانی، ۱۲۹۴: ۶۳۹).



شکل ۶. بخشی از وقفنامه سیدحسن الحسینی (نسخه اصلی وقفنامه، ۸۵ ه.ق)

Fig. 6: Part of the endowment letter of Seyyed Hassan Al-Husseini (Original version, 704 AD)
«قلعه کوهاب» توسط میرابوالمعالی وزیر شاه عباس جهت محافظت از باغ حرم (حرم سلاطین صفوی) ساخته‌شده و در مجموعه ناصری از تأسیسات دفاعی نطنز چنین آمده است: «... قلعه‌ای ساخته‌شده از بناهای صفویه شهره به قلعه کوه آب که حال مخروبه شده» (اصفهانی، ۱۳۷۳: ۶۴۴). شکل شماره چهار بازیابی استحکامات دفاعی شهر را نشان می‌دهد (شکل ۷).

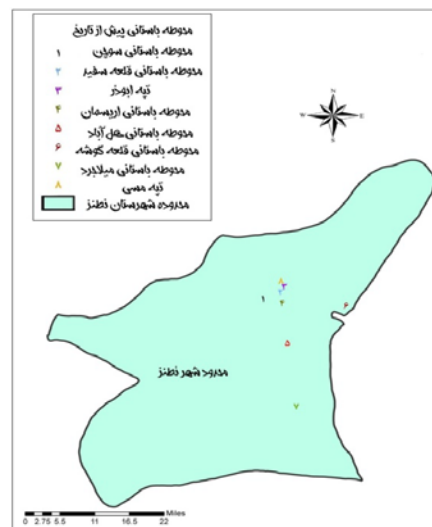


شکل ۷. موقعیت قرارگیری استحکامات دفاعی شهر نطنز (طرح از نگارندگان)

Fig. 7: Location of Natanz city fortifications (design by the authors)

۳. تحولات تاریخی شهر نطنز

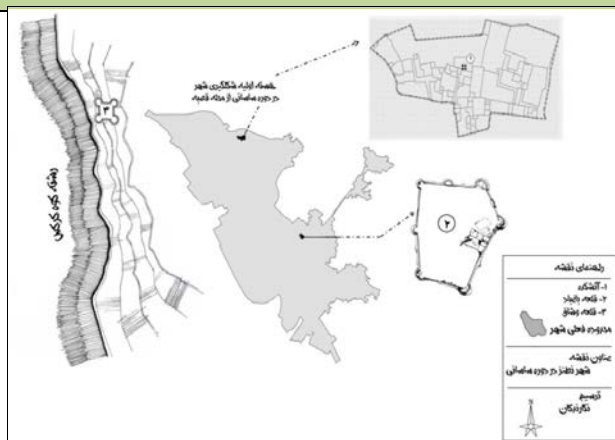
منابع تاریخی اشاره‌ای به شهر نطنز در دوران پیش از تاریخ نکرده‌اند، همچنین مطالعات باستان‌شناسانه منسجمی در قلمرو جغرافیایی شهرستان نطنز به انجام نرسیده است. با این وجود، در این شهرستان هشت محوطه باستانی شناسایی و برخی کاوش گردیده‌اند. آن گونه که در شکل شماره ۸ معلوم است، شهر نطنز در موقعیتی کاملاً مرتبط (غرب) با این محوطه‌های پیش از تاریخی قرار دارد؛ بنابراین می‌توان پذیرفت که این شهر بر روی بقایای استقرارگاهی پیش از تاریخی شکل گرفته، توسعه یافته و متحول گشته است.



شکل ۸. جانمایی محوطه‌های پیش از تاریخ شهرستان نطنز (نگارندگان)

Fig. 8: Location of prehistoric sites in Natanz City (Authors)

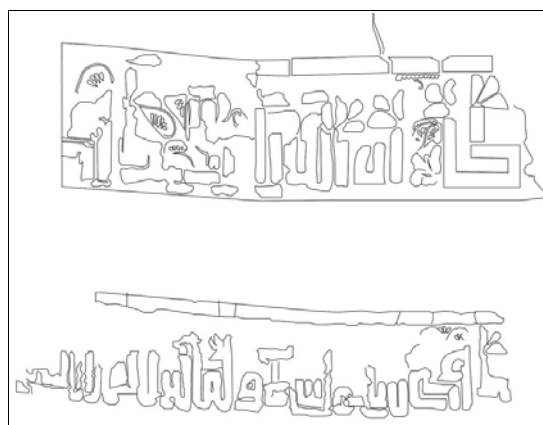
به دلیل فقدان اطلاعات مکتوب مرتبط با ادوار هخامنشی تا ساسانی ناحیه نطنز تنها با اتکا به شواهد باستان‌شناسانه می‌توان در خصوص این دوره‌ها اظهار نظر نمود. وجود بقایای معماری چهارطاقی در محله قصبه و بقایای دژی از عهد ساسانی در محله افوخته^{۲۲} مؤید آن است که به احتمال بسیار نطنز در دوره ساسانیان به عنوان یک شهر فعال بوده است^{۲۳} (شکل ۹). ماکسیم سیرو در خصوص نطنز دوره ساسانی نوشته است: «... این شهر کوچک که در زمان ساسانیان رونقی داشته است» (سیرو، ۱۳۷۰: ۱۱۷). شایان ذکر است که مستوفی در منطقه نطنز از شهری به نام نمیسور نام برده که به اعتقاد او به امر جمشید ساخته شده بود: «... نمیسور را جمشید پیشدادی ساخت و در آن جهت خود قصری عالی کرده بود که آثاری از آن هنوز باقی است و گشتاسب در او آتشخانه ساخت. نمیسور از اقلیم چهارم است...» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۵۱). از آنجائی که نمیسور قبل از نطنز فعلی تنها شهر این منطقه بوده محتملاً چهارطاقی نطنز همان آتشکده مورد اشاره مستوفی است. آندره گدار در این خصوص می‌گوید: «... با تکیه بر وجود بقایای آتشکده و دژ ساسانی اگر نگوییم که نطنز در عصر ساسانیان اقامتگاه معمول امرا و حکام شهرهای حاشیه کویر بوده، دست کم یکی از ییلاقات آنها بوده است. جای تردید نیست که نطنز برای شهرهای سوزان این منطقه یا برای یکی از آنها در حکم شهر همدان برای پادشاهان هخامنشی و یا شمیران برای تهران عصر حاضر بوده است» (گدار، ۱۳۸۸: ۲۴۴). نکته حائز توجه دیگر آنکه، بر اساس ریشه‌یابی گویش مردم نطنز، محله‌ها و روستاهای این منطقه که به زبان راجی^{۲۴} (گاهی به زبان راستا یا راسته) معروف است سخن می‌گویند (دهقانان، ۱۳۸۷: ۱۱).



شکل ۹. جانمایی موقعیت شهر نطنز در دوره ساسانی (طرح از نگارندگان)

Fig. 9: Location of the city of Natanr in the Sassanid period (design by the authors)

در دوره عباسیان نطنز به لحاظ داشتن موقعیت کوهستانی و وجود قلعه‌های دفاعی، محل امنی برای فراریان سیاسی بود (امامت کاشانی، ۱۳۷۳: ۱۴)؛ و گروهی از اسماعیلیه نیز در درون قلعه وشاق اقامت داشتند (عتبی، ۱۳۵۷: ۶۷). در قرن چهارم هجری نطنز به عنوان یک ولایت مستقل در اختیار امیران بویی قرار گرفت و در آن جنگ‌های متعددی بر سر دستیابی به قدرت رخ داد (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۷۰۶). قزوینی در قرن دهم هجری ضمن توضیح در خصوص تقسیم ولایات تحت حکمرانی آل‌بویه، نطنز را از مناطق تحت حکمرانی مؤیدالدوله ابونصر بویه برشمرده است (قزوینی، ۱۳۶۸: ۱۱۸؛ جعفری، ۱۳۸۴: ۳۴/۱). کتیبه ایوان جنوبی مسجد جامع نطنز که تاریخ ساخت آن سال ۳۸۹ ه.ق قابل تطبیق با مسجد دیلمی نائین است بهترین شاهد مبنی بر اقدامات عمرانی آل‌بویه در این شهر است (قوچانی، ۱۳۶۷: ۲۳۱) (شکل ۱۰).



شکل ۱۰. طرح تزئینات کتیبه ایوان دیلمی مسجد جامع نطنز (طرح از نگارندگان)

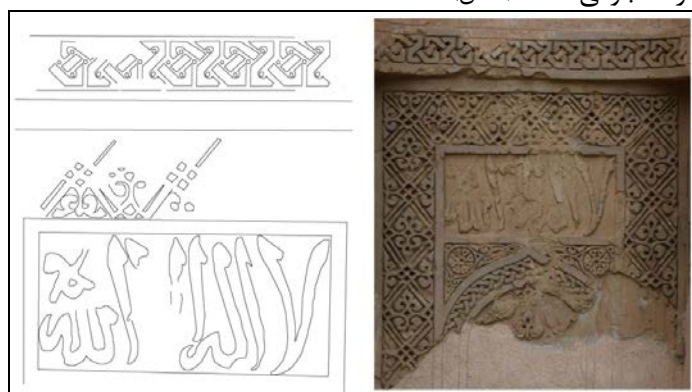
Fig. 10: Inscription design of Deilami porch of Natanz Grand Mosque (design by authors)

آن چنانکه منابع تاریخی گزارش می‌دهند، در قرون پنجم و ششم هجری، شهر نطنز به‌وسیله حکمرانان محلی اداره می‌شد؛ سلجوقیان قلعه وشاق را عمارت حکومتی و محل جمع‌آوری خزائن دولتی^{۲۵} و گنج‌خانه ملک‌شاه قرار داده بودند (عتبی ۱۳۵۷: ۶۷). متعاقب نابسامانی‌هایی که به‌واسطه قتل خواجه نظام الملک در دستگاه سلجوقیان به وجود آمد، به دستور حسن صباح تعدادی از اسماعیلیان خود را به قلعه وشاق^{۲۶} در نطنز رسانده، خود را بجای نیروهای ملک‌شاه جا زده و گنج‌های موجود در

آن را تصرف کردند^{۷۲}. از آن زمان با برافروختن آتش بر فراز قلعه در مقابله با سیاه‌کوه سمنان، با یکدیگر ارتباط برقرار می‌نمودند (نراقی، ۳۸۳۱: ۴۹۲). آندره گدار در خصوص آثار این دوره بیان نموده است:

«... اثر شاخص این دوره محراب بسیار زیبای مسجد کوچه میر است که متعلق به عصر سلجوقی است ترکیب کلی این محراب مشابه اکثر محراب‌های عصر سلجوقی و مغول است: دو طاقچه مطبق به همراه کتیبه‌ای گرداگرد آنها تزیینات اسلیمی آن نیز به کارهای دو دوره مغول و سلجوقی شبیه است با این تفاوت که کمی از گچ‌بری عصر مغول ظریف‌تر و خشک‌تر است، به عبارت دیگر از گچ‌بری وسیع و پهن عصر مغول کمی فاصله گرفته است و به محراب مقبره پیر حمزه ابرقو که در قرن ششم هجری ساخته شده نزدیک‌تر است تا محراب مسجد جمعه اصفهان و محراب ایوان مزار پیر بکران نوارهای تزیینی حاشیه محراب نیز با اشکال هندسی خود که بیشتر به قلم‌زنی شبیه است تا گچ‌بری بیشتر سلجوقی است تا مغولی؛ بنابراین موقتاً و با احتمال قریب به یقین، می‌توان این شاهکار هنری را متعلق به عصر سلجوقی بدانیم» (گدار، ۱۳۸۸) (شکل ۱۱).

همچنین گدار اعتقاد دارد شبستان مسجد جامع نطنز که در گذشته از سایر قسمت‌های بنا مجزا بوده است، متعلق به عصر سلجوقی است (همان)



شکل ۱۱. محراب گچ‌بری مسجد کوچه میر (نگارندگان)

Fig. 11: Plaster Tori altar of Mir Alley Mosque (Authors)

در دوران ایلخانان شهر نطنز به جهت موقعیت کوهستانی خود از خرابی‌های ناشی از تاخت و تازهای مغولان محفوظ ماند و تعدادی از عالمان دینی این شهر را مکان امنی برای فعالیت‌های دینی خود یافته و با شاگردان خود به نطنز مهاجرت نمودند (جامی، ۱۳۶۶: ۴۲۸؛ کاشانی نطنزی، ۱۳۲۵: ۱۷) و با حمایت زین‌الدین ماستری نایب سعدالدین ساوجی وزیر اولجایتو شیخ عبدالصمد خانقاهی ایجاد نمود و شاگردان بسیاری پرورش داد^{۲۸}؛ در سال‌های بعد بنای مسجد را نیز به آن اضافه کردند (بلر، ۱۳۸۷: ۳۱). در مدخل مشترک مسجد و مقبره شیخ عبدالصمد کتیبه آجری آن بخط ثلث برجسته بر متن کاشی‌های فیروزه‌ای چنین نوشته شده است:

«... بسم‌الله الرحمن الرحیم. امر بعمار هذ البقعه المیمونه المبارکه صاحب المعظم وزیر ممالک العالم مشید مبانی الخیرات المتوسل الی الله بانواع القربات اضعف عبادالله المتفقر الی رحمته و رضوانه خواجه زین الدنیا و الدین شرف الاسلام و المسلمین خلیفه بن الحسین بن علی الماستری تقبل الله خیراته و افاض السعاده و الرحمه و المغفره علی اسلافه و ذریاته ثم وقفها خانقاها علی الفقرا الصوفیه تقربا الی الله القدیم و تبرعا لوجه الکریم بمساعی شمس‌الدین محمد بن علی النطنزی فی سنه خمس و عشرین و سبعمائ» (شکل ۱۲).



شکل ۱۲. کتیبه آجری مجموعه مسجد جامع و مقبره شیخ عبدالصمد (نگارندگان، Blair, 389: 1986)

Fig. 12: Brick inscription of the complex of the Grand Mosque and the tomb of Sheikh Abdul Samad (Writers, Blair, 389: 1986)

بر روی یکسری کاشی‌کاری‌ها امضای حسن بن علی بن بابویه دیده می‌شود که متعلق به ۷۰۷ هجری است و اکنون در موزه آلبرت و متروپولیتن نگهداری می‌شود (Blair, 389: 1986) (شکل ۱۳).

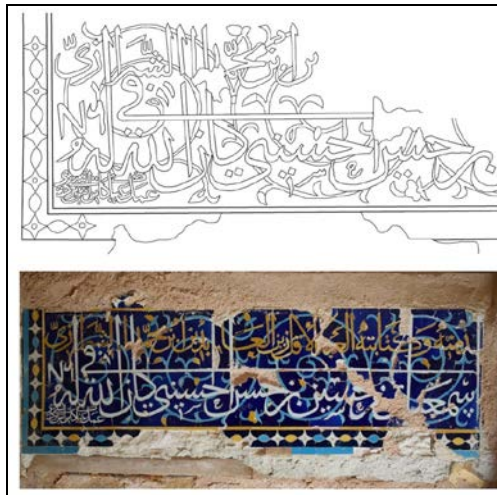


شکل ۱۳. کتیبه و تزئینات مقبره مجموعه شیخ عبدالصمد، در دوره ایلخانی (نگارندگان، Blair, 389: 1986)

Fig. 13: Inscriptions and decorations of the tomb of Sheikh Abdul Samad, in the patriarchal period (Writers, Blair, 389: 1986)

در دوره ایلخانی اردستان و زفرقند هم تابع نطنز بوده است زیرا در وقف نامه سید رکن‌الدین محمد قاضی یزدی^{۲۹} فرزند قوام‌الدین محمد بن نظام حسینی مورخ شوال ۷۴۸ ه.ق در بخش رقبات موقوفات بدین موضوع تصریح شده است؛ در مورد کاروانسرای اردستان «... و منها الرباط المبنی فی محروسه اردستان و هی محدوده منجمله ضیاع نطنز»، و در مورد کاروانسرای زفرقند «... الرباط المبنی فی قریه زبرقند المشتهر عند العوام بجو گند و هی من جمله ضیاع نطنز، الواقع ذالک الرباط فی الممر العام»^{۳۰} (افشار، ۱۳۷۵: ۳۹۴). در دوران فترت بین مغول و تیمور در سال ۸۷۶ سلطان ابویزید از طرف سلطان زین‌العابدین پسر و ولی عهد شاه شجاع حاکم نطنز گشت (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۵۸۲/۱). بعدها که ابویزید متابعت شاه یحیی (رقیب زین‌العابدین) را پذیرفت، با امیر مظفر کاشی هم داستان شده و جنگی در نطنز روی داد؛ ابویزید شکست‌خورده به لرستان گریخت (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۳۱۷). در دوران حکومت خاندان قراقویونلو پیر بوداق فرزند جهان‌شاه از شهرهای تحت سیطره خود درخواست مال نمود از جمله صد تومن بر نطنز حواله نمود^{۳۱} (روملو، ۱۳۸۴: ۵۸۴/۱). در زمان حکومت حسنعلی فرزند جهان‌شاه شاه قلی

حاکم نطنز گردید: «... هر شهری را به امیری نامزد کرد بدین تفصیل: قم به شاه حاجی بیگ و اصفهان به دینی بیگ که از برای پسر محمدی ضبط نماید و قزوین به حاجی حسن و نطنز و جربادقان به شاه قلی مقرر ساخت» (روملو، ۱۳۸۴: ۶۷۸/۲) در این دوره نیز عارف بزرگی به نام سیدحسن الحسینی مشهور به سید واقف در شهر نطنز مجموعه‌ای در محله افوشته ایجاد نمود، از مهم‌ترین آثار این مجموعه خانقاه، خانه سورگاه، شربت خانه، مسجد جامع، حمام، قلعه باغباد و بقعه سید واقف است که کانون رفت‌وآمدها و تبادلات فرهنگی - اجتماعی را تشکیل داده که از سوی شمال و جنوب توسط بلندی‌های منفرد محاط شده‌اند. بقایای کتیبه کاشی‌کاری معرق واقع در حمام^{۳۲} چنین نوشته است: «ذمته و کتابته العبد الاقل زیر العابدین بن محمد الشیرازی، فی ۸۷۶، اسمعیل بن حسین بن حسن الحسینی کان الله له، عمل غیاث کاشی تراش یزدی» (شکل ۱۴). این کتیبه به خط زین‌العابدین شیرازی از خطاطان معروف عصر گورکانی بوده و کاشی‌کاری بنا به دست غیاث کاشی تراش یزدی انجام شده است. در کتیبه نام اسماعیل فرزندزاده سید واقف مندرج و بر طبق کاشی‌کاری‌های موجود به احتمال سال پایان بنا (۸۷۶ ه.ق) است.



شکل ۱۴. کتیبه شربتخانه واقع در حمام افوشته در دوره تیموری (نگارندگان)

Fig. 14: Inscription of the pantry located in the bath of Afoshteh in the Timurid period (authors)

در دوره صفویه نطنز بیش از هر زمان دیگری مورد توجه قرار گرفت و به صورت ولایت مستقلی درآمد که حکام آن مستقیماً از پایتخت تعیین می‌شدند. در زمان شاه اسماعیل اول شخصی با نام ولی بیگ تکلوا از دربار برای حکومت نطنز فرستاده شد (قمی، ۱۳۸۳: ۶۵)، مقبره امامزاده شاه سلطان حسین از آثار برجای مانده از نطنز عصر شاه اسماعیل است. در زمان شاه طهماسب اول، حکومت نطنز به قورچی شمشیر، شاهوردی بیگ خلیفه واگذار شد (واله، بی تا: ۱۶۵). پس از انتخاب شاهوردی بیگ به این سمت و آمدن او به نطنز منصب خلافت که قبلاً به پدرش تعلق داشت، در سال ۹۸۵ (ه.ق) از طرف سلطان محمد به او داده شد و او به شاهوردی بیگ خلیفه مشهور شد (اسکندربیک ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۶۲). در این زمان بزرگان بسیاری از نطنز به دربار راه یافتند چون خواجه قاسم نطنزی، از مستوفیان دربار که در تاریخ از خدمات او یاد شده (قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۱۹) و امیر ابوعلی نطنزی به وزارت قورچی منصوب گشت (همان، ۳۲۵-۲۱۹). نطنز در سال‌های نخستین روی کار آمدن شاه‌عباس اوضاع آشفته‌ای داشت، زیرا شاهوردی بیگ در زمان محمد سلطان ۳۰۰۰ نفر از قزلباش‌ها را با خود به نطنز آورده تا در موقع لزوم از آنها در مقابل حملات دشمن استفاده شود. آنها در مدت یک سال ویرانی بسیاری به بار آوردند به

گونه‌ای که قحطی تمام شهر را فرا گرفت و مردم بسیاری از این شهر کوچ کردند. شاه‌عباس شاهرودی را به همراه سپاهیانش به هرات فرستاد و حکومت هرات و ولایات اطراف آنجا را به وی داد و قزلباش‌ها نیز به همراه او از نطنز خارج شدند (افوخته نطنزی، ۱۳۷۳: ۲۰۰). پس از انتقال پایتخت صفویان به اصفهان، نطنز نیز جزء املاک خاصه‌ی شاه‌عباس قرار گرفت^{۳۳} و حاکمانی را از دربار برای اداره‌ی آنجا فرستاد. احداث دو کاخ تاج‌آباد و عباس‌آباد در نطنز و علاقه شاه‌عباس به شکار در (شاردن، ۱۳۷۳: ۷۴۲) موجب شد این شهر^{۳۴} تقریباً به صورت پایتخت تابستانی و مورد علاقه‌ی شاه‌عباس قرار بگیرد و در نتیجه دستور ساخت آثار معماری فراوانی را در نقاط مختلف شهر صادر کند. در زمان شاه‌عباس اگر کسی در نطنز شیعه می‌شد از مالیات معاف می‌گردید^{۳۵}؛ فرمان شاه‌عباس در مسجد جامع نطنز این مطلب آمده است

«...کلاتر و کدخدایان و ریش‌سفیدان الکاء مذکور به حقیقت، اگر سنی در میان شیعیان بوده باشد یا مردم محلی از محال آن سنی باشند، به ایشان تخفیف داده نمی‌شود مستوفیان عظام در دفاتر عمل نمایند و دانسته باشند که اگر پوشیده و پنهانی نموده باشند، در دنیا از ایشان بازخواست خواهد شد و در آخرت در خدمت حضرت امیرالمؤمنین و امام‌المتقین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و السلام شرمنده خواهند بود... تحریراً فی شعبان ۱۰۲۴ ه.ق...» (جعفریان، ۱۳۷۹) (شکل ۱۵).



شکل ۱۵. کتیبه فرمان شاه‌عباس صفوی در مسجد جامع نطنز (نگارندگان)

Fig. 15: Inscription of Shah Abbas Safavid decree in Natanz Grand Mosque (authors)

در دوران آغازین حکومت شاه‌عباس دوم، همه امور مملکت به دست محمدبیگ اعتمادالدوله و روحانیت شیعه زیر نظر تعلیمات معنوی محمدتقی مجلسی افتاد. یکی از مهم‌ترین تصمیمات این حلقه، فرمانی بود که در سال ۱۰۶۶ ه.ق، از سوی شاه گرفته شد که به اعتمادالدوله اختیار می‌داد تا یهودیان را به تغییر کیش وادارد (قزوینی، ۱۳۲۹: ۲۱۸). این فرمان نقطه عطفی در سرنوشت یهودیان ایران و به‌ویژه کاشان بود. در اصفهان به اندکی تهدید کارساز شد و برای زر، همه دین را بدادند (لوی، ۱۳۳۹: ۳/ ۳۱۲). پس از آنکه مسلمان سازی در اصفهان با موفقیت انجام شد، محمدبیگ به شاه مژده داد که می‌خواهم حکم کنم کلیه یهودیان کشور، یا مسلمان شوند یا از کشور خارج شوند و شاه نیز تأکید کرد که در این کار ظلمی صورت نگیرد.^{۳۶}

بابایی بن لطف ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

«... سپهسالار به شهر نطنز که سه هزار یهودی داشت وارد شد و کدخدایان آنها را خواست و خواسته خود را مبنی بر اینکه یا مسلمان شوند یا بدون بردن ثروت و اموال ترک وطن کنند، مطرح کرد یهودیان نطنز در جواب

گفتند که ما تابع یهودیان کاشان هستیم، هرچه آنها گفتند عمل می‌کنیم. سپهسالار آنها را با خود به کاشان برد و با لشکر بسیاری در کنار شهر اردو زد و رئیس و بزرگان جامعه یهود کاشان را احضار کرد ملا مردخای و یهودیان فرصت خواستند نماینده‌ای نزد شاه و محمدبیگ بفرستند و از آنها طلب بخش کنند. سپهسالار نپذیرفت و گفت بهانه‌جویی را کنار بگذارید، من از شاه فرمان دارم که به محض رسیدن به کاشان، همه را مسلمان کنم، ملا مردخای گفت تا پیشوای ما مسلمان نشود، هیچ‌یک چنین نخواهیم کرد. پس ملا العازار را آوردند و امر به گفتن شهادتین کردند اما او در نفی این عمل شروع به سخنرانی کرد و به شتمات سپهسالار پرداخت که یک‌باره سپهسالار و وزیر و شیخ و محتسب و منشی و کلانتر و بزرگان متغیر شدند و سپهسالار بگفتا اشکمش را چاک سازید، سرش چون گوی در میدان نوازید. پس قورچیان، دسته‌ای از لوتیان را بر او تاختند و چوب بسیار بر او زدند و چند بار از هوش رفت و هر بار از قبول سر باز زد پس چون آماده اجرای فرمان قتل شدند، یهودیان از او خواستند تا برای نجات جان خود، اسلام را بپذیرد پس از او، یک به یک نوبت به دیگر ملایان و بزرگان رسید... عید نوروز حاکم به فقرا لباس نو داد و بعد از یک ماه به فرمان شاه به هرکدام یک تومان داد. از این تاریخ به بعد، یهودیان کاشان به گروه‌های مختلف تقسیم شدند: یکی در ظاهر مسلمان و در باطن یهودی، جوانان در حال شادی و پیران در مراعات روز شنبه. کسبه روزهای عید و شنبه دکان‌ها را باز می‌کردند و عده‌ی کمی، مخفیانه به خواندن تورات مشغول بودند» (حیدری و فلاحیان وادقانی، ۱۳۹۶: ۱۰۸).

پردولاماز در زمان پایان پادشاهی شاه سلیمان و آغاز سلطنت شاه سلطان حسین به ایران آمده است در توصیف نطنز چنین می‌نویسد: «... من می‌توانم بگویم که اینجا یک شهر است یا قصبه تعداد زیادی خانه در شیب یک کوه دیده می‌شود که با باغچه‌هایی از یکدیگر جدا شده‌اند... ساکنان آنجا به شگفتی برجی را که توسط شاه‌عباس بر قله کوه ساخته شده است نشان می‌دهند» (پردولاماز، ۱۳۷۰: ۷۷). ماکسیم سیرو در خصوص نطنز دوره صفوی نوشته است:

«... مسجدی دارد که به خاطر مناره‌ها و تزییناتش شهرت یافته است مسجد ساده دیگری هم هست به نام مسجد کوچه میر این محل که شکار خیز است برای حکمرانان صفوی خوشایند بوده و آنها را تشویق کرده که در آن حدود یک شکارگاه که فعلاً از بین رفته بنا کنند. در اینجا نیز یک کاروانسرا بنا کردند که می‌توان تاریخ آن را آخر سلطنت شاه‌عباس اول دانست و یکی از نمونه‌های این نوع ساختمان است» (سیرو، ۱۳۷۰: ۱۱۷).

به روزگار قاجار همچنان حاکم نطنز از پایتخت و از میان مأمورین سرشناس دولت و یا شاهزادگان تعیین می‌گردید^{۳۷}؛ روندی که تا شروع انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی ادامه داشت. در همین زمان به عللی همچون تاخت و تازهای پی‌درپی گروه‌هایی که به بهانه استقلال به غارتگری امول مردم می‌پرداختند (همانند حمله نایب حسین کاشی و رجبعلی لر به نطنز) همچنین ناتوانی زعمای وقت و اختلاف دوستگی مردم، مترصدین فرصت‌طلب شهری که در طول حیاتش از استقلال برخوردار بوده را به عنوان بخشی درآورده و ضمیمه کاشان نمودند. در واقع، حسین قلی خان، از رجال عهد ناصرالدین‌شاه، نطنز را یکی از بخش‌های شهرستان کاشان و نیز قصبه مرکزی همین بخش معرفی کرده است (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۲۶: ۵۰۲/۲). در سال ۱۳۳۶ شمسی و با همت شیخ زین‌العابدین انصاری شهر نطنز از کاشان جدا گردید و شهرستان مستقلی شد (اعظم واقفی، ۱۳۹۷: ۴۴/۱).

استقرار حکومت پهلوی در سال‌های آغازین قرن حاضر، سرآغاز تحولاتی است که تحت تأثیر تفکرات خاص پهلوی اول با رویکرد به توسعه برونزا، به صورت همه جانبه شهرها و جوامع شهری کشور را در ابعاد اجتماعی، اقتصادی، کالبدی و فرهنگی متأثر می‌سازد. مهم‌ترین تأثیرات کالبدی این تحولات در عرصه شهرها، احداث نهادها و مؤسسات جدید شهری نظیر بانک‌ها، شهرداری، اداره پست و... همچنین ورود مظاهر مدرنیسم از جمله اتومبیل و به تبع آن خیابان و میدان است که به تدریج نظامی یکسره متفاوت از چارچوب‌های متعارف گذشته را رقم می‌زنند بررسی‌های تاریخی گویای برکنار ماندن نطنز

از تحولات کالبدی ذکرشده در دوره پهلوی اول علیرغم تأسیس شهرداری در این شهر در سال‌های پایانی این دوره هستند. نه ایچی در دوره پهلوی از نطنز گذشته و چنین نوشته است:

«... از میان کاشان گذشتیم و به راه نطنز رفتیم گهگاه راننده کنار قهوه‌خانه‌ای نگه می‌داشت و خستگی درمی‌کردیم. نطنز آبادی کوچکی است و گلابی آن مشهور است ایرانی‌ها مثلی دارند که می‌گوید: (گلابی حکیم سرخانه است) گلابی نطنز میوه‌ای است غنی و پرخاصیت تا نطنز ۳۰۰ کیلومتر از تهران رانده و آمده بودیم می‌بایست ۲۰۰ کیلومتر دیگر برویم تا به اصفهان برسیم از راننده پرسیدم که وضع بنزین ماشین چطور است و او گفت که در نطنز بنزین خواهد گرفت سر راه نطنز به اصفهان شهر و آبادی‌ای نبود از نطنز راه افتادیم و جاده سمت چپ را در پیش گرفتیم» (نه ایچی، ۱۳۸۳: ۹۲).

۴. تحلیل و نتیجه

مطالعاتی که نتایج آن در این نوشتار ارائه گردید روشن ساخت که موقعیت جغرافیای و اقلیمی خاص شهر نطنز در شکل یابی و استمرار حیات آن نقشی کلیدی داشته است. در شهرهای ایرانی، احداث استحکامات دفاعی و برج و بارو به عنوان یکی از زیر ساخت‌های اصلی در احداث و تضمین امنیت ساکنان شهرها مورد توجه بوده است. اگرچه محصور بودن شهر نطنز در رشته کوه‌های کرکس و سیاه کوه احداث این استحکامات را چندان ضروری نمی‌ساخت لیکن به روزگار ساسانیان یکی از تأسیسات دفاعی بر روی یکی از رشته کوه‌های کرکس احداث گردید که در متون از آن به عنوان قلعه وشاق یادشده است. قلعه‌ای که در دوران تاریخی به عنوان قلعه و محل خزائن حکومت مورد استفاده بوده است. در این زمان همچنین قلعه‌ای دیگر (قلعه باغباد) در محله افوشته احداث گردید که تا عهد قاجار مورد استفاده بود است. به علاوه، در دوره صفوی در نزدیکی باغ شاه‌عباس قلعه دیگری به نام قلعه کوهاب ساخته شده که صرفاً جهت محافظت از حرم شاه صفوی بوده است. آن گونه که از متون قرن سوم هجری برمی‌آید، نطنز یکی از منزلگاه‌های مهم شاهراه ری - اصفهان بود است. به روزگار سلجوقیان، با اهمیت یافتن اصفهان به عنوان پایتخت، بر نقش مواصلاتی مسیر اصفهان - کاشان از طریق نطنز افزوده شد؛ اهمیتی که در دوره ایلخانی با توجه به کمرنگ شدن توجه ایلخانان به شهر اصفهان راه نطنز تقریباً از دست رفت. در دوره صفوی و انتخاب مجدد اصفهان به عنوان پایتخت، مسیر ارتباطی از طریق نطنز اهمیتی زائدالوصف یافت و جهانگردان زیادی را به این شهر جلب نمود. با اتکا به منابع تاریخی و شواهد باستان‌شناسانه مورد بحث بی‌هیچ تردیدی می‌توان زمان شکل یابی و سابقه سکونت در شهر نطنز را به دوره ساسانیان مرتبط ساخت. آن چنانکه آورده شد، در ادوار تاریخی شهر نطنز به عنوان یک ولایت مستقل بوده لیکن با اتکا به شواهد معماری معرفی‌شده در این نوشتار، قرن هشتم هجری که با مهاجرت عالمان دینی (به جهت محفوظ بودن نطنز از شر یورش‌ها و خرابی‌ها) و احداث آثار ارزشمند معماری در این توأم بوده را می‌توان نخستین زمان رونق آن در دوران اسلامی به شمار آورد. دوره صفوی نیز نطنز به واسطه آب‌وهوای خوش و شکارگاه‌های مناسب مورد توجه خاص پادشاهان بوده و به عنوان ولایت خاصه شاه‌عباس دیگر شاهان صفوی مورد استفاده بود و بناهای متعددی به امر شاهان صفوی در این منطقه احداث گردید. در دوران قاجار با توجه به اینکه نطنز ضمیمه کاشان گردید از اهمیت آن شهر نیز کاسته شد و شهر در انزوای نسبی قرار گرفت.

پی‌نوشت

۱. در فرهنگ جغرافیایی ایران آمده است هوای این شهرستان به نسبت پست و بلندی زمین متغیر است. قسمت غربی و جنوبی بخش کوهستانی و سردسیر است و قسمت شرقی و شمالی آن دشت شنزار است و هوایی معتدل دارد (رزم‌آرا، ۱۰۵/۲۳۳۱:۳). نواحی شمالی شرقی در مجاورت کویر و طوفان‌های ریگ روان قرار گرفته و از این رهگذر سالیانه متحمل خسارات قابل توجهی می‌شدند (بیات، ۱۳۷۲: ۲۱۴).
۲. این شهرستان بین شهرستان‌های آران و بیدگل و کاشان از شمال، اصفهان از جنوب قرار گرفته و دارای ۵۵ قریه و دو نوع آب‌وهوای مختلف است. وجود رشته‌کوه‌های کرکس به ارتفاع ۳۳۵۰ متر (هنر، ۱۳۸۶: ۸)، پایگاه دفاعی مناسبی برای این شهر بوده است. آن چنانکه منابع تاریخی اشاره دارند نطنز در ادوار مختلف و به‌ویژه به روزگار سلجوقیان و صفویه یکی از دو راه اصلی مهم پایتخت، اصفهان، بوده است (قبادیان، ۱۳۸۳: ۴۱). یاقوت نطنز را «بلیده» یعنی شهر کوچکی از نواحی یا توابع اصفهان خوانده‌اند: «... و هی بلده به نواحی اصفهان ظن ان بینهما قریباً من عشرين فرسخاً، شهری از نواحی اصفهان گمان بر این است که فاصله بین آنها بیست فرسخ است» (سمعانی ۱۳۴۴: ۵۶۴)؛ «نطنز بفتح اولیه و ثانیه ثم نون ساکنه وزای‌ها، بلیده من اعمال اصفهان بینهما نحو عشرين فرسخاً» (حموی، ۱۳۷۳: ۲۹۷/۸). مؤلف بستان السیاحه: «نطنز به فتح نون و طا مؤلف و سکون نون ثانی وزراء منطقه قصبه ایست که در جبال اتفاق افتاده و اطرافش فی‌الجمله گشاده است» (شیروانی ۱۳۱۵: ۵۸۳). واژه نطنز ترکیبی واژه‌های اوستایی «نا» یا «ته» (حرف نفی) و «تنج» به معنی بزرگ و نیرومند بوده است، در مجموع نطن به معنی «شهر نه چندان بزرگ و گسترده» یا «بلیده» «شهری با آب‌های فراوان» می‌باشد و در زبان پهلوی «نطین و نطن» به معنی جای خوش آب‌وهوا و مکانی که از تن آن آب می‌جوشد مشهور بوده که به مرور زمان به نطنز تغییر یافته است (بصیر، ۱۳۹۱: ۱۲۹؛ قربالی، ۱۳۹۲: ۱۳).
۳. نطنز «نَ طَ» (اخ) است (دهخدا، ج ۲: ۱۳۳۷).
۴. یعقوبی در شرح روستاهای اصفهان چنین نوشته است: «... روستا سرد قاسان و جرم قاسان. فیهما اشراف من الدهاقین و قوم من العرب من اهل یمن من حمدان و هما الحدبین عمل اصبهان و قم». یعنی «... از جمله روستاهای اصفهان دو بخش سردسیر و گرمسیر کاشان است که جایگاه آزادمردان والاگر می‌باشد، و نیز قبیله‌ای تازی نژاد از قوم حمدان اهل یمن در آن نواحی جای گزیده‌اند، و این دو بخش حدفاصل مابین حوزه‌های عمل قم و اصفهان است» (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۲۷۵).
۵. «... ولها من الرساتیق... روستاقا سردقاسان و جرم قاسان فیهما اشراف فی الدهاقین و قوم من العرب من اهل یمن من حمدان و هما الحدبین علی اصبهان و قم....»
۶. یک تومان زر مغولی برابر ده هزار دینار مسکوک طلا یا یکصد هزارتومان در سال ۱۳۴۸ شمسی بوده.
۷. سفیر ونیز در قرن یازدهم میلادی
۸. Nethos
۹. ژنرال، نویسنده و جغرافیدان انگلیسی.
۱۰. این موزه به ویکتوریا آلبرت (Victoria and Albert Museum) تغییر نام داده است.
۱۱. سیاستمدار و دیپلمات فرانسوی در زمان قاجار.
۱۲. او درباره نطنز می‌گوید: «... ولایت نطنز آخرین ناحیه از سه ولایت کوچک که در حاشیه کویر و میان مرکز ایالت اصفهان قرار دارد، اراضی نطنز سرتاسر کناره کوهستان‌های عرضی را فراگرفته‌اند البته این نواحی منطقه پرجمعیتی نیست و تنها هفتاد و دو (۷۲) روستا دارد تمام ساکنان آن ایرانی هستند با ته مانده ضعیفی از اعراب، که همه‌شان سید طباطبائی‌اند و از اصفهان آمده‌اند. از اینجا دهکده‌ها دیگر آن ظاهر آرام و خانه‌های بدون دیوار و حصار آبادی‌های شمال را که در جلگه‌ها و کوهپایه‌ها اغلب از هم جدا و متفرق بودند، ندارد. در این نواحی همه جا دور آبادی‌ها و دهکده‌ها را دیوارهای بلندی کشیده‌اند و دهقانان در پشت آن حصارها، زندگی بسته و دور از انظار دارند، در این منطقه مطلقاً بیمی از چپاول چادرنشینان در میان نیست چون در دشت‌ها اثر و نشانی از چادرهای سیاه مشاهده نمی‌شود. در جاده‌ی بزرگی که یکی از نبردها بود، اهالی نطنز و اصفهان با مشاهده اولین نشانی‌های قشون متخاصم، در پشت دیوارهای شهر، سنگر می‌گرفتند و به نگهداری می‌پرداختند. در روستاهای نطنز، مالکیت زمین‌ها در دست زارعین است و مطابق سنت آبا و اجدادی، به‌طور موروثی به آیندگان منتقل می‌گردد. حکومت لایت، به عهده یکی از اشراف جوان که بیست سال بیشتر عمر ندارد سپرده شده است. پدر بزرگ وی حسام‌السلطنه فرزند عباس میرزا، فاتح هرات بود. اینک نوه حسام‌السلطنه که یکی از عزیز دردانه‌های شاه متوفی (مظفرالدین‌شاه) بود، لقب پدر بزرگش را نیز به ارث برده است. عنایت خاص شاه سابق (مظفرالدین‌شاه) در حق وی، آن‌طور که باید و شاید، شایستگی‌های ذاتی او را پادشاه داده است، چون جاده‌ای در این منطقه نمی‌توان پیدا کرد که از روستایی بگذرد و در تیول وی نباشد» (اوژن اوبن، ۱۳۹۱: ۲۸۲).
۱۳. عراق عجم از غرب به کوه‌های زاگرس و از شمال به کوه‌های البرز منتهی می‌شده؛ کرمانشاه، قم، همدان، ری، قزوین، نطنز، کاشان و تفرش از شهرهای عمده‌ی این ناحیه بوده است (راهر، ۱۳۸۳: ۱۰).
۱۴. ابن رسته این منازل را بدین گونه برشمرده است: «... از اصفهان تا برخوار ۳ فرسخ، از برخوار تا رباط وز ۷ فرسخ، از رباط وز تا طرق ۵ فرسخ، از طرق تا اصفاهه ۶ فرسخ، از اصفاهه تا دکان ۵ فرسخ، از دکان تا باد ۵ فرسخ، از باد تا ابروز ۵ فرسخ، از ابروز تا نوش

آباد ۲ فرسخ، از نوش‌آباد تا وراز ابان ۵ فرسخ، از وراز ابان تا مقطعه ۵ فرسخ، از مقطعه تا قادس ۹ فرسخ، از قادس تا دزاه ۵ فرسخ» (ابن رسته، ۱۳۷۱: ۲۲۳).

۱۵. سیاحان متعددی کاروانسراهای دمبی، بهجت‌آباد (گله کوه)، سردهان و نطنز - که تا به امروز در این مسیر باقی مانده‌اند - را توصیف نموده‌اند (اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۱۷۱؛ پیترودلاواله، ۱۳۴۸: ۱۲۸؛ کانف، ۱۳۵۶: ۳۵؛ فیگوروا، ۱۳۶۳: ۲۹۰؛ پردولاماز، ۱۳۷۰: ۷۸).

۱۶. او این منازل را چنین برشمرده است: «... بعد از نطنز کاروانسرای سردهان - که قابل سکونت نبود - کاروانسرای دمبی در فاصله چهارده فرسنگی نطنز، بعد از آن ریش که در فاصله سه فرسنگی اصفهان قرار داشت و از آنجا به اصفهان» (پردولاماز، ۱۳۷۰: ۷۸).

۱۷. این راه در دامنه کوه آبادی ده قهرود واقع است.

۱۸. سیاه کوه سمت قبله ارادان است که به کاشان و نطنز و اردستان می‌روند (میرزا ابراهیم، ۱۳۵۵: ۱۰).

۱۹. (۱۶۱۴ میلادی - ۱۰۱۳ قمری) در زمان شاه‌عباس اول به نطنز سفر کرده است.

۲۰. لسترینج از قلعه وشاق چنین بیان کرده است: «... از عصر ساسانیان در نطنز قلعه کمربت باقی مانده که بعدها به مناسبت نام حاکم محل وشاق نامیده شده است» (لسترینج ۱۳۶۵: ۲۰۹). در دوره صفویه، راهزنی در قلعه وشاق سکونت داشت و کاروان‌های دارای مال التجاره زیاد را مجبور می‌کرد اموال خود را به بالای کوه و داخل قلعه ببرند؛ میرابوالمعالی به دستور شاه‌عباس درصدد دفع این راهزن شد (امیرمظاهری، ۱۳۹۴: ۱۵).

۲۱. این دژ به قلعه باغیاد شهرت دارد، در محله افوشته پیرامون تپه‌ای که آرامگاه سید واقف قرار دارد.

۲۲. واژه باغیاد در واقع همان بغ بت اشکانی است که تیرداد اشکانی پس از پیروزی بر سلوکیان برخورد برگزید و بدین سبب دژ جنگی باغیاد (بغ بت) در سر راه نسا و مرو شاهجان بنیان نهاد و علاوه بر باغیاد در سایر جاهای کشور نیز به ایجاد شهر و دژهای بزرگ همت گماشت (مؤمنی، بی‌تا: ۱۶). توماس هربرت در زمان شاه‌عباس اول به نطنز سفر کرده چنین نوشته است: «بنا بر روایتی که در ناطان (نطن) شنیدم داریوش آخرین پادشاه دودمان کیانی در این محل قتل خیانت کاری بسوس باختری گردید» (هربرت، ۱۳۶۰: ۲۱۰). شاید بتوان گفت تیرداد سوم به یادبود داریوش سوم دژ باغیاد را در این مکان بنا کرده است. همچنین در سال ۱۳۲۰ تقی پرتو قطعه زمینی در محله باغیاد را خریداری و موقع خاک‌برداری به چند تدفین و سفال مربوطه به قبل از اسلام برخورد کرده است (واقفی، ۱۳۹۶: ۱۹۶). نگارندگان با بررسی سفال‌ها قدمت‌شان را اوایل دوره ساسانی می‌دانند (بررسی نگارندگان).

۲۳. شهرهای دوره ساسانی حول قلعه‌ای شکل می‌گرفتند و طبقات اجتماعی در مناطق و محلات درون قلعه جای می‌گرفتند و مردم عادی در بیرون از آن زندگی می‌کردند (کریمیان، ۱۳۸۵).

۲۴. مقصود مؤلف از «زبان رایجی» لهجه محلی است که در بعضی از دهات کاشان به لهجه مخصوص تکلم می‌شود مانند آران و نطنز (ضرابی، ۱۳۷۸: ۴۶۳/۱). زبان مردم نطنز یکی از گویش‌های قدیمی زبان پارسی بوده و طی قرون متمادی تغییراتی که در آن حاصل گردیده است (دهقانین، ۱۳۸۷: ۱۱).

۲۵. ابومنصور شخصی نزد کوتوال قلعه نطنز (نگهبان قلعه نظامی) فرستاده جهت دریافت خزانه پدر خود که در قلعه بود اما کوتوال نطنز در مخالفت درآمده و خزانه علاءالدوله را برای ابومنصور نفرستاد و همراه با برادر کوچک او، ابوحرب مقام محاربه و مقاتله ابومنصور شدند. ابومنصور قلعه را محاصره نموده و ایشان به واسطه قتل آذوقه مضطر شدند و شخصی را نزد طغرل شاه سلجوقی فرستاده تا در دفع ابومنصور به ایشان یاری رساند... پس از وقوع محاربات متعدده میان ایشان مصالحه قرار گرفت به آن شرط که ابومنصور بعضی از خزاین و دقایق علاءالدوله را به او بدهند (تتوی، بی‌تا: ۳۴۸).

۲۶. حمدالله مستوفی در قرن ۸ هجری نوشته است: «... وشاق قلعه‌ای است در ولایت نطنز... و چون وشاق بر آنجا حاکم شد به وشاق معروف گشت...» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۵۱).

۲۷. سید ابی‌الرضا راوندی (ضیاءالدین فضل‌الله) از علمای قرن ششم هجری در قصاید خود راجع به هجوم عساکر ملک سلجوق بن محمد بن ملک‌شاه حدود کاشان ذکر کرده و اسامی دیه‌های نطنز و کاشان را نام برده است (ضرابی، ۱۳۷۸: ۴۸۵/۱).

۲۸. وصف شیخ عبدالرزاق کاشی از نظر علامه مجلسی: «... او مرید شیخ عبدالصمد نطنزی است و تشیع او اظهر من الشمس است، در کتیبه خانقاه او که قریب سیصد سال است نوشته شده اسامی ائمه اثنی عشر مکتوب است» (جعفریان، ۱۳۷۹: ۶۳۲/۲).

۲۹. سید رکن‌الدین محمد قاضی یزدی فرزند قوام‌الدین محمد بن نظام حسینی از رجال مهم یزد بود. وی برای تأسیسات علمیه و خیریه‌ی خود که در یزد، اصفهان، ابرقو، کازرون، قم، کاشان و نطنز (اردستان و زفرقند) قرار داشته موقوفات بسیاری در سراسر خاک یزد و جز آن وقف کرد اما اکنون از آن همه تأسیسات متعدد و بزرگ، جز بنای مسجد جامع و مسجد محله مصلی عتیق و گنبد مدرسه‌اش در یزد که محل دفن اوست چیز دیگری به جای نمانده است (افشار، ۱۳۷۵: خلاصه مندرجات صفحات ۳۹۰ و ۵۵۸).

۳۰. لازم به ذکر است که سید رکن‌الدین دو قلم از ممر درآمدی که جهت تعمیر و نگهداری این کاروانسرا تعیین کرده، مربوط به نطنز است؛ یکی ۹۶ دینار مقرر و واقف از متوجهت املاک بهاییه نطنز و دیگری ۶۵ دیناری که از متوجهت ضیاع نطنز در قریه

جوشقان به نام متولی ثبت بوده است (افشار، ۱۳۷۵: ۳۹۴). در کتاب آثار ملی اصفهان نیز به هنگام ذکر رباط اردستان بدین موضوع تصریح کرده است: «ابن رباط را سید رکن‌الدین محمد یزدی (متوفی ۷۳۷ه.ق) هنگامی که اردستان و نطنز یک واحد جغرافیایی بود بنا کرد» (رفیعی مهرآبادی، ۱۳۵۲: ۱۰۳).

۳۱. در احسن‌التواریخ آمده: «... جهان‌شاه پادشاه هر روز ده فرسخ راه را طی کرده و لشکریان جوق جوق اتفاق کرده از یمین و یسار، دو روزه راه می‌رفتند و ولایت را غارت می‌کردند و اسیر والجه می‌آوردند. چون به نیشابور رسیدند، پیر بوداق میرزا به عزم شیراز از اردو جدا شد... چون به یزد رسید ابتدا به طغیان و عصیان نمود، مال و ساوری بر شهر ولایت انداخت و به بعضی از ولایت اصفهان مثل روی دشت و نطنز و اردستان داروغه و محصل و برات دار فرستاد و اکابر و اعیان را طلب داشت و صد تومان بر نطنز حواله نمود» (روملو، ۱۳۸۴: ۵۸۴/۱).

۳۲. به نظر می‌رسد کتیبه موجود باقی‌مانده کتیبه مفصلی مربوط به فضایی در فاصله گوشوارهای جنوبی و شرقی بنای است.
۳۳. اصلاحات شاه‌عباس اول (تمرکزگرایی، حذف قزلباش‌ها و استقرار غلامان خاصه) از جمله عواملی بود که موجب رشد املاک خاصه او شد (آژند، ۱۳۷۹: ۲۳۸). شکایت ساکنان یکی از روستاهای نطنز درباره رفتار مستبدانه مأموران مالیاتی، بهانه به دست شاه داد تا کل منطقه نطنز را جزو اراضی خاصه اعلام کند (فلسفی، ۱۳۳۹: ۲۷۲/۳). در عصر شاه‌عباس نطنز به همراه روستاهای اطراف، ملک شخصی شاه شد و بسیاری از درآمدهای حاصله از کشاورزی، مالیات و موقوفات به شاه تعلق گرفت (راهر، ۱۳۸۳: ۱۷۰).

۳۴. به خاطر موقعیت کوهستانی و آب‌وهوای نطنز حیواناتی نظیر بز کوهی، کبک، آهو، کبوتران وحشی و گراز در آن یافت می‌شد.
۳۵. در ذکر وقایع سال ۱۰۱۵ه. ق چنین آمده که شاه‌عباس صادرات محال عراق عجم (اصفهان، یزد، قم، کاشان، ساوه و نطنز) و مازندران را به سید جلال‌الدین حسن صلائی بن میر ابوالفتح حسینی موسوی شهرستانی (از اعیان و اشراف اصفهان، سیدی فاضل و ادیب، در سال ۱۰۱۸ه. ق وفات یافت)، تفویض نموده و مقرر کرد رسیدگی به موقوفات مناطق فوق به عهده صلائی باشد (مهدوی، ج ۲، ۱۳۸۸).

۳۶. در طول تاریخ سو استفاده مالی، مهم‌ترین انگیزه فشار برای تغییر دین از سوی حکومت‌مداران بوده و اعمال محمد بیگ از تعصب دینی‌اش سرچشمه می‌گرفت تا آنجا که به تازه مسلمانان، مبلغی پاداش می‌داد و از جزیه نیز معافشان می‌کرد (مورین، ۱۳۸۴: ۷۳).
۳۷. میرزا فرج الله خان سرهنگ حکمران نطنز (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۲۰۲/۲) میرزا محمدتقی حکمران نطنز (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۲۱۴۶/۳).

منابع

- آژند، یعقوب، (۱۳۷۹)، *تاریخ/ایران دوره تیموریان*، تهران، جامی.
- ابن حوقل، محمد بن حوقل، (۱۳۶۶)، *صورة الارض*، ترجمه و توضیح جعفر شعر، ج ۲، تهران، امیرکبیر.
- ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد، (۱۳۶۳)، *تاریخ/ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات.
- ابن رسته، احمد ابن عمر، (۱۳۷۱)، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران، امیرکبیر.
- ابن خردادبه، ابوالقاسم، (۱۳۷۱)، *مسالك ممالك*، ترجمه سعید خاک رند، تهران، میراث ملل.
- ابن فقیه همدانی، (۱۹۸۱)، *البلدان*، ترجمه علی مسعودی، تهران، دانشگاه تهران.
- استودارت، رابرت، (۱۳۳۹)، *سفرنامه/استودارت*، مصحح سردنيس راس، ترجمه احمد توکلی، تهران، فرهنگ ایران زمین.
- اسکندریک ترکمان، (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- اصفهانی، محمد مهدی بن محمد رضا، (۱۳۷۳)، *نصف جهان فی تعریف اصفهان*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، علمی و فرهنگی.
- اصفهانی، حسین بن محمد ابراهیم خان، (۱۲۹۲)، *مجموعه ناصری*، نسخه خطی، دانشگاه تهران.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی، (۱۳۷۱)، *مسالك الممالك*، به اهتمام ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن بن علی، (۱۳۶۳)، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۲ و ۳، تهران، دنیای کتاب.
- افشار، ایرج، (۱۳۷۵)، *یادگاری‌های یزد*، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی ایران.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود، (۱۳۷۳)، *نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار*، تصحیح احسان اشراقی، تهران، علمی و فرهنگی.
- امامت کاشانی، مهدی، (۱۳۷۳)، *تذکره امام زادگاه آقا علی عباس*، قم، نی.
- امیر مظاهری، غلامرضا، (۱۳۹۴)، *قلعه و شاه مروری بر آثار و وقایع تاریخی شهر نطنز*، تهران، پارس پیدورا.
- اولثاریوس، آدام، (۱۳۶۹)، *سفرنامه/اولثاریوس (بخش ایران)*، ترجمه احمد بهپور، تهران، ابتکار.
- اعظم واقفی، حسین، (۱۳۹۶)، *میراث فرهنگی نطنز، آثار و اسناد تاریخی*، آداب‌ورسوم، ج ۱، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- اوبن اوژن، (۱۳۹۱)، *ایران/امروز*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران، نقش جهان.
- اوگاستس‌دوبد، کلمنت، (۱۳۸۴)، *سفرنامه لرستان و خوزستان*، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، علمی و فرهنگی.
- ئه ایجی اینووه، (۱۳۸۳)، *ایران و من؛ خاطره‌ها و یادداشت‌های ئه اینجی اینووه ژاپنی*، ترجمه هاشم رجب زاده، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- بلر، شیلا، (۱۳۸۷)، *معماری ایلخانی در نطنز*، ترجمه ولی کاووسی، تهران، فرهنگستان هنر ایران.
- بصیر، زهره، (۱۳۹۱)، «مطالعه ساختار و آسیب‌شناسی و ارائه طرح حفاظت و مرمت درب چوبی مسجد (خانقاه) شیخ عبدالصمد - نورالدین در نطنز (متعلق به قرن هشتم ه.ق)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.
- باستانی، پاریزی، محمدابراهیم، (۱۳۴۳)، *سیاست و اقتصاد عصر صفویه*، تهران، بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه.
- بیات، عزیزالله، (۱۳۷۲)، *کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران*، تهران، امیرکبیر.
- پردولاماز، (۱۳۷۰)، *گزارش سفرنامه پردولاماز از شماخیه به اصفهان، نامه‌های شگفت‌انگیز کشیشان فرانسوی در دوران صفوی و افشاری*، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران، موسسه علمی اندیشه جوان.
- تارونیه، ژان بانیست، (۱۳۳۶)، *سفرنامه تارونیه*، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیروانی، ج ۲، تهران، کتابخانه سنایی.
- توسلی، حمیدرضا، (۱۳۷۲)، «مجموعه بناهای شیخ عبدالصمد در نطنز»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- تتوی، احمد بن نصرالله، (بی‌تا)، *تاریخ الفی*، بی‌جا.
- تقی‌زاده انصاری، بدر، (۱۳۸۶)، *نطنز دیروز/امروز فردا*، کرج، مؤلف (تقی‌زاده انصاری).
- جبهانی، ابوالقاسم بن احمد، (۱۳۶۸)، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، تهران، شرکت به نشر.
- جعفریان، رسول، (۱۳۸۷)، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم، انصاریان*.
- جعفریان، رسول، (۱۳۷۹)، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، ج ۲، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- جمعی از نویسندگان، (۱۳۸۷)، *اطلس تاریخ ایران*، تهران، سازمان نقشه‌برداری کشور.
- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۶۶)، *نقحات الانس*، تهران، سعدی.
- جعفری، جعفر بن محمد، (۱۳۸۴)، *تاریخ یزد*، ج ۱، تهران، علمی فرهنگی.
- حموی، یاقوت، ۱۳۷۳، *معجم البلدان*، ج ۸، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران، میراث فرهنگی.
- حیدری، حسین و فلاحیان وادقانی، علی، (۱۳۹۶)، «سیمای اجتماعی یهودیان کاشان در دوره صفوی»، *پژوهش‌نامه کاشان*، ش ۱۱، صص ۱۰۴-۱۲۱.
- خواندمیر، غیث‌الدین بن همادالدین، (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، ج ۳، ترجمه محمددبیر سیاقی، مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران، خیام.
- دلاواله، پیتر، (۱۳۴۸)، *سفرنامه پیتر دلاواله*، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دالمانی، هانری‌رنه، (۱۳۷۸)، *سفرنامه از خوزستان تا بختیاری*، ترجمه غلامرضا سمیعی، ج ۲، تهران، طاووس.
- دهقانیان، عباس، (۱۳۸۷)، *فرهنگ جامع زبان و گویش نطنز*، تهران، پرشکوه.
- دیولافوا، ژان، (۱۳۹۰)، *سفرنامه مادام دیولافوا*، ترجمه همایون فره‌وشی، تهران، دنیای کتاب.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۳۷)، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران.
- راهر برن، کلاوس میثائیل، (۱۳۸۳)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ریاضی، محمدرضا، (۱۳۸۴)، «جاده ابریشم: شکل‌گیری و پیشینه»، *مجله اثر*، ش ۲، صص ۴۸-۵۴.
- رزم‌آرا، حسینعلی، (۱۳۳۲)، *فرهنگ جغرافیایی ایران*، ج ۳، تهران، سازمان جغرافیایی ارتش.
- روملو، حسن، (۱۳۸۴)، *احسن‌التواریخ*، ترجمه عبدالحسین نوایی، تهران، اساطیر.

- رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم، (۱۳۵۲)، *آثار ملی اصفهان*، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی ایران.
- سیرو، ماکسیم، (۱۳۷۰)، *راه‌های باستانی ناحیه اصفهان و بناهای وابسته به آنها*، ترجمه مهدی مشایخی، تهران، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی.
- سایکس، پرسی مولزورث، (۱۳۳۶)، *سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران*، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، ابن‌سینا.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد، (۱۳۴۴)، *الانساب*، قم، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت.
- سید حسن الحسینی، مشهور به سیدحسن واقف، *وقفنامه حسن واقف ۱۸۵ ه.ق.*، نسخه اصلی، متولیان.
- سمرقندی، عبدالرزاق بن اسحاق، (۱۳۷۲)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، ج ۱، مصحح محمد شفیع، گردآورنده عبد الحسین نوایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شیروانی، زین‌العابدین بن اسکندر، (۱۳۱۵)، *بستان السیاحه*، تهران، افست.
- شاردن، ژان، (۱۳۷۳)، *سیاحتنامه شاردن*، ترجمه محمد عباسی، ج ۳، تهران، امیرکبیر.
- شاردن، ژان، (۱۳۷۲)، *سفرنامه شاردن*، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۵، تهران، توس.
- ضرابی، عبدالرحیم بن محمدابراهیم، (۱۳۷۸)، *تاریخ کاشان*، ج ۱، تهران، فرهنگ ایران.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار، (۱۳۵۷)، *تاریخ یمنی*، تهران، علمی فرهنگی.
- فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا، (۱۳۶۳)، *سفرنامه فیگوئروا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو.
- فلور، ویلم، (۱۳۸۷)، *دیوان وقشون در عصر صفوی*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، آگه.
- فلسفی، نصراله، (۱۳۳۹)، *زندگانی شاه‌عباس اول*، ج ۳، تهران، کتاب کیهان.
- قاجار، محمد میرزا، (۱۳۶۴)، *سفرنامه سیف‌الدوله*، تصحیح علی‌اکبر خداپرست، تهران، نشر نی.
- قبادیان، وحید، (۱۳۸۳)، *بررسی اقلیمی/ابنیه سنتی ایران*، تهران، دانشگاه تهران.
- قزوینی، وحید، (۱۳۸۳)، *جهان‌آرای عباسی*، به تصحیح سعید میر محمدصادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف، (۱۳۸۶)، *لب التواریخ*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قزوینی، محمد طاهر، (۱۳۲۹)، *عباس نامه*، اراک، بی‌نا.
- قربالی، الهه، (۱۳۹۲)، *بناهای تاریخی نطنز در عصر شاه‌عباس اول صفوی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهرا.
- قاضی احمد قمی، (۱۳۸۳)، *خلاصه التواریخ*، ترجمه احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران.
- قوچانی، عبدالله، شیرازی، باقر، (۱۳۶۷)، «بررسی کتیبه‌های تاریخی مجموعه نطنز و مسجد جامع نائین»، *مجله اثر*، ش ۲۶ و ۲۷، صص ۱۳۲-۱۴۲.
- کاتف، قدت آفاناس پویچ، (۱۳۵۶)، *سفرنامه کاتف*، ترجمه محمدصادق همایونفر، تهران، کتابخانه ملی ایران.
- کاری، جملی، (۱۳۴۸)، *سفرنامه جملی کاری*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارونگ، تبریز، اداره فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- کریمیان، حسن و عباسعلی احمدی، (۱۳۸۷)، «تعیین کاربری و گاهنگاری، کاخ - قلعه شاهدژ اصفهان با استناد به نتایج حفاریات باستان‌شناسانه»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، دوره ۵۹، صص ۷۹-۱۱۰.
- کریمیان، حسن، (۱۳۸۵)، «هویت کالبدی و بصری شهرهای ساسانیان»، در *مجموعه مقالات اولین کنگره بین‌المللی تاریخ معماری و شهرسازی ایران، بم، سازمان میراث فرهنگی کشور*، ج ۵، صص ۵-۶.
- کنتارینی، آمبروسیو، (۱۳۶۱)، *سفرنامه کنتارینی*، ترجمه قدرت الله روشنی، تهران، امیرکبیر.
- کاشانی نطنزی، عزالدین محمود، (۱۳۲۵)، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، تهران، سنایی.
- گدار، آندره، (۱۳۸۸)، *آثار ایران*، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد، پژوهش‌های استان قدس رضوی.
- لاکهارت، لارنس، (۱۳۸۳)، *سلسله صفویه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، علمی و فرهنگی.
- لسترنج، گای، (۱۳۶۵)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفانی، تهران، علمی و فرهنگی.
- لوی، حبیب، (۱۳۳۹)، *تاریخ یهود ایران*، تهران، کتابخانه بروخیم.

ماندگاری، حمیدرضا، (۱۳۹۱)، «شناخت و طرح احیای مجموعه مسجد جمعه نطنز - بررسی رابطه دوسویه مسجد و محله بازار در بافت مرکز شهر (قصه) نطنز»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد در تاریخی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.

مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۱)، *نزهة القلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، حدیث امروز.
منشی کرمانی، ناصرالدین، (۱۳۶۴)، *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء*، به تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، اطلاعات.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه دکتر علی‌نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان.

مؤمنی، حسن، (بی‌تا)، «جشن باغباد»، *مهنامه ژاندارمری کل کشور*، س ۱۹، ش ۲۱۹، صص ۳۱ - ۶۱.
میرزا ابراهیم، (۱۳۵۵)، *سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان*، گردآورنده مسعود گلزاری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
مورین، ورا. بی، (۱۳۸۴)، «صفویه» *فرزندان/استر*، به کوشش هومن سرشار، ترجمه مهرناز نصریه، تهران، کارنگ.
مهدوی، مصلح‌الدین، (۱۳۸۸)، *اعلام/اصفهان*، تصحیح و تدوین غلامرضا نصرالهی، ج ۲، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.

نراقی، حسن، (۱۳۸۳)، *آثار تاریخی شهرستان‌های نطنز و کاشان*، تهران، آثار و مفاخر فرهنگی.
نراقی، حسن، (۱۳۵۲)، «جلوه‌های تمدن هخامنشی در آثار عهد صفویه»، *مجله هنر و مردم*، س ۱۱، ش ۱۲۷.
نظام‌السلطنه مافی، حسین قلی، (۱۳۶۲)، *خاطرات و اسناد حسین قلی خان*، تهران، تاریخ ایران.
واله، محمدیوسف، (بی‌تا)، *خلدبرین*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، دکتر محمود افشار.
هربرت، توماس، (۱۳۶۰)، *سفر به ایران*، ترجمه سرویلیام فورستر، تهران، بنگاه نشر و ترجمه.
هنرفر، لطف‌الله، (۱۳۸۶)، *اصفهان*، ج ۱، تهران، علمی فرهنگی.
یعقوبی، ابن واضح احمد، (۱۳۴۷)، *تاریخ یعقوبی*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر.

- Azam V, H. 2017. *Natanz Cultural Heritage, Historical Works and Documents*, Customs. Vol 1. Tehran: Association of Cultural Works and Honors. [in Persian].
- Aubin, E. 2012. *Iran Today*. Translate by: Ali Asghar Saeedi. Tehran: Naghsh Jahan. [in Persian].
- Ataba, M. bin Abdul Jabbar. 1978. *Yemeni history*. Tehran: cultural science. [in Persian].
- Augsaddobd, C. 2005. *Lorestan and Khuzestan Travelogue*. Translate by: Mohammad Hussein Aria. Tehran: scientific and cultural. [in Persian].
- Afoshtei N, M. 1994. *Naqawa al-Athar fi Zikr al-Akhyar*. By: Ehsan Ishraqi. Tehran: scientific and cultural. [in Persian].
- Azhand, Y. 2000. *History of Iran during the Timurid period*. Tehran: Jami. [in Persian].
- Amir Mazaheri, G. 2015. *Vesha Castle, a review of historical monuments and events in Natanz*. Tehran: Pars Pidora. [in Persian].
- A group of authors. 2008. *Atlas of Iranian History*. Tehran: Iran Mapping Organization. [in Persian].
- Afshar, I. 1996. *Yazd Memoirs*. Tehran: Association of National Works and Honors of Iran. [in Persian].
- Blair, S. 2008. *Ilkhanid architecture in Natanz*. Translate by: Vali Kavousi. Tehran: Iranian Academy of Arts. [in Persian].
- Bastani Parizi, M. 1964. *Politics and Economy of the Safavid Era*. Tehran: Safi Alisha Press Company. [in Persian].
- Bayat, A. 1993. *Generalities of Natural and Historical Geography of Iran*. Tehran: Amirkabir. [in Persian].
- Basir, Z. 2012. *Study of structure and pathology and presentation of protection and restoration plan of the wooden door of Sheikh Abdolsamad-Nooruddin mosque (monastery) in Natanz (belongs to the eighth century AH)*. M.A Thesis. Islamic Azad University, Branch Central Tehran. [in Persian].

- Chardin, J. 1994. *Chardin travelogue*. translate by: Mohammad Abbasi. Vol 3. Tehran: Amirkabir. [in Persian].
- Chardin, J. 1993. *Chardin's travelogue*. Translate by: Iqbal Yaghmaei. Vol 5. Tehran: Toos. [in Persian].
- Delavaleh, P. 1969. *Travelogue of Pietro Delavaleh*. translate by: Shoaeddin Shafa. Tehran: book translation and publishing company. [in Persian].
- Dalmani, H. 1999. *Travelogue from Khuzestan to Bakhtiari*. translate by: Gholamreza Samiei, Vol 2. Tehran: Tavous. [in Persian].
- Dehghanian, A. 2008. *Comprehensive Culture of Language and Dialect of Natanz*. Tehran: glorious. [in Persian].
- Diolafova, J. 2011. *Madame Diolafova's travelogue*. translate by: Homayoun Fareh vashi. Tehran: Book World. [in Persian].
- Dehkhoda, A. 1958. *Dehkhoda Dictionary*, Tehran: University of Tehran. [in Persian].
- Etemad Al-Saltanah, M. Hassan Ibn Ali. 1984. *Tarikh Montazem Naseri*. vols 2 and 3. Tehran: World of Books. [in Persian].
- Figueroa, 1984. *Dan Garcia Desilova, Travelogue of Figueroa*. translate by: Gholamreza Samiei. Tehran: Publication No. [in Persian].
- Floor, W. 2008. *Divan and the army in the Safavid era*. Translate by: Kazem Firoozmand. Tehran: agah. [in Persian].
- Falsafi, N. 1960. *Life of Shah Abbas Aval*. vol 3. Tehran: Kayhan book. [in Persian].
- Figueroa, D. 1984. *Travelogue of Figueroa*, translate by: Gholamreza Samiei, Tehran: Publication No. [in Persian].
- Godard, A. 2009. *Iranian works*. translate by: Abolhassan Sarvaghad Moghadam. Mashhad: Research of Quds Razavi province. [in Persian].
- Ghorbali, E. 2013. *Natanz Monuments in the Era of Shah Abbas I Safavid*. M.A Thesis. Al-Zahra University. [in Persian].
- Herbert, T. 1982. *Trip to Iran*. Translate by: Sir William Forster. Tehran: Publishing and Translation Company. [in Persian].
- Honarfar, L. 2008. *Isfahan*, vol 1. Tehran: Scientific and cultural publication. [in Persian].
- Hamavi, Y. 1994. *Mojam al baladan*. Vol 8. Translate by: Ali Naghi Manzavi. Tehran: Cultural Heritage. [in Persian].
- Hamedani, I. Faqih. 1981. *Al-Baldan*. Translate by: Ali Masoudi. Tehran: University of Tehran [in Persian].
- Heidari, H. Fallahian Wadghani. A. 2017. *The Social Image of the Jews of Kashan in the Safavid Period*. Pazhouhesh nameh Kashan. 11. 104-121. [in Persian].
- Ibn Hawql, M. 1987. Surah Al-Ard. Translate by: Jafar Shear. vol 2. Tehran: Amirkabir. [in Persian].
- Ibn Khaldun, A. Abdul Rahman bin Muhammad. 1984. *History of Ibn Khaldun*. Translate by: Abdul Mohammad Ayati. Tehran: Institute of Studies and Research. [in Persian].
- Ibn Rustah, A. Ibn Umar. 1992. *Al-Alaq Al-Nafisa*. Translate by: Hossein Qara Chanloo. Tehran: Amirkabir. [in Persian].
- Ibn Khordadbeh, A. 1992. *Masalak al-Malak*. Translate by: Saeed Khakrand. Tehran: Miras Melal. [in Persian].
- Isfahani, H. Ibn Mohammad Ibrahim Khan. 1913. *Naseri Collection*, Manuscript. Tehran: University of Tehran. [in Persian].
- Isfahani, M. bin Mohammad Reza, 1994. *Half the world in the definition of Isfahan*. By: Manouchehr Sotoudeh. Tehran: scientific and cultural. [in Persian].
- Istakhri, A. Ishaq Ibrahim bin Mohammad Farsi. 1992. *Masalak al-Mamalak*. By: Iraj Afshar. Tehran: scientific and cultural. [in Persian].
- Imamate of Kashani, M. 1994. *Tazkereh Imamzadehgan Agha Ali Abbas*. Qom: Ney. [in Persian].
- Inoue, A. 2004. *Iran and me; Memoirs and Notes of a Japanese Inju*. Translate by: Hashem Rajabzadeh. Tehran: Cultural Research Office. [in Persian].

- Jayhani, A. Ibn Ahmad. 1989. *Ashkal Al Alam*. translate by: Ali Ibn Abdul Salam Katib. Tehran: publishing company. [in Persian].
- Jafarian, R. 2008. *The intellectual and political life of Shiite Imams*. Qom: Ansarian. [in Persian].
- Jafarian, R. 2000. *Safavid in the field of religion, culture and politics*. Vol 2. Qom: Research Institute and University. [in Persian].
- Jami, A. 1987. *Nafhat Alans*. Tehran: Saadi. [in Persian].
- Jafari, J. Ibn Mohammad. 2005. *History of Yazd*. Vol 1. Tehran: Scientific and Cultural . [in Persian].
- Katef, Gh. 1977. *Katef Travelogue*. translate by: Mohammad Sadegh Homayounfar. Tehran: National Library of Iran. [in Persian].
- Kari, J. 1969. *Jami Kari travelogue*, translate by: Abbas Nakhjavani and Abdul Ali Karung. Tabriz: East Azerbaijan Culture and Art Department. [in Persian].
- Kontarini, A. 1982. *Kontarini travelogue*. translate by: Ghodratolah Roshani. Tehran: Amirkabir. [in Persian].
- Kashani Natanzi, I. al-Din Mahmoud. 1946. *Mesbah al-Hedayeh and Muftah al-Kifaya*. Tehran: Sanai. [in Persian].
- Karimian, H. Ahmadi, A. 2008. *Determination of land use and chronology, Isfahan Shahid Castle-Castle based on the results of archaeological excavations*. Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran. 59. 79-110. [in Persian].
- Karimian, H. 2006. *Physical and Visual Identity of Sassanid Cities*. in Proceedings of the First International Congress on the History of Architecture and Urbanism of Iran, Bam: Cultural Heritage Organization. Vol 5. 5-6. [in Persian].
- Khwand Mir, Gh. al-Din ibn Hammam al-Din. 2001. *History of Habib al-Sir in the news of human beings*. vol 3. translate by: Mohammad Dabir Siyaghi. Tehran: Khayyam. [in Persian].
- Lockhart, L. 2004. *Safavid Dynasty*. Translate by: Ismail Dolatshahi. Tehran: scientific and cultural. [in Persian].
- Lestering, G. 1986. *Historical Geography of the Eastern Caliphate*. Translate by: Mahmud Erfani. Tehran: scientific and cultural. [in Persian].
- Levy, H. 1960. *Jewish History of Iran*. Tehran: Brokheim Library. [in Persian].
- Mostofi, H. 2002. *Nozha al-Qulub*. by Mohammad Dabir Siyaghi. Tehran: Hadis Emrooz. [in Persian].
- Moghaddasi, A. Abdullah Mohammad Ibn Ahmad. 1982. *Ahsan Al-Taqasim Fi Maarefa Al-Aqalim*. Translate by: Ali Naghi Monzavi. Tehran: Authors and Translators Company. [in Persian].
- Mirza Ebrahim. 1976. *Travelogue of Astarabad, Mazandaran and Gilan*. compiled by Massoud Golzari. Tehran: Iranian Culture Foundation. [in Persian].
- Maureen, V. B. 2005. *"Safavid" of Esther's children*. by Hooman Sarshar. Translate by: Mehrnaz Nasrieh. Tehran: Karang. [in Persian].
- Monshi Kermani, N. 1985. *Nasaim al-Ashar men Lata'im al-Akhbar in the history of ministers*. By: Mir Jalal al Din Hosseini Armavi. Tehran: Etelaat. [in Persian].
- Mahdavi, M. 2009. *Isfahan announcement*. By: GHolamreza Nasrollahi. vol 2. Isfahan: Isfahan Municipality Cultural and Recreational Organization. [in Persian].
- Momeni, H. undated. *Jashn Baghbad*. Gendarmerie Magazine of the whole country. 19(219).31-61. [in Persian].
- Mandegari, H. 2012. *Recognition and revival plan of the Natanz Friday Mosque complex - a study of the two-way relationship between the mosque and the bazaar neighborhood in the city center (town) of Natanz*. M.A Thesis. Islamic Azad University, Central Tehran Branch. [in Persian].
- Naraghi, H. 1973. *Manifestations of Achaemenid civilization in the works of the Safavid era*. Journal of Art and People. 11 (127). [in Persian].

- Naraghi, H. 2005. *Historical monuments of Natanz and Kashan*. Tehran: cultural monuments and celebrities. [in Persian].
- Nizamat al-Saltanah Mafi, H. 1984. *Memoirs and documents of Hossein Gholi Khan*. Tehran: History of Iran. [in Persian].
- Olearius, A. 1990. *Olearius Travelogue (Iranian section)*. Translate by: Ahmad Behpour. Tehran: Ebtekar. [in Persian].
- Pardolamaz. 1991. *Pardolamaz's travelogue report from Shamakhi to Isfahan, Amazing letters of French priests during the Safavid and Afshari eras*. Translate by: Bahram Fareh vashi. Tehran: Young Thought Scientific Institute. [in Persian].
- Qajar, M. 1985. *Seif al-Dawla travelogue*. by: Ali Akbar Khodaparast. Tehran: Ney Publishing. [in Persian].
- Ghobadian, V. 2004. *Climatic study of traditional Iranian buildings*. Tehran: University of Tehran. [in Persian].
- Qazvini, Y. bin Abdul Latif. 2007. *Lab al-Tawarikh*. Tehran: Association of Cultural Works and Honors. [in Persian].
- Qazvini, M. T. 1950. *Abbas nameh*. Arak: anonymous. [in Persian].
- Qomi, Judge A. 2004. *Summary of Chronicles*. translate by: Ehsan Ishraqi. Tehran: University of Tehran. [in Persian].
- Quchani, A. Shirazi. B. 1988. *Study of historical inscriptions of the Natanz complex and the Nain Mosque*. Athar. 26 – 27. 132-142. [in Persian].
- Qazvini, V. 2004. *Jahan Arai Abbasi*. By: Saeed Mir Mohammad Sadegh. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. [in Persian].
- Raher Bern, K. 2004. *The system of states in the Safavid period*. translate by: Kikavous Jahandari. Tehran: book translation and publishing company. [in Persian].
- Razmara, H. 1953. *Geographical Culture of Iran*. Vol 3. Tehran: Geographical Organization of the Army. [in Persian].
- Romlu, H. 2005. *Ahsan Al-Tawarikh*. translate by: Abdolhossein Navai, Tehran: Asatir. [in Persian].
- Riyazi, M. 2005. *Jadeh Abrisham: Formation and Background*. Athar. 2. 48-54. [in Persian].
- Rafiei Mehrabadi, A. 1973. *National Works of Isfahan*. Tehran: National Works and Honors Association of Iran. [in Persian].
- Siro, M. 1991. *Ancient roads in Isfahan and related buildings*. translate by: Mehdi Mashayekhi. Tehran: National Organization for the Protection of Antiquities. [in Persian].
- Sykes, P. 1957. *General Percy Sykes's Travelogue or Ten Thousand Miles in Iran*. translate by: Hossein Saadat Nouri. Tehran: Ibn Sina. [in Persian].
- Samani, A. Ibn Mohammad. 1965. *Ansab*. Qom: Ahl al-Bayt Research and Publication Institute. [in Persian].
- Sayyid Hassan al-Husseini. known as Sayyid Hassan Waqif. *endowment letter of Hassan Waqif 85 H.GH*. Original version, trustees. [in Persian].
- Shirvani, Z. al-Abedin bin Iskandar. 1936. *Bostan al-Siyaha*. Tehran: offset. [in Persian].
- Sheila, B. 1986, *A Medieval Persian Builder*, The Journal of the Society of Architectural Historians, 45, 4, 389-395.
- Stoddart, R., 1960. *Stoddart Travelogue*. By: Sardnis Ross, translate by: Ahmad Tavakoli. Tehran: Farhang Iran Zamin. [in Persian].
- Samarkandi, A. Ibn Ishaq. 1993. *Informed Saadin and the Bahrain Assembly*. vol 1. By: Mohammad Shafi, compiled by: Abdul Hussein Nawai, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. [in Persian].
- Turkman, I. 2003. *History of the Abbasid world*. By: Iraj Afshar. Tehran: Amirkabir. [in Persian].
- Taronieh, J B. 1957. *Taronieh Travelogue*. translate by: Abu Trab Nouri. By: Hamid Shirvani, Vol 2, Tehran: Sanai Library. [in Persian].
- Tatavyi, A. Ibn Nasrallah. Un dated. *al-Tarfi history*. placeless. [in Persian].

- Taghizadeh Ansari, B. 2007. *Natanz Yesterday, Today, Tomorrow*. Karaj: Author (Taghizadeh Ansari). [in Persian].
- Tavassoli, H. 1993. *Collection of Sheikh Abdul Samad Buildings in Natanz*. M.A Thesis. Tarbiat Modares University. [in Persian].
- Valeh, M. No date. *Khaldabrin*. by: Mirhashem Mohaddes. Tehran: Dr. Mahmoud Afshar. [in Persian].
- Yaghoubi, I. 1969. *Yaghoubi History*. Tehran: Translation and Publishing Company. [in Persian].
- Zarabi, A. Ibn Mohammad Ibrahim. 1999. *History of Kashan*. Vol 1. Tehran: Iranian Culture. [in Persian].



**A Study of the Architectural Remains of the Sasanian Site of Tol-e Qaleh
Seyfabad -Kazerun: A Suggestion about the Function**
Yaqoub Mohammadifar¹ & Reza Noruzi²
(83-105)

Abstract

The archaeological site of Tol-e Qaleh Seyfabad, with an area of approximately 160 hectares, is one of the important sites of the Sasanian period, which was formed about 500m west of Parishan Lake, in the southwest of Kazerun city, on the natural hill so-called Tol-e Pahan. Due to the building of the Kazerun-Shiraz gas pipeline between 1984 and 1986, the middle part of this site was severely destroyed. Archaeological excavation, as well as ground surveys, show that the exposed building/fort in Tol-e Qaleh Seyfabad has a quadrangular structure, each side of which is probably between 75 and 80 m long, and there were probably four towers in its four corners. The low thickness of the external wall, the type, and quality of construction materials used in it, as well as the dimensions of the interior spaces/units, may indicate that the building was not very high. The spaces adjacent to the northwestern principal wall are generally small and are used for storing and processing agricultural products. In the four corners of the Nakhlak fort located in the intermediate region of Naein and Anarak, the towers are similar to Tol-e Qaleh Seyfabad's tower, although it has a different plan. In addition, other defensive buildings such as Fulayj fort in Oman, Gorgan Wall fortifications, and Abu Sharifa fort in Mesopotamia are among the defensive structures that are similar to the Tol-e Qaleh Seyfabad building in terms of plans and towers. Archaeological excavation, as well as ground surveys, show that the exposed building/fort in Tol-e Qaleh Seyfabad has a quadrangular structure, each side of which is probably between 75 and 80 m long, and there were probably four towers in its four corners. The low thickness of the external wall, the type, and quality of construction materials used in it, as well as the dimensions of the interior spaces/units, may indicate that the building was not very high. The spaces adjacent to the northwestern principal wall are generally small and are used for storing and processing agricultural products.

Keywords: Tol-e Qaleh Seyfabad, the Sasanian periods, architecture, application, economic activities

Received: 8, January, 2022; Accepted: 21 february 2022

doi
10.22059/jarcs.2022.336364.143078
Online ISSN: 2251-9297 Print ISSN: 2676-4288-
<https://jarcs.ut.ac.ir>

1. Corresponding Author, Email: yamohamadi@yahoo.com
Professor, Department of Archeology, Bu Ali Sina University, Hamadan, Iran.
2. Ph.D. Candidate in Archeology, Bu Ali Sina University, Hamadan, Iran.

Introduction

Sasanian architecture refers to the Persian architectural style that reached a peak in its development during the Sasanian era. In many ways the Sasanian Empire period (224–651 CE) witnessed the highest achievement of Iranian civilization, and constituted the last great pre-Islamic Persian Empire before the Muslim conquest. Much of Sasanian architecture was adopted by Muslims and became part of Islamic architecture. Castles and defensive buildings have been playing an important role in the Iranian history of architecture. As an architectural tradition, almost all the historical settlements in Iran have been enclosed by the massive walls which were occasionally equipped with watchtowers and forts and because of the defensive appearance of the settlements, the modern Iranian villagers call still their settlements 'Qal'eh' meaning castle in Persian.

The archaeological site of Tol-e Qaleh Seyfabad, with an area of approximately 160 hectares, is one of the important sites of the Sasanian period, which was formed about 500m west of Parishan Lake, in the southwest of Kazerun city, on the natural hill so-called Tol-e Pahan (Map. 1 and Map. 3). Due to the building of the Kazerun-Shiraz gas pipeline between 1984 and 1986, the middle part of this site was severely destroyed. Consequently, the clandestine excavation in this area began as a result of these destructive damages and the appearance of cultural materials on the surface. In 2014 and 2017, two seasons of salvage archaeological excavations were carried out at this site, which resulted in important discoveries from the Middle and Late Sasanian periods (Ghasemi, et al. 2020). Since this area belongs to a single occupation period, extensive excavation was on the agenda from the very beginning. The recovered architectural spaces in this site show that the interior spaces/units are relatively small, rectangular in shape, and made of stone, plaster, mud-brick, and brick. The principal wall of this building is made of rubble stone and gypsum mortar, and the partition walls of the interior spaces are often made of mud-brick and in some cases of brick, plaster, and drystone. According to the aerial photographs of the site taken in 1956, the remains of several buildings can be seen over the natural hills in the excavated spot (Ghasemi, 2009). Although the plan of this building is unique, it has some similarities with the plans of Sasanian forts, and unlike the military forts of this period, it was used for economic activities. According to the internal findings of the excavated spaces/units, the function of this building was for economic activities, such as collecting, processing, distributing, and managing agricultural products, especially date palms. Based on the available archaeological evidence, this part of the site was suddenly destroyed and abandoned. Due to the abrupt abandonment, evidence relating to daily economic activities had been left in its original location within the architectural spaces.

The study of the architectural remains of Tol-e Qaleh Seyfabad shows that this place was built based on a quadrangular plan with two or probably four towers in the corners. The principal wall of the building was made of rubble stone and plaster mortar, and the inner walls were made of mudbrick and in some cases of rubble stone and plaster mortar. Several phases of the architecture, however, have been identified in two seasons of excavations, indicating that they were built during the Sasanian periods (Map. 7).

If we consider the architectural remains recovered during the excavations of Tol-e Qaleh Seyfabad as part of a fort, then we can compare it with other forts, based on the architectural elements especially the towers.

Archaeological excavation, as well as ground surveys, show that the exposed building/fort in Tol-e Qaleh Seyfabad has a quadrangular structure, each side of which is probably between 75 and 80 m long, and there were probably four towers in its four corners. The low thickness of the external wall, the type, and quality of construction materials used in it, as well as the dimensions of the interior spaces/units, may indicate that the building was not very high. The spaces adjacent to the northwestern principal wall are generally small and are used for storing and processing agricultural products.

The preliminary studies show that the excavated building/fort of the Tol-e Qaleh Seyfabad site was formed in the Sasanian period and was abandoned before the end of this period for unknown reasons (Ghasemi, et al. 2020).

In terms of architectural structure, the small spaces/units constructed with rubble stone, plaster, and mudbrick walls in Tol-e Qaleh Seyfabad are very similar to the architectural spaces of Qasr-e Abu Nasr architectural units. Interestingly, in Qasr-e Abu Nasr, similar objects have been obtained from inside the architectural spaces. In addition, a large building recovered in the center of the units revealed in Qasr-e Abu Nasr is very similar to the excavated building in Tol-e Qaleh Seyfabad in terms of dimensions and location in the architectural context. Moreover, in the southwest of Fars, the closest building similar to Tol-e Qaleh Seyfabad is Qaleh Puskan, which dates to the Sasanian and early Islamic periods and has four towers in four corners.

In the four corners of the Nakhlak fort located in the intermediate region of Naein and Anarak, the towers are similar to Tol-e Qaleh Seyfabad's tower, although it has a different plan. In addition, other defensive buildings such as Fulayj fort in Oman, Gorgan Wall fortifications, and Abu Sharifa fort in Mesopotamia are among the defensive structures that are similar to the Tol-e Qaleh Seyfabad building in terms of plans and towers.

پیشنهادی درباره کاربری بقایای معماری مکشوفه در محوطه ساسانی تل قلعه

سیف‌آباد - کازرون

یعقوب محمدی‌فر^۱

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

رضا نوروزی

دانشجوی دکترای باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

علمی - پژوهشی

چکیده

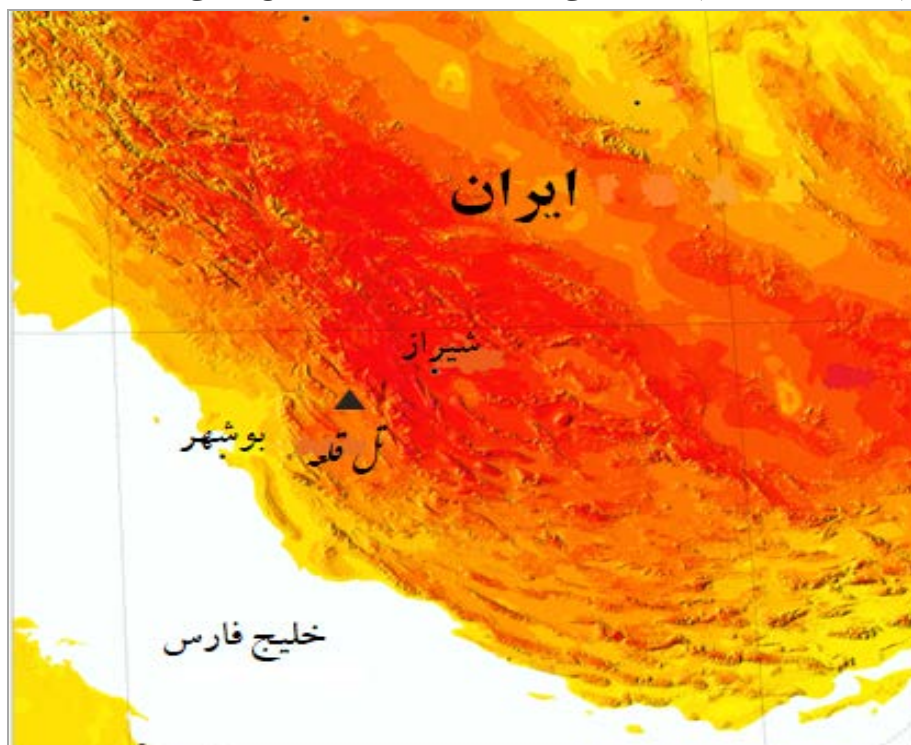
محوطه تل قلعه سیف‌آباد با وسعت تقریبی ۱۶۰ هکتار، یکی از محوطه‌های مهم دوره ساسانی است که در غرب دریاچه پریشان، در جنوب‌غربی شهر کازرون بر روی بستر طبیعی تل پهن شکل گرفته است. به دلیل انتقال خط لوله گاز کازرون - شیراز، در فاصله سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۵، بخش میانی این محوطه به شدت تخریب شد. در نتیجه این آسیب‌های ویرانگر، و نمایان شدن مواد فرهنگی، فعالیت سودجویان آثار باستانی در این محوطه آغاز گردید. در سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۶ بعد از پیگیری‌های متعدد دو فصل کاوش علمی نجات بخشی، در این محوطه انجام شد که حاصل آن کشف یافته‌های مهمی از دوره میانه و پایانی ساسانی بود. با توجه به تک دوره‌ای بودن این محوطه، از همان ابتدا کاوش افقی گسترده در دستور کار قرار گرفت. بقایای معماری کاوش شده نشان می‌دهد که قسمتی از بخش داخلی بنا و تعداد زیادی فضای نسبتاً کوچک مستطیل شکل است که از مصالح سنگ، گچ، خشت و آجر ساخته شده است. دیوار خارجی این بنا از مصالح لاشه سنگ با ملاط گچ، و دیوارهای جداکننده فضاهای داخلی، اغلب از مصالح خشت و در مواردی از آجر و گچ و سنگ ساخته شده است. بر اساس عکس‌های هوایی سال ۱۳۳۵، بقایای مجموعه بناهای متعددی در سرتاسر سطح پشته‌های طبیعی دیده می‌شود. با توجه به کاوش‌های انجام‌شده و بررسی‌های سطحی، احتمالاً محل کاوش شده بقایای بنای چهارگوشی است به ابعاد تقریبی ۷۵ در ۸۰ متر است و پلان این بنا با وجود اینکه منحصر به فرد است اما شباهت‌هایی با پلان قلعه‌های ساسانی دارد و برخلاف قلعه‌های نظامی این دوره، و با توجه به یافته‌های درون فضاهای کاوش شده، کاربری این بنا در ارتباط با فعالیت‌های اقتصادی، جمع‌آوری، فرآوری و توزیع و مدیریت محصولات کشاورزی بخصوص خرما بوده است. بر اساس شواهد موجود باستان‌شناسی، این بخش از محوطه، به‌طور ناگهانی و احتمالاً بر اثر عوامل طبیعی یا انسانی تخریب و متروکه شده است. به دلیل ترک ناگهانی، شواهد مرتبط با فعالیت‌های روزمره اقتصادی در این مکان در جای اصلی خود در فضاهای معماری به جای مانده، که مطالعه آنها به ما کمک می‌کند تا نوع و نحوه فعالیت‌های انجام‌شده در این بنای دوره ساسانی را درک کنیم.

واژه‌های کلیدی: تل قلعه سیف‌آباد، دوره ساسانی، معماری، کاربری بنا، مدیریت اقتصادی.

۱. مقدمه

تاکنون مطالعات زیادی در خصوص جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی دوره ساسانی انجام شده است. پارس به‌عنوان خاستگاه امپراتوری ساسانی اهمیت زیادی در شناخت باستان‌شناسی این دوره دارد. از بین مناطق مختلف، منطقه کازرون به جهت قرارگیری در جنوب‌غربی پارس همواره پل ارتباطی بین غرب امپراتوری و خلیج‌فارس بوده است. با وجود اهمیت منطقه کازرون در باستان‌شناسی دوره تاریخی، تاکنون توجه مطالعات باستان‌شناسی محدود به شهر تاریخی بیشاپور و یادمان‌های شناخته‌شده مانند نقش برجسته‌ها و چهارطاقی‌ها بوده که بیشتر آنها مربوط به قبل از انقلاب بوده است (

گیرشمن، ۱۳۷۹)، (واندنبرگ، ۱۳۴۸)، (سرفراز و تیموری، ۱۳۸۶). در مطالعات چند دهه اخیر نیز تمرکز مطالعات روی همین محوطه‌های شناخته شده بود و به آثار دیگر در دشت کازرون توجه نشده بود. به همین دلیل در راستای تهیه نقشه باستان‌شناسی استان فارس، در دو دهه اخیر بررسی‌های باستان‌شناسی متعددی در این منطقه انجام شد که حاصل آن شناسایی محوطه‌های باستانی از دوره پیش از تاریخ تا دوره متأخر اسلامی در دشت کازرون بوده است (دشتی زاده، ۱۳۸۸)، (رضایی، ۱۳۸۶)، (قاسمی، ۱۳۸۸)، (نوروزی، ۱۳۸۸). از بین بررسی‌های باستان‌شناسی انجام‌شده، در سال ۱۳۸۸ یک بررسی جامع در دشت کازرون انجام گرفت که منجر به درک نسبتاً کاملی از توالی استقرار، به خصوص در دوران تاریخی شد. (قاسمی و نوروزی، ۱۳۸۸) بررسی‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که از دوره ساسانی تا دوره میانه اسلامی استقرارها در این منطقه به یکباره افزایش می‌یابد و دلیل آن را می‌توان ساخت شهر بیشاپور به عنوان یکی از مراکز مهم ساسانی و شکل‌گیری محوطه‌های اقماری در اطراف آن دانست (قاسمی، ۱۳۸۸) از مهم‌ترین محوطه‌های دوره تاریخی شناسایی‌شده در این دشت، محوطه تل قلعه سیف‌آباد در بخش میانی دشت و در نقطه تقاطع راه‌های باستانی پارس به تیسفون و دریای پارس بود. تعرضات صورت گرفته به تل قلعه باعث آشکار شدن یافته‌ها از دل خاک شده بود. مضطرب شدن لایه‌های تاریخی و قطع ارتباط شواهد باستان‌شناسی با بستر اصلی خود، ضرورت توجه به این مکان و نجات آن را دوچندان نمود. همین موضوع باعث انجام برنامه‌ریزی و انجام کاوش علمی در این محوطه و کسب نتایج مهمی گردید.



نقشه شماره ۱: موقعیت محوطه تل قلعه در جنوب‌غربی ایران و غرب استان فارس، برگرفته از: Solargis.com, 2021.

Map. 1: Location of the Tol-e Qaleh site in southwestern Iran and west of the Fars province (Solargis.com, accessed 2021).

۲. موقعیت جغرافیایی

تل قلعه سیف‌آباد در بخش مرکزی شهرستان کازرون، دهستان بلیان و به فاصله ۵۰۰ متری شمال روستای سیف‌آباد بر روی پشته‌های طبیعی کوه پهن، در غرب دریاچه پریشان و بر اساس سیستم مختصات UTM در موقعیت جغرافیایی 39R X: 568620 Y: 3266600 واقع شده است. ارتفاع کوه پهن از شمال غرب به جنوب شرق کمتر می‌شود. بلندترین بخش آن در شمال روستای ابوعلی با ارتفاع حدود ۹۰۰ متر و کمترین آن در بخش شرقی در محل قرارگیری محوطه تل قلعه سیف‌آباد به ۸۳۰ متر می‌رسد. ارتفاع تل قلعه که در جنوب غربی تل پهن واقع شده، از سطح زمین‌های دشت پیرامونی حدود ۳۰ متر است (تصویر شماره ۱).



تصویر شماره ۱: موقعیت تل قلعه در دشت کازرون، برگرفته از گوگل ارث: ۲۰۱۶

Figure. 1: Location of Tol-e Qaleh on the Kazerun plain (Google Earth: 2016).

۳. پژوهش‌های پیشین

در نتیجه توسعه زیرساخت‌های شهری، روستایی، زیربنایی، و جاده‌های کشور که در ایران به طور جدی از یک سده گذشته مد نظر بوده، محوطه‌های متعددی به علت ناشناخته بودن تخریب و از بین رفته است که گاهی بسیاری از آنها به مراجع ذیربط گزارش نشده‌اند. از بین مناطق ایران، دشت کازرون همگام با توسعه زیرساخت‌های ملی و محلی به علت نزدیکی به شیراز دستخوش تغییر و تحولات زیادی شده است. در این میان آسیب‌های وارد شده به مکان‌های باستانی کمتر از محیط زیست نبوده است.

طبق گزارش‌های موجود، راه‌های ارتباطی منطقه در زمان جنگ جهانی اول توسط انگلیسی‌ها با هدف تسهیل در نقل و انتقال تجهیزات از بوشهر به شیراز احداث گردید (داگلاس، ۱۳۷۸). پس از انقلاب اسلامی و در پی آن وقوع جنگ تحمیلی، ضعف تشکیلات نظارتی، نبود قوانین حمایتی و نقصان قوانین موجود، باعث شد تا متولیان طرح‌های عمرانی، خود را مقید و موظف به کسب مجوز فعالیت از مراجع ذیربط ندانند. در نتیجه مسایل پیش گفته، محوطه تل قلعه سیف‌آباد در همان بازه زمانی بر اثر عملیات احداث خط انتقال گاز کازرون- شیراز به شدت مورد تخریب قرار گرفت این محوطه در سال ۱۳۸۴ در فهرست آثار ملی ثبت شد و سپس با پیگیری‌های مستمر، انجام تخریب‌های بیشتر در این محوطه متوقف و پژوهش‌های باستان‌شناسی در آن آغاز شد (نوروزی، قاسمی، ۱۳۹۳؛ Ghasemi, et al. 2020).

در نتیجه عبور خط لوله گاز کازرون به شیراز (به قطر ۳۰ اینچ) که عملیات اجرایی آن در سال ۱۳۶۳ شروع و در سال ۱۳۶۵ به بهره‌برداری رسید، بخش مرکزی این محوطه به طور کامل توسط لودر تخریب شد. از زمان نمایان شدن بقایای این محوطه بر اثر تخریب‌های صورت گرفته به وسیله شرکت گاز، تل قلعه همواره توسط سودجویان آثار باستانی تخریب‌شده و مواد فرهنگی آن به غارت رفته است. در نتیجه این فعالیت‌های غیرقانونی، بخش‌های زیادی از سطح تپه، به گودال‌های متعددی تبدیل شده است. در سال ۱۳۸۴ بر اثر حفاری‌های قاچاق، تیمی از طرف میراث فرهنگی فارس (عزیزالله رضایی، حسن پاک‌نژاد و سیروس برفی) از این محوطه بازدید و با جست‌وجو و سرند خاک چاله‌های قاچاق، تعدادی گل‌مهر یافت شد که بعدها به صورت مقدماتی معرفی شدند (Barfi, et al.2013; Askari Chaverdi, Cereti, 2013). در پاییز سال ۸۴ پرونده ثبتی این اثر تهیه و در ۱۶ اسفند ماه همان سال به شماره ۱۴۷۶۲ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسید. در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ در راستای بررسی‌های باستان‌شناسی منطقه کازرون، این محوطه توسط محمدحسین رضایی (رضایی، ۱۳۸۶: ۵۲) و پارسا قاسمی (قاسمی، ۱۳۸۸: ۲۰۴) ثبت شده است. عکس‌های هوایی که سال ۱۳۳۵ توسط سازمان نقشه برداری کشور از این منطقه تهیه شده، نشان می‌دهد این محوطه یک بنای چهارگوش وجود داشته که بعد از فعالیت‌های شرکت گاز به طور کامل آسیب دیده است. نتایج کاوش و عکس‌های قبل نشان می‌دهد که این بنا احتمالاً یک قلعه با چهار برج در چهار گوشه بوده است.



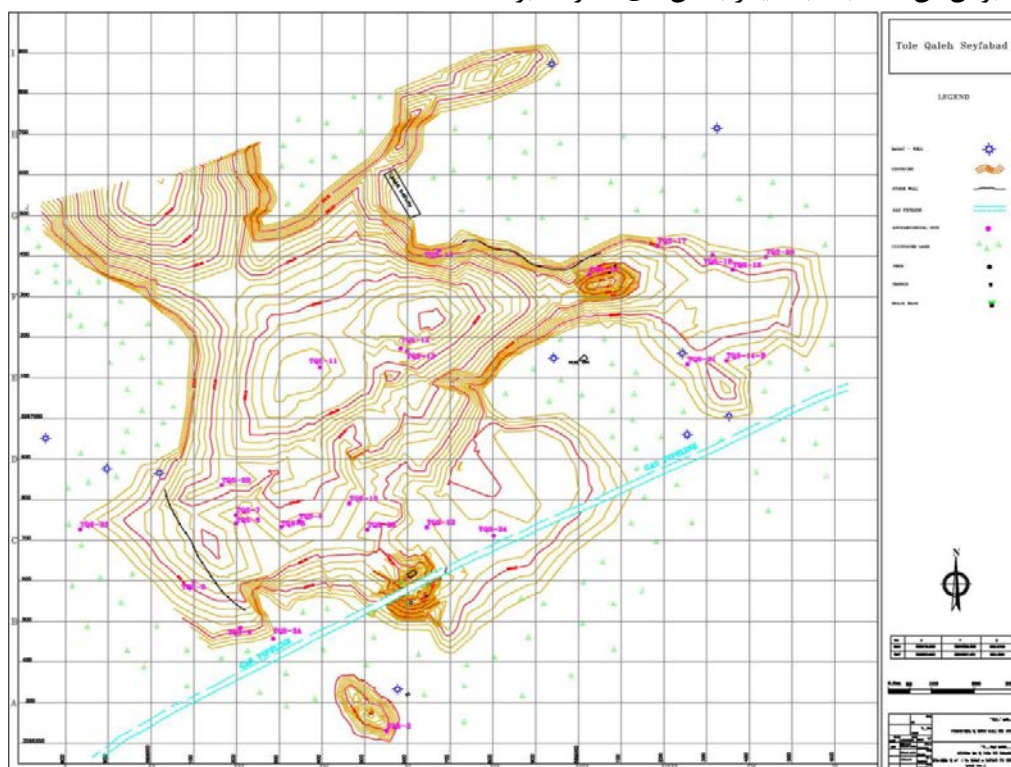
تصویر شماره ۲: عکس هوایی تل قلعه سال ۱۳۳۵، پس زمینه عکس گوگل ارث سال ۲۰۱۶، جانمایی: مرضیه بدآغی ۱۳۹۸
Figure. 2: Aerial photograph of Tol-e Qaleh taken in 1956, merged with Google Earth photo of 2016,
(courtesy of Marzieh Badaghi 2019)

بررسی‌های میدانی نشان می‌دهد که بخش کاوش شده تل قلعه (بنای چهارگوشه در عکس‌های هوایی) یکی از بناهای مجموعه این محوطه است که بر روی بخش‌های شرقی و جنوب‌غربی تل پهن شکل گرفته است. این مجموعه در واقع کارکردی کاملاً منسجم و مرتبط با هم داشته که احتمالاً همگی در دوره ساسانی شکل گرفته و پیش از پایان این دوره به دلایل نامعلومی متروکه شده است (نقشه شماره ۲)

۴. اهداف کاوش

با توجه به اهمیت محوطه تل قلعه سیف‌آباد، در چندین مرحله پیشنهاد کاوش و عملیات نجات بخشی به میراث فرهنگی ارائه گردید تا اینکه در پاییز سال ۱۳۹۳ اولین فصل کاوش نجات بخشی این محوطه آغاز شد (نوروزی، قاسمی و رضایی، ۱۳۹۴). با توجه به اهمیت این محوطه تاریخی و اطلاعات بسیار ارزشمندی که از فصل اول کاوش به دست آمد، برنامه‌ریزی جهت ادامه کاوش انجام و کاوش فصل دوم در سال ۱۳۹۶ صورت پذیرفت. (نوروزی، قاسمی، ۱۳۹۶)

هدف اصلی از کاوش نجات بخشی محوطه تل قلعه سیف‌آباد، جلوگیری از تخریب بیشتر این محوطه توسط شرکت گاز و غارت مواد فرهنگی آن توسط سودجویان آثار باستانی بود. درک لایه‌های مختلف استقراری، مراحل مختلف و نحوه انباشت مواد و مصالحی که ساختار معماری قلعه را شکل می‌داده و در نهایت ارائه چارچوب زمانی مطمئن برای محوطه بود. با توجه به اهداف از پیش تعیین شده دو محل در شمال و جنوب محل عبور خط لوله گاز برای کاوش در نظر گرفته شد. علت انتخاب این محل‌ها، دست نخورده بودن آن‌ها نسبت به دیگر بخش‌های محوطه بود.



نقشه شماره ۲: نقشه توپوگرافی محوطه تل قلعه و موقعیت ساختارهای شاخص آن، برداشت و ترسیم: حاصل قره‌گزلو ۱۳۹۳
Map. 2: Topographic map of the Tol-e Qaleh site and the location of its prominent structures
(courtesy of H. Qareh Gezlou)

۵. روش کاوش

با توجه به شواهد موجود دال بر تک دوره‌ای بودن تل قلعه، انجام کاوش افقی در سطح گسترده جهت به دست آوردن حداکثر اطلاعات مبنای مطالعه بود، بر اساس نقشه برداشت شده، سطح تپه به شبکه‌های ۱۰*۱۰ تقسیم گردید (نقشه شماره ۲). برای نام‌گذاری ترانسه‌ها از مخفف نام تل قلعه سیف‌آباد (TQS) استفاده گردید. در فصل اول دو ترانسه به ابعاد ۱۰*۱۰ و ۱۱*۱۰ متر با نام‌های TQS I و TQS II ایجاد شد که اصلی‌ترین کارگاه‌های کاوش فصل اول بودند، در جبهه جنوبی نیز به‌منظور پی بردن به فضاهای داخلی درون دیوار گچ و سنگی یک ترانسه ۷ در ۵ با نام TQS III ایجاد شد. در همین بخش با توجه به اینکه بخش‌های فوقانی از یک دیوار گچ و سنگی در اثر حفاری قاچاق نمایان شده بود یک ترانسه دیگر به ابعاد ۹ در ۵ به نام TQS IV کاوش شد (نوروزی و همکاران، ۱۳۹۴).

در فصل دوم کاوش در پاییز سال ۱۳۹۶، با توجه به نتایج کاوش فصل اول تصمیم بر این شد تا محل‌هایی مورد کاوش قرار گیرد که اطلاعات حاصل از آن مکمل اطلاعات و ادامه کاوش فصل اول باشد به همین منظور ترانسه TQS V به ابعاد ۱۰ در ۱۰ متر، در امتداد شمال‌غربی به جنوب‌شرقی شرقی ترانسه TQS II ایجاد شد که بخش مهمی از فضاهای معماری در کاوش فصل اول از این ترانسه به دست آمده بود.

ترانسه دیگری به نام TQS VI به ابعاد ۱۰ در ۵ متر، در امتداد ضلع جنوب‌شرقی ترانسه TQS V، ترانسه TQS VII به ابعاد ۲ در ۱۲ متر کاوش شد که، در امتداد ضلع جنوب‌شرقی به جنوب‌غربی ترانسه TQS II قرار داشت. ترانسه شماره VIII به ابعاد ۲ در ۷ متر جهت مشخص نمودن بخشی از فضای معماری که در ترانسه TQS VI به دست آمده بود در امتداد ضلع جنوب‌شرقی به جنوب‌غربی این ترانسه کاوش شد. در نهایت به دلیل مشخص شدن بخش عمده برج شمالی بنا در ترانسه TQS V، ترانسه TQS IX به ابعاد ۷/۳۰ در ۳/۳۰ در امتداد ضلع شمال‌شرقی به جنوب‌غربی این ترانسه حفر گردید.

۶. فضاهای معماری

با توجه به بررسی‌های اولیه و مشاهدات سطحی، ترانسه TQS I در نقطه‌ای ایجاد شد که از سال ۱۳۶۷ تا زمان شروع کاوش، تعداد زیادی چاله قاچاق در آن حفر شده و در سال ۱۳۸۲ تعدادی گل مهر بر اثر تعریض جاده خاکی لوله گاز به طور اتفاقی یافت شده بود. این ترانسه، اولین ترانسه کاوش شده در نخستین فصل کاوش باستان‌شناختی محوطه تل قلعه سیف‌آباد بود. در کاوش این کارگاه تعداد دو اتاق و یک راهرو نمایان شد.

به‌منظور پی بردن به امتداد فضاهای معماری آشکار شده در ترانسه TQS I، ترانسه دیگری در شمال و شمال‌شرقی آن ایجاد شد که ترانسه TQS II نام‌گذاری شد. در کاوش این ترانسه نیز فضاهای معماری دیگری شامل ۳ اتاق کوچک از مصالح سنگ، گچ، خشت و آجر در امتداد راهروی آشکار شده در ترانسه TQS I نمایان شد (تصویر شماره ۳).



تصویر شماره ۳: فضاهای معماری مکشوفه از فصل اول کاوش عکس از رضا نورزی ۱۳۹۳

Figure. 3: Architectural spaces discovered in the first season of excavation (photo by Reza Nourzi)

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد جهت پی‌بردن به ساختار فضاهای داخلی دیوار ضخیم بخش جنوب محوطه، کارگاه TQS III کاوش شد. کاوش در این کارگاه به دلیل نبود شواهد قابل‌توجه معماری و باستان‌شناسی متوقف و بخش شمال‌شرقی آن با یک گمانه پیشرو به ابعاد ۱/۵ در ۱/۵ ادامه یافت. حاصل کاوش این کارگاه تعدادی قطعات سفال و یک هاون سنگی بود. در جنوب جاده گاز و به فاصله ۵۰ متری شمال‌شرق کارگاه TQS III، ترانشه‌ای دیگر با نام TQS IV جهت روشن شدن وضعیت دیوار گچ و سنگی نمایان شده از حفاری‌های قاچاق کاوش شد. کاوش این ترانشه نشان داد که در این بخش یک ورودی کم‌عرض با طاق هلالی بوده که در جلوی آن یک پله کوچک وجود داشته است، این ورودی و اختلاف ارتفاع آن با دیگر بخش‌ها نشان می‌دهد که فضاهای معماری ضلع شرقی بخش کاوش شده به صورت پلکانی و در یک سطح شیب‌دار ساخته شده‌اند (نقشه شماره ۲).



تصویر شماره ۴: ظروف سفالی در گوشه یکی از اتاق‌های تل قلعه، عکس از رضا نورزی ۱۳۹۳

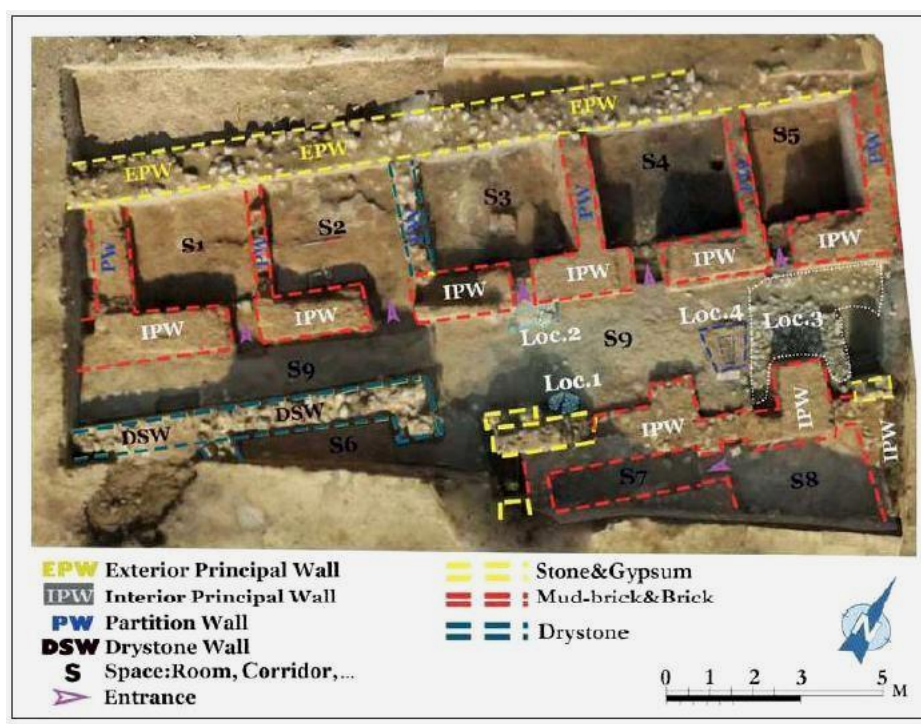
Figure. 4: Large vats in the corner of one of the rooms of Tol-e Qaleh (photo by Reza Nourzi)

به‌طور کلی بقایای معماری به‌دست‌آمده از ترانسه‌های TQS I و TQS II بقایای بخشی از یک مجموعه ساختمان اداری و کارگاهی یا تولیدی را نشان می‌دهد که فضاهای داخل آن به صورت اتاق‌های کوچک با ورودی کم‌عرض است که در داخل آن‌ها خمره‌های سفالی با بقایای خرما قرار داشت. دیوار بیرونی یا باربر این فضاها از مصالح سنگ و گچ، و دیوارهای داخلی یا جداکننده از مصالح خشت و آجر ساخته شده است. کف فضاها به‌وسیله گچ اندود شده است.

ارتفاع بجای مانده از دیوار سنگی اصلی نسبت به کف اتاق‌ها، به‌طور متوسط ۱۸۰ سانتی‌متر و از دیوارهای خشتی داخلی و جداکننده به نسبت دیوار اصلی ارتفاع کمتری بجای مانده، ارتفاع آنها بین ۸۰ تا ۱۵۰ سانتی‌متر متغیر است. پایین‌ترین سطح مربوط به کف اتاق‌های پنج‌گانه است. کف درگاه‌ها از کف اتاق بالاتر و عموماً با کف راهرو جانبی هم‌تراز هستند و راهرو جانبی حدوداً ۴۵ سانتی‌متر از کف اتاق‌ها بالاتر است (تصویر شماره ۶).

در فصل اول کاوش ۲۰ متر از دیوار خارجی بنا که از مصالح سنگ لاشه و گچ ساخته شده به دست آمد، ضخامت این دیوار بین ۱ متر تا ۱ متر و ۵ سانتی‌متر متغیر بود و ملاط بکار رفته در آن از نظر کیفیت و حجم به‌خوبی بناهای شاخص دوره ساسانی نیست. در فضای داخلی متصل به این دیوار یک ردیف اتاق با ابعاد کوچک ساخته شده است. دیوار اصلی این ردیف اتاق که به فاصله ۲۷۰ سانتی‌متری و به موازات دیوار اصلی خارجی کشیده شده و پهنای آن با دیوار خارجی یکی است، باعث گردیده طول دیوارهای عمود بر دیوار اصلی در تمامی اتاق‌ها یکسان باشد. این دیوار از خشت ساخته شده و درگاه‌های ورودی به اتاق‌ها نیز در آن تعبیه شده است. اتاق‌ها نیز با دیوارهای خشتی از هم جدا شده است، ضخامت دیوارها متغیر و از نظر پهنای آنها تفاوت دارند. در یک مورد جهت جداسازی فضای اتاق از دیوار سنگی استفاده شده است، این احتمال وجود دارد که این دیوار در مراحل بعدی به ساختار اولیه الحاق شده باشد. عرض ورودی‌ها نیز از ۵۰ تا ۱۱۰ سانتی‌متر متغیر است. ابعاد اولین اتاق ۲۸۰ در ۲۷۰ سانتی‌متر و درگاه آن ۶۰ سانتی‌متر عرض دارد. اتاق دوم ۳۱۰ در ۲۷۰ سانتی‌متر و عرض درگاه ورودی آن ۱۰۵ سانتی‌متر است. اتاق سوم ۳۵۵ در ۲۷۰ سانتی‌متر و عرض درگاه ورودی ۸۰ سانتی‌متر عرض دارد. اتاق پنجم ۲۴۵ در ۲۷۰ سانتی‌متر و عرض درگاه آن ۷۰ سانتی‌متر است. دیوار اتاق‌ها به‌وسیله یک لایه ظریف کاه‌گل اندود شده و کف اتاق‌ها مشخصاً دارای اندود گچ است که در پاره‌ای از موارد صدمه‌دیده و بخش‌هایی از آن از بین رفته است. در گوشه ورودی‌ها جای پاشنه در، کف ورودی‌ها و پیرامون آنها گل میخ و تزیینات آهنی مشاهده گردید. این موضوع نشان‌دهنده وجود درب‌های چوبی یک لنگه با تزیینات آهنی بر روی آنها بوده که با از بین رفتن این درب‌ها بقایای تزیینات آن روی کف برجای مانده است. جلو این ردیف اتاق، راهرویی وجود دارد که عرض آن به‌طور متوسط ۲۷۰ سانتی‌متر بوده، ضخامت آن متغیر و در دهانه یک فضای عقب نشسته، علاوه بر اشیاء و سفال، یک سازه اجاق مانند چهارگوش به ابعاد ۱ متر در ۱ متر، جلو اتاق شماره ۴ دیده می‌شود. یک جرز سنگ و گچی مستطیل شکل متصل به این دیوار خشتی ساخته شده است، از

ویژگی‌های این جرز وجود فضای زیر پله و یک طاقچه در آن است که بیانگر وجود پله جهت دسترسی به فضای فوقانی است. یک دیوار سنگ و گلی در فاصله ۱۴۰ سانتی‌متری جلو اتاق‌های شماره ۱ و ۲ به طول ۸۶۰ سانتی‌متر کشیده شده که ضخامت آن ۷۷ سانتی‌متر و با توجه به گردش دیوار، فضای مجزایی را پشت به اتاق‌ها ایجاد می‌کرده و از نظر زمانی از دیوارهای سازه اصلی متأخرتر است. پشت دیوار خشتی راهرو یک فضای به عرض ۳۴۰ سانتی‌متر دیده می‌شود که به‌وسیله یک درگاه به فضایی انبار مانند به طول ۳۵۰ و عرض ۹۸ سانتی‌متر منتهی می‌شود (تصویر شماره ۵).



تصویر شماره ۵: ساختار فضاهای معماری حاصل از کاوش فصل اول تل قلعه، (Ghasemi, et al, 2020, 287, fig16)

Figure. 5: The architectural spaces recovered from the first season of excavation
(after Ghasemi, et al, 2020, 287, fig16)

درگاهی که از ترانسه شماره IV به دست آمد در شرقی‌ترین نقطه رو به سمت دریاچه پریشان، دسترسی به فضای درونی قلعه را امکان‌پذیر می‌ساخته، آنچه که باعث گردید این نقطه جهت کاوش انتخاب شود، شواهدی از یک دیوار، مشابه دیوار اصلی در ضلع شمال‌غربی بود که پشت آن گودالی توسط حفاران قاچاق کنده شده بود. تمرکز کاوش در بیرون دیوار بلافاصله نشانه‌های وجود یک طاق را آشکار کرد، با ادامه کاوش مشخص گردید، یک درگاه در این محل وجود دارد، ارتفاع درگاه ۱۸۰، عرض آن ۹۰ و عمق درگاه ۱۰۰ سانتی‌متر است. یک پله هم‌عرض درگاه که ارتفاع آن ۲۵ و کفی پله ۳۵ سانتی‌متر است، در بیرون درگاه ساخته شده است. آنچه که در خصوص این ورودی حائز اهمیت است، سالم بودن طاق و نحوه اجرای آن است که کمک زیادی به شناخت معماری تل قلعه می‌نماید (تصویر شماره ۶).



تصویر شماره ۶: درگاه ورودی و طاق مکشوفه از ترانسه شماره IV در فصل اول، عکس از پارسا قاسمی ۱۳۹۳
Figure. 6: An entrance to the building recovered from the excavation of trench IV
(Photo by Parsa Ghasemi 2014)



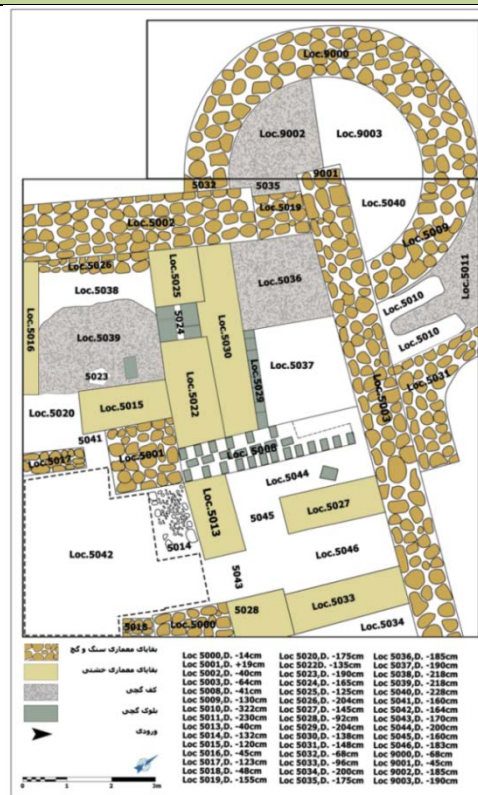
تصویر شماره ۷: معماری مکشوفه در فصل دوم کاوش تل قلعه، فتواسکن: رضا نوروزی ۱۳۹۶
Figure. 7: Architectural remains revealed in the second season of excavation (Photo Scan by Reza Norouzi 2017)
در فصل دوم، برنامه‌ریزی جهت ادامه کاوش به گونه‌ای صورت گرفت تا کاوش فضاهای معماری که در فصل اول ناتمام مانده بود تکمیل شده و وضعیت معماری کلی تل قلعه روشن گردد، به همین دلیل ترانسه شماره V و سایر ترانسه‌ها متصل به ترانسه شماره II مورد کاوش قرار گرفت. اتاق ششم متصل به اتاق پنجم که در فصل اول به دست آمده بود، فضای شماره ۱۰ را شکل می‌دهد، ابعاد این اتاق ۲۴۲ در ۲۷۰ سانتی‌متر و درگاه ورودی آن ۸۰ سانتی‌متر عرض دارد.



تصویر شماره ۸: اشیاء مکشوفه، اتاق شماره ۶، فصل دوم، عکس از: رضا نوروزی ۱۳۹۶

Figure 8: Objects from Space 6 were recovered during the second season of excavation (photo by Reza Nourzi)

از ویژگی‌های این اتاق وجود یک درگاه است که به فضای شماره ۱۱ دسترسی پیدا می‌کند، عرض این درگاه نیز ۸۰ سانتی‌متر است. فضای شماره ۱۱ که در گوشه شمالی قلعه واقع شده به نظر یک فضای عمومی است که ابعاد آن ۲۸۸ در ۴۲۸ سانتی‌متر است. از ویژگی‌های این فضا یک دسترسی به عرض ۱۰۰ سانتی‌متر به برج گوشه شمالی، دیوار شمالی فضای ۱۰ و ۱۱ امتداد دیوار خارجی کشف‌شده در فصل قبل است که ۲۰ متر آن در فصل اول و ۶ متر و ۵۰ سانتی‌متر آن در فصل دوم به دست آمد. یک دسترسی به اتاق شماره ۶ در مجاورت دیوار اصلی وجود دارد و دیواری که این فضا را از فضای شماره ۱۳ جدا می‌کند، از سه ردیف بلوک گچی ساخته شده است. به نظر می‌رسد این دیوار استفاده ثانویه از بلوک‌های گچی باشد. تعداد زیادی بلوک گچی قالبی که در یک سمت آن اثر بوریا مشاهده می‌شود در فضاهای مختلف به صورت پراکنده به دست آمده که نشانگر آماده‌سازی تعداد زیادی بلوک جهت استفاده خاص بوده که در مراحل بعدی از این بلوک‌ها استفاده‌های دیگری شده است. مهم‌ترین عنصر معماری که در کاوش فصل دوم به دست آمد، برج سه چهارم دایره تو خالی یا فضای شماره ۱۲ است که در شمالی‌ترین قسمت تل قلعه، در نقطه‌ای که دو دیوار اصلی بر هم عمود می‌شوند ساخته شده است. قطر فضای داخلی برج ۴۲۰ و قطر خارجی آن ۶۲۵ سانتی‌متر است. ضخامت دیوار برج در نقطه اتصال به دیوارهای اصلی ۱۰۰ سانتی‌متر و در خارجی‌ترین نقطه ۱۶۵ سانتی‌متر است. دیوار شمال‌شرقی قلعه به طول ۲۰۰ سانتی‌متر تا مرکز برج پیش‌آمدگی دارد. به نظر می‌رسد فضاهای شماره ۱۳ تا ۱۸ به دلیل نوع کاربری نسبت به پلان اولیه دچار تغییراتی شده و با استفاده از دیوارهای جداکننده بعضی از آنها به عنوان انبار مورد استفاده قرار گرفته‌اند به همین علت بیشتر فضاها کم عرض هستند. (تصویر شماره ۷) (نقشه شماره ۳)



نقشه شماره ۳: فضاهای معماری کاوش شده در فصل دوم، تهیه و ترسیم: معصومه حیدری فر ۱۳۹۶

Map. 3: Architectural spaces revealed in the second season of excavation (courtesy of Masoumeh Heidarifar 2017)

با نمایان شدن این برج، ساختار و پلان تقریبی و فرضی بنای کاوش شده در تل قلعه تا حدودی قابل بازسازی است که در عکس هوایی سال ۱۳۳۵ نیز مشاهده می‌شود.

طول دیواری که از بلوک‌های گچی ساخته شده ۳۰۰ و عرض آن ۱۳۰ سانتی‌متر است. فضاهایی که در مجاورت دیوار خارجی شمال‌شرقی ساخته شده‌اند عموماً کم عرض و به نسبت فضاهای ضلع شمال‌غربی نامنظم ساخته شده و بیشتر کاربری انبار داشته‌اند و در آنها بقایای خمره‌های ذخیره و سفال‌هایی با ابعاد کوچک و بزرگ به دست آمد، همچنین فضاهای این ضلع به دلیل شیب تند پشت دیوار خارجی و حرکت این دیوار، آشفتگی زیادی دارند. دیوار خشتی که به موازات دیوار خارجی ساخته شده و دسترسی به حیاط یا فضاهای داخلی را فراهم می‌کند منظم و فاصله آن تا دیوار اصلی مشابه دیوار ضلع شمال‌غربی و عرض درگاه‌های ورودی به فضاها نیز متغیر و بر اساس الگوی درگاه‌های همان ضلع است (تصویر شماره ۷) (نقشه شماره ۳).

ارتفاع دیوارها و عمق کف اتاقی که در مجاورت فضاهایی که در فصل اول کاوش شده بود قرار دارد، مشابه هم است. کف فضایی که در مجاورت برج قرار داشته و همچنین فضاهایی که در امتداد دیوار شمال‌شرقی ساخته شده‌اند، ارتفاع بالاتری دارند و تقریباً با کف راهرو فصل قبل همسان هستند، ولی کف فضای داخلی برج پایین‌تر از فضاهای مجاور است. با توجه به اینکه ضلع شمال‌شرقی به دلیل قرارگیری

در مجاورت یک شیب تند آسیب‌دیدگی بیشتری دارد. ارتفاع بجای مانده از دیوارها نیز کمتر از ضلع شمال‌غربی است.

۷. تحلیل و مقایسه

مجموعه تل قلعه در مسیر دسترسی به سایر مکان‌های مهم دوره ساسانی در این منطقه شکل گرفته است. با توجه به کارکرد، در پایه‌گذاری تل قلعه جنبه‌های مختلفی مد نظر بوده است. قرارگیری بر بلندی مشرف به دشت و امکان ارتباط‌گیری هرچه بهتر با مکان‌های مرتبط پیرامونی، دسترسی مناسب به راه، منابع آب‌و خاک، امکان استفاده از منابع طبیعی همچون دریاچه پریشان، کوه و پوشش گیاهی و جنگلی در خدمت تسهیل ارتباط تجاری و کارکرد تل قلعه به‌عنوان یک مکان جهت مدیریت اقتصادی و تجاری از امتیازات این مکان بوده است. محصولات کشاورزی به‌ویژه خرما از مناطق اطراف به این مکان منتقل و پس از انجام عملیات فرآوری و ایجاد ارزش‌افزوده به مقصد ارسال می‌شده است. تمامی مراحل در چهارچوب یک نظام اداری، اقتصادی و سیستم نظارتی دقیق انجام‌شده که مطالعه یافته‌ها به‌ویژه گل مهرها کشف‌شده تأییدکننده این موضوع است. تل قلعه علاوه بر کارکرد واسطه‌ای، کارکردی چندگانه و درون مجموعه‌ای نیز داشته که نشان‌دهنده تولید محصولات مختلف در محیط پیرامونی و سپس انجام عملیات فرآوری بر روی آنها و شاید فرستادن به مقصدی دیگر باشد.

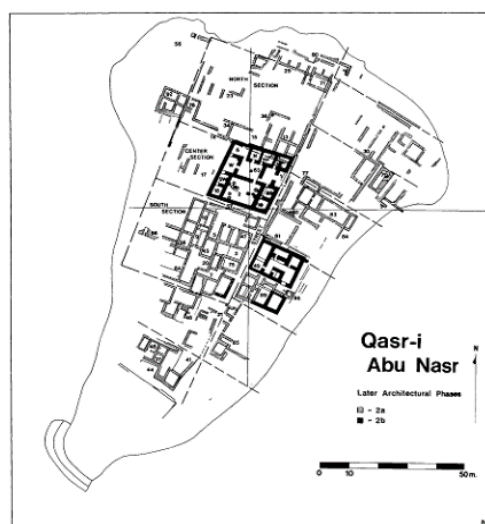
بررسی ساختار معماری تل قلعه نشان می‌دهد، این مکان بر اساس یک طرح اولیه به‌صورت بنایی چهارضلعی با دو یا چهار برج حفاظتی تو خالی در گوشه‌ها، ساخته شده است. دیوار بیرونی بنا از سنگ لاشه و گچ و دیوارهای داخلی از خشت و در مواردی از سنگ و گچ بوده است. تغییرات و الحاقاتی در بعضی نقاط دیده می‌شود که مربوط به مرحله اولیه نبوده و در زمانی دیگر بر اساس نیازها صورت گرفته است. تعدادی بلوک گچی در کاوش به‌دست آمده که تاکنون کاربرد اولیه آن مشخص نشده ولی در استفاده ثانویه به‌عنوان دیوار جداکننده و یا در زیر خمره‌های سفال استفاده‌شده، همچنین اشیاء دیگری همچون دست‌آس به دست آمده که پس از شکستن یا ساییدگی زیاد در زیر ظروف سفالی داخل اتاق‌ها قرار داده شده‌اند. این موضوعات نشانگر استقرار نسبتاً طولانی مدت در این مکان است.

شواهد حکایت از این دارد که تل قلعه به‌طور ناگهانی ترک شده به‌گونه‌ای که فرصت جابه‌جایی اشیاء وجود نداشته، در اثر حادثه‌ای که بر ما روشن نیست بخش‌های زیادی از این مکان دچار آتش‌سوزی شده، سقف و بخشی از دیوارها بر روی اشیاء، به‌ویژه ظروف سفالی بزرگی که در آنها محصولاتی همچون خرما و فرآورده‌های آن قرار داشت فرو ریخته است. دیگ بزرگی که بر روی اجاق قرار داشته در زیر آوار مدفون شده و اثر این آتش‌سوزی در جاهای مختلف به‌ویژه اتاق‌های ضلع شمال‌غربی به خوبی مشهود است. خشت‌ها پخته‌شده، سفال‌ها در اثر حرارت ترک برداشته و رنگ آنها تغییر کرده، بسیاری از یافته‌های سنگی در اثر حرارت زیاد ترک برداشته یا متلاشی شده‌اند، کف اتاق‌ها مملو از شواهد سوختگی است، بقایای تیرهای چوبی که احتمالاً متعلق به سقف بوده‌اند در میان سوختگی‌ها مشاهده می‌شود، میوه‌های سوخته خرما در کنار گل‌مهرهای حرارت دیده همگی از شواهد این آتش‌سوزی هستند.

دلیل ترک ناگهانی تل قلعه بر ما چندان روشن نیست، ترک این محل می‌تواند بر اثر یک حادثه طبیعی، مانند زلزله و آتش‌سوزی بوده یا دخالت عوامل انسانی، همچون یورش و تهاجم دشمنان این

اتفاق را رقم زده باشد. در هر صورت ادامه کاوش‌ها و انجام مطالعات بیشتر امکان پاسخگویی بهتر به این سؤالات را فراهم خواهد ساخت.

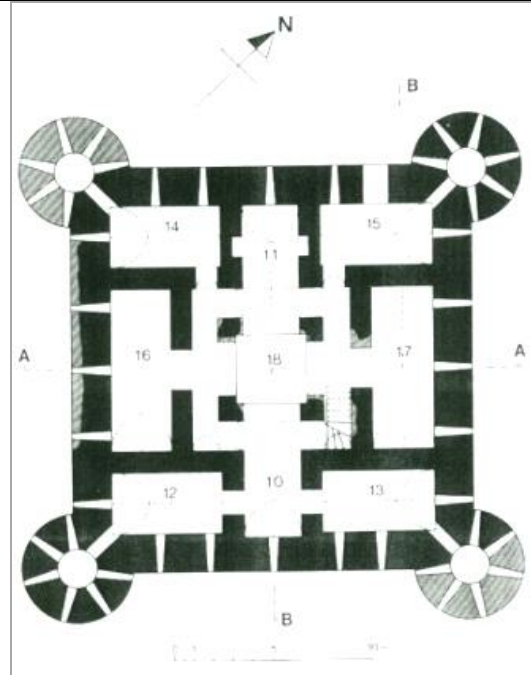
در این مکان نمونه‌های زیادی از بقایای گیاهی یافت شده، که تاریخ‌گذاری قطعی با استفاده از آزمایش کربن ۱۴ بر روی آنها از تل قلعه در حال انجام است، اما بر اساس دیگر شواهد باستان‌شناسی به‌ویژه گل‌مهرها، می‌توان یک محدوده زمانی برای این مکان تعیین نمود. به‌طور مشخص مهرهای اداری کاملاً کتیبه‌ای در دوره ساسانی، در قرن ششم میلادی به وجود آمده‌اند، این موضوع نشانگر اوج رونق تل قلعه در این بازه زمانی است. بررسی فضاهای معماری نشان می‌دهد این مکان قبل این تاریخ پایه‌گذاری شده و به مرور زمان بر اساس نیاز، تغییراتی در این فضاها به وجود آمده است. همچنین هیچ شواهدی از استفاده از این محوطه در دوره اسلامی در این دو فصل کاوش یافت نشده است (قاسمی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۰۰).



نقشه شماره ۴: پلان معماری قصر ابونصر، بخش تیره: ساختمان مرکزی، Whitcomb, 1985

Map. 4: Plan of the Qasr-e Abu Nasr site and location of the central building (after Whitcomb, 1985)

تل قلعه سیف‌آباد از دو جنبه می‌تواند با آثار هم‌دوره خود مورد مقایسه قرار گیرد. یکی از جنبه کارکردی (با توجه به اشیایی که از داخل فضاها به دست آمده) و دیگری ساختار معماری است.



نقشه شماره ۵: پلان قلعه پوسکان کازرون، واندنبرگ، ۱۳۸۱: ۷۷

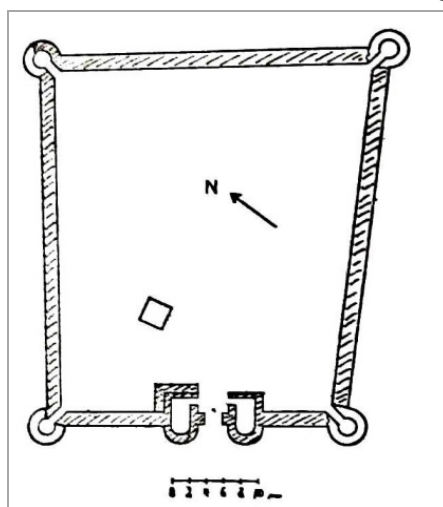
Map. 5: Plan of the Puskan fort (after Vanden Berghe, 2002: 77)

از لحاظ ساختار معماری، فضاهای کوچک نمایان شده با دیوارهای سنگ و گچ و خشت در تل قلعه بسیار مشابه فضاهای معماری قصر ابونصر است. (Whitcomb, 1985) جالب اینکه در قصر ابونصر نیز از داخل فضاها یافته‌های مشابه به دست آمده است. محوطه قصر ابونصر بر خلاف تل قلعه که بر روی یک پشته کوتاه و گسترده ایجاد گردیده، بر روی یک صخره منفرد با حصار مستحکمی که آثار موجود را در برگرفته ساخته شده است. استقرار در قصر ابونصر از دوره‌های پیش از اسلام تا دوره میانه اسلامی را در بر می‌گیرد اما در تل قلعه شواهد معماری و باستان‌شناسی تک دوره‌ای و مربوط به دوره ساسانی است. معماری قصر ابونصر به صورت یک بافت متراکم معماری است که تمامی سطح صخره را پوشانده است و مصالح به کار رفته همانند تل قلعه به صورت ترکیبی و شامل فضاهایی با دیوارهای سنگ لاشه با ملات گچ و یا ایجاد فضایی خاص با دیوارهای خشتی است. مشابه‌ترین بخش معماری قصر ابونصر با تل قلعه یک واحد بزرگ معماری در مرکز تپه، در میان سایر واحدهای کوچک‌تر است. این واحد را بدون توجه به نبود برج، به دلیل قرارگیری در بافت معماری، می‌توان قابل مقایسه با تل قلعه دانست. قصر ابونصر علاوه بر معماری، از نظر اشیاء به دست آمده و نوع کارکرد مبنای مقایسه بسیار خوبی با تل قلعه است. اشیاء به دست آمده قصر ابونصر و تل قلعه به نحو بارزی مشابه یکدیگر هستند. وجود تعداد زیادی گل مهر، ظروف سفالی مشابه، اشیاء فلزی سنگی در کنار اشیاء شاخصی همچون پایه شمعدان برنزی، ملاقه برنزی، طاس و مهره تخته‌نرد و دیگر اشیائی که مشابهت کاملی با اشیاء تل قلعه دارند (Upton, 1934, fig 32, 36).

تخت سلیمان هر چند از نظر معماری مشابهت چندانی با تل قلعه ندارد و برج‌های متعدد در باروی اصلی مجموعه را دربر گرفته، ولی بزرگ‌ترین مجموعه گل‌مهر که تاکنون در ایران به دست آمده از داخل فضاهای معماری تخت سلیمان یافت شد (Göbl, 1976) که از این نظر قابل مقایسه با تل قلعه است.

از لحاظ مواد فرهنگی محوطه بردنکون در چهارمحال بختیاری نیز شباهت زیادی به تل قلعه دارد، اما نتایج مطالعات معماری آن هنوز به طور کامل منتشر نشده است (Khosrowzadeh, et al, 2020). اگر بقایای معماری به دست آمده در تل قلعه را بخشی از یک قلعه فرضی در نظر بگیریم، آنگاه می‌توان آن را با قلعه‌های دیگر این دوره مقایسه کرد. در محدوده فارس بناهایی را می‌توان شناسایی کرد که پلانی مشابه تل قلعه دارند، نزدیک‌ترین نمونه آن قلعه پوسکان از دوره ساسانی، بنایی است نسبتاً سالم که در چهارگوشه دارای چهار برج و یک ورودی در جبهه شرقی دارد (Vanden Berghe, 1990). ابعاد این بنا در مقایسه با تل قلعه کوچک و جنبه حفاظتی آن بارزتر بوده و ترکش‌های متعددی در برج و باروی آن تعبیه شده است.

یکی از بناهای که از نظر ساختار معماری و کارکرد با تل قلعه قابل مقایسه است، دژ نخلک است که در بین نایین و انارک قرار دارد. این قلعه بر تپه سنگلاخ کشیده‌ای بنا شده، دژ حالت دوزنقه‌ای پیدا کرده و چهارگوشه دژ با برج‌هایی به صورت سه ربع دایره و ورودی‌های آن نیز با دو برج نیم‌دایره احاطه گردیده است. دیوارهای آن از سنگ لاشه و ملات گل و آهک ساخته شده‌اند. داخل دژ یک آتشگاه قرار دارد که با همین مصالح ساخته شده است. این دژ کاربرد نظامی نداشته و با توجه به وجود معدن نقره در محل آن را به منظور حفاظت از این معدن ساخته‌اند.



نقشه شماره ۶: دژ و آتشگاه نخلک، هالیر، ۱۳۵۴: ۴۱۱، طرح ۲

Map. 6: Plan of the Nakhlak Fort (after Hallier, 1975: 411, plan 2)

به نظر هالیر دژ و آتشگاه نخلک ویژگی‌های معماری دوره ساسانی را دارند. از سویی دیگر بر اساس آزمایش کربن ۱۴ که بر روی یک نمونه چوب به دست آمده از داخل دیوارهای دژ انجام شد، تاریخی بین سال‌های ۱۳۰-۱۷۰ میلادی به دست آمد، که با سبک معماری دژ در تضاد است. هالیر اشاره می‌کند که ممکن است سال‌یابی با اشتباه همراه باشد زیرا تاریخ ارائه‌شده تاریخ قطع درخت را نشان می‌دهد و شاید با تاریخ مصرف آن در بنا یکی نبوده و بعدها این قطعه چوب کهنه در ساختمان دژ به کار رفته باشد. در ادامه وی اشاره می‌کند که در صورت تأیید تعلق بناها به اواسط قرن ۲ میلادی، نخلک اولین دژ و چهار

تاق دوره اشکانی خواهد بود. بنابراین به صورت کلی چنین می‌توان نتیجه گرفت که تأسیسات معدن در دوره‌های قبل از ساسانی حداقل در دوره اشکانی دایر بوده و این معدن را در دوره ساسانی و لااقل تا حدود ۷۰۰-۸۶۰ میلادی مورد استفاده قرار داده‌اند. معدن نخلک مجدداً در قرن ۲۰ میلادی فعال می‌شود (هالیر، ۱۳۵۴: ۴۳۷-۴۱۰).

شهر بیشاپور در دوره اسلامی دارای عناصر مشابهی با تل قلعه است. بنای موسوم به مدرسه اسلامی در مجاور مجموعه ارگ شاهی (سرفراز و تیموری، ۱۳۸۶) و بنای برجدار در مجاورت خیابان منتهی به پل گبری، نزدیک ستون‌های یادبود با این بنا مشابهت دارد.

از کاوش‌های عمان (Al-Jahwari et al, 2018)، دیوار گرگان (Sauer et al, 2013)، تل ابوشریفه (Al-Kassar, 1979) نیز بناهای دفاعی مانند قلعه به دست آمده که برج‌های آن قابل مقایسه با برج سه چهارم دایره تل قلعه است.

با توجه به یافته‌های موجود بنای نمایان شده در تل قلعه در قرن ۶ میلادی مرکزی فعال بوده و تا اواخر دوره ساسانی فعالیت‌های اقتصادی در آن وجود داشته است.

۸. نتیجه

مطالعه مدارک و اسناد مرتبط با تل قلعه و نتایج حاصل از کاوش نشان می‌دهد، تل قلعه بنایی چهارگوش بر روی بلندی در مجاورت راه اصلی و دریاچه پریشان بوده که هر ضلع آن احتمالاً بین ۷۵ تا ۸۰ متر طول و احتمالاً در چهارگوشه آن چهار برج تو خالی داشته، هر چند پلان چهار گوش با دو برج نیز محتمل است. ساختار داخلی بنا از بستری که بنا بر روی آن شکل گرفته متأثر است و کف فضاها در نقاط مختلف بنا اختلاف چشم‌گیری دارد. ضخامت کم دیوار خارجی، نوع و کیفیت مصالح بکار رفته و همچنین ابعاد فضاهای داخلی به نسبت ابعاد بنا نشانگر این است که این بنا ارتفاع زیادی نداشته و تمهیدات حفاظتی اندیشیده شده به منظور مقابله با تهدیدات کوچک و جلوگیری از دست‌برد به آنچه در این مکان نگهداری می‌شده، بوده است. فضاهای مجاور دیوار اصلی عموماً کوچک بوده و کارکرد ذخیره‌سازی و فرآوری داشته‌اند. خمره‌های بزرگ و کوچک و ظروف سفالی با ابعاد مختلف کارکرد متفاوت هر کدام از این سفال‌ها را نشان می‌دهد. وجود انبوهی از دانه‌های خرما در ظروف سفالی و کف اتاق‌ها ارتباط این مجموعه را با این محصول و مشتقات آن به خوبی روشن می‌سازد. وجود گل مهرهای متعدد اداری و شخصی در بیشتر فضاها وجود سیستم نظارتی و محاسباتی دقیق همراه با سلسله‌مراتب اشخاص و دوایر مختلف را نشان می‌دهد که بر مراحل مختلف ورود، خروج و استحصال محصولات نظارت می‌کرده‌اند. وجود اشیاء متعدد با کارکردهای متفاوت نشان می‌دهد این محل کارکردی تنها متکی بر محصول خرما نداشته و محصولات دیگری نیز در این مکان نگهداری یا فرآوری می‌شده‌اند. هاو‌های متعدد سنگی، دست‌آسها، سنگ‌های کوبنده و ساینده، سنگ‌های چاقو تیز کن، شیشه‌های نگهداری مایعات با ارزش، ظروف سنگی و تعداد زیادی اشیاء با کارکردهای متفاوت که همگی نشانه گارگاهی بودن این مکان است.

کاوش در تل قلعه سیف‌آباد نشان داد که این محوطه یکی از مراکز فعال اداری، اقتصادی و بازرگانی دوره ساسانی در جنوب ایران در درون شاپور خوره بوده که نزدیک‌ترین مکان به شهر شاهی شاپور فعلی

مرکز ایالت بیشاپور بوده است. اثر مهرهای گلی فراوان یافت شده از این مکان که بعد از قصر ابونصر و تخت سلیمان بیشترین تعداد را داراست اهمیت اساسی در شناخت تقسیمات اداری، نام جای‌ها و نام افراد این بخش از امپراتوری ساسانی را دارد. تنوع فراوان سفال‌های ساسانی عمدتاً ظروف آذوقه به شکل خمره در این محوطه نشان می‌دهد که محصولات زیادی بین این محوطه و مکان‌های دیگر تبادل می‌شده است.

تشکر و قدردانی

در پایان از کلیه عزیزانی که در فراهم آوردن زمینه مطالعات باستان‌شناسی در تل قلعه سیف‌آباد و انتشار نتایج آن ما را یاری کردند، به‌ویژه دکتر مصیب امیری مدیرکل وقت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی فارس، کارکنان اداره میراث فرهنگی کازرون و پایگاه پژوهشی بیشاپور، اعضای محترم گروه کاوش تل قلعه، آقای پارسا قاسمی همکار این برنامه میدانی، که در کلیه مراحل انجام طرح، مطالعه، تهیه و تنظیم گزارش و فعالیت‌های باستان‌شناسی تل قلعه سیف‌آباد زحمات زیادی را متحمل شده، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌نماییم.

منابع

- داگلاس، جیمز (۱۳۷۸)، «اهداف و عملیات انگلیسی‌ها در احداث جاده بوشهر شیراز (۱۹-۱۹۱۸)»، ترجمه معصومه ارباب، تاریخ معاصر/ایران، سال ۳، شماره ۱۲، صص ۹۳-۱۱۲.
- رضایی، محمدحسین (۱۳۸۶)، بررسی و شناسایی باستان‌شناسی دشت مرکزی کازرون، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، علی‌رضا هژبری نوبری، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- سرفراز، علی‌اکبر، تیموری، محمود (۱۳۸۶)، «سازمان فضایی شهر ساسانی بیشاپور»، باغ نظر، شماره هشتم، صص ۱۰۲-۹۱.
- قاسمی، پارسا، گیزلین، ریکا، نوروزی، رضا، رضایی، عزیزالله (۱۳۹۶)، «بازسازی تقسیمات استان ساسانی بیشاپور با کشف تعدادی نام جای جدید از گل مهرهای محوطه تل قلعه سیف‌آباد-کازرون»، پژوهش‌های باستان‌شناسی/ایران، دوره ۷، شماره ۱۴، صص ۹۱-۹۱.
- قاسمی، پارسا (۱۳۸۸)، گزارش بررسی و شناسایی و مستند نگاری بخش مرکزی کازرون، مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی استان فارس.
- گوبل، روبرت (۱۳۸۶)، گل مهرهای تخت سلیمان: جستاری در مهرشناسی اواخر ساسانی، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، چاپ اول، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۹)، بیشاپور، ترجمه اصغر کریمی، جلد اول، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی کشور، نوروزی، رضا، ۱۳۸۸، گزارش بررسی و شناسایی شهرستان کازرون، آرشیو پژوهشکده باستان‌شناسی.
- نوروزی، رضا، قاسمی، پارسا، و رضایی، عزیزالله (۱۳۹۳)، گزارش مقدماتی فصل اول کاوش در محوطه‌ی ساسانی تل قلعه‌ی سیف‌آباد کازرون-فارس، آرشیو پژوهشکده باستان‌شناسی.
- نوروزی، رضا، قاسمی، پارسا و رضایی، عزیزالله (۱۳۹۴)، گزارش فصل اول کاوش در محوطه‌ی ساسانی تل قلعه‌ی سیف‌آباد کازرون-فارس، چهاردهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، به‌کوشش: حمیده چوبک، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی.
- نوروزی، رضا، قاسمی، پارسا (۱۳۹۶)، گزارش فصل دوم کاوش در محوطه ساسانی تل قلعه سیف‌آباد کازرون-فارس، آرشیو پژوهشکده باستان‌شناسی.
- واندنبرگ، لویی (۱۳۸۱)، قلعه پوسکان کازرون، ترجمه شیرین بنی احمد، چاپ اول، تهران، کازرونیه.

- واندنبرگ، لویی (۱۳۴۸)، *باستان‌شناسی ایران باستان*، ترجمه عیسی بهنام، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- هالیر، اولریش (۱۳۵۴)، *دژ آتشگاه و چهارطاقی نخلک*، گزارش‌های باستان‌شناسی ایران، هیئت باستان‌شناسان آلمانی، ترجمه سروش حبیبی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- Al-Jahwari, N., Kennet, D., Priestman, S., & Sauer, E. 2018, "Fulayj: A Late Sasanian fort on the Arabian coast", *Antiquity*, 92(363), 724-741.
- Al-Kassar, A. 1979, "Tell Abū Š'af", *Sumer (A Journal of Archaeology & History in Arab World)*, 469-471.
- Askari Chaverdi, A., Cereti C., 2013, "Preliminary notes on two small groups of Sasanian bullae recently discovered in Fārs", in D. Tokhtasev et P. Luria, *Commentationes Iranicae. Vladimiro f. Aaron Livschits nonagenario donum natalicium*. St. Petersburg, 182-190.
- Barfi, C. Amiri, M. Malekzadeh, S. and Daryaee, T. 2013, "A Concise Report on Some Newly Found Sasanian Sites in Kāzerūn", *e-Sasanika*, Archaeology <http://www.sasanika.org/wp-content/uploads/e-sas-arch>.
- Daryaee, T. 2016, *On the Explanation of Chess and Backgammon = Abar Wizārišn ī Ātrāng ud Nihišn Nēw-Ardaxšīr* (Ancient Iran Series). UCI Jordan Center for Persian Studies.
- Douglas, J., 1999, "British goals and operations in the construction of Bushehr-Shiraz road (1918-19)", translated by M. Arbab, *Tarikhe Moasere Iran*, Volume 3, Number 12, 93-112. [In Persian].
- Frye, R. N., 1973, *Sasanian Remains from Qasr-i Abu Nast. Seals, Sealings, and Coins*, Cambridge, Harvard University Press.
- Ghasemi, P., 2009, *Report on the study, identification and documentation of the central part of Kazerun*, Documentation Center of the General Directorate of Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts of Fars Province. [In Persian].
- Ghasemi, P. Noruzi, R. Gyselen, R. Mashkour, M. Rezaei, A., 2020, "Tol-e Qaleh Seyfābād (TQS), a Major Provincial Centre of the Sasanian Period in Bišābuhr Province, Fars, Iran: Preliminary Excavation Report", *Ancient Near Eastern Studies* 57, 259-297.
- Ghasemi, P., Gizlin, R., Nowruzi, R., Rezaei, A., 2017, "Reconstruction of the divisions of Sassanid province of Bishabour based on the discovery of some new toponyms from the administrative bullae of tol-e Qale Seyfabad (TQS), Kazerun, Fars.", *Pajuheshhaye Bastanshenasi Iran (Journal Iranian Archaeological Research of Iran)*, Volume 7, No. 14, 91-101. [In Persian].
- Ghirshman, R., 2000, *Bishapour*, Translator: A. Karimi, Volume One, First Edition, Tehran, Cultural Heritage Research Institute. [In Persian].
- Goebbels, R., 2007, *The bullae of Takht-e Soleiman: An Inquiry into Late Sassanid Mehrology*, Translated by Faramarz Najd Samiei, First Edition, Tehran, Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organization. [In Persian].
- Hallier, U., 1975, *Dej-e Atashgah va Chahartaqi -e Nakhlak*, Archaeological Reports of Iran, Expedition of German Archaeologists, Translated by S. Habibi, Tehran, Bongah-e Tarjome o Nashr-e Ketab. [In Persian].
- Khosrowzadeh, A. Norouzi, A. Habibi, H., 202, "A Newly Discovered Administrative Center of the Late Sasanian Empire: Tappe Bardnagoon, Farsan, Iran". *Near Eastern archaeology*, 83 (4), 222-233.
- Norouzi, R., 2009, *Survey and identification report of Kazerun city*, Archive of Archaeological Research Institute. [In Persian].
- Norouzi, R., Ghasemi, P., 2017, *Report of the second season of excavation in the Sassanian site of Tol-e Qale Seyfabad in Kazerun-Fars*, Tehran, ICAR. [In Persian].

- Norouzi, R., Ghasemi, P and Rezaei, A ., 2015, *The report of the first season of excavation at the Sassanian site of Tol-e Qale Seyfabad*, Tehran, ICAR. [In Persian].
- Norouzi, R., Ghasemi, P., and Rezaei, A., 2014, *Preliminary report of the first season of excavation of the Sassanian site of Tol-e Qale Seyfabad*, Tehran, ICAR. [In Persian].
- Rezaei, M. H ., 2007, *Archaeological Survey and Identification of Central Plain of Kazerun*, M.Sc. Thesis, Alireza H. N., Tarbiat Modares University, Faculty of Literature and Humanities. [In Persian].
- Sarfaraz, A. A., Teymouri, M., 2007, "Space Organization of the Sassanid city of Bishapour", *Bagh-e Nazar*, No. 8, 91-102. [In Persian].
- Sauer, E. W., 2013, *Persia's imperial power in late antiquity: The Great Wall of Gorgan and frontier landscapes of Sasanian Iran*. Oxbow Books.
- Vanden berge, L., 1970, *Archeology of Ancient Iran*, Translated by I. Behnam, Second Edition, Tehran, University of Tehran. [In Persian]
- Vanden berge, L (2002), *Qale Puskan, Kazerun*, Translator: S. Bani Ahmad, First Edition, Tehran, Kazerunieh. [In Persian]
- Vanden Berghe, L., 1990, "La découverte d'un château-fort du début de l'époque islamique à Pūskān (Irān) : Survivance d'éléments architecturaux sassanides". *Iranica Antiqua*, IV, 1-85
- Whitcomb, D. 1985, *Before the Roses and Nightingales: Excavations at Qasr-i Abu Nasr, Old Šīrāz*. New York, Metropolitan Museum of Art.
- Winlock, H. E., Walter Hauser, and Joseph M. Upton., 1934, "The Persian Expedition 1933–1934." *Bulletin of The Metropolitan Museum of Art* 29, no. 12, 3–22.



Socio – Economic Analysis of Shahr-i Sokhta Period I-IV (Early to Late 3rd Millennium B.C) Based on Statistical Analysis of Goods and Structures of the Graves at Necropolis

Hossein Moradi¹ and Zahra Rajabioun²
(107-129)

Abstract

Prehistoric funeral ceremony helps the researcher for reconstructing of the different parts of ancient societies, since it has a great connection to various aspects of social and economic parts of human life. Shahr-i Sokhta is one of the important Bronze Age sites in southeast and east of Iranian plateau and the excavations on the necropolis has revealed great quantitative amounts of archaeological material from early to late 3rd and early 2nd millennium B.C. By now, more than 1000 graves were excavated by Italian and Iranian mission at the greatest Bronze Age necropolis of Iran. In the present research, by using SPSS application, R- Pearson, F- test and the other kinds of statistical tests have been done for data analysis of the materials excavated on the graveyard of Shahr-i Sokhta. The different aspects of Socio- Economic implications of this society considered by statistical analysis of the graves material of Shahr i Sokhta that excavated from 1997 to 2003 and 214 burials with related dating is taken to account. Therefore, By SPSS application, R- Pearson, F- test and the other kinds of statistical tests have been done for data analysis of the materials. Based on the results, in Shahr-i Sokhta from period I to IV, some changes take place on the grave structures, the number of goods, the number of prestige goods and finally the numerical values of the graves as dependent factors of the research. Interpretation of the results shows that some changes in the socio – economic conditions and class stratification taken place by divide wealth as well as the changes on beliefs of the ritual ceremonies from early 3rd to early 2nd millennium B.C. Interpretation of the results shows the meaningful relationship between chronology and number and quality of goods in the grave from period I to period IV.

Keywords: Shahr i Sokhta, Socio- economic, Burial, Grave goods, Statistical analysis.

Received: 10, March, 2021; Accepted: 20, June, 2022

doi
10.22059/jarcs.2021.320017.142996
Print ISSN: 2676-4288 - Online ISSN: 2251-9297
<https://jarcs.ut.ac.ir>

1. Corresponding Author, Email: h_moradi57@yahoo.com

PhD in archaeology of university of Tehran and Assistant director of Shahr-i Sokhta expedition, independent researcher

2 . PhD candidate in archaeology, University of Mazandaran, Iran

Introduction

Eastern Iran has undergone some gradations during the late 4th and early 3rd millennium B.C, in which indications of economic development and growth in quantity and quality of applied and luxury goods can be observed (Tosi,1979:153; Matthews and Fazeli Nashli 2022:286-287). Shahr-i Sokhta is one of the important Bronze Age sites in southeast and east of Iranian plateau. The area of the site is more than 150 ha and archaeological deposits divide to four cultural periods and ten architectural phases that started from 3200 B.C. and comes to the fourth quarter of 3rd millennium B.C (Table.1). The graveyard of Shahr-i Sokhta has been estimated to be 20-25 ha with over than 35000 graves (fig.2). Between 1997 and 2015, almost 700 graves have been excavated by Iranian archaeologists marking an average of 13.5 graves per 100 m² (Sajjadi 2009a:20-25). The excavations on the necropolis have revealed great quantitative amounts of archaeological material from early to late 3rd millennium B.C. The prehistoric funeral ceremony found at the graves including a vast range of materials such as pottery, semiprecious stone beads, calcite vessels and so on helps to reconstruct the different parts of ancient societies, since it has a great connection to various aspects of social and economic parts of human life (*Ibid*).

From architectural point of view ten types of graves have been distinguished at this graveyard(Ibid:19) includes: grave type 1: Simple pits, grave type 2: Bipartite pits divided into two sections by a mud-brick wall, grave type 3: Catacombs graves, grave type 4: Pseudo Catacombs graves, grave type 5: Square-shaped graves made with mud-bricks, grave type 6: Rectangular-shaped grave made with mud-bricks, grave type 7: Square-shaped graves with two mud-brick walls, grave type 8: Rounded graves with a mud brick wall, grave type 9: Rounded graves with mud-brick doors and the last one is grave type 10: Pottery graves (Bowls and Jars used for kids). It should be notice that among all of them, simple pit (type1), bipartite pits (type2) and catacomb graves (type3) are more popular than the others and these kinds of structures are important to find out the social classes of individuals related to them. However it assumed that the catacomb graves are related to the elite class of people at Shahr-i Sokhta. In the present research, the different aspects of socio- economic implications of this society considered by statistical analysis of the graves materials that has been excavated from 1997 to 2003 and almost 214 burials with related dating is taken to account. By using SPSS application, R- Pearson, F- test and the other kinds of statistical tests have been done for data analysis of the materials excavated on the graveyard of Shahr-i Sokhta.

For better analysis we calculated a numerical value for each phenomena that was observed in the graves. For example, based on the value of each archaeological phenomena including architectural remains, the form of the grave and the goods putted on them, we estimated a number that should reflect the value of them (graph.4).Because of facing to the large number of grave goods, we focused only on five important factors including, chronology of the grave (as independent factor), numbers of goods for each grave, number of luxury goods, numerical value of each good and the grave structure as dependent factors. As independent factor, four periods (I-IV) and a transition period between periods I and II has been known at Shahr-i Sokhta based on the relative chronology presented by the excavator of the graves (Sajjadi, 2009a). At least, 38% of graves dated back to period I, 8% to Transition period between I-II, 35/2% to period II, 13/1% to period III and finally 5/6 % for period IV(graph.1). Also, based on classification of goods material and numerical values of each good, 11 classes of goods/graves has been considered in the research named grave value that are between 1 to 313 (table.2). These types include: type1 with numerical value between 1-5, type 2 with numerical value between 6-10, type 3 (11-20) and so on. The same work has been done for the other factors regarded in the research and the relation between cultural periods as independent factor with the others has been studied in the research.

Conclusion

Based on the current results, at Shahr-i Sokhta from period I to IV (early 3rd to the second half of third millennium B.C), some changes took place on the grave structures, number of

goods, number of prestige goods and finally the numerical values of the graves. Interpretation of the results shows the meaningful relationship between chronology as an independent factor with the number and quality of goods from period I to period IV. The increasing of the number of goods as well as the presence of luxury goods from early (period I-II) to the later periods (period III-IV) at Shahr-i Sokhta may state the changes in wealth and socio – economic conditions of the society by increasing on wealth. In spite of the fact that the number of goods increased on the graves from period I to the period III, it should be considered that in period I, the grave value is more homogenous than later periods. This means that the graves of period I and II have a similar number of goods and consequently a numerical value than later periods.

As well as we know, the differences in the number and quality of goods are more visible in the period III graves and there are meaning difference between the value of graves in comparing with those one in early periods. It can be explained by a number of reasons. First, it may relate back to the presence of social hierarchy in the society of Shahr-i Sokhta. A kind of this social distinction is inferenced by a number of well structure building in the late period such as buildings no. 1, 20 and 26 that show a different class of architecture at the site. One can be explained this event by the presence of a hide crisis that treats the industry of making food at Sistan basin. This crisis was reflected in increasing of number of pottery in the graves that all contains different types of wheat, barley, fish, meat, garlic, wine and the other kinds of foods which needs for hereafter. This crisis followed by a disaster at the end of 3rd millennium B.C that ended the life at Shahr-i Sokhta and contemporary sites all around the Iranian plateau. We have an exception in the graves of period IV. In this period, we are faced with the decreasing of number of luxury goods in period IV. Perhaps it come back to a limited number of excavated graves dated back to period IV. Also, it may show that the importance of foods for death beliefs instead of performance of wealth!

Since that more pottery putted on the graves of period IV were coarse and unpainted pottery, it can be interpreted as decline of prosperous period or golden age of life at Shahr-i Sokhta that accompanied by the climatic crisis and severe drought in the water supplies (Matthews and Fazeli Nashli, 2022: 289). As a result, based on the variable of grave structure, number of goods and numerical value of the graves, it seems that there are a meaningful differences between catacomb graves with the other graves from period I to period IV. However in the later phase of period IV the decreasing of numerical value suggests the increasing of the crisis in social and environmental situation.

بررسی وضعیت اقتصادی - معیشتی شهر سوخته از اوایل هزاره سوم تا اوایل هزاره دوم پ.م بر پایه تحلیل آماری گورنهاده‌های قبور در گورستان شهر سوخته

حسین مرادی^۱

دکتری باستان‌شناسی از دانشگاه تهران، معاون گروه باستان‌شناسی شهر سوخته، پژوهشگر آزاد.

زهرارجبیون

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه مازندران، مازندران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۰

علمی - پژوهشی

چکیده

از آنجایی که تدفین در پیش از تاریخ ارتباط بسیار زیادی با ابعاد مختلف زندگی انسان دارد به همین علت مطالعه در سنت‌های تدفینی می‌تواند در بازسازی زندگی اقتصادی، اجتماعی هر جامعه نقش مهمی داشته باشد. شهر سوخته یکی از مهم‌ترین محوطه‌های باستانی هزاره سوم پ.م است که داده‌های به‌دست‌آمده از کاوش‌های گورستان آن به عنوان بزرگ‌ترین گورستان عصر مفرغ فلات ایران، کمک فراوانی در بازسازی جنبه‌های مختلف زندگی افراد کرده است. در این مقاله به مطالعه تغییر و تحولات وضعیت اقتصادی - معیشتی شهر سوخته بر اساس تحلیل آماری آثار درون قبور پرداخته شده است. این مقاله از داده‌های به‌دست‌آمده از کاوش‌هایی که طی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲ طی ۷ فصل کاوش صورت گرفته، استفاده شده و ۲۱۴ تدفین که دوره‌های استقرار آنها قابل تشخیص بوده برای مطالعه انتخاب شده است. برای مطالعه و تحلیل این داده‌ها از نرم‌افزار آماری SPSS بهره برده شده و با توجه به نوع داده‌ها و اهداف پژوهش، آزمون‌های یک‌بعدی، رگرسیون چند متغیره، آر پی‌رسون و آزمون اف برای تحلیل داده‌های این مطالعه انتخاب شده‌اند. بر اساس نتایج به‌دست‌آمده از این پژوهش از دوره I تا دوره IV به مرور تغییراتی در متغیرهای تعداد اشیاء، اشیاء شان‌زاه، ارزش عددی اشیاء و ساختمان قبور رخ داده و در دوره‌های جدیدتر که دوره III و IV را شامل می‌شود بر تعداد اشیاء قبور و کیفیت اشیاء آنها افزوده می‌شود. تحلیل این تغییرات نشان‌دهنده تغییر در اوضاع اقتصادی اجتماعی در شهر سوخته است. ضمن اینکه مطالعه آماری اشیاء و ساختار قبور مذکور نشان می‌دهد که هر چه از دوره‌های قدیمی به دوران جدیدتر می‌رویم اختلاف میان ارزش عددی قبور (که برابندی از ساختار و کیفیت مواد فرهنگی درون هر قبر است) بیشتر می‌شود. این به این معناست که در دوره III-IV شکاف احتمالی ثروت در طبقات مختلف اجتماعی بیشتر و مشهودتر بوده است که به ثبات نسبی اقتصادی و همچنین تغییر در مناسبات اجتماعی و باورهای مرتبط با مراسم تدفین مربوط بوده که تأثیر آن در سنت‌های تدفینی نیز بازتاب داشته است.

واژه‌های کلیدی: شهر سوخته، تدفین، گورنهاده‌ها، تحلیل آماری، اقتصادی - اجتماعی

۱. مقدمه

حوزه جنوب‌شرق فلات ایران که از دهه هفتاد میلادی مورد توجه باستان‌شناسان قرار گرفته است (Stein, 1937:71; Caldwell, 1967; De Cardi, 1968:135; Tosi, 1968:9) همگونی‌های فرهنگی و چشم‌اندازهای جغرافیایی به صورت عمومی به حوزه‌های کوچک‌تری که شامل کرمان، بلوچستان و سیستان است، تقسیم می‌شود (مرادی، ۱۳۹۶: ۶۵-۶۶). اگرچه در هزاره چهارم پیش از میلاد، هرکدام از این بخش‌ها دارای برهمکنش‌های متفاوتی با مناطق همجوار خود بوده‌اند اما در هزاره سوم پیش از میلاد شاهد یک نوع استانداردسازی و یکدست‌شدگی در شکل مواد باستان‌شناختی و نیز سنت‌های تدفینی بیشتر محوطه‌های جنوب‌شرق ایران هستیم (مرادی، ۱۳۹۵: ۴۶۴-۴۶۵).

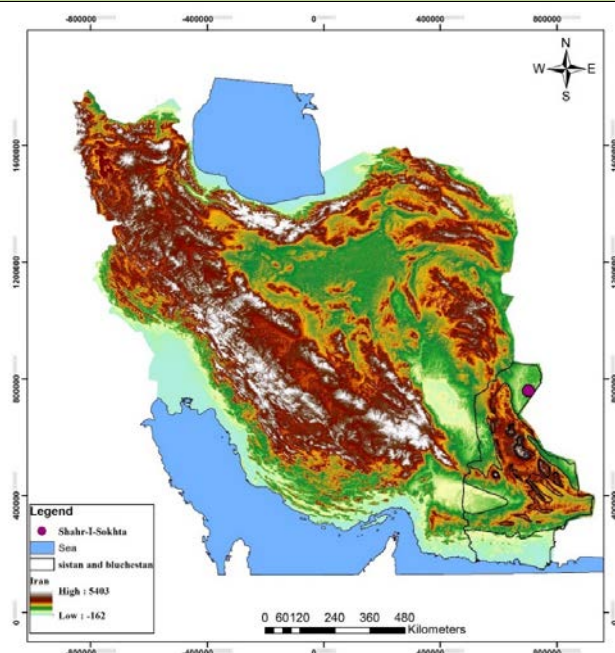
بخش سیستان در شمال‌شرق حوزه بلوچستان واقع شده و در واقع چاله‌ای است که آب رودخانه هلمند را در حوضه پایین دست حفره سیستان دریافت می‌کند (بدیعی، ۱۳۱۶: ۷۷). حوضه بسته رودخانه هلمند،

تنها رودخانه بزرگ در غرب آسیاست که بین رودخانه‌های دجله و سند قرار دارد (Whitney. 2006: 1-2). بافت خاک در بخش سیستان، به علت اینکه این منطقه کویری است، بیشتر شامل شن و ماسه و خاک نرم است که شن‌های روان مهم‌ترین پوشش خاکی در این منطقه بشمار می‌روند. بر اساس مطالعات انجام‌شده، در اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم ق.م منطقه سیستان دارای محیطی مطلوب‌تر، منابع آبی کافی و همچنین پوشش گیاهی غنی نسبت به امروزه بوده است (Shirazi and Shirazi. 2012). شهر سوخته با وسعت دویست و پنجاه هکتار (۱) در دشت سیستان به فاصله ۵۷ کیلومتری شهر زابل واقع شده و یکی از مراکز تمدنی مهم در جنوب شرق و شرق فلات ایران است (تصویر ۱). کاوش‌های باستان‌شناختی در مجموع چهار دوره و یازده فاز فرهنگی را در توالی فرهنگی این محوطه روشن نموده است (Tosi. 1973: 64-80) (جدول ۱) که آغاز نخستین شواهد استقرار یعنی فاز ۱۰ دوره I، برابر با ۳۲۰۰ پیش از میلاد و تقریباً هم‌زمان با اواخر نمازگاه III و یحیی IVC است (Sarianidi. 1983: 183-200; Biscione. 1973: 134). تاریخ دوره II در شهر سوخته از ۲۸۰۰ تا ۲۵۰۰ پیش از میلاد است که آغاز آن را می‌توان آغاز شکل‌گیری شهرنشینی دانست و در میانه این دوره شهر سوخته به شکل یک شهر باستانی درمی‌آید. دوره III در فاصله سال‌های ۲۵۰۰ تا ۲۳۰۰ پ.م قرار گرفته و در حقیقت ادامه تحولات به وجود آمده دوره II و تکامل شهرنشینی است که روند توسعه شهری و گسترش ساخت‌وساز تا پایان دوره III و آغاز دوره IV ادامه دارد (مرادی، ۱۳۹۸: ۱۳۳). آثار این دوران ۱۲۰ هکتار از کل مساحت شهر را به خود اختصاص داده (Salvatori. 1979: 141-148) و بنای یادمانی در شمال شهر سوخته با مساحت ۱۶۰۰ مترمربع یکی از بزرگ‌ترین ساختمان‌های کاوش شده از این دوران است (Sajjadi and Moradi. 2014: 78). شهر سوخته در این دوران از سه بخش مسکونی، گورستان و صنعتی تشکیل شده که بخش مسکونی شامل بخش‌های مسکونی شرقی، مسکونی مرکزی و مسکونی شمالی است که هرکدام در دوره‌های مختلف و با توجه به گسترش شهری مورد سکونت قرار گرفته‌اند (Mariani. 1992: 183). بخش صنعتی در لبه غربی تپه واقع شده است. به دلیل تغییر بستر رودخانه هیرمند، خشکسالی احتمالی گسترده و تغییرات اقلیمی تغییر (Fouache. 2009; Biscione. 1974: 136; Tosi. 1973: 67; 1984: 88) افول شهرنشینی از میانه دوره IV (۲۰۰۰-۱۸۰۰ پ.م) آغاز می‌شود که نهایتاً منجر ویرانی و ترک شهر در پایان دوره IV یعنی ۱۸۰۰ پ.م می‌شود.

جدول شماره ۱. گاهنگاری ادوار و مراحل مختلف شهر سوخته (After Salvatori and Tosi 2005)

Table 1: The chronology of Shahr i Sokhta (After Salvatori and Tosi 2005)

دوره	فاز	تاریخ (پیش از میلاد)	شرح
I	10	3200/3100-2900	دوره شکل‌گیری. در مورد تاریخ ۳۲۰۰ پ.م اختلاف نظر وجود دارد.
	9	2900-2800	
II	8	2800-2700	در گورستان می‌تواند I-II باشد شکل‌گیری شهرنشینی
	7	2700-2600	
	6	2600-2500	
	5	2500-2400	
III	4	2400-2300	توسعه شهری
	3	2300-2200	
IV	2	2200-2100	توسعه شهری
	1	2100-2000	
	GAP	2000-1900	
	0	1900-1800/1750	آزمایش کربن ۱۴ دو تاریخ متفاوت برای پایان شهر سوخته ارائه می‌دهد.



تصویر ۱: نقشه ایران و موقعیت استان سیستان و بلوچستان و محوطه شهر سوخته

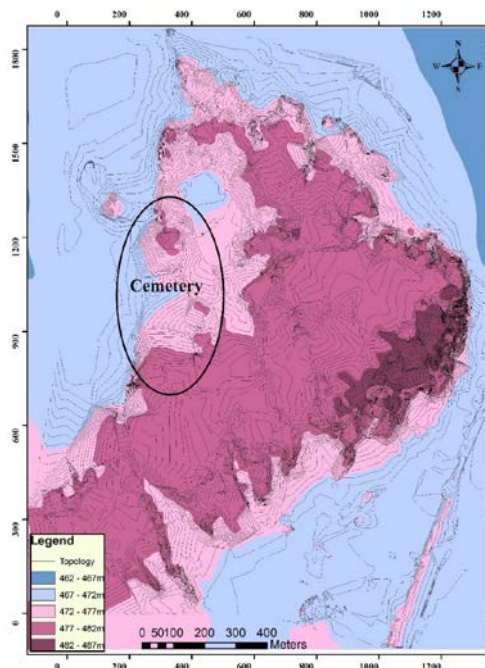
Fig 1. The map of Iran and the location of Sistan and Baluchestan province

۲. گورستان شهر سوخته

یکی از مهم‌ترین داده‌های منسجم باستان‌شناختی که بیشترین اطلاعات را درباره جنبه‌های مادی و معنوی فرهنگ‌های پیش از تاریخ در اختیار باستان‌شناسان قرار می‌دهد، قبور و سنت‌های تدفینی جوامع پیش از تاریخ است. با مطالعه اشیاء و ساختمان قبور می‌توان طبقات اجتماعی و اقتصادی، شغل، مذهب و روابط گسترده‌ی فرهنگی را مشخص کرد. همچنین می‌توان تغییر و تحولاتی جامعه شناختانه را در جوامع باستانی در یک بازه زمانی گسترده، بازسازی کرد. در شهر سوخته نیز توجه به ابعاد مختلف تدفین‌های یافت شده در گورستان برای این مهم مورد توجه باستان‌شناسان بوده است (Piperno and Tosi, 1975:188 ; Piperno, 1976: 9-10; 1979:123; Sajjadi, 2003:22; 2008:307-9; 2015:665-666) گورستان شهر سوخته یکی از مهم‌ترین گورستان‌های پیش از تاریخ ایران به شمار می‌رود و به سبب وجود اشیاء و مواد گوناگون تدفینی، می‌توان آن را گنجینه‌ای واقعی از اطلاعات و داده‌های گوناگون دانست. گورستان در بخش جنوب‌غربی محوطه در زمین هموار و آبرفتی که هیچ نشانی از آثار باستان‌شناسی دیده نمی‌شود قرار گرفته و قبور آن در زیر لایه‌ای از شن ریز و یک لایه رسوبی که ضخامت آن از نقطه‌ای به نقطه دیگر متغیر است مخفی شده است (تصویر ۲). این گورستان برای نخستین بار در سال ۱۹۷۲ به صورت تصادفی و در حین انجام مطالعات خاک‌شناسی مورد شناسایی قرار گرفت و امروزه به سه بخش شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم‌شده (Piperno and Salvatori, 2007:9-12) و با وسعتی بین ۲۰ تا ۲۵ هکتار حدود ۲۰۰۰۰ تا ۳۷۵۰۰ قبر را در خود جای داده است (سید سجادی ب ۱۳۸۸: ۱۳۴).

کاوش‌های انجام‌گرفته در این بخش باعث کشف بیش از ۱۰۰۰ تدفین گردیده است که در مجموع فعالیت‌های گروه ایتالیایی در حدود ۲۴۰ تدفین و بقیه مربوط به کاوش گروه ایرانی پس از انقلاب است (فروزانفر، ۱۳۸۸: ۳۵). جهت قبرها و تدفین‌ها در گورستان همواره متغیر است و به نظر می‌رسد که در زمان

انجام مراسم تدفین، جهت خورشید و محل قرار گرفتن آن در آسمان، عامل مهمی در مورد تصمیم‌گیری در انتخاب جهت قبر و قرار دادن شخص مدفون در آن بوده است (سید سجادی، ۱۳۸۶: ۱۳۳-۱۳۵) ده گروه مختلف ساختار آرامگاه‌ها و گورهای فردی در شهر سوخته شناخته شده که گورهای چاله‌ای ساده، دو قسمتی و سردابه‌ای از فراوان‌ترین نمونه‌های ساختمانی قبور در کاوش‌های گورستان شهر سوخته به شمار می‌آیند. چاله‌ها یا گودال‌های ساده بدون شکل منظم هندسی دارای شکل هندسی منظمی نبوده و شکل‌های چهارگوش، دایره، بیضی و نامنظم در میان آنها دیده می‌شود. این گروه از قبرها پس از گودال‌های دو قسمتی بیشترین قبرهای پیداشده در شهر سوخته است. قبور نوع گودال‌های دو قسمتی از نظر کلی شبیه به گورهای دسته اول است با این تفاوت که شکل خارجی آنها نزدیک به دایره بوده و یک دیوار متشکل از یک تا هشت خشت آنها را به دو گودال جداگانه تقسیم می‌کرده است. اندازه و مساحت این گونه از قبرها بزرگ‌تر از گروه اول بوده و در برخی از آنها بیش از یک اسکلت جای داده شده است. قبرهای سردابه‌ای از دو قسمت متمایز چاله ورودی و محل دفن ترکیب شده‌اند. در این قبرها، ابتدا گودالی به عمق تقریبی ۱۲۰ سانتی‌متر کنده می‌شده و سپس در یکی از جبهه‌های آن دخمه‌ای به شکل یک اتاق زیرزمینی بیضی شکل به عمق تقریبی ۱۸۰ سانتی‌متر حفاری می‌شده است. شخص مدفون همراه نذورات و اشیاء مختلف داخل سردابه گذاشته می‌شده و سپس در ورودی با چند ردیف خشت بسته می‌شده است. به علت عدم وجود فشار خاک، اسکلت‌ها و اشیاء این قبرها سالم‌تر از گروه‌های دیگر باقی مانده‌اند. سایر نمونه‌های ساختمانی قبور عبارت‌اند از: قبور شبه سردابه‌ای، قبرهای خشتی مستطیلی، قبرهای خشتی مربع شکل، قبرهای دو دیواره، قبرهای دایره شکل، گودال‌های دایره با در مسدود با خشت و گورهای کاسه‌ای که مخصوص نوزادان بوده است (سید سجادی، ۱۳۸۸ ب: ۸۵-۹۱).



تصویر ۲: نقشه مدل ارتفاعی شهر سوخته و موقعیت بخش گورستان

Fig 2. Elevation model of Shahr i Sokhta and the area of graveyard

۳. تعاریف و روش کار

برای بررسی آماری گورنهاده‌های قبور شهر سوخته و سنجش و ارزیابی تغییر و تحولات اوضاع اقتصادی - معیشتی از نرم‌افزار آماری SPSS استفاده شده است. با توجه به اینکه در تدفین‌های شهر سوخته با انبوهی از داده‌ها مواجه هستیم به همین علت در اینجا پنج شاخص مهم یعنی دوره‌های استقرار، تعداد اشیاء، تعداد اشیاء شان‌زا، ارزش عددی اشیاء و گونه ساختمان قبر در نظر گرفته شده است. برای تجزیه و تحلیل این شاخص‌ها با توجه به نوع داده‌ها در راستای اهداف پژوهش، از آزمون‌های یک‌بعدی، رگرسیون چند متغیره، آر پیرسون و اف استفاده شده که در اینجا شاخص دوره‌های استقرار به‌عنوان متغیر مستقل و بقیه شاخص‌ها به‌عنوان متغیرهای وابسته در نظر گرفته شده است. در حقیقت در ابتدا برای مطالعه توصیفی وضعیت اقتصادی - معیشتی شهر سوخته نیاز است با کمک آزمون یک بعدی و فراوانی، متغیرهای تعداد اشیاء، اشیاء شان‌زا، ارزش عددی اشیاء و ساختمان قبور را ارزیابی کرد و سپس برای تحلیل تغییر و تحولات وضعیت اقتصادی - معیشتی ارتباط و همبستگی فاکتورهای تعداد اشیاء، اشیاء شان‌زا و ساختمان قبور (متغیرهای وابسته) را با شاخص مستقل دوره‌های استقرار (متغیر مستقل) به کمک آزمون‌های رگرسیون چند متغیره، آر پیرسون و اف مطالعه کرد. در مجموع در مطالعه آماری این داده‌ها علاوه بر نتایج آزمون، نمودارها و نسبت تعداد هر متغیر با استفاده از جدول‌های مقایسه‌ای نسبت به یکدیگر انجام شده است.

۴. عوامل مؤثر در تحولات وضعیت اقتصادی - معیشتی شهر سوخته

در اینجا از داده‌های به‌دست‌آمده از کاوش‌های گورستان شهر سوخته که در طی هفت فصل از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲ صورت گرفته، استفاده شده است (سید سجادی، ۱۳۸۶؛ الف ۱۳۸۸). از بین کلیه تدفین‌های به‌دست‌آمده، تعداد ۲۱۳ تدفین که دوره‌های استقرار آنها قابل تشخیص بوده برای مطالعه انتخاب شده‌اند (۲).

با وجود اینکه در تحولات وضعیت اقتصادی - معیشتی شهر سوخته ممکن است عوامل مختلفی دخالت داشته باشد. ولی در این مقاله برای مطالعه این امر پنج شاخص دوره‌های استقرار، تعداد اشیاء، اشیاء شان‌زا، ارزش عددی اشیاء و ساختمان قبور در نظر گرفته شده که در این بخش از آزمون یک بعدی و فراوانی برای مطالعه توصیفی هر یک از آنها استفاده شده است.

۴-۱. دوره‌های استقرار

دوره‌های استقرار مهم‌ترین متغیر بوده که شامل چهار دوره I تا IV و یک دوره گذار I-II است. بر اساس نتایج به‌دست‌آمده از آزمون یک بعدی یا آزمون فراوانی، ۳۸٪ قبور مربوط به دوره I، ۸٪ مربوط به دوره گذار I به II، ۳۵/۲٪ مربوط به دوره II، ۱۳/۱٪ مربوط به دوره III و ۵/۶٪ مربوط به دوره IV است. در مجموع بیشترین قبور مربوط به دوره I و II است (نمودار ۱). به همین علت علاوه بر در نظر گرفتن نتیجه آزمون‌ها، تعداد دوره‌ها و نسبت تعداد آنها به هم لحاظ شده تا کم و زیاد بودن تعداد دوره‌ها ایرادی در نتیجه پژوهش نداشته باشد.

۴-۲. تعداد اشیاء

تعداد اشیاء یکی از شاخص‌های مهمی است که نقش بارزی در نشان دادن وضعیت اقتصادی - معیشتی و حتی اجتماعی، مذهبی دارد. هر قبر دارای شماری از این اشیاء است که بین ۱ تا ۶۵ شی در نوسان است.

این متغیر شامل همه اشیاء از قبیل سفال، اشیا سنگی، مهره‌های تزئینی و سایر موارد است که از داخل قبر به دست می‌آید که با نام کلی گورنهاده از آنها نام برده می‌شود و بر اساس تعداد اشیا هر قبر بدون در نظر گرفتن جایگاه و ارزش کیفی هر کدام از انواع اشیا، به هفت دسته تقسیم شده‌اند. از دسته یکم به دسته هفتم بر تعداد اشیای داخل قبور افزوده می‌شود. این دسته‌بندی شامل: دسته اول قبور دارای ۱ تا ۵ شی، دسته دوم بین ۶ تا ۱۰ شی، دسته سوم بین ۱۱ تا ۲۰ شی، دسته چهارم بین ۲۱ تا ۳۰ شی، دسته پنجم بین ۳۱ تا ۴۰ شی، دسته ششم بین ۴۱ تا ۵۰ شی و نهایتاً دسته هفتم شامل قبوری است که بین ۵۱ تا ۶۵ شی دارند. در مجموع بر اساس نتایج آزمون یک بعدی در این شاخص ۷۸/۵٪ از قبور اشیایی کمتر از ۱۰ عدد دارند (نمودار ۲).

۳-۴. اشیا شأن‌زا

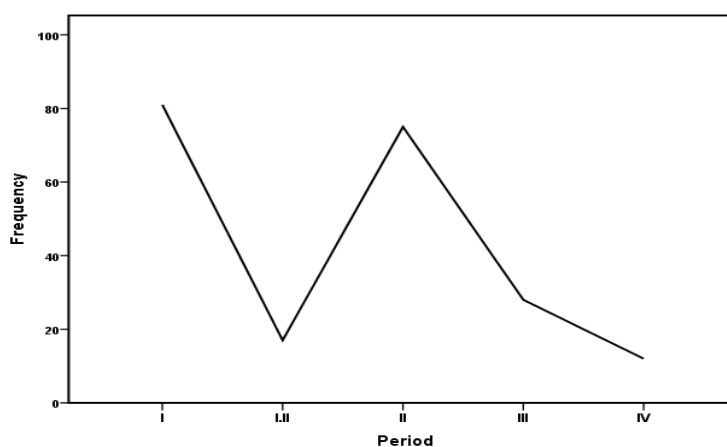
متغیر اشیا شأن‌زا شامل اشیایی از قبیل دست‌بند، گردنبند، مهره، مهر، اشیا مفرغی، اشیا مرمری و آثاری از این دست است که تولید آنها چندان ساده نبوده و دارای ارزش مادی و معنوی بیشتری نسبت به سفال یا اشیا استفاده شده در زندگی روزمره بوده و از آنها به عنوان نمادی برای ابراز ثروت و فرهیختگی استفاده می‌شده است (Earl, 1987). به علت اینکه هر کدام از اشیا شأن‌زا ارزش مادی و معنوی متفاوتی دارند، ابتدا به هر کدام از آنها بر اساس ارزش مادی و معنوی که در بستر فرهنگی محوطه مورد نظر تعریف می‌گردد، امتیازی داده‌شده و سپس با جمع این امتیازها فاکتور اشیا شأن‌زا هم مانند فاکتور تعداد اشیا دسته‌بندی شده است که دسته‌های بالا امتیازات بیشتر و دسته‌های پایین امتیاز کمتر دارد. مثلاً ارزش گردن‌بند نسبت به یک مهره بیشتر است و بنابراین امتیاز بیشتری هم دارد. در این متغیر هم مانند متغیر تعداد اشیا بیشترین درصد قبور از لحاظ اشیا شأن‌زا در دسته‌های پایین‌تر قرار گرفته‌اند. (نمودار ۳).

۴-۴. ارزش عددی اشیا

متغیر مهم دیگری که برای این منظور در نظر گرفته‌شده متغیر ارزش عددی اشیا است. این متغیر شامل همه اشیایی است که در یک تدفین به دست می‌آید. ولی تفاوتی زیادی با متغیر تعداد اشیا دارد. با توجه به اینکه صرف تعداد اشیا نمی‌تواند نشان‌دهنده وضعیت اقتصادی-اجتماعی باشد. به همین علت با در نظر گرفتن این متغیر به هر کدام از اشیا امتیازی داده شده است. در این امتیازدهی عواملی مانند: میزان دسترسی به مواد اولیه، ارزش مواد اولیه در زمان و مکان مورد مطالعه و سختی کار در نظر گرفته‌شده و با جمع این امتیازات ارزش عددی هر تدفین به‌دست‌آمده است. در حقیقت کل ارزش عددی قبور که از جمع این اشیا بر اساس امتیاز داده‌شده در هر قبر به دست می‌آید، بین ۱ تا ۳۱۳ است. در این متغیر هم، مانند متغیر تعداد اشیا و اشیا شأن‌زا به خاطر وجود اعداد و ارقام متفاوت از نتیجه امتیازدهی به ۱۱ دسته تقسیم‌شده که از دسته ۱ تا ۱۱ به ارزش عددی دسته‌ها افزوده می‌شود. به این مفهوم که هر قبر بر اساس اشیایی که در آن نهاده شده دارای یک امتیاز است که در یکی از این دسته‌ها قرار می‌گیرد. این دسته‌بندی شامل موارد زیر است: ارزش عددی دسته ۱ بین ۱ تا ۵، دسته ۲ بین ۶ تا ۱۰، دسته ۳ (۲۰-۱۱)، دسته ۴ (۳۰-۲۱)، دسته ۵ (۴۰-۳۱)، دسته ۶ (۴۱-۶۰)، دسته ۷ (۶۱-۸۰)، دسته ۸ (۱۰۰-۸۱)، دسته ۹ (۱۵۰-۱۰۱)، دسته ۱۰ (۲۰۰-۱۵۱) و دسته ۱۱ اعداد بالای ۲۰۱ (نمودار ۴).

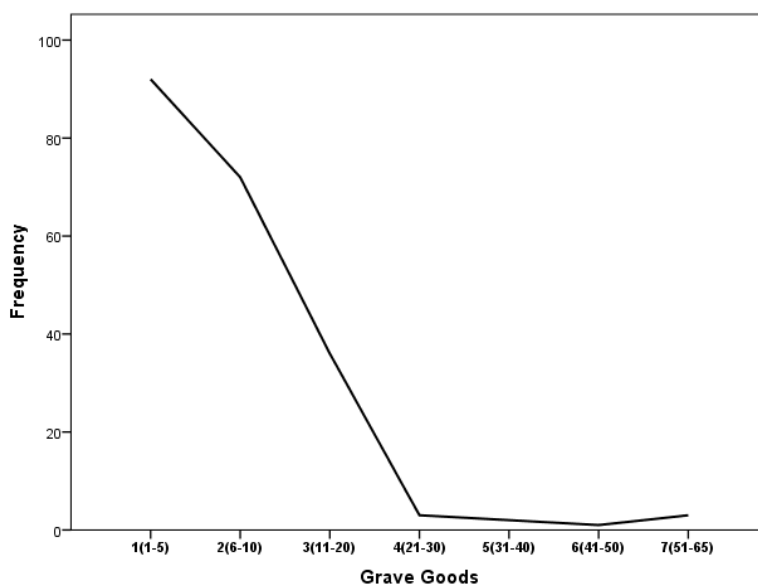
۴-۵. ساختمان قبور

مسئله دیگری که در رابطه با وضعیت اقتصادی - اجتماعی در نظر گرفته شده است. ساختمان قبور است (Piperno. 1979:127-8). در این داده‌ها از ۱۰ نوع قبر شناخته شده در گورستان شهر سوخته (Sajjadi. 2015: 669)، ۴ نوع قبر شامل چاله ساده، دو قسمتی، سردابه‌ای و دایره‌ای با چاله مسدود بیشتر از سایر موارد وجود دارد که در میان این چهار نوع ساختار رایج، ۶۷/۷٪ از قبرها به صورت چاله‌های دو قسمتی. ۲۴/۹٪ چاله ساده. ۴/۲٪ قبور سردابه‌ای. ۱/۴٪ دایره‌ای با چاله مسدود است. در واقع بیشتر قبور مربوط به قبور دو قسمتی است. بعد از آن به ترتیب چاله ساده، سردابه‌ای و چاله‌ای با دایره مسدود بیشترین تعداد را دارند (نمودار ۵).



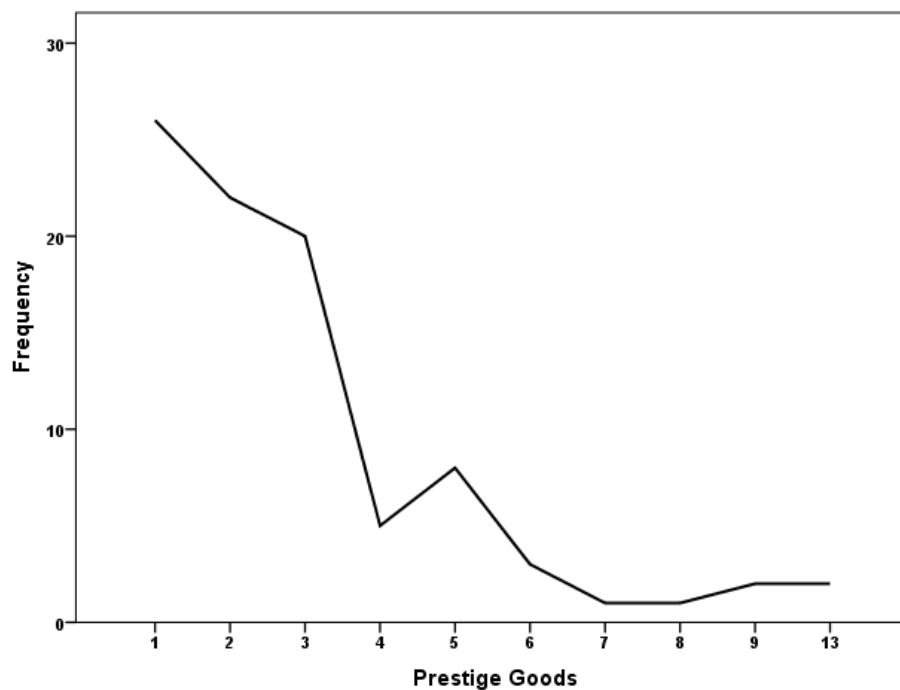
نمودار ۱: تعداد و فراوانی متغیر دوره‌های استقرار

Graph 1. The numbers and abundance of different periods of the graves



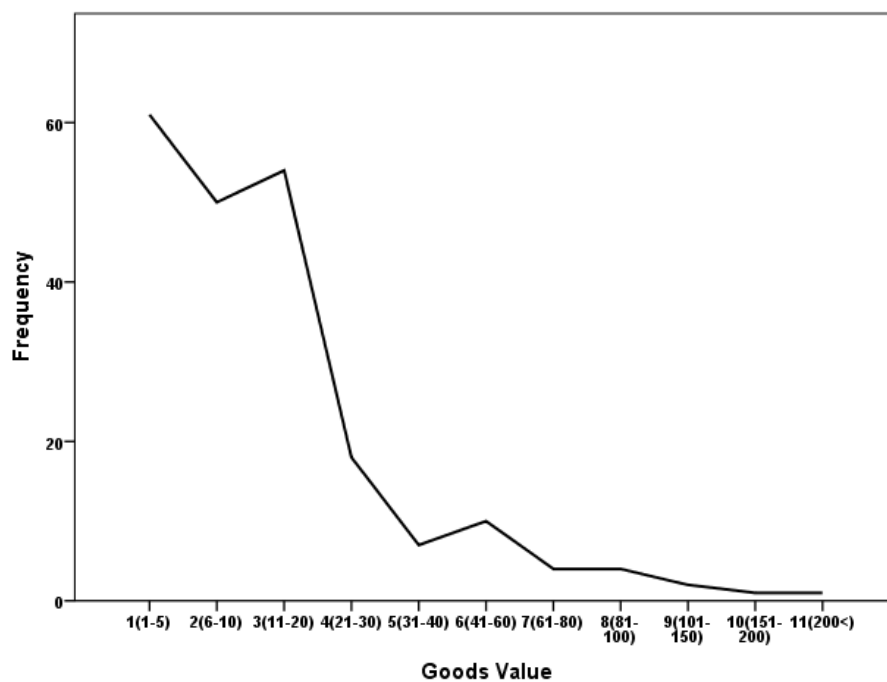
نمودار ۲: تعداد و فراوانی متغیر تعداد اشیاء

Graph 2. The numbers and abundance of the number of goods



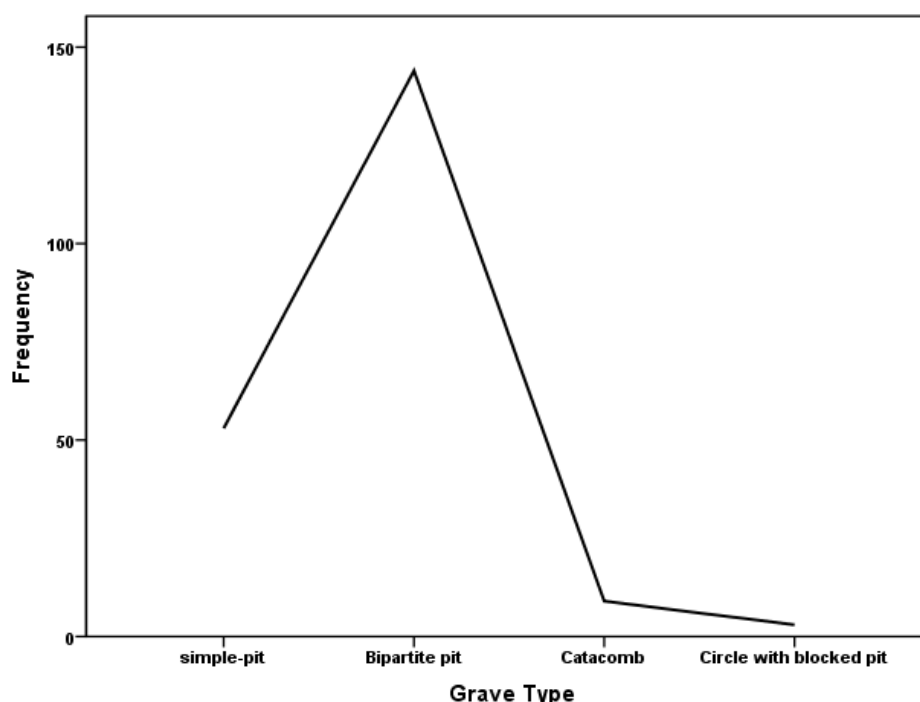
نمودار ۳: تعداد و فراوانی متغیر اشیاء شأن‌زا

Graph 3. The numbers and abundance of luxury goods



نمودار ۴: تعداد و فراوانی ارزش عددی اشیاء

Graph 4. The numbers and abundance of the numerical value of goods



نمودار ۵: تعداد و فراوانی متغیر ساختمان قبور

Graph 5. The numbers and abundance of different structures of the graves

۵. تحلیل تغییر و تحولات وضعیت اقتصادی - معیشتی شهر سوخته

برای تحلیل تغییرات به وجود آمده در وضعیت اقتصادی- معیشتی شهر سوخته از دوره ۱ تا ۴، نیاز است ارتباط و همبستگی دوره‌های استقرار (متغیر مستقل) با تعداد اشیاء، اشیاء شان‌زا، ارزش عددی اشیاء و ساختمان قبور (متغیرهای وابسته) مطالعه و ارزیابی شود. برای به دست آوردن این ارتباطات از آزمون‌های رگرسیون چند متغیره، آر-پیرسون و اف نرم‌افزار SPSS استفاده شده است. بر اساس نتایج به دست آمده بین دوره‌های استقرار با تعداد اشیاء ارتباط معناداری وجود دارد، به این صورت که هر چه از دوره I به طرف دوره IV می‌رویم، به مرور بر تعداد قبوری که دارای اشیاء بیشتری هستند افزوده می‌شود. به این صورت که دسته‌های بالاتر متغیر تعداد اشیاء، در دوره‌های متأخر دیده می‌شود و این دسته‌ها در دوره‌های اولیه وجود ندارد. این در حالی است که در دوره‌های متأخر قبوری با اشیاء کمتر هم وجود دارد. از طرف دیگر به خاطر وجود بیشترین قبور در دوره‌های I و II می‌توان بیشتر به نتیجه آزمون اطمینان کرد. در حقیقت این ارتباط و همبستگی بین متغیر دوره‌های استقرار با متغیر تعداد اشیاء نسبتاً شدید (نمودار ۶) ولی بین متغیر دوره‌های استقرار با متغیر اشیاء شان‌زا و متغیر ارزش عددی اشیاء ضعیف است. دلیل ضعیف نشان دادن ارتباط دوره‌های استقرار با اشیاء شان‌زا به خاطر دوره IV است. با مطالعه نمودار خوشه‌ای متوجه می‌شویم با وجود اینکه این ارتباط از دوره I تا III در میان قبور وجود داشته (جدول ۲ و ۳ و نمودار ۷)، ولی در قبور مرتبط با دوره IV موجب اختلال در این ارتباط شده است. و در ارتباط دوره‌های استقرار با ارزش عددی اشیاء این است که از دوره I تا II بر ارزش عددی بیشتر شده و دوباره از دوره II

تا IV به صورت صعودی است (جدول ۲ و ۳ و نمودار ۸). علت یا علل اصلی این مسئله که تعداد اشیاء نشان‌زا در دوره چهار کمتر شده و با افت این متغیرها مواجه می‌شویم کاملاً روشن نیست. ممکن است دلیل آن تغییر باورها در اواخر دوره‌های استقراری شهر سوخته باشد. یا بخشی از این همبستگی ضعیف را باید در کمبود داده‌های باستان‌شناختی این دوره در شهر سوخته دانست. باید گفت که خود دوره چهارم از دیدگاه مطالعات باستان‌شناختی دوره‌ای پر ابهام است (Biscione.1990:402). اگرچه مطالعات جدید نشان می‌دهد که بر خلاف تصور ربع پایانی هزاره سوم و اوایل هزاره دوم پیش از میلاد در شهر سوخته گسترده بود و شواهد آن از بخش‌های مختلف به دست آمده است (مرادی ۱۳۹۸: ۱۳۹) و همچنین بناهای نسبتاً بزرگی همانند ساختمان کاخ سوخته یا ساختمان شماره ۲۰ و ۲۶ (Sajjadi and Moradi. 2017:152-3) که نشانه‌ای از رشد یک طبقه از نظر اقتصادی متمول و دارا بوده از این دوران در شهر سوخته به دست آمده است (مرادی، ۱۳۹۸: ۱۳۳-۱۳۶) اما با این حال در مورد گورستان هنوز با فقر اطلاعات روبرو هستیم. با توجه به وسعت گورستان شهر، ممکن است که تمرکز گورهای مرتبط با دوره چهار در بخش‌هایی از گورستان شهر سوخته باشد که هنوز مورد کاوش قرار نگرفته‌اند. باید گفت که تمرکز برخی نمونه گورهای سردابه ای با اشیاء خاص همانند عودسوز با آئینه مفرغی و گروه سفالینه‌های مشخص نخودی مثل خمیردانها و خمره‌های استوانه‌ای با کف حلقوی شکل تنها از یک بخش گورستان یعنی بخش شمال‌شرقی آن به دست آمده است (سید سجادی و شاهین، ۱۳۹۷: ۱۲) و بعید نیست که چنین حالتی برای قبور دوره IV در محدوده مشخصی از گورستان وجود داشته باشد.

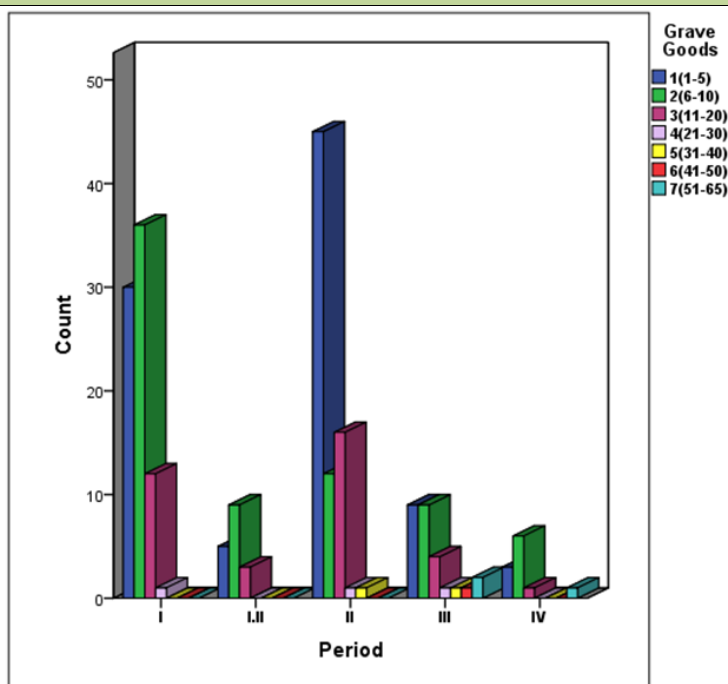
جدول ۲: همبستگی متغیر دوره‌های استقراری با متغیرهای تعداد اشیاء و اشیاء نشان‌زا بر اساس آزمون رگرسیون چند متغیره
Table 2. Correlation between cultural periods and number of goods and luxury goods based on the multi variable Regression Test.

Model Summary ^b										
Model	R	R Square	Adjusted R Square	Std. Error of the Estimate	Change Statistics					
					R Square Change	F Change	df1	df2	Sig. F Change	Durbin-Watson
1	.292 ^a	.086	.069	.7555	.086	5.191	2	111	.007	1.915
a. Predictors: (Constant), Grave Goods, Prestige goods										
b. Dependent Variable: period										

جدول ۳: میزان رابطه متغیرهای وابسته با متغیر مستقل

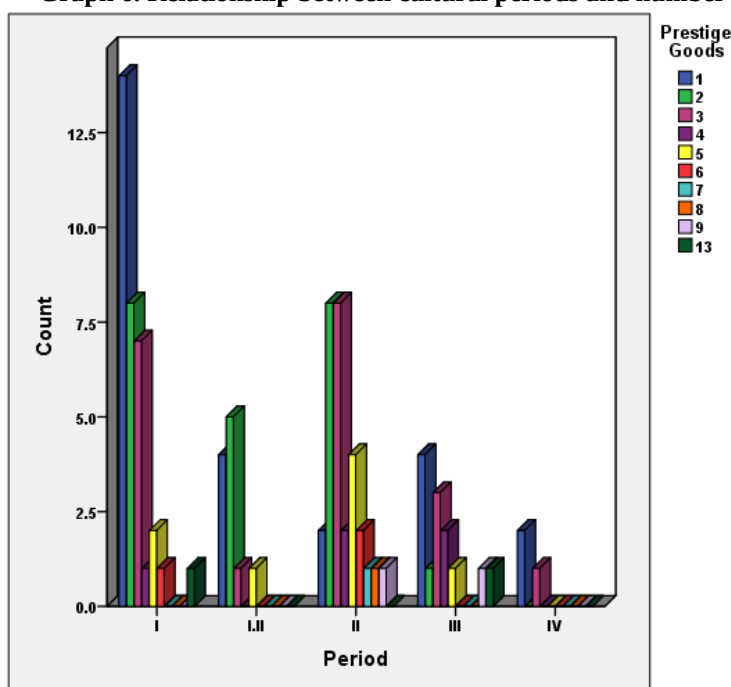
Table 3. Relationship between dependent variable and independent ones.

R-person	Sig	میزان همبستگی	فاکتور قابل مقایسه	فاکتورها	
۰/۲۲۸	۰/۰۰۱	همبستگی مستقیم نسبتاً شدید	دوره‌های استقراری	تعداد اشیاء	۱
۰/۰۹۲	۰/۳۲۱	همبستگی مستقیم ضعیف	دوره‌های استقراری	اشیاء نشان‌زا	۲
۰/۱۲۸	۰/۰۶۲	همبستگی مستقیم ضعیف	دوره‌های استقراری	ارزش عددی اشیاء	۳



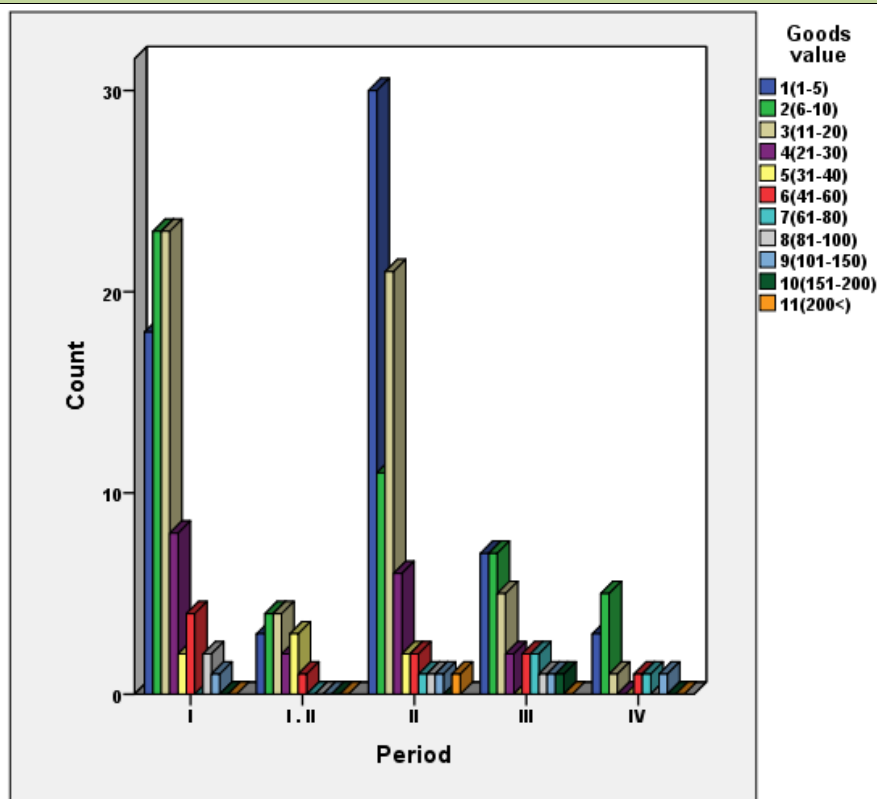
نمودار ۶: ارتباط متغیر دوره‌های استقرار با متغیر تعداد اشیاء

Graph 6. Relationship between cultural periods and number of goods



نمودار ۷: ارتباط متغیر دوره‌های استقرار با متغیر اشیاء شأن‌زا

Graph 7. Relationship between cultural periods and luxury goods



نمودار ۸: ارتباط متغیر دوره‌های استقرار با متغیر اشیاء شأن‌زا

Graph 8. Relationship between cultural periods and luxury goods

یکی دیگر از متغیری که برای تحلیل تغییر و تحولات وضعیت اقتصادی – معیشتی در نظر گرفته شده ساختمان قبور است. ساختمان قبور ممکن است با اشیاء موجود در آن ارتباط داشته باشد. به همین دلیل در ابتدا نیاز است که ارتباط و همبستگی ساختمان قبور را با فاکتورهای تعداد اشیاء، اشیاء شأن‌زا و ارزش عددی اشیاء در نظر گرفت. برای این کار از آزمون اف نرم‌افزار SPSS استفاده شده است. بر اساس نتایج به‌دست‌آمده از ارتباط متغیر ساختمان قبور با متغیر تعداد اشیاء در میان چهار نوع قبر موجود در این داده‌ها، قبر سردابه‌ای تفاوت زیادی با قبور دیگر دارد (جدول ۴ و نمودار ۹). ولی بقیه گونه‌های ساختمان قبور تقریباً در یک ردیف قرار گرفته‌اند. در واقع قبور سردابه‌ای بیشترین تعداد اشیاء را دارا است. ولی در مورد ارتباط ساختمان قبر با اشیاء شأن‌زا، قبر سردابه‌ای تفاوت خیلی کمی با قبور دیگر دیده می‌شود. در واقع در متغیر اشیاء شأن‌زا تقریباً همه چهار نوع قبر در یک ردیف قرار گرفته و چندان تفاوتی باهم ندارند (جدول ۵ و نمودار ۱۰). علاوه بر این بین دو متغیر ساختمان قبور و متغیر ارزش عددی اشیاء ارتباط معناداری وجود دارد. در واقع بر اساس نتایج آزمون در بین همه قبور، قبر سردابه‌ای بیشترین تفاوت را با بقیه قبرها دارد (جدول ۶ و نمودار ۱۱). در رابطه با این موضوع سید سجادی اشاره می‌کند که اختلاف میان اشیاء و کیفیت و مرغوبیت یا نوع مواد استفاده شده در ساختار آنها به نوع ساختمان قبور نیز بستگی دارد (سید سجادی، ۱۳۸۸: ۱۴۵). علاوه بر این با در نظر گرفتن متغیر دوره‌های استقرار به این نتیجه می‌رسیم

که ساختمان قبور در طی چهار دوره تغییراتی کرده است. بطوریکه تعداد قبور سردابه‌ای از دوره I تا دوره IV بیشتر می‌شود (نمودار ۱۲).

جدول ۴: همبستگی ساختمان قبور با متغیر تعداد اشیا بر اساس آزمون اف

Table 4. Correlation between grave structure and number of goods based on F-test

Grave type	N	Subset for alpha = 0.05	
		1	2
Scheffe ^{a,b} چاله ساده	53	1.53	
چاله دوقسمتی	143	1.88	
دایره‌ای با چاله مسدود	3	2.00	
سردابه ای	7		4.86
Sig.		.796	1.000

جدول ۵: همبستگی ساختمان قبور با متغیر اشیا شان‌زا بر اساس آزمون اف

Table 5. Correlation between grave structure and number of luxury goods based on F-test

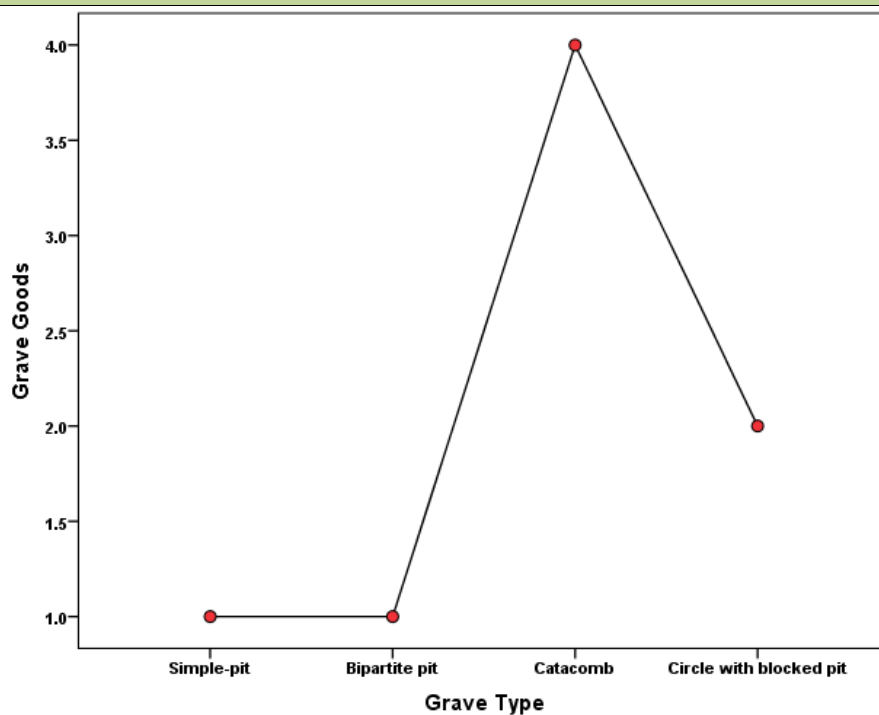
Grave type	N	Subset for alpha = 0.05
		1
Scheffe ^{a,b} چاله ساده	19	2.3684
دایره‌ای با چاله مسدود	2	2.5000
چاله دوقسمتی	87	3.7241
سردابه ای	6	4.0000
Sig.		.502

جدول ۶: همبستگی ساختمان قبور با متغیر ارزش عددی اشیا بر اساس آزمون اف

Table 6. Correlation between grave structure and numerical value of goods based on F-test

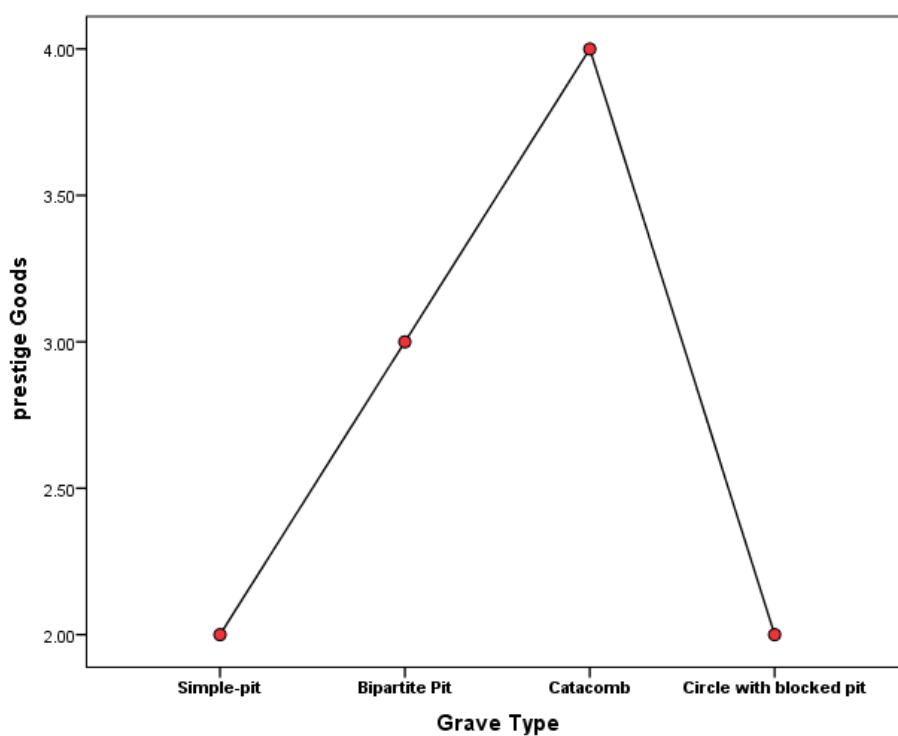
Scheffe^{a,b}

Grave type	N	Subset for alpha = 0.05	
		1	2
چاله ساده	54	2.093	
دایره‌ای با چاله مسدود	3	2.667	
چاله دوقسمتی	144	2.965	
سردابه ای	9		5.778
Sig.		.821	1.000



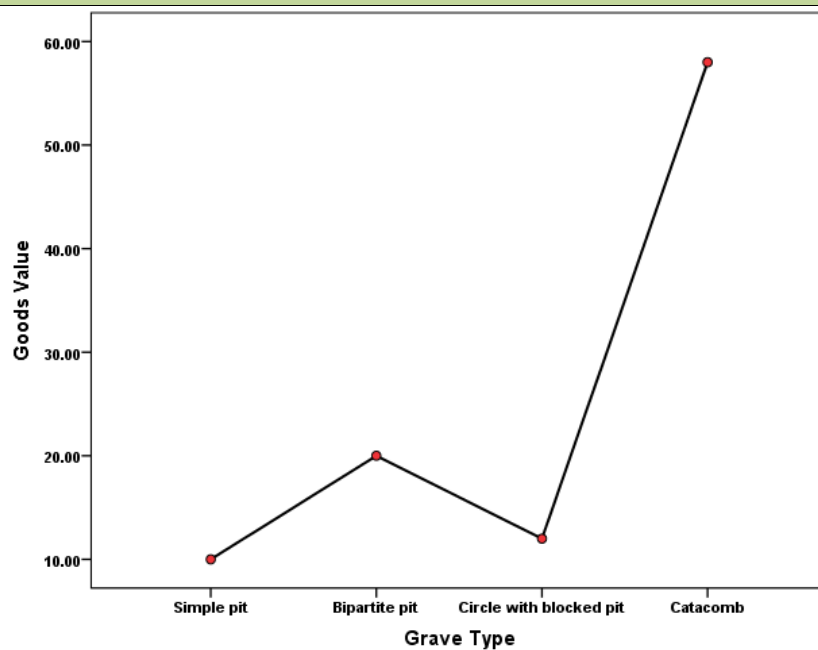
نمودار ۹: وضعیت متغیر ساختمان قبور با متغیر تعداد اشیا

Graph 9. The relationship of grave structure and number of goods



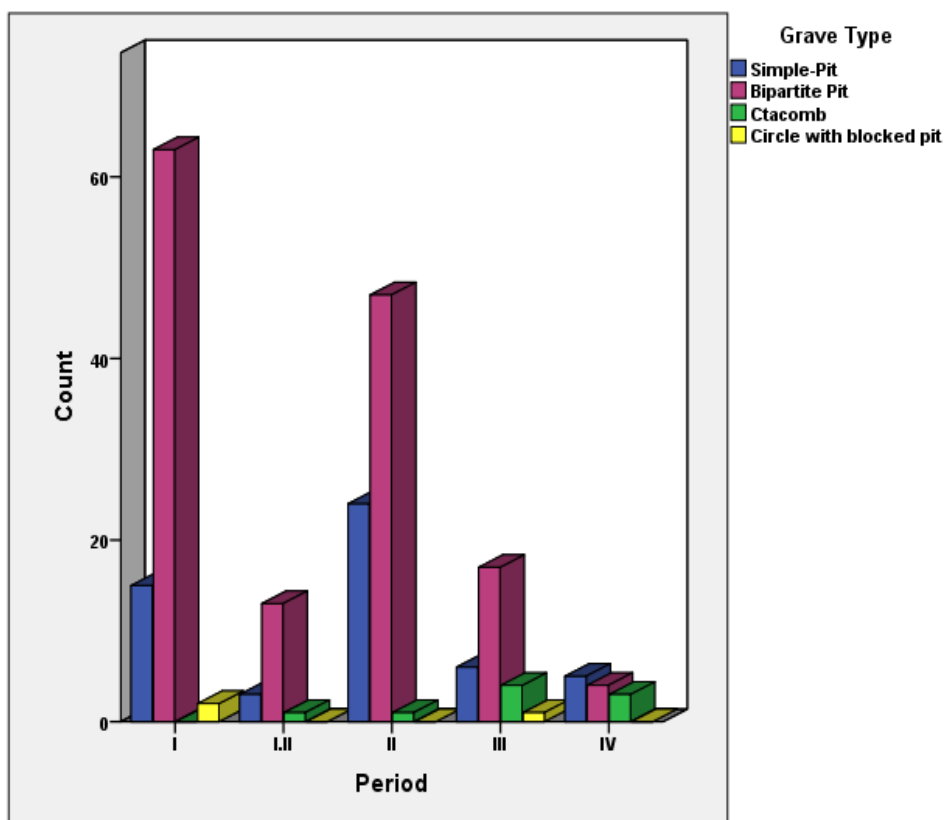
نمودار ۱۰: وضعیت متغیر ساختمان قبور با متغیر اشیا شان‌زا

Graph 10. The relationship of grave structure with number of luxury goods



نمودار ۱۱: وضعیت متغیر ساختمان قبور با متغیر ارزش عددی اشیاء

Graph 11. The relationship of grave structure with numerical value of the goods



نمودار ۱۲: ارتباط متغیر ساختمان قبور در متغیر دوره‌های استقراری

Graph 12. The relationship of grave structure and cultural periods.

۶. نتیجه

با توجه به اینکه استقرار در شهر سوخته از اواخر هزاره چهارم آغاز و تا اواخر هزاره سوم ق.م.تداوم داشته است. احتمالاً تغییراتی در تمام ابعاد مختلف زندگی اقتصادی، اجتماعی و مذهبی اتفاق افتاده است. بر اساس نتایج به‌دست‌آمده از این مطالعات بیشترین تدفین‌ها مربوط به دوره‌های ۱ و ۲ است و تعداد کمتری به دوره‌های ۳ و ۴ تعلق دارد. به همین علت در این مقاله، علاوه بر در نظر گرفتن نتیجه آزمون‌ها، نسبت تعداد قبور در دوره‌های مختلف با استفاده از جدول‌های مقایسه لحاظ شده (جدول ۷) و همچنین از نمودارهای خوشه‌ای برای تحلیل استفاده شده است.

در مجموع بر اساس نتایج به‌دست‌آمده بین دوره‌های استقراری (متغیر مستقل) و تعداد اشیاء و اشیاء شأن‌زا (متغیرهای وابسته) ارتباط و همبستگی معناداری وجود دارد. به این صورت که بیشترین تعداد اشیاء در یک قبر، در دوره‌های متأخرتر قرار دارد. این در حالی است که در این دوره‌ها قبرهایی با اشیاء خیلی کم هم دیده می‌شود. ولی در دوره‌های اولیه اشیاء کمتری وجود دارد. این مسئله می‌تواند این نتیجه را در برداشته باشد که احتمالاً از دوره‌های ۱ تا ۴ به مرور اختلاف طبقاتی بین افراد بیشتر شده است. چنین امری از مقایسه اوضاع این دوره در بخش مسکونی نیز قابل برداشت است، زیرا در کاوش‌های بخش‌های مسکونی مشخص شده است که عموماً در ربع پایانی دوره III و اوایل دوره IV با ساختمان‌های بزرگ منفرد همانند کاخ سوخته، ساختمان شماره ۱ و ۲۶ روبرو هستیم که به نظر می‌رسد متعلق به افراد یا گروه‌های خانوادگی ثروتمند بوده‌اند (مرادی، ۱۳۹۸: ۱۳۴). در حالی که در کاوش‌های انجام‌شده مرتبط با دوره II و نیمه نخست دوره III در بخش‌های مختلف شهری به‌ویژه بخش مسکونی شرقی خانه‌هایی را نشان می‌دهد که چه از نظر پلان و چه ابعاد جزو نمونه‌های استاندارد خانه‌سازی در شهر سوخته این دوران بوده‌اند و اختلاف چشمگیری از نظر تعداد واحدهای ساخت‌وساز و با یکدیگر نشان نمی‌دهند (Mariani, 1992: 192-3).

این نتیجه در مورد متغیرهای اشیاء شأن‌زا صدق نمی‌کند و علیرغم اینکه در دوره‌های جدیدتر بر تعداد اشیاء قبور افزوده می‌گردد ولی در عین حال در دوره IV با افت اشیاء شأن‌زا روبرو هستیم. این افت چشمگیر اشیاء شأن‌زا در قبور مرتبط با دوره IV چند علت می‌تواند داشته باشد. ممکن است همان‌گونه که گفته شد این امر، به دلیل کمبود کاوش قبور شاخص مرتبط با این دوره باشد یا این که در نتیجه عوامل اجتماعی یا افت بازرگانی با جوامع دیگر باشد. دلیل دیگر را می‌توان در تغییراتی در جهان‌بینی و سنت‌های تدفینی جستجو کرد. به این مفهوم که بیشتر توجه در تدفین‌ها معطوف به قرار دادن ظروف بیشتر و به دنبال آن مواد غذایی بیشتر به همراه شخص تازه فوت شده بوده است. این فرض محتمل‌تر است زیرا در قبور مرتبط با دوره IV بیشتر ظروف سفالی استفاده شده ظروف ساده بدون نقش بوده و همین امر نشان می‌دهد صرف از نظر از جنبه‌های تمثیلی و آیینی نقوش روی سفال‌های تدفینی، آنچه که مهم‌تر بوده حجم بیشتر مواد غذایی نهاده شد در قبر برای متوفی بوده است. همچنین با ارجاع به کاوش‌های بخش مسکونی در لایه‌ها و بناهای اواخر دوره III و دوره IV فقدان مواد فرهنگی‌شان را حس نمی‌شود و در این لایه‌ها اتفاقاً همانند سایر دوره‌های پیشین با اشیاء با ارزش مادی و معنوی بالا همانند

سرمه‌دان، مهره، مهر و اشیایی از این دست که در بافت فرهنگی شهر سوخته جزو اشیاء نمادین حساب می‌شده است روبرو هستیم (Sajjadi and Moradi.2017:figs.17 and 21).

اگرچه از دوره III با افزایش ارزش عددی اشیاء قبور به نحو روشنی روبرو هستیم ولی این فاصله میان قبور سردابه ای و سایر قبور در دوره IV بسیار زیاد است (جدول ۷). در این دوره‌ها با وجود افت اشیاء شان‌زا ولی هم بر تعداد اشیاء به خصوص سفال‌های داخل قبور اضافه می‌شود و هم نسبت ارزش عددی اشیاء در قبور سردابه ای با سایر قبور بیشتر می‌شود که می‌تواند دلیلی بر شکاف طبقاتی و تغییر در اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم در این دوره باشد. این مسئله را می‌توان در راه همان فرض پیشین تفسیر کرد. به نظر می‌رسد که در مجموع با توجه به متغیر ساختمان قبور، تعداد اشیاء و ارزش عددی قبور هر چه از دوره I به دوره IV می‌رسیم بر اختلاف میان این سه متغیر در قبور سردابه ای با سایر قبور افزوده می‌شود که همان‌گونه که شرح دادیم می‌تواند دلیلی بر شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی در شهر سوخته باشد، اتفاقی که با کاوش‌های بخش مسکونی شهر سوخته نیز پشتیبانی می‌گردد.

جدول ۷: نسبت ارزش عددی اشیاء با تعداد اشیاء در هر دوره از ساختمان قبور

Table 7. the ratio of numerical value of and number of goods in relationship with cultural periods and grave structures

دوره	I			I - II			II			III			IV		
	نسبت	تعداد	ارزش عددی	نسبت	تعداد	ارزش عددی	نسبت	تعداد	ارزش عددی	نسبت	تعداد	ارزش عددی	نسبت	تعداد	ارزش عددی
نوع قبر															
ساده	۱۴۶	۵	۷۳	۱۳۰۱۵	۲	۳۹۰۵	۱۶۰۱	۱۵	۲۴۱۰۵	۸۸	۶	۱۴۰۷	۷۳	۵	۱۰۴
دوقسمتی	۶۰۵	۴	۲۶	۷۹۰۶	۱۲	۳۳۹	۲۳۰۴	۴۷	۱۰۹	۴۵۸۰	۱۷	۲۷	۲۶	۴	۱۱۲
سردابه ای	۶۷۸	۳	۲۰۳۰	۹۰۵	۱	۹۰۵	۳۰	۱	۳۰	۲۸۶	۴	۷۱۰۵	۵		
دایره مسدود										۷۰۵	۱	۷۰۵			۲۸۰۵

پی‌نوشت

۱. تا پیش از ثبت جهانی شهر سوخته، وسعت کلی شهر سوخته ۱۵۰ هکتار برآورد شده بود اما با انجام نقشه‌برداری‌های جدید که در راستای ثبت جهانی آن انجام شد مشخص گردید که وسعت کلی محوطه، چیزی در حدود ۲۵۰ هکتار است (منبع: آرشیو پایگاه جهانی شهر سوخته).

۲. تقسیم‌بندی گاهنگاری قبور، بر اساس تاریخ‌گذاری است که سید سجادی در گزارش‌های کاوش در گورستان شهر سوخته ارائه داده است. در بین این تدفین‌ها دو تدفین ۱۴۰۰ و ۱۴۰۴ به دلیل وجود دو تدفین در یک قبر و عدم اطمینان از ارجاع هر کدام از اشیاء به هر کدام از اسکلت‌ها، متغیرهای تعداد اشیاء و اشیاءشان‌زا در نظر گرفته نشده است. هر چند از نظر گاهنگاری و ساختمان قبر مورد توجه قرار گرفته‌اند.

منابع

- بدیعی، ربیع، (۱۳۱۶)، *جغرافیای مفصل ایران، جغرافیای طبیعی*، جلد اول، تهران، اقبال.
- سید سجادی، سید منصور، (۱۳۸۶)، *گزارش‌های شهر سوخته ۱، (کاوش در گورستان ۱۳۷۶-۱۳۷۹)*، با همکاری محمد ضروری، فرزاد فروزانفرد و روح‌الله شیرازی، تهران، معاونت فرهنگی و ارتباطات اداره کل امور فرهنگی سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور.
- سید سجادی، سید منصور، (۱۳۸۸ الف)، *گزارش‌های شهر سوخته ۱، (کاوش در گورستان ۱۳۸۰-۱۳۸۲)*، با همکاری محمد ضروری، فرزاد فروزانفرد و روح‌الله شیرازی، تهران، معاونت فرهنگی و ارتباطات اداره کل امور فرهنگی سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور.
- سید سجادی، سید منصور، (۱۳۸۸ ب)، «قبور خان‌ها و رهبران قبائل سیستان در دوران آغاز تاریخی»، چکیده مقالات سومین همایش بین‌المللی روابط بین فرهنگی عصر مفرغ آسیای میانه، پژوهشکده باستان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی، تهران (چکیده) ۲۸.
- سید سجادی، سید منصور، (۱۳۹۰)، *نخستین شهرهای فلات ایران*، جلد دوم، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- سید سجادی، سید منصور، شاهین، ستاره، (۱۳۹۷)، «نور و آتش در شهر سوخته»، ایران ورجاوند، سال اول، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، تهران، ۵-۱۸.
- فروزانفر، فرزاد، (۱۳۸۸)، *گزارش‌های شهر سوخته ۳، (کاوش در گورستان: مطالعات انسان‌شناسی ۱۳۷۶-۱۳۸۱)*، تهران، پژوهشکده باستان‌شناسی، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان.
- مرادی، حسین، (۱۳۹۵)، *حوزه‌های برهمکنش منطقه‌ای دره بمپور در دوره پیش از تاریخ (هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد)*، پایان‌نامه برای دریافت دانشنامه دکترا، دکتر حسن فاضلی نشلی، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- مرادی، حسین، (۱۳۹۶)، «باستان‌شناسی و گاهنگاری استقرارهای مس‌سنگی و مفرغ شرق و شمال‌شرق کویر لوت (حوزه سیستان و دره‌های بلوچستان)»، به کوشش محمدحسین عزیزی خراقی، مجموعه مقالات و کاتالوگ نمایشگاه فرهنگ‌های پیش از تاریخ حاشیه بیابان لوت به روایت آثار موزه ملی ایران، به مناسبت ثبت بیابان لوت در فهرست میراث جهانی، با همکاری فریدون بیگلری، ام‌البنین غفوری و جبرئیل نوکنده، تهران، پژوهشکده میراث فرهنگی و گردشگری، موزه ملی ایران، ۶۵-۸۲.
- مرادی، حسین، (۱۳۹۸)، «توسعه و گسترش شهری در دوره چهارم شهر سوخته»، به کوشش سید منصور سید سجادی و انریکو اسکالونه مجموعه مقالات شهر سوخته ۲، ۱۳۹۸، تهران، پیشین پژوه، ۱۱۷-۱۳۷.
- Badi'ei, R, 1982, Geography of Iran, Natural Geography, Vol.1, Iqbal pub. Tehran, [In Persian].
- Biscione, R. 1973. Dynamics of an Early South Asian Urbanization: The First Period of Shahr-i Sokhta and its Connections with Southern Turkmenia. In: Norman Hammond

- (ed). *First international conference of South Asian Archaeology* 1973. London. Cambridge University. 105-118.
- Biscione, R. 1974. Relative Chronology and Pottery Connections between Shahr-i Sokhta and Mundigak. Eastern Iran. *Memorie dell'Istituto Italiano di Paleontologia Umana II*: 131-145.
- Biscione, R. 1990. The Elusive of phase 2 of Shahr-i Sokhta. In: M. Tadee (ed). *South Asian Archaeology 1987. Part 1*. Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente: 391-409.
- Caldwell, J. 1967. *Investigation at Tall i Iblis*, Preliminary Report, Illinois Museum.
- De Cardi, B. 1968. Excavation at Bampur. S.E Iran: A Brief Report. *Iran VII*. 135-155.
- Earl, T. 1987. Chiefdoms in Archaeological and Ethnohistorical Perspective. *Annual Review of Anthropology* 16:279-308.
- Foruzanfar, F, 2009, Shahr i Sokhta reports 3 (Excavation at graveyard, anthropological report 1997-2008), RICHT, Tehran, Iran, [In Persian].
- Fouache, E. C, Cosandey. C, Adle. M, Casanova. H, P, Francfort. Y, Madjidzadeh. M, Tengberg. Sajadi. S, Z. Shirazi and A, Vahdati. 2009. A study of the climatic crisis of the end of the Third millennium BC in Southeastern Iran through the Lens of Geomorphology and Archaeology, *Geophysical Research Abstracts* 11. (Abstract).
- Mariani, L. 1992. The Eastern Residential Area at Shahr-i Sokhta. In: Catherine Jarrige (ed). *South Asian Archaeology 1989*. Paris 1992. 181-193.
- Mattews, R and Fazeli Nashli, H, 2022, The Archaeology of Iran from the Paleolithic to the Achaemenid Empire, Routledge World Archaeology, London and New York.
- Moradi, H, 2016, Interaction spheres of Bampur Valley during the prehistoric period (4th and 3rd millennium B.C), PhD thesis, Department of literature and humanities, University of Tehran, Tehran, Iran, [In Persian].
- Moradi, H, 2017, The Archaeology and chronology of chalcolithic and Bronze age in east and north east of Lut desert, Articles on the cultures around the Lut desert, F. Biglari, O. Ghafari and J. Nokandeh, RICHT and Iran National Museum, Tehran, Iran: 65-82, [In Persian].
- Moradi, H, 2018, The Development and Urban Expansion of Shahr i Sokhta at period IV, Archaeology and researches at Shahr I Sokhta 2 (S.M. Seyyed Sajjadi and E. Ascalone) Tehran, Pishin Pajouh: 117-137, [In Persian].
- Piperno, M. and Tosi, M. 1975. The Graveyard of shahr-I Sokhta Iran. *Archaeology* 28(2). July 1975. 186-197.
- Piperno, M. 1976. Grave 77 at Shahr-i Sokhta: Further Evidence of Technological Specialization in the 3rd Millennium B. C. *EAST AND WEST* 26(1-2). 9-14.
- Piperno, M. 1979. Socio-Economic Implications from the Graveyard of Shahr-i Sokhta. In: Maurizio Taddei (ed). *South Asian Archaeology 1977*(1). Naples 1979. 123-139.
- Piperno, M and Salvatori. S, 2007. Recent Results and New Perspectives from the Research at the Graveyard of Shahr-i Sokhta, Sistan, Iran.. *ANNALI* 43. Fascicolo 2. Napoli 1983. 173- 191.
- Sajjadi, S.M.S. 2003. Excavations at Shahr-i Sokhta. First Preliminary report on the Excavations of the Graveyard 1997-2000: *IRAN*. 41. 21-97.
- Sajjadi, S.M.S. 2008. Sistan and Baluchistan Project: *IRAN*. XLVI. 307-334.
- Sajjadi, S. M.S, 2009 a, Shahr i Sokhta Archaeological Report 1, (Excavation at Graveyard 2001-2003), with contribution of M, Zaruri, F, Foruzanfar and Rouhollah Shirazi, RICHT, Tehran, Iran, [In Persian].
- Sajjadi, S. M.S, 2009 b, Khanat Graves of Sistani Leaders in the Protohistoric Period, Abstract of 3rd international conference of MIPS, ICAR, Tehran, Iran, (In Persian)

- Sajjadi, S. M.S, 2011, The First Cities of Iranian Plateau, vol.2, SAMT pub, Tehran, Iran, [In Persian]
- Sajjadi, S.M.S. 2015. Some Preliminary Observations from the new excavations at the graveyard of Shahr-i Sokhta. In C.C.Lamberg-Karlovsky and B.Genito (eds.) *Maurizio Tosi e L'Archeologia come modo di vivere*. AR, London, 665-676.
- Sajjadi, S.M.S. and Moradi. H.2014. Excavation at Buildings Nos.1 and 20 at Shahr-i-Sokhta, *International Journal of the Society of Iranian Archaeologists*1(1). 77-90.
- Sajjadi. S.M.S. and Moradi. H. 2017. Shahr-i Sokhta 2014-2015 Excavations, The new Results in Areas 1, 20. 26 and 28. In: Claudio Grenzi (ed). *Studi di Aerotopografia Archeologica Archeologia Aerea*9/15,149-167.
- Sajjadi, S.M.S and Setare Shahin, 2018, The light and the Fire at Shahr I Sokhta, Iran e Varjavand, vol.1, no.1, Tehran,: 5-18, [In Persian]
- Salvatori, S. 1979. Sequential Analysis and Architectural Remains in the Central Quarter of Shahr i Sokhta . In: Taddei (ed). *South Asian Archaeology1977(1)*. Naples 1979. 141 - 148.
- Salvatori, S. and Tosi, M. 2005. Shahr- i Sokhta Revised Sequence. In: C.Jarrige and V.Lefever(eds). *South Asian Archaeology 2001*. Paris 2-6 July 2001. 281-292.
- Sarianidi , V.I. 1983. The pottery of Shahr-i Sokhta and its Southern Turkmenian connection. In: M.Tosi (ed). *PREHISTORIC SISTAN*, IsMeo, Rome 1983. 183-200.
- Shirazi, R. and Shirazi, Z. 2012. Vegetation Dynamic of Southern Sistan during the Bronze Age: Anthracological Studies at Shahr-i Sokhta. *Iranian Journal of Archaeological Studies* 2:1. 27-37.
- Stein, A. 1937. *Archaeological Reconnaissance in North-Western Indo and South-Eastern Iran*. Mc Millan and Co. Limited. London.
- Tosi, M. 1968. Excavation at Shahr-i Sokhta, a Chalcolitic Settlement in the Iranian Sistan. Preliminary of First Campaign. *East and West* 18, 9-66.
- Tosi, M.1973. The Cultural Sequence of Shahr i Sokhta. *Bulletin of the Asia Institute of Pahlavi University*. Shiraz, 64-80.
- Tosi, M .1984. The Nation of Craft Specialization and its Connection in the Archaeological Record of Early States in the Turanian Basin. In: M.Spriggs(ed). *Marxits Perspectives in Archaeology*. Cambridge. London. 22-52.
- Whitney, J. 2006. Geology, Water and Wind in the Lower Helmand Basin. Southern Afghanistan. Prepared under the auspices of the U.S. Agency for International Development. *Scientific Investigations Report: 2006*. 51-82.



Evolution of Architectural Structure of Towers of Silence from Sasanid to Late Islamic Period

Mehdi Mousavinia¹
(131-153)

Abstract

Archaeological data and textual sources provide information on Zoroastrian burial customs in Iran that could read and investigate in their context. One of these burial customs is burying the body into the towers of silence. This ritual practice canonized in Zoroastrian religious texts such as Vidēvdāt and documented in historical sources and archaeological findings. Beside Central Asia one what comparable to the first generation of towers of silence this funeral practice reported from Sasanid to the Late Islamic period. Although all of these burial structures mentioned as the towers of silence (Dakhma), there are plenty of architectural structures, from the beginning to the Late Islamic period; from the platforms of xwaršēd nigerišn to roofed towers of silence; from rooms of ossuary to central well (sarāda) of towers of silence. This paper has tried to thanks to archaeological findings and historical sources recommend some relative dating on towers of silence. Besides, the formal evolution of these burial structures has investigated from the Sasanid to the Late Islamic period. Hence, there are some questions to answer. 1) How are the continuation and evolution of the architectural structure of towers of silence from the Sasanid to the Late Islamic period? 2) Which elements caused the evolution of the architectural structure of towers of silence? 3) Is it possible to find a relative dating about the date of construction of these burial structures based on the evolution of the architecture of towers of silence? For the answer to these questions, a descriptive-analytical method has used. Field and library studies and comparative studies are the most important methods of this illustration. This study will show towers of silence follow four different architecture methods. The quality of roof covering, the way of exposure, the divide of burial spaces, location of a central well, how to enter to xwaršēd nigerišn places, details of architectural structure and creation of some buildings related to burial are the most important towers of silence diversities factors. There is some reason for these diversities: 1) emigration of Zoroastrian communities to Yazd 2) cultural relation between Iran and India Zoroastrian communities, 3) Maneckji Limji Hataria activities in Iran.

Keywords: Tower of Silence, Architecture, Burial, Xwaršēd Nigerišn, Sasanian Period, Islamic Period.

Received: 31, August, 2020; Accepted: 20, June, 2022

doi
10.22059/jarcs.2021.320017.142996
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
<https://jarcs.ut.ac.ir>

1. Corresponding Author, Email: m.mousavinia@neyshabur.ac.ir
Assistant Professor, Department of Archaeology, University of Neyshabur, Neyshabur, Iran.

Introduction

One of the oldest burial customs in the ancient world is exposure the bodies in the open spaces and burying them after an exposure process. Xwaršēd Nigerišn and Dakhma is a Zoroastrianism name refers to the exposure of a corpse to open air in order to disintegrate the flesh or to be fed upon by scavenging animals and birds. In this burial custom, either the bones were placed inside the ossuaries and buried, or they were left in the location of Xwaršēd Nigerišn. Some evidence of both customs have been documented from Sasanid to Late Islamic period (Huff, 2004; Rahbar, 2007; Mousavinia, 2019; Rahbar, 2019: 318-319).

Burial methods have formed, evolved, or even become obsolete in the long run as a result of various factors such as environmental conditions, historical situations, and contact with other cultures. As it mentioned below, Zoroastrian burial method is no exception to this rule. As a result, for understanding exposure of the body in Zoroastrianism, it seems necessary to study the background of this tradition. This burial method, which has its roots in the prehistoric cultures of Iran, Asia Minor, Levant and Central Asia, is called the secondary burial in the archeological literature of this period (Rezaei et al., 2021:245-270). In the secondary burial method, the corpse is buried first and after some time, the bones are placed in a corner of the grave or the corpse is placed in the open and after the flesh is separated from the bone, it is re-buried or even left without a burial in the exposure place. In this tradition, the human skeletons do not include every bone. This different ritual practice reported from Epipalaeolithic (McAuley, 2013: 8) and Neolithic (Hole and Flannery, 1963: 245-246; Lambert, 1980: 6) to native occupants of Tebet and Hindu Kush (Geiger, 1885: 88). This burial custom entered to Zoroastrian religion and named as Xwaršēd Nigerišn and exposure the corpse at Dakhma and tower of silence (Zand ī Fragard ī Jud-Dēw-Dād, 471, 9:11; Moazemi, 2020: 82).

Some of these burial practices, especially Islamic ones, have done in towers of silence. Four different architectural generations have done in towers of silence from the Sasanid to the late Islamic period (Table 1). In the first generation what documented at Istakhr (Tavakol, 2015: 77-80), Old Dakhme of Kerman and Dakhme of Koohestan (Huff, 2004: 620-623), body put at the highlands and exposed at an open-air (figure 1). In this generation of towers of silence, there is not any evidence of a central well inside the space of these burial structures. As Huff supposed at Old Dakhme of Kerman and Dakhma of Koohestan bone elements collected at the corner of the towers of silence (Huff, 2004: 623). Besides, at Istakhr ones, some evidence of rock ossuary have found next to the tower of silence (Tavakol, 2015: 82-90). Lack of the wall in Sasanid tower of silence in Istakhr and present of the wall in Yazd, Kerman and Ray have shown insecurity in the last ones what as Jackson mentioned correctly (2008: 495) could be related to radical Muslims. This generation of burial structures dated from the Sasanid to the Early Islamic period. It is plausible if thought this burial custom have done based on Vidēvdāt instructions. In the second generation what reported from Bandiān and Tappeh Galeh Khalachan, the body has exposed in a roofed space (figure 2). Some evidence of dome have discovered from archaeological excavations in these sites (Rahbar, 2007: 455-473; Mousavinia, 2019: 399-403). There is no evidence of central well in this generation of towers of silence. Example of such burial custom reported at Gelalak and Saleh-Davud (Rahbar, 2007: 468). There is a different burial custom in towers of silence that did not canonize in Zoroastrian religious texts. Thanks to archaeological data, this generation dated to the Sasanid period and interestingly continued to the Mid-Islamic period. Third generation of towers of silence documented with Rahbar excavation at Turk Abad (2019: 317-348) and Rashid al-Din Hamadani report (1977: 60). Differently in this burial structure, body exposed at the centre of the tower of silence and bone elements put into around rooms (figure 3). 30 ossuary rooms have found in archaeological excavations of Turk Abad (Rahbar, 2019: 318-319). These burial practices reported from Ardakan and

dated to the Mid-Islamic period. This burial custom has practised after the emigration and inhabitation of the Zoroastrian community to Yazd. The last generation illustrated at Dārāb Hormazyār's Rivāyat (Hormazyar Framarz, 1932: 102-108; Darab Hormaztar, 1996: 104) and reported from Isfahan, Yazd and Kerman (figure 4). Central well and exposure of the body inside the towers of silence are two important characteristics of this burial custom in Iran. Thanks to Dārāb Hormazyār's Rivāyat book this generation has practised after some communications between Iran and India Zoroastrian communities. Although some protests (Ringers, 2011: 153) this generation has refined by Maneckji in the Qajar period (figure 5). In this last refined what visible in Maneckji of Yazd, Maneckji of Kerman and Sharif Abad, some burial structures have built next to towers of silence. Besides, inside towers of silence separated into three-space to bury the men, women and children etc (Enayatizadeh and Amouzegar, 2018: 99). Although some towers of silence reported in Central Asia (Abdullaev, 2014: 309), the oldest sample of these burial customs in Iran dated to the Sasanid period. Besides, interestingly most of these burial structures in Iran dated to the Islamic period. In this period samples of Pre-Islam continued and Islamic ones created after emigration, inhabitation and finally communications between Zorostrain societies. These burial customs continued in Iran and affected by religious intellectual movements in the Mid-19th century.

تحول ساختار معماری برج‌های خاموشی از دوره ساسانی تا سده‌های متأخر اسلامی

سیدمهدی موسوی نیا^۱

استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه نیشابور، نیشابور، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

علمی - پژوهشی

چکیده

یکی از سنت‌های تدفینی در آئین زردشتی واگذاری و دفن مردگان در برج‌های خاموشی است. در این شیوه تدفین که ریشه‌های آن به فرهنگ‌های پیش از تاریخ لوانت، آسیای صغیر و ایران بازمی‌گردد، جسد در فضای باز و یا در سازه‌های مرتبط با تدفین قرار می‌گیرد و پس از جدا شدن گوشت از استخوان، یا در محل باقی می‌ماند و یا در قالب تدفین ثانویه استخوان متوفی مجدداً دفن می‌گردد. با اینکه این سنت تدفین در ذیل عنوان واحد برج‌های خاموشی دسته‌بندی می‌شوند از منظر ویژگی‌های معماری تفاوت‌هایی بنیادین با یکدیگر دارند. در تحقیق حاضر تلاش می‌شود با استناد به متون نوشتاری و داده‌های باستان‌شناسی، ضمن تاریخ‌گذاری نسبی برج‌های خاموشی، تحولات شکلی این ساختارهای تدفینی از دوره ساسانی تا سده‌های متأخر اسلامی ارزیابی گردد. با این نگاه سه پرسش قابل طرح است: (۱) ساختار معماری برج‌های خاموشی از دوره ساسانی تا سده‌های متأخر اسلامی تا چه اندازه ادامه داشته و تا چه میزان تحول‌یافته است؟ (۲) چه عواملی در تحولات ایجادشده در ساختار معماری برج‌های خاموشی مؤثر بوده است؟ (۳) آیا می‌توان با استناد به این تحولات، راجع به تاریخ ساخت این فضاهای تدفینی گمانه‌هایی نسبی ارائه نمود؟ به منظور پاسخ به پرسش‌های فوق از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است. مطالعات میدانی و کتابخانه‌ای به همراه بررسی مقایسه‌ای مهم‌ترین روش‌های گردآوری اطلاعات در تحقیق پیش رو است. تحقیق حاضر نشان می‌دهد برج‌های خاموشی از چهار الگوی متفاوت معماری تبعیت می‌کنند؛ کیفیت پوشش سقف، نحوه عرضه داشت جسد، تفکیک فضاهای تدفین، موقعیت استودان، نحوه ورود به فضای خورشید نگرشی، جزئیات ساختار معماری و ایجاد ساختارهای مرتبط با تدفین از مهم‌ترین شاخص‌های تمایز برج‌های خاموشی در تاریخ ایران است. تفاوت‌هایی که ریشه برخی از آنها را می‌توان به (۱) مهاجرت و تجمع زردشتیان در یزد و کرمان، (۲) مراودات زردشتیان ایران و هندوستان و (۳) اقدامات مانکجی لیمجی هاتریا در ایران نسبت داد.

واژه‌های کلیدی: برج خاموشی، معماری، تدفین، خورشید نگرشی، دوره ساسانی، دوره اسلامی.

۱. مقدمه

یکی از قدیمی‌ترین سنت‌های تدفینی در دنیای باستان قرار دادن اجساد مردگان در فضای باز و سپس دفن و یا نگهداری استخوان متوفی در استودان است. شواهد این سنت تدفینی از فراپارینه سنگی (McAuley, 2013: 8) و نوسنگی (Hole and Flannery, 1963: 245-246; Lambert, 1980: 6) تا به امروز (Geiger, 1885: 88) گزارش شده است. این سنت تدفینی که در روایات زردشتیان به خورشید نگرشی (Xwaršēd Nigerišn) معروف است (Zand ī Fragard ī Jud-Dēw-Dād, 471, 9:11) بعدتر وارد آئین زردشتی گردید. ساختارهای موسوم به برج‌های خاموشی، شکل تحول‌یافته و نهایی نمونه‌های اولیه فضاهای خورشید نگرشی فرض شده‌اند؛ سازه‌های بدون تزئین و مدوری که اغلب روی بلندی‌ها و با مصالح بوم‌آورد ساخته شده‌اند. با اینکه این سازه‌های تدفینی در ذیل عنوان کلی دخمه یا برج خاموشی طبقه‌بندی می‌شوند، از لحاظ ماهوی تفاوت‌های آشکاری با یکدیگر دارند؛ به نحوی که برخی از این فضاهای تدفینی مسقف هستند و احتمالاً خورشید

نگرشی در درون آنها انجام نمی‌شده است؛ تنوع در ساختار معماری وجه دیگری از این فضاهای تدفینی در آئین زردشتی است. در کنار ارزیابی وجوه معماری، بحث تاریخ‌گذاری از دیگر مسائل غامض در بررسی برج‌های خاموشی در ایران است. با آنکه تأثیر شهر آی خانم بعد از عزیمت یونانیان به مکانی برای خورشید نگرشی تبدیل شده بود (Bernard, 1978: 440-441; Frye, 1984:190) و به‌رغم کشف برج‌های خاموشی از سده اول و دوم ق.م در خوارزم (Abdullaev, 2000: 115-120; Suleymanov, 2000: 115-120) و برج خاموشی از اواخر دوره ساسانی (۶۵۱-۲۲۴ م.) در بندیان (Rahbar, 2007: 455-473)، برخی این سنت معماری را بدعتی از دوره اسلامی در آئین زردشتی می‌دانند (Boyce, 1975: 328؛ موله، ۱۳۶۳: ۵۷) و راجع به کاربرد تدفینی برخی نمونه‌های پیش از اسلام آن به دیده تردید می‌نگرند (Gignoux, 2008: 163-174). در تحقیق حاضر تلاش می‌شود به ارزیابی ارتباط سنت خورشید نگرشی با برج‌های خاموشی و کیفیت تحول ساختار معماری این سنت تدفینی از دوره ساسانی تا سده‌های متأخر اسلامی پرداخته شود. گمانه‌زنی راجع به عوامل مؤثر در تحول ساختار معماری برج‌های خاموشی و تاریخ‌گذاری نسبی آنها با استناد به متون نوشتاری و داده‌های باستان‌شناسی از دیگر اهداف تحقیق پیش رو است.

۲. پیشینه تحقیق

یکی از شیوه‌های تدفین در آئین زردشتی، خورشید نگرشی و جمع‌آوری و نگهداری استخوان متوفی در استودان است. به‌رغم دیرینگی این سنت تدفینی از پیش از تاریخ تا سده‌های متأخر اسلامی (رضایی و دیگران، ۱۴۰۰)، نمونه‌های متأخرتر و زردشتی این سنت تدفینی در برج‌های خاموشی انجام می‌گیرد. مری بویس ضمن شرح مراسم تدفین در آئین زردشتی، به اختصار مشخصات معماری برج‌های خاموشی را معرفی کرده است (Boyce, 1974: 3-9). یک دهه بعد لئو ترومپلمن با پیش‌فرض برج‌های خاموشی یزد و کرمان و بدون ارائه شاهی قانع‌کننده، گمان می‌برد تل خندق سرمشهد یک برج خاموشی از دوره ساسانی است (Trumpelmann, 1984: 329). بعدتر ولفرام کلایس برج خاموشی ری را اندکی پس از متروکه شدن به اختصار معرفی کرد (Kleiss, 1987: 369-372). قدیر افروند و خسرو پوربخشنده نیز در ضمن بررسی باستان‌شناسی شهرستان ری، برج خاموشی ری را از منظر ویژگی‌های معماری به اختصار بررسی نمودند (افروند و پوربخشنده، ۱۳۸۱: ۶۲). آنها در بخشی از گزارش، تصویری از یک چاه مستطیل شکل در بیرون برج خاموشی ارائه می‌دهند و گمان می‌کنند استودان است (همان: ۶۴). با توجه به قرارگیری چاه در بیرون برج خاموشی، نمی‌توان راجع به کاربری پیشنهادی با اطمینان اظهار نظر نمود. هم‌زمان در یزد علیرضا حصار نوی و فرزانه خانلرخانی برج‌های خاموشی یزد را توصیف و معرفی کردند (حصار نوی و خانلرخانی، ۱۳۸۱). دیتریش هوف نیز ضمن اشاره به انجام خورشید نگرشی در بلندای کوه‌ها بدون نیاز به ایجاد ساختارهای معماری، تنها نمونه توأم با معماری این سنت تدفینی در پیش از اسلام را در دامنه جنوب‌غربی کوه بیشاپور می‌داند. وی سکوه‌های کم ارتفاع این ساختار را نمونه متقدم پاوی‌ها تلقی می‌کند و آن را شبیه مکان‌های خورشید نگرشی می‌داند (Huff, 2004:595). هوف در ادامه به توصیف باستان‌شناسی برج‌های خاموشی یزد، کرمان و ری پرداخته است.

(ibid: 618-630). کمی بعد نسیم علیپور ضمن بررسی آئین تدفین زردشتیان، برج خاموشی چم را از منظر مشخصات معماری بررسی نمود (علیپور، ۱۳۸۵). بعدتر مهدی رهبر با کاوش در بندیان، نوع تکامل‌یافته‌ای از این ساختارهای تدفینی، مربوط به اواخر دوره ساسانی را معرفی نمود (Rahbar, 2007: 455-473). کمی بعد علیرضا حصار نوی ضمن توصیف مشخصات معماری دخمه کاوس، این ساختار تدفینی را به عنوان قدیمی‌ترین نمونه برج خاموشی ایران معرفی نمود. وی با نقل‌قول غیرمستقیم از یک باستان‌شناس هندی، این دخمه را مربوط به ۱۰۰۰ الی ۱۵۰۰ سال پیش می‌داند و با استناد به ابعاد خشت‌های دیوار شمال دخمه و مقایسه آن با ابعاد آجرهای ساسانی، گمان می‌برد این ساختار تدفینی مربوط به پیش از اسلام و یا صدر اسلام است (حصار نوری، ۱۳۹۱: ۳۱-۳۳). به نظر می‌رسد نقل‌قول از باستان‌شناس هندی و شباهت ابعاد خشت‌های دیوار شمالی با آجرهای دوره ساسانی، نمی‌تواند مبنای صحیحی برای تاریخ‌گذاری دخمه کاوس باشد. رویا شینی غلامپور، داریوش حیدری بنی و محمدمهدی کریم نژاد نیز با تمرکز بر دو برج خاموشی مانکجی لیمجی هاتریا و گلستان بانو، برج‌های خاموشی یزد را از منظر ساختار معماری و تاریخ ساخت مطالعه کردند (شینی غلامپور و دیگران، ۱۳۹۳: ۶۷-۷۹). تاریخ‌های پیشنهادی برای برخی از این برج‌های خاموشی مانند کاوس، دیلم و ترک آباد قابل نقد و ارزیابی مجدد است. بعدتر مهدخت فرجامی راد ضمن شرح نمونه بیشاپور ذیل عنوان سکوی کنده‌شده در صخره (Rock Cut Platform)، طرح بازسازی‌شده‌ای از آن ارائه داد (Farjamirad, 2015: 27 and 348: fig 16). ابوذر توکل نیز در رساله کارشناسی ارشد خود سه برج خاموشی سکو مانند مستطیل شکل از دوره ساسانی در کوه حسین معرفی نمود (توکل، ۱۳۹۴) که نمود عینی عرضه داشت جسد در بلندای کوه‌ها و خورشید نگرشانی در فضای آزاد است. بعدتر مهدی موسوی نیا در سال ۱۳۹۵ با کاوش در تپه قلعه خلچان تفرش یک برج خاموشی مسقف از سده‌های میانه اسلامی کشف کرد (موسوی نیا، ۱۳۹۷: ۳۹۹-۴۰۳) و یک سال بعد مهدی رهبر با کاوش در ترک آباد اردکان نمونه دیگری از برج‌های خاموشی سده‌های میانه اسلامی را معرفی نمود (رهبر، ۱۳۹۸: ۳۱۷-۳۴۸). کمی بعد ایرج عنایتی زاده و ژاله آموزگار تلاش کردند برج‌های خاموشی ایران و هندوستان را با نگاهی تطبیقی بررسی کنند (عنایتی زاده و آموزگار، ۱۳۹۶: ۹۳-۱۰۸). به رغم وجود چهار سنت متفاوت معماری در برج‌های خاموشی ایران، در این تحقیق تنها از دو سنت معماری نام برده شده است: برج‌های خاموشی که «به‌طور طبیعی بر دیوار کوتاه کوه شکل گرفته بود» و «دخمه که بیشتر به دخمه برج شناخته می‌شود» (همان: ۹۷). در ادامه منصور خواجه‌پور و زینب رئوفی، با هدف ارائه راهکارهایی برای باززنده‌سازی برج‌های خاموشی ایران، به اختصار دخمه قدیمی و برج خاموشی مانکجی کرمان را معرفی کردند (خواجه پور و رئوفی، ۱۳۹۷: ۵۳-۶۴). رسول احمدی و رضا مهرآفرین نیز گمان بردند سازه سنگی زیزگان قم یک برج خاموشی اشکانی-ساسانی است (احمدی و مهرآفرین، ۱۳۹۹: ۱۱-۱۳). با عنایت به کمبود شواهد باستان‌شناسی و وجود بقایای معماری در فضای درون این سازه (همان: ۱۱)، به نظر راجع به کاربری تدفینی این محوطه باید با احتیاط بیشتری اظهارنظر نمود. به علاوه، بر خلاف نظر نویسندگان که زیزگان را «کاملاً قابل مقایسه با دخمه‌های مدور ری، بندیان درگز و دخمه‌های واقع در شهر یزد» می‌دانند (همان: ۱۲)، چنین تشابهی در عمل دیده نمی‌شود. ملیکا حیدری،

رضا مهرآفرین و کارلو چرتی نیز اخیراً به بررسی تحولات ایجادشده در شیوه‌های تدفین زردشتیان ایران و هندوستان پرداخته‌اند (حیدری و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۶۴-۲۴۱).

۳. بیان مسئله

از میان سنت‌های تدفینی در ایران پیش از اسلام، دخمه‌گذاری و واگذاری اجساد در فضای باز در متون مذهبی زردشتی توصیه شده است. دخمه در وندیداد به عنوان مکان خورشید نگرشی و محل واگذاری اجساد در فضای باز معرفی گردیده است (وندیداد، فرگرد ۶: ۱۰۶-۱، دارمستتر، ۱۳۸۴: ۱۸۰-۱۳۲). به رغم تأکید متون مذهبی زردشتی به سنت خورشید نگرشی و تلاش برای ارائه الگویی یکسان از دفن زردشتیان، داده‌های باستان‌شناسی تنوعی از سنت‌های تدفینی را نشان می‌دهند. این تنوع، در ساختار معماری برج‌های خاموشی نیز قابل مشاهده است. از نمونه‌هایی بدون ساخت‌وسازهای گسترده معماری تا نمونه‌هایی مسقف؛ از مواردی با استودان‌های اتاق مانند پیرامونی تا شواهدی با استودان‌هایی در مرکز برج‌های خاموشی. با این مقدمه از یک طرف فهم تحولات معماری برج‌های خاموشی از دوره ساسانی تا سده‌های متأخر اسلامی حائز اهمیت است و از طرف دیگر درک عوامل مؤثر در این تغییرات شایسته مباحثه است. تاریخ ساخت و جغرافیای قرارگیری برج‌های خاموشی نیز می‌تواند همچون فانوسی بر تاریکای ساختار معماری تدفینی زردشتیان روشن‌گر باشد. آیا می‌توان گمان برد با عنایت به استمرار (۱) برج‌های خاموشی مسقف و (۲) شکل‌گیری نمونه‌هایی با اتاق‌های استودان در سده‌های میانه اسلامی، ریشه بخشی از این تغییرات معماری به تحولات سیاسی- اجتماعی این سده‌ها گره خورده باشد؟ تجمع زردشتیان در یزد و کرمان چه تأثیری در قالب‌مند کردن الگوهای تدفین در سده‌های میانه اسلامی داشته است؟ مراودات زردشتیان ایران و هندوستان چه سهمی در این تحولات داشته است؟ موردی که با اطمینان بیشتر می‌توان در آن‌سوی چرایی‌هایی مؤثر در تحولات معماری برج‌های خاموشی در سده‌های متأخر اسلامی عنوان کرد. چه اینکه نقش مانکجی لیمجی هاتریا (۱۱۹۲-۱۲۶۹ ه.ق)، سفیر پارسیان بمبئی در ایران در اصلاح آخرین نسل برج‌های خاموشی ایران بدیهی به نظر می‌رسد.

۴. بررسی تاریخی مفهوم دخمه و سنت خورشید نگرشی

واژه اوستایی دخمه (Daxma) به معنای قبر از ریشه هندواروپایی Dhmbh به معنای دفن کردن گرفته شده است (Hoffmann, 1965: 238; Boyce, 1975: 326). برخی نیز ریشه این واژه را Dag به معنای آتش زدن می‌دانند (دهخدا: ۱۳۴۰: ۲۸۸-۲۹۰؛ معین ۱۳۷۵: ۱۴۹۹). این واژه ضمن حفظ معنای قبر، برای شناخت گونه‌ای از سنت دفن زردشتیان که با خورشید نگرشی معنا می‌یابد نیز به کار می‌رود. هرودوت به خورشید نگرشی در دوره هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ ق.م.) اشاره می‌کند و این رسم را مخصوص مغان می‌داند. به گفته وی مغان اجساد مردگان را در معرض سگ‌ها و پرندگان می‌گذاشتند تا آنها را بخورند و استخوان‌های آنها را دور می‌ریختند (Herodotus, Histories: I: 140; Godley, 1920: 179). استرابو نیز به رواج این سنت در میان مغان شرق ایران در دوره اشکانی (۲۲۴-۲۴۷ ق.م.) اشاره می‌کند (جغرافیای استرابو، ۲۱-۳-۱۵، صنعتی‌زاده، ۱۳۸۲: ۳۲۷). در وندیداد، از دخمه‌گذاری و خورشید نگرشی به

عنوان سنت تدفینی رایج بین زردشتیان نام می‌برد (وندیداد، فرگرد ۶، دارمستتر، ۱۳۸۴). به علاوه، به گمان بویس دخمه در وندیداد به معنای قبر و آرامگاه نیز به کار رفته است (Boyce 1975: 326). واژه دخمه بر روی برخی از گورنوشته‌های دوره ساسانی و سده‌های نخست اسلامی دیده می‌شود که در معنایی عام می‌توان آن را قبر ترجمه کرد (Huff, 2004: 596).

در متون نوشتاری دوره اسلامی دخمه به دو معنای فوق به کار رفته است. به علاوه، در برخی متون بدون اشاره به واژه دخمه، به سنت خورشید نگرشی در دوره اسلامی اشاره می‌کند. در یکی از متن‌های به جای مانده از محمد بن کرام (متوفی ۲۵۵ هـ) بنیان‌گذار فرقه کرامیه در پاسخ به گناه خوردن شراب به خورشید نگرشی اشاره شده است: «... او را باید درون آتشکده مجوس انداخت تا طعمه پرندگان شود» (Zysow, 1988: 583). در اخبار الطوال دینوری دخمه به معنای قبر آمده است. وی در ضمن اشاره به مرگ خسرو پرویز توسط یزدک مرزبان شیرویه می‌نویسد: «... جسد پرویز را در دخمه‌ای دفن کرد و بازگشت و دستور داد آن جوان را کشتند» (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۴۱). در شاهنامه دخمه به معنای قبر آمده است (فردوسی، ۱۳۷۹، پادشاهی نوذر، بند ۳۵۰، بیت ۵: ۱۱):

ز بهر پدر زال با سوگ و درد بگوراب اندر همی دخمه کرد

نظام الملک دخمه را با واژه ستودان، به معنای قبر آورده است: «در شهر ری بزرگوار فخرالدوله که صاحب عباد وزیر او بود گبری بود توانگر که او را بزرجمید گفتندی و بر کوه طبرک ستودانی کرد از جبه خویش و امروز برجایست» (نظام الملک، ۱۳۴۴: ۱۸۷). ثعالبی در ذیل عنوان خاتمه کار شیرویه دخمه را به معنای قبر آورده است: «شیرویه از مرگ شیرین مهموم و مغموم شد و امر داد او را بهمان حال که بود با جسد پرویز باقی گذارند و درب دخمه را ببندند و چنان کردند» (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۳۵۱). ابوریحان بیرونی در التفهیم دخمه را معادل قبر آورده است: «حکایت کرده‌اند که در زمان منصور عباسی شخصی به دخمه یکی از پادشاهان ایران راه یافت که تاجی مرصع گران بها بر سر داشت ...» (بیرونی، ۱۳۶۲: ۶۹). نویسنده مجمل‌التواریخ و القصص در ضمن اشاره به دوره پادشاهی بهمن آن را معادل قبر آورده است: «پس قصد کرد که دخمه‌ی سام و رستم خراب کند و تن‌ها و کالبد ایشان را بسوزاند تا باز باطل کرد» (۱۳۷۸: ۴۵). مرتضی بن داعی حسنی رازی در تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام آن را معادل مکانی برای خورشید نگرشی آورده است. وی در ضمن اشاره به آئین زردشتی می‌نویسد:

«... مرده را نشویند و در گور نکنند. بعضی جای‌های فراخ کرده باشند عظیم و آن را دخمه خوانند چون یکی بمیرد ریسمانی بگیرند و مرده را بدان محکم در آن جامه که در آن مرده باشد بی کفن او را بدان دخمه اندازند و بعد از دو روز با سر وی شوند اگر کلاغ یا مرغی دیگر چشم وی بیرون آورده باشد گویند از اهل بهشت است و اگر نیاورده باشد گویند از اهل دوزخست ...» (حسنی رازی، ۱۳۶۴: ۲۱).

رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ آن را معادل قبر گرفته است: «در سیستان دخمه‌ای ساخت و رستم را در آنجا دفن کرد» (فضل‌الله همدانی، ۱۳۹۲: ۵۵۹). عبدالله ابن عمر بیضاوی در نظام‌التواریخ در ضمن اشاره به دوره گشتاسب بن لهراسب، به دخمه‌گذاری چنین اشاره می‌کند: «و گورهای اهل عجم که پیش از اسلام بوده‌اند بر سه گونه باشد: بعضی در غارها و دخمه‌ها که در کوه‌ها ساخته‌اند و چندی در پائین کوه‌ها نهاده‌اند و سنگ بسیار بر آن ریخته چنان‌که تل گشته و بعضی دیگر در خننها نهاده‌اند و خنن را در زمین تعبیه کرده» (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۲۶).

بعدتر از سده نهم هجری، متأثر از تبادلات فرهنگی زردشتیان ایران و هندوستان، دخمه با معنای دخمه‌گذاری و خورشید نگرشی به کار رفت و در آثار سیاحان اروپایی عصر صفوی (۱۱۱۴-۸۸۰ هـ) (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۱۶؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۸۰؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۱۵۶۲-۱۵۶۳؛ تاورنیه، ۱۳۸۳: ۱۰۲-۱۰۳) تا قاجار (۱۳۰۴-۱۱۷۵ هـ) (دالمانی، ۱۳۳۵: ۸۰۳؛ دیولافوا، ۱۳۷۱: ۱۴۸-۱۴۶؛ اورسول، ۱۳۸۲: ۳۰۳؛ فووریه، ۱۳۸۵: ۱۹۰؛ جکسن، ۱۳۸۷: ۴۹۵) بازتاب یافت. امروزه زردشتیان به این سنت تدفینی دادگاه، پارسیان هندوستان دخو و روایات زردشتیان خورشید نگرشی می‌گویند (Zand ī Fragarad ī Jud-Dēw-Dād, 471, 9:11; Moazemi, 2020: 82). برج خاموشی نیز اصطلاحی است که اولین بار توسط رابرت مورفی روزنامه نگار بریتانیایی در نیمه اول سده نوزدهم م. به دخمه‌های زردشتیان اطلاق گردید و همچنان رواج دارد (Modi, 1937: 67). با اینکه این سنت تدفینی در اواسط سده نوزدهم میلادی در ایران خاتمه یافت (Ringer, 2011: 189-192) امروزه همچنان در میان برخی از مردمان فلات تبت و بومیان جبال هندوکش در استان نورستان افغانستان ادامه دارد (Geiger, 1885: 88).

۵. آریایی‌ها و نسل اول برج‌های خاموشی

نسل اول برج‌های خاموشی قدیمی‌ترین نسل این ساختارهای تدفینی در آئین زردشتی است. به رغم قدمت این گروه از برج‌های خاموشی، شواهد باستان‌شناسی اندکی از آنها به جای مانده است. احتمالاً این مورد به دلیل عدم نیاز به ایجاد ساختار مشخص معماری و محصور نمودن فضاهای خورشید نگرشی بوده است. نمونه این برج‌های خاموشی در (۱) کوه حسین استخر (توکل، ۱۳۹۴: ۸۰-۷۷، ۲) دخمه کوهستان یزد، (۳) دخمه قدیمی کرمان (Huff, 2004: 620-623) و (۴) ری (نظام الملک، ۱۳۴۴: ۱۸۷) گزارش شده است. احتمالاً نمونه اشاره شده در تواریخ هرودوت (Herodotus, Histories: I: 140; Godley, 1920: 179) و جغرافیای استرابو (جغرافیای استرابو، ۲۱-۳-۱۵، صنعتی‌زاده، ۱۳۸۲: ۳۲۷) نیز نماینده این نسل از برج‌های خاموشی در ایران است. به‌علاوه، این سنت تدفینی همانی است که امروزه میان بومیان فلات تبت و جبال هندوکش رایج است (Geiger, 1885: 88). احتمالاً فرم ابتدایی این برج‌های خاموشی بدون عناصر معماری بوده و خورشید نگرشی در بلندای کوه‌های لم‌یزرع و دور از آبادی، بدون نیاز به ایجاد فضاهای معماری انجام گرفته است. با استناد به نمونه‌های موجود، فقدان پیچیدگی معماری و سادگی ساختار تدفینی مشخصه این نسل از برج‌های خاموشی است. در برخی نمونه‌ها همانند استخر، تدفین روی یک سکوی سنگی کم ارتفاع مستطیل شکل انجام گرفته است و در نمونه‌های دیگر مانند برج‌های خاموشی کرمان، یزد و ری تدفین در زمین‌های لم‌یزرع واقع در بلندای کوه‌ها به صورت طبیعی انجام شده و در نهایت با یک ورودی و حصار محدود شده است (تصویر ۱). احتمالاً در نمونه استخر استخوان متوفی پس از خورشید نگرشی درون استودان‌ها قرار گرفته است؛ چه اینکه امروزه در پیرامون این برج خاموشی شواهدی از چند استودان مشاهده شده است (توکل، ۱۳۹۴: ۹۰-۸۲). هوف گمان برده است در برج خاموشی کوهستان، استخوان‌ها در بخشی از فضای درون آن جمع آوری شده است (Huff, 2004: 623). این فرضیه منطقی به نظر می‌رسد؛ چه اینکه هانری رنه دالمانی در شرح برج خاموشی ری نیز به چنین روشی برای جمع‌آوری استخوان‌ها اشاره

کرده است (دالمانی، ۱۳۳۵: ۸۱۲). به لطف گزارش ابودلف خزر جی و نظام الملک اطلاعات محدودی راجع به برج خاموشی اوایل دوره اسلامی ری در دست است: (۱) مربوط به دوره آل بویه ری (۳۲۰-۴۴۷ هـ. است؛ ۲) در کوه طبرک قرار گرفته است؛ (۳) ورودی نداشته است؛ (۴) برای ورود به آن از نردبان استفاده شده است و (۵) رو باز بوده است (ابودلف خزر جی (۱۹۷۰: ۷۶-۷۵؛ نظام الملک، ۱۳۴۴: ۱۸۷). این ویژگی‌ها به علاوه اصلاحات دوره قاجار بعدتر در سفرنامه سیاحان اروپایی (دالمانی، ۱۳۳۵: ۸۰۳؛ دیولافوا، ۱۳۷۱: ۱۴۸-۱۴۶؛ اورسول، ۱۳۸۲: ۳۰۳؛ فووریه، ۱۳۸۵: ۱۹۰؛ جکسن، ۱۳۸۷: ۴۹۵) و گزارش کلایس (Kleiss, 1987: 369-382) آمده است.

این نسل از برج‌های خاموشی از دوره ساسانی گزارش شده و تا دوره اسلامی نیز ادامه داشته است. شاید بتوان نمونه‌های محصور این برج‌های خاموشی را به دوره اسلامی تاریخ‌گذاری نمود. چه اینکه نظام الملک در ضمن شرح برج خاموشی ری، به محصور بودن آن اشاره می‌کند (نظام الملک، ۱۳۴۴: ۱۸۷) و آبراهام ویلیامز جکسن در چرایی آن به نقل از زردشتیان مقیم تهران می‌نویسد: «می‌ترسند مسلمانان آنجا را بی‌حرمت کنند» (جکسن، ۱۳۸۷: ۴۹۵). لذا شاید بتوان گمان برد محصور نمودن این برج‌های خاموشی به دلیل فشارهای سیاسی- اجتماعی مسلمانان و جلوگیری از بی‌حرمتی آنها به اجساد زردشتیان بوده است.



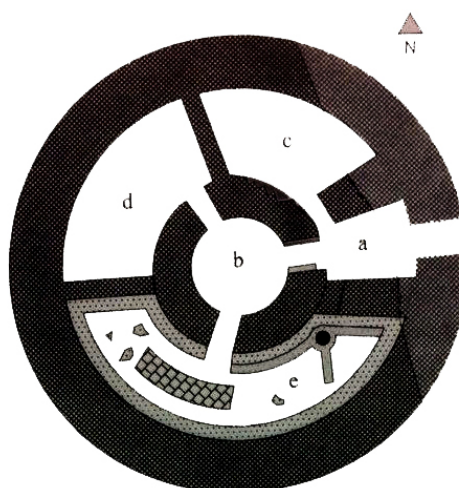
تصویر ۱: دورنمایی از برج خاموشی کوهستان یزد که در مجاور برج خاموشی مانکجی واقع شده است (Huff, 2004: Pl. X/24).

Figure 1. A perspective of Koohestan tower of silence next to Maneckji one (Huff, 2004: Pl. X/24).

۶. بندیان و نسل دوم برج‌های خاموشی

از نسل دوم برج‌های خاموشی تا به امروز دو نمونه گزارش شده است: (۱) برج خاموشی بندیان هم‌زمان با خسرو اول ساسانی (۵۳۱-۵۷۹ م.) (Rahbar, 2007: 455-473) و (۲) برج خاموشی تپه قلعه خلچان تفرش از سده‌های میانه اسلامی (موسوی نیا، ۱۳۹۷: ۳۹۹-۴۰۳). در این نسل از برج‌های خاموشی، جسد درون یک فضای مسقف قرار می‌گیرد و به تدریج تجزیه می‌شود. کشف شواهدی از برش استخوان در

تپه قلعه خلچان تلویحاً نشان می‌دهد در بدنه مسقف برج خاموشی، روزنه‌هایی برای خورشید نگرشی ایجاد شده است (Sołtysiak and Mousavinia, 2018: 46-54). به دلیل عدم کشف استودان در این نسل از برج‌های خاموشی، از نحوه نگهداری از استخوان‌های متوفی اطلاعاتی در دست نیست. در نمونه بندیان فضای تدفین دارای پیچیدگی‌های معماری بیشتری است. در این ساختار تدفینی فضاهای معماری شامل حصار مدور پیرامونی، ورودی اصلی (a)، سازه مدور تقسیم کننده فضا (b)، انبار؟ (c)، خيله؟ (d) و فضای اصلی (e) شامل سکوی مرکزی، سکوی پیرامونی، کانال انتقال مایعات جسد و چاه است که توسط سه ورودی به یکدیگر مرتبط می‌شوند (تصویر ۲). فضای اصلی بر خلاف دیگر فضاهای برج خاموشی که با گل اندود شده بودند، با گچ اندود شده است. آن گونه که کاوشگر اشاره می‌کند کشف خشت‌های اریب و عمودی با اثر انگشت در فضای درون این ساختار تدفینی نشان می‌دهد برج خاموشی بندیان مسقف بوده است (Rahbar, 2007: 460). همان گونه که اشاره گردید این مورد چند سده بعد در تپه قلعه خلچان دیده می‌شود. این ساختار تدفینی مشتمل بر یک حصار، یک ورودی، دو برج دیدبانی و فضای اصلی مدور و تدفینی در مرکز محوطه است. کشف چهار پایه تاق و بقایای لاشه‌سنگ‌های اریب انباشت شده در کف فضای اصلی نشان می‌دهد این برج خاموشی مسقف بوده است (موسوی نیا: ۱۳۹۷: ۳۹۹-۴۰۰). با اینکه برج خاموشی تپه قلعه خلچان از منظر شکل هندسی و پوشش سقف شبیه نمونه بندیان است، تفاوت‌هایی نیز با نمونه متقدم خود دارد. در بندیان برج خاموشی در دشت ساخته شده است؛ در حالی که در تپه قلعه خلچان بستر صخره‌ای محوطه به اندازه دلخواه کنده شده و تدفین در درون کنده‌مان مدور انجام گرفته است. به علاوه، فضاهای a، b، c و d بندیان، در تپه قلعه خلچان دیده نمی‌شود و تنها فضای e در نمونه متأخر ادامه یافته است. سکوی مرکزی و سکوه‌های پیرامونی بندیان در تپه قلعه خلچان به صورت دو سطح شیب‌دار در پیرامون چاله مرکزی تداوم یافته است.

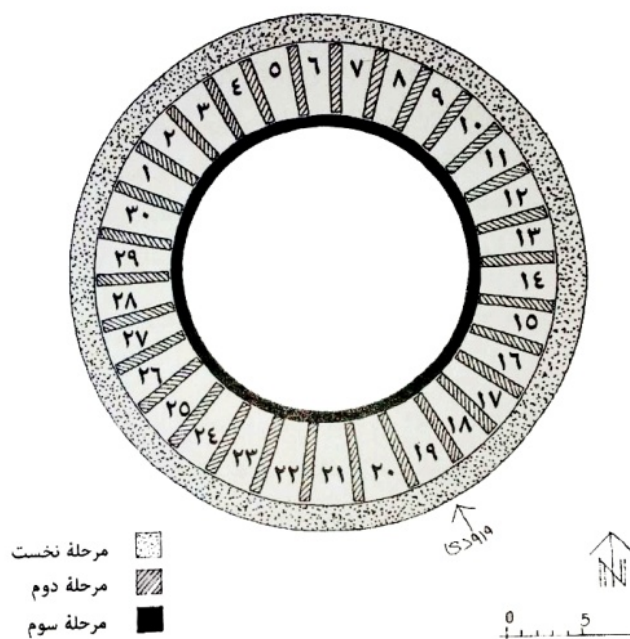


تصویر ۲: پلان برج خاموشی بندیان درگز (Rahbar, 2007: fig 9).
Figure 2. Plan of Bandiān tower of silence (Rahbar, 2007: fig 9).

کانال انتقال مایعات در بندیان در نمونه اخیر سطح شیب‌داری است که مایعات انسانی را پس از تجزیه به چاله مرکزی منتقل می‌کند. چاه فضای e در بندیان نیز به نحوی مشابه در چاله مرکزی تپه قلعه خلچان تکرار شده است. در نهایت اندود گچ در فضای e بندیان به صورت شفته آهک در تپه قلعه خلچان تحول یافته است. فقدان ورودی به فضای اصلی در تپه قلعه خلچان وجه دیگری از تفاوت این برج خاموشی با نمونه بندیان است (Rahbar, 2007: 455-473؛ موسوی نیا، ۱۳۹۷: ۴۰۳-۳۹۹). موردی که بعدتر در برج خاموشی ری مربوط به نسل سوم برج‌های خاموشی تکرار شده است (نظام الملک، ۱۳۴۴: ۱۸۷).

۷. ترک آباد و نسل سوم برج‌های خاموشی

رشیدالدین فضل‌الله همدانی در وقف‌نامه ربع رشیدی به برج خاموشی ترک آباد یزد اشاره کرده است: «...به کشخوان مزرعه ترک‌آباد و به مقبره مجوس ...» (فضل‌الله همدانی، ۲۵۳۶: ۶۰). به گمان مری بویس این گروه‌های زردشتی در سده هشتم هجری به دلیل فشار گروه‌های اسلامی از اصفهان و فارس مهاجرت کردند و در ترک آباد و شریف‌آباد ساکن شدند (بویس، ۱۳۷۷: ۲۴۴). خوشبختانه به لطف کاوش‌های باستان‌شناسی اطلاعات دقیقی از ساختار معماری «مقبره مجوس» در ترک آباد در دست است. این نسل از برج‌های خاموشی با یک الگوی معماری متمایز، تنها در حوالی اردکان دیده می‌شوند. سومین نسل برج‌های خاموشی تاکنون سه نمونه شناسایی شده است: (۱) ترک آباد، (۲) دیلم (Dilom) و (۳) پشت کارخانه نساجی (رهبر، ۱۳۹۸: ۳۱۷-۳۴۸؛ شینی غلامپور و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۵-۷۶).



تصویر ۳: پلان برج خاموشی ترک آباد اردکان (رهبر، ۱۳۹۸: تصویر ۸). موقعیت راهنمای پلان اصلاح گردیده است.

Figure 3. Plan of Turk Abad tower of silence (Rahbar, 2019: fig 8). The location of legend has refined.

برج‌های خاموشی این نسل به صورت مدور در دشت ساخته شده است و یک ورودی به فضای اصلی دارد. فضای اصلی برج خاموشی شامل (۱) بخش رو باز داخلی و (۲) اتاق‌های پیرامون است. فضای داخلی سطح شیب‌داری رو به مرکز دایره است که با سنگ‌های تخت و اندود گچ پوشیده شده است.

خورشید نگرشنی در این بخش انجام گرفته است. اتاق‌ها نیز با تاق ضربی و به صورت شعاعی در پیرامون این ساختارهای تدفینی ساخته شده است. این اتاق‌ها محل نگهداری از استخوان متوفی بعد از خورشید نگرشنی است (تصویر ۳). در نمونه کاوش شده ترک آباد «طبق شواهد موجود حدود ۳۰ اتاق» (رهبر، ۱۳۹۸: ۳۱۹-۳۱۸) استودان در پیرامون این برج خاموشی دیده می‌شود که توسط یک دیوار جداکننده سراسری در جلوی اتاق‌ها مسدود شده است (همان: ۳۲۰).

۸. روایات داراب هرمزدیار (۸۸۳ تا ۱۱۸۷ هـ) و نسل چهارم برج‌های خاموشی

کتاب روایات داراب هرمزدیار از جمله کتاب‌های حقوقی زردشتیان در دوره اسلامی است که در آن پرسش‌های زردشتیان هندوستان از موبدان ایران بین سال‌های ۸۸۳ الی ۱۱۸۷ هـ. جمع‌آوری شده است. در بخش‌های از کتاب مباحثی راجع به دخمه و دخمه‌گذاری طرح گردیده است که در بازسازی آخرین نسل برج‌های خاموشی راهگشا است. در این کتاب در پاسخ به پرسش‌های مربوط به نحوه ساخت برج خاموشی بر ۱) ساخت در جایگاهی به دور از آبادی، ۲) مدور و به سوی آفتاب ساختن درب ورودی دخمه، ۳) استفاده از سنگ، خشت، گچ و گل در ساخت دخمه، ۴) وجود برش‌نوم گاه و ۵) ساخت سراده یا استودان در مرکز دخمه تأکید شده است (Hormazyar Framarz, 1932: 102-108) (تصویر ۴). هم‌زمان از لابلای سفرنامه سیاحان اروپایی نیز می‌توان به اطلاعاتی راجع به نحوه دفن زردشتیان در سده‌های متأخر اسلامی دست یافت. به نقل از شاردن:

«... از آن جا از دور گورستان گبران یا آتش پرستان که ایرانیان آن را دخمه گبران می‌گویند، دیده می‌شود. این گورستان که چون قلعه‌ای برآمده از سنگ است، برای دخول در ندارد و در داخل در طول تمام دیوار، دایره‌وار، در فواصل چهارپا، سنگ‌های بزرگی نصب شده است و موبدان این کیش وسیله نردبان بسیار بلندی بالای دیوار می‌روند و با پا نهادن بر آن سنگ‌ها وارد ستودان می‌شوند. میان ستودان گودال گرد بزرگی است که مردگان را پیرامون آن با لباس روی نهالی می‌خوابانند و سرشان را روی بالش می‌نهند و پس از آن که اجساد از هم گسیخت، استخوان‌ها و لباس‌های آنها را که ژنده و پاره شده به میان گودال می‌ریزند» (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۵۶۲-۱۵۶۳).

اولتاریوس به این سنت تدفینی بدین نحو اشاره می‌کند:

«جسد را به گورستان خود که در خارج شهر است می‌برند و آن را راست کنار دیوار به حالت ایستاده قرار داده و دو شاخه‌چوبی را به سینه و سر او می‌گذارند که سرپا ایستاده و به زمین نیفتد، در این موقع لاشخورها و کلاغ‌ها به جسد حمله‌ور می‌شوند ... و دو چاه عمیق در گورستان کنده‌اند که اجساد آمرزیده را در یک چاه و نیامرزیده را در چاه دیگر با سر می‌اندازند» (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۱۶).



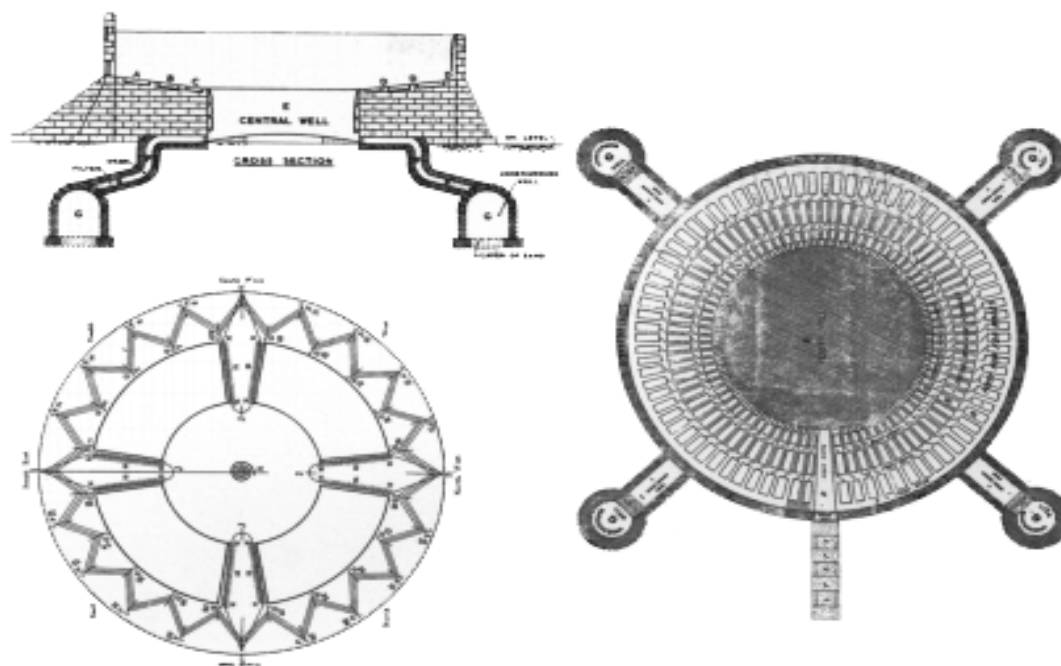
تصویر ۴: طرح پیشنهادی کتاب روایات داراب هرمزدیار برای ساخت برج خاموشی (داراب هرمزدیار، ۱۳۷۵: ۱۰۴).
Figure 4. Reconstruction drawing of Dārāb Hormazdār's Rivāyat book for build of tower of silence (Darab Hormaztar, 1996: 104).

همچنین به نقل از دلاواله: «به‌طوری که شنیده‌ام اجساد را در محل‌های مخصوصی به کمک چوب‌بست با چشم‌باز سرپا نگه می‌دارند، به‌طوری که زنده به نظر می‌رسند و تا موقعی که جسد خود به خود متلاشی و یا طعمه لاشخورها نشود به همین ترتیب باقی می‌ماند» (دلاواله، ۱۳۷۰: ۸۰). تاورنیه نیز مدعی است مراسم تدفین زردشتیان را از نزدیک دیده است:

«زرتشتیان مردگان خود را نه خاک می‌کنند و نه می‌سوزانند. آنها را به خارج شهر به محل بزرگی محصور به دیوار می‌برند که در آنجا تعدادی ستون به بلندی هفت تا هشت پا هست و مرده را بر سر پا و رو به جانب مشرق به یکی از ستونها می‌بندند. کسانی که نعش را مشایعت کرده‌اند از دور دعا می‌خوانند تا زمانی که کلاغان بیایند... طی سه ماهی که در کرمان با زرتشتیان سروکار داشتم دو سه بار نتوانستم از حضور در این مراسم شانه خالی کنم» (تاورنیه، ۱۳۸۳: ۱۰۲-۱۰۳).

تا آنجا که نگارنده آگاه است، راجع به ایستاده دفن کردن زردشتیان و استفاده از شاخه‌های چوب برای نگهداری از مردگان سندی علمی در دست نیست. احتمالاً این روایات ناشی از بازتاب افسانه‌وار سخنان مسلمانان درباره شیوه دفن زردشتیان، در نتیجه سخت‌گیری این اقلیت مذهبی در دادن اطلاعات مذهبی به دیگران بوده است. عجیب آنکه اولتاریوس طرحی از آن ارائه می‌کند (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۱۵) و تاورنیه مدعی است دو الی سه بار در کرمان این مراسم را از نزدیک مشاهده کرده است (تاورنیه، ۱۳۸۳:

۱۰۳-۱۰۲). از نمونه‌های نسل چهارم برج‌های خاموشی که از لحاظ تاریخی مربوط به سده نهم تا اوایل دوره پهلوی است می‌توان به (۱) دخمه کاوس، (۲) مانکجی یزد، (۳) مانکجی کرمان، (۴) شریف‌آباد ۱، (۵) شریف‌آباد ۲، (۶) چم، (۷) اله آباد، (۸) شریف‌آباد راور و (۹) گلستان بانو اشاره کرد. این نسل از برج‌های خاموشی به‌رغم برخی مخالفت‌ها (Ringers, 2011: 153) بعدتر در دوره ناصرالدین‌شاه (۱۲۱۰-۱۲۷۵هـ.) توسط مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا اصلاح گردید. در این زمان (۱) ساختمان‌ها و تشکیلات مربوط به مراسم تدفین در پیرامون برج‌های خاموشی ایجاد گردید؛ (۲) فضای درون برج خاموشی به صورت شعاعی توسط ۳۵۷ پایی در سه ردیف موازی برای دفن مردان، زنان و کودکان در نظر گرفته شد؛ (۳) برای انتقال بهتر مایعات جسد و آب باران، فضای بین پایی‌ها شیاربندی شد و (۴) برای انتقال آب‌های جمع شده در درون برج خاموشی، چهار چاه در پیرامون آن حفر گردید (عنایتی زاده و آموزگار، ۱۳۹۶: ۹۹) (تصویر ۵). اصلاحات اخیر در برخی از برج‌های خاموشی این نسل مانند (۱) مانکجی یزد، (۲) مانکجی کرمان، (۳) و شریف‌آباد ۲ قابل رؤیت است.



تصویر ۵: پلان پیشنهادی برج‌های خاموشی معروف به مانکجی (Shokoohy, 2007: fig 2).

Figure 5. Reconstruction plan of Maneckji towers of silence (Shokoohy, 2007: fig 2).

از بین برج‌های خاموشی این نسل، شریف‌آباد ۱ پس از ساخت شریف‌آباد ۲، به دلیل جلوگیری از تعرض به ساخت آن، با دیوار مدور دیگری احاطه شده است (Huff, 2004: 627). به‌علاوه، برج‌های خاموشی مانکجی یزد، گلستان و چم دارای یک دریچه نور در دیوار دخمه است و برج‌های خاموشی مانکجی یزد، گلستان و اله آباد دارای اتاق دخمه‌بان است. برج خاموشی چم نیز تنها ساختار تدفینی این نسل است که دارای یک برج فانوس برای روشن کردن آتش در شب است (شینی غلامپور و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۵-۷۸).

۹. ارزیابی

با استناد به متون نوشتاری و داده‌های باستان‌شناسی برج‌های خاموشی دارای چهار سنت متفاوت معماری از دوره ساسانی تا سده‌های متأخر اسلامی است. نسل اول برج‌های خاموشی که تا دوره اسلامی ادامه می‌یابند، همان خورشید نگرشی در بلندای کوه‌ها بدون وجود ساخت‌وسازهای گسترده معماری است. ایجاد سکوه‌های سنگی برای عرضه داشت جسد در فضای باز و ساخت حصار در پیرامون نمونه‌های اسلامی، مشخصه معماری این نسل از برج‌های خاموشی است. احتمالاً این سنت تدفینی شکل تحول یافته نمونه‌های پیش از تاریخ است. گزارش هرودوت (Herodotus, Histories: I: 140; Godley, 1920: 179) و استرابو (جغرافیای استرابو، ۲۱-۳-۱۵، صنعتی‌زاده، ۱۳۸۲: ۳۲۷) بازتاب این نسل است؛ وندیداد (وندیداد، فرگرد ۶: ۱۰۶-۱، دارمستتر، ۱۳۸۴: ۶۹) نیز تلاش کرده است آن را به عنوان سنت رایج تدفین زردشتیان نشان دهد. به‌رغم تأکید وندیداد بر رواج این سنت تدفینی، شواهد محدودی از آن در دوره ساسانی گزارش شده است. نمونه استخر (توکل، ۱۳۹۴: ۸۰-۷۷)، حضور این نسل از برج‌های خاموشی در دوره ساسانی را نشان می‌دهد و نمونه یزد و کرمان و ری (Huff, 2004: 620-623) بازتاب دوره اسلامی آن است. بندیان (Rahbar, 2007: 455-473) و تپه قلعه خلیجان (موسوی نیا، ۱۳۹۷: ۳۹۹-۴۰۳) نماینده نسل دوم برج‌های خاموشی است. نمونه تپه قلعه خلیجان از یک طرف نشان می‌دهد سنت برج خاموشی مسقف بندیان تا سده‌های میانه اسلامی ادامه داشته است و از طرف دیگر تحول ساختار معماری نمونه ساسانی در نمونه اسلامی این نسل را نشان می‌دهد. حصار پیرامونی، ورودی اصلی، سازه تقسیم‌کننده فضایی، انبار؟، خيله؟ و فضای اصلی برج خاموشی مشتمل بر سکوی مرکزی، سکوی پیرامونی، کانال انتقال مایعات جسد و چاه در بندیان به سکوی پیرامونی، کانال انتقال مایعات جسد و چاله مرکزی در تپه قلعه خلیجان تحول یافته است. پوشش سقف این نسل از برج‌های خاموشی نیز یادآور اتاق‌های تدفین در گلالک و صالح داوود است (Rahbar, 2007: 468). به لطف اشاره نسل بعدی برج‌های خاموشی احتمالاً متأثر از مهاجرت گروه‌های زردشتی به یزد ساخته شده و معرف الگویی متفاوت در ساختار معماری این بناهای تدفینی در سده‌های میانه اسلامی است. در این نسل که ترک آباد آن را نمایندگی می‌کند (رهبر، ۱۳۹۸: ۳۱۷-۳۴۸) برج‌های خاموشی در دشت ساخته شده و دارای یک ورودی به فضای اصلی است. فضای رو باز داخل برج خاموشی مکان خورشید نگرشی است و اتاق‌های شعاعی پیرامون، استودان است. نسل سوم برج‌های خاموشی تاکنون تنها در حوالی اردکان گزارش شده است. احتمالاً این نسل از سده نهم هجری به بعد، متأثر از مراودات زردشتیان ایران و هندوستان جای خود را به نسل چهارم برج‌های خاموشی داده است. بر اساس روایات داراب هرمزدیار (Hormazyar Framarz, 1932: 102-108) و سفرنامه سیاحان اروپایی (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۱۶؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۸۰؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۱۵۶۲-۱۵۶۳؛ تاورنیه، ۱۳۸۳: ۱۰۲-۱۰۳) الگوی ساخت برج‌های خاموشی از سده نهم تا یازدهم هجری قابل شناسایی است. نسل چهارم برج‌های خاموشی فضاهای مدوری هستند که اغلب دارای یک درب ورودی است؛ در مرکز آن استودان قرار گرفته و در پیرامون آن ساختارهای مرتبط با تدفین واقع شده است. آخرین نسل برج‌های خاموشی توسط مانکجی لیمجی هاتریا با انجام تغییراتی در ساختار بنا و الحاق بخش‌هایی به آن اصلاح گردید؛ مانکجی یزد، مانکجی کرمان و

شریف‌آباد ۲، نماینده فرم تحول یافته آخرین نسل برج‌های خاموشی در ایران است (Huff, 2004:618-630).

جدول شماره ۱: جدول مشخصات کلی برج‌های خاموشی ایران (نگارنده)

Table 1. Technical specifications of Iran Towers of silence (Writer).

نام محوطه	موقعیت	تاریخ	فرم	سقف	ورودی به فضای اصلی	مصالح بنا	چاه جمع آوری مایعات جسد	استودان	محل ساخت	پلوی‌های تفکیک کننده	ساختمانها ی جانبی
استخر	کوه حسین در حوالی استخر	ساسانی	مستطیل	ندارد	-	لاشه سنگ و ملات گل	ندارد	دارد	ارتفاع	ندارد	-
دخمه کوهستان	صفاغیه بزد	سدهای نخست اسلامی؟	چند ضلعی نامنظم	ندارد	دارد	سنگ، چینه و ملات گل	ندارد	نامشخص	ارتفاع	ندارد	حصار
دخمه قدیمی کرمان	بین کرمان-زرنه در روستای سیدی	سدهای نخست اسلامی؟	منحني نامنظم	ندارد	دارد	لاشه سنگ و ملات گل	ندارد	نامشخص	ارتفاع	ندارد	حصار
بندیان	درگز	ساسانی	دایره	دارد	دارد	چینه، خشت و ملات گل	دارد	نامشخص	دشت	ندارد	-
ری	کوه بی بی شهریانو در ری	آل بویه؟	دایره	ندارد	ندارد	لاشه سنگ و گچ	ندارد	نامشخص	ارتفاع	ندارد	-
تپه قلعه خلیجان	تفرش	سدهای میانه اسلامی	دایره	دارد	ندارد	لاشه سنگ، آهک و ملات گل	دارد	نامشخص	ارتفاع	ندارد	حصار و برج
ترک آباد	اردکان	ایلخانی	دایره	ندارد	دارد	خشت، چینه و ملات گل	ندارد	دارد	دشت	ندارد	-
دیلیم	بین یزد-اردکان در روستای دیلیم	سدهای میانه اسلامی	دایره	ندارد	دارد	خشت، چینه و ملات گل	ندارد	دارد	دشت	ندارد	-
پشت کارخانه نساجی	اردکان	سدهای میانه اسلامی	دایره	ندارد	دارد	خشت، چینه و ملات گل	ندارد	دارد	دشت	ندارد	-
چم	بین یزد به تفت در روستای چم	سدهای متأخر اسلامی	دایره	ندارد	دارد	لاشه سنگ و گل	ندارد	دارد	ارتفاع	؟	برج فانوس
اله آباد رستاق	بین یزد-میبد	سدهای متأخر اسلامی	دایره	ندارد	دارد	لاشه سنگ و گل	ندارد	دارد	ارتفاع	؟	دخمه بان
کاوس	بین صفاغیه و چم در یزد	سدهای متأخر	دایره	ندارد	دارد	لاشه سنگ و گل	ندارد	دارد	ارتفاع	؟	دخمه بان
شریف آباد ۱	بین یزد-اردکان در روستای شریف آباد	سدهای متأخر اسلامی	دایره	ندارد	دارد	لاشه سنگ و ملات گل	ندارد	دارد	دشت	؟	-
شریف آباد ۲	بین یزد-اردکان در روستای شریف آباد	سدهای متأخر اسلامی	دایره	ندارد	دارد	لاشه سنگ و ملات گل	ندارد	دارد	دشت	دارد	-
مانکچی یزد	صفاغیه بزد	سدهای متأخر اسلامی	بیضی	ندارد	دارد	لاشه سنگ و ملات گل	ندارد	دارد	در ارتفاع	دارد	دخمه بان
گلستان بانو	صفاغیه بزد	سدهای متأخر اسلامی	دایره	ندارد	دارد	لاشه سنگ و ملات گل	ندارد	دارد	در ارتفاع	؟	دخمه بان
مانکچی کرمان	بین کرمان-زرنه در روستای سیدی	سدهای متأخر اسلامی	دایره	ندارد	دارد	لاشه سنگ و ملات گل	ندارد	دارد	ارتفاع	دارد	آتشگاه و دخمه بان
دخمه شریف آباد	شریف آباد راور	سدهای متأخر اسلامی	دایره	ندارد	دارد	لاشه سنگ و گل	ندارد	دارد	ارتفاع	؟	-

۱۰. نتیجه

خورشید نگرشنی یکی از قدیمی‌ترین سنت‌های آئینی مرتبط با تدفین در دنیای باستان است. شواهد این باور آئینی از فراپارینه سنگی تا به امروز گزارش شده است. این شیوه تدفین بعدتر وارد آئین زردشتی گردید و متعاقباً برخی از برج‌های خاموشی به مکان‌هایی برای خورشید نگرشنی و عرضه داشت جسد در هوای آزاد تبدیل شد. بررسی تاریخی برج‌های خاموشی از دوره ساسانی تا سده‌های

متأخر اسلامی نشان می‌دهد خورشید نگرشنی بخشی مهم از این سنت تدفین بوده است؛ به نحوی که در سه نسل از چهار نسل برج‌های خاموشی این سنت کهن آئینی گزارش شده است. مسطح نمودن فضاهای خورشید نگرشنی همانند نمونه استخر، مربوط به نسل اول برج‌های خاموشی به ندرت در پیش از اسلام در ایران گزارش شده است؛ گمان می‌رود در نمونه‌های پیش از اسلام اجساد اغلب در بلندای کوه‌ها، بدون ایجاد ساخت‌وسازهای معماری قرار می‌گرفته است. این نسل در دوره اسلامی ادامه یافت و با یک حصار در پیرامون فضای خورشید نگرشنی محدود گردید. هم‌زمان وجود سقف بر روی نمونه‌های محدودی از برج‌های خاموشی همانند بن‌دیان از نسل دوم، بر عدم انجام سنت خورشید نگرشنی و تدفین در فضای سرپوشیده تأکید می‌کند. در اولین نمونه اسلامی که برج خاموشی ری از سده‌های نخست اسلامی آن را نمایندگی می‌کند خورشید نگرشنی در بلندای کوه و در یک فضای باز انجام می‌شود. هم‌زمان پیرامون فضای خورشید نگرشنی با یک حصار محدود شده و فقدان ورودی، دشواری دسترسی به فضای اصلی را نشان می‌دهد. بعدتر نمونه تپه قلعه خلچان از سده‌های میانه اسلامی تداوم الگوی برج‌های خاموشی مسقف، چند سده پس از بن‌دیان را نشان می‌دهد. وجود حصار و فقدان دسترسی به فضای اصلی تدفین، در تنها نمونه اسلامی نسل دوم برج‌های خاموشی مورد تأکید قرار گرفته است. از سده‌های میانه اسلامی به بعد یزد و کرمان در تحولات معماری برج‌های خاموشی پیشگام هستند. احتمالاً این مورد به دلیل مهاجرت اقلیت‌های زردشتی و تجمع و اسکان آنها به این مناطق بوده است. «مقبره مجوس» ترک آباد احتمالاً از اولین تجربیات زردشتیان اردکان در ساخت برج‌های خاموشی پس از مهاجرت بوده است. ابتکار ساخت نسلی از برج‌های خاموشی مدور و محصور با مجموعه اتاق‌هایی برای جمع‌آوری استخوان متوفی در شعاع پیرامون و فضایی رو باز برای خورشید نگرشنی در مرکز، تنها در حوالی اردکان گزارش شده و هیچ‌گاه در سده‌های متأخر اسلامی ادامه نیافت. احتمالاً تجمع زردشتیان در یزد و کرمان و ارتباط آنها با هم‌کیشان ساکن هندوستان در قالب‌بندی آخرین نسل برج‌های خاموشی در ایران مؤثر بوده است. برج‌های خاموشی سده نهم هجری به بعد از منظر وجود حصار مدور متأثر از نمونه ترک آباد است و از نقطه نظر وجود استودان مرکزی، نقطه عطفی در تحولات معماری برج‌های خاموشی در سده‌های متأخر اسلامی است. این الگو با اصلاحات مانکجی در دوره قاجار تحول و ادامه یافت. در نهایت خورشید نگرشنی و سنت واگذاری جسد در فضای باز از اواسط سده نوزدهم میلادی متأثر از جریان روشنفکری دینی برای همیشه در ایران منسوخ گردید. با این حال نمونه‌های فلات تبت و بومیان جبال هندوکش در استان نورستان افغانستان همچنان به دیرینگی این سنت آئینی دنیای باستان گواهی می‌دهند.

منابع

- ابودلف خزرچی، مسعر بن مهلهل، (۱۹۷۰)، *الرسالة الثانية لأبي دلف رحالة القرن العاشر*، به تصحیح محمد منیر مرسی، قاهره، نشر عالم الکتب.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، (۱۳۶۲)، *التفهیم لأوائل صناعة التنجیم*، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، بابک.
- احمدی، رسول، مهرآفرین، رضا، (۱۳۹۹)، «پژوهشی در آیین دخمه‌گذاری زرتشتیان با تکیه بر مطالعه ساختار معماری دخمه‌های زرتشتی»، *مطالعات باستان‌شناسی*، دوره ۱۲، شماره ۱: ۱-۱۷.
- استرابو، (۱۳۸۲)، *جغرافیای استرابو: سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

افروند، قدیر، پوربخشنده، خسرو، (۱۳۸۱)، گزارش پژوهشی بررسی و شناسایی آثار باستانی و تاریخی - فرهنگی حوزه فرمانداری ری، جلد اول، تهران، آرشیو سازمان میراث فرهنگی استان یزد (منتشر نشده).
اورسول، ارنست، (۱۳۸۲)، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

اولثاریوس، آدام، (۱۳۶۹)، سفرنامه آدام اولثاریوس، ترجمه حسین کردبچه، تهران، کتاب برای همه.
بویس، مری، (۱۳۷۷)، چکیده تاریخ زردشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، صفی‌علیشاه، بیضاوی، عبدالله ابن عمر، (۱۳۸۲)، نظام‌التواریخ، به کوشش هاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
تاورنیه، ژان باتیست، (۱۳۸۳)، سفرنامه تاورنیه، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران، نشر نیلوفر.
توکل، ابوذر، (۱۳۹۴)، «مطالعه شواهد باستان‌شناختی مربوط به تدفین زرتشتیان باستان در ارتفاعات حاجی‌آباد مرودشت»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی دکتر سید رسول موسوی حاجی، دانشگاه مازندران، دانشکده هنر و معماری.

ثعالبی، عبدالملک بن محمد، (۱۳۸۵)، شاهنامه ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران، ترجمه محمد هدایت، تهران، اساطیر.

جکسن، آبراهام ویلیامز، (۱۳۸۷)، سفرنامه جکسن، ایران در گذشته و حال، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران، علمی و فرهنگی.

حسینی رازی، سید مرتضی بن داعی، (۱۳۶۴)، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، نشر اساطیر.

حصار نوی، علیرضا، خانلرخانی، فرزانه، (۱۳۸۱)، گزارش دخمه‌های استان یزد، یزد، آرشیو سازمان میراث فرهنگی استان یزد (منتشر نشده).

حصارنوی، علیرضا، (۱۳۹۱)، «دخمه کاوس، قدیمی‌ترین دخمه در ایران»، فروهر، شماره پیاپی ۴۵۵: ۳۱-۳۳.
حیدری، ملیکا، مهرآفرین، رضا، چرتی، کارلو جیووانی، (۱۳۹۹)، «بررسی روند تغییرات سبکی جایگاه تدفین زرتشتیان ایران و پارسیان هند»، پژوهش‌های ادینی، سال هشتم، شماره ۱۵: ۲۴۱-۲۶۴.

خواجه پور، منصور، رئوفی، زینب، (۱۳۹۷)، «راهبردی نظری برای باززنده سازی دخمه‌های زرتشتیان در ایران (نمونه موردی: دخمه زرتشتیان کرمان)»، باغ نظر، ۱۵ (۶۱): ۵۳-۶۴.

مجموعه قوانین زردشت (وندیداد اوستا)، (۱۳۸۴)، به کوشش جیمس دارمستتر، ترجمه موسی جوان، تهران، دنیای کتاب.

دالمانی، هانری رنه، (۱۳۳۵)، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه محمدعلی فره‌وشی، تهران، امیرکبیر.
دلاواله، پیتر، (۱۳۷۰)، سفرنامه پیتر دلاواله، قسمت مربوط به ایران، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران، علمی و فرهنگی.
دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۴۰)، لغتنامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران.

دینوری، احمد بن داود، (۱۳۷۱)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
دیولافوا، مادام ژان، (۱۳۷۱)، ایران، کلد و شوش، ترجمه علی‌محمد فره‌وشی، تهران، دانشگاه تهران.
رشیدالدین فضل‌الله همدانی، (۲۵۳۶). وقفنامه ربع رشیدی، به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار. تهران. انجمن آثار ملی.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی، (۱۳۹۲)، جامع‌التواریخ، جلد اول، به تصحیح محمد روشن، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

رضایی، محمدحسین، سنگ برگان، محسن، گاراژیان، محسن، (۱۴۰۰)، «سنت‌های تدفین در آئین زردشتی‌گری، تداوم سنت تدفین ثانویه دوره فراپارینه سنگی و نوسنگی»، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۱۳، شماره ۲: ۲۴۵-۲۷۰.

- رهبر، مهدی، (۱۳۹۸)، «نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک آباد اردکان یزد»، *مفاخر میراث فرهنگی ایران* (۵)، فر فیروز، جشن‌نامه دکتر فیروز باقرزاده، به کوشش احمد محیط طباطبایی و شاهین آریامنش، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری: آریارمنا، گروه پژوهشی باستان کاوی تیسافرن.
- داراب هرمزدیار، (۱۳۷۵)، *روایات داراب هرمزدیار*، به کوشش حمیدرضا دالوند، بی‌جا، بی‌نا.
- شاردن، ژان، (۱۳۷۴)، *سفرنامه شاردن*، ترجمه اقبال یغمایی، جلد چهارم، تهران، توس.
- شینی غلامپور، رویا، حیدری بنی، داریوش، کریم نژاد، محمدمهدی، (۱۳۹۳)، «پژوهشی در معماری آیینی دخمه‌های زرتشتیان (مطالعه موردی: دخمه‌های مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا و گلستان بانوی یزد)»، *مطالعات شهر ایرانی اسلامی*، شماره ۱۸: ۶۷-۷۹.
- علیپور، نسیم، (۱۳۸۵)، *دادگاه چم، گوشه‌هایی از معماری آرامگاهی و شیوه‌های تدفین پیروان اشو زرتشت*، پیامبر بزرگ ایرانی، تهران، سمیرا.
- عنایتی زاده، ایرج، آموزگار، ژاله، (۱۳۹۶)، «نگاهی تطبیقی به دخمه زرتشتیان در ایران و هند و جنبه‌های آیینی و دینی ساخت دخمه در سنت پارسیان»، *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، سال ۷، شماره ۲: ۹۳-۱۰۸.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، *شاهنامه*، تهران، نشر قطره.
- فووریه، ژوانس، (۱۳۸۵)، *سه سال در دربار ایران*، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، نشر علم.
- محمل‌التواریخ و القصص، (۱۳۷۸)، *به تصحیح سیف‌الدین نجم‌آبادی و زیگفرید وبر*، نیکاروزن، دومونده.
- معین، محمد، (۱۳۷۵)، *فرهنگ فارسی معین*، تهران، امیرکبیر.
- موسوی نیا، سیدمهدی، (۱۳۹۷)، «گزارش مقدماتی اولین فصل کاوش باستان‌شناسی تپه قلعه خلچان»، *گزارش‌های شانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران (مجموعه مقالات کوتاه ۱۳۹۵)*، به کوشش روح‌الله شیرازی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری: ۳۹۹-۴۰۳.
- موله، ماریژان، (۱۳۶۳)، *ایران باستان*، ترجمه ژاله آموزگار، تهران، توس.
- نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی، (۱۳۴۴)، *سیاست‌نامه*، به تصحیح محمد قزوینی و تصحیح مجدد مرتضی مدرسی چهاردهی، تهران، کتابفروشی زوار.
- Abdullaev, K. 2014. Burials with fractioned bones in the funerary practice of Bactria in the Late Bronze and Early Iron Ages. *A Millennium of History The Iron Age in southern Central Asia (2nd and 1st Millennia BC). Proceedings of the conference held in Berlin*. Dedicated to the memory of Viktor Ivanovich Sarianidi. Ed. Johanna Lhuillier, Nikolaus Boroffka. Berlin. Dietrich Reimer Verlag: 299-317.
- Afrond. G. Pourbakhshandeh. Kh. 2003. *Survey report of ancient and historical monuments of Ray 1*. Archive of cultueir heritahe organization of Tehran. [in Persian].
- Ahmadi. R. Mehrafarin. R. 2020. A Research on Zoroastrian Dakhmagozari Rituals Based on Architectural Structure Study of the Zoroastrian Dakhmas. *Journal of Archeological Studies*. Vol 12. 1: 1-17. [in Persian].
- Al-Biruni. M. A. 1983. *Al-tafhim li-awa'il sina'at al-tanjim*. Ed. Jalaluddin Homaei. Tehran Babak. [in Persian].
- Al-Khazraji. A. 1970. *Rihlāt Abī Dulaf Mis'ar ibn Muhalhil al-Khazrajī al-Yanbū'ī*. Ed. Mohammad Monir Morsi. Cairo. Alam Al-Ketab. [in Persian].
- Alipour. N. 2006. *Dadghah-e-cham, corners of architecture and burial practices of the followers of Asho Zoroaster, the great Iranian Prophet*. Tehran. Samira. [in Persian].
- Al-Tha'ālibī. A. M. 2006. *Al-tha'ālibī shahnameh*. Translated by Mohammad Hedayat. Tehran. Asatir. [in Persian].
- Beizavi. A. 2003. *Nezam al-Tavarikh*. Ed. Hashem Mohades. Tehran. Bonyad Moghofat Dr Iraj Afshar. [in Persian].
- Bernard. P. 1978. Campagne de fouilles 1976-1977 à Ai Khanoum (Afghanistan). *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, N 2: 421-463.

- Boyce. M. 1974. An old village Dakhma of Iran. in *Memorial j.de Menasce*. Ed. Ph. Gignoux. A.Tavazzoli. Louvain. Imprimerie orientalist: 3-9.
- Boyce. M.A. 1975. *History of Zoroastrianism*. Vol. 1. Leiden. Handbuch der Orientalistik.
- Boyce. M. 1998. *A History of Zoroastrianism*. Translated by Homayoon Sanatizadeh. Tehran. Safi Alishah. [in Persian].
- Chardin. J. 1995. *Travels in Persia*. J 4. translated by Eghbal Yaghmaei. Tehran. Toos. [in Persian].
- D'Allemagne. H. R. 1965. *Du Khorassan au pays des Backhtiaris*. Translated by Mohammadali Farahvashi. Tehran. Amirkabir. [in Persian].
- Darab Hormaztar, 1996. *Dārāb Hormazyār's Rivāyat*. Ed. Hamidreza Dalvand. Bija. Bitā. [in Persian].
- Dehkhoda. A. 1961. *Dictionary of Dehkhoda*. Tehran. Tehran University. [in Persian].
- Della Valle. P. 1991. *The Travels in Persia*. Translated by Shojaeddin Shafa. Tehran. Elmi Farhangi. [in Persian].
- Dieulafoy. J. 1992. *Perzië, Chaldea en Susiane*. Translated by Mohammad Farahvashi. Tehran. Tehran University. [in Persian].
- Dinawari, A. 1992. *Al-Akhbar al-Tiwal*. Translated by Mahmood Mahdavi Damghani. Tehran. Ney. [in Persian].
- Enayatizadeh. I. Amouzegar. J. 2018: A Comparative Look at the Zoroastrians Dakhmas in Iran and India and the Ritual and Religious Aspects of Making the Dakhma in the Parsees Tradition. *Iranian Studies*. Vol 7.2: 93-108. [in Persian].
- Farjamirad. M. 2015. *Mortuary Practice in Ancient Iran from the Achaemenid to the Sasanian Period*. British Archaeological Reports.
- Ferdowsi, A. 2000. *Shahnameh*. Tehran. Ghatreh. [in Persian].
- Feuvrier. J. 2006. *Three years at the court of Persia*. Translated by Abbas Eghbal Ashtiani. Tehran. Elm. [in Persian].
- Frye. R. N. 1984. *The History of Ancient Iran*, Munich. C.H. Beck.
- Geiger. W. 1885. *Civilization of the eastern Iranians in ancient times*. London. Henry frowde.
- Gignoux. Ph. 2008. Le site de Bandiān revisité. *Studia Iranica* 37(2): 163- 174.
- Hasani Razi. M. 1985. *Insight on the knowledge of articles of people*. Ed. Abbas Eghbal Ashtiani. Tehran. Asatir. [in Persian].
- Herodotus. 1920. *The histories. Books I*. Translated by A. D. Godley. Loeb Classical Library 117. Cambridge. mass. Harvard University Press.
- Hesarnovi. A. Khanlarkhani. F. 2002. *Report of Yazd Dakhmas*. Yaz. Archive of cultueal heritahe organization of Yazd. [in Persian].
- Hesarnovi. A. 2012. Kavous Dakhma, the Oldsest Iran Dakhma, *Fravahar*. 455: 31-33. [in Persian].
- Heydari. M. Mihrafarin. R. Cereti. C. G. 2020. Review of the Trend of Stylistic Changes in the Burial Place of Iranian Zoroastrians and Indian Persians. *Religious Studies*. Vol. 8. No. 15:241-264. [in Persian].
- Hoffmann. K. 1965. Avestan daxma. *Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung aus dem Gebiete der indogermanischen Sprache*. 89: 238.
- Hole. F. Flannery. K. 1963. *Excavations at Ali Kosh Iran, 1961*. Leiden. E.J. Brill.
- Hormazyar Framarz. 1932. *The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz and Others*. With Introduction and Notes by Ervad Bamanji Nusserwanji Dhabar. Bombay: The K.R. Cama Oriental Institute.

- Huff, D. 2004. Archaeological Evidence of Zoroastrian funerary practices. in M. Stausberg, Ed. *Zoroastrian Rituals in Context*. Leiden / Boston: 593-630.
- Jackson, A. W. 2008. *Persia, Past and Present*. Translated by Manoochehr Amiri and Fereydoun Badrei Tehran. Elmi Farhangi. [in Persian].
- Khajepour, M. Raoufi, Z. 2018. A Theoretical Approach to Restoration of Zoroastrian's Tower of Silence (Dakhma) in Iran (A Case study of Zoroastrian's tower of silence of Kerman). *Bagh-E Nazar*. 15 (61): 53-64. [in Persian].
- Kleiss, W. 1987. Der Turm des Schweigens bei Teheran/Rey, *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 20: 369-372.
- Lambert, P. J. B. 1980. *An Osteological Analysis of the Neolithic Skeletal Population from Ganj Dareh Tepe, Iran*. Master diss. University of Manitoba.
- McAuley, J. 2013. *Skeletal Study of the Hominins from Hotu and Belt Caves, Iran an Example of Conservation Gone Wrong*. Senior undergraduate thesis submitted to the Department of Earth and Environmental Science, University of Pennsylvania.
- Moazami, M. 2020. *Laws of Ritual Purity: Zand Ī Fragard Ī Jud-Dēw-dād (a Commentary on the Chapters of the Widēwdād)*. Leiden. Brill.
- Modi, J. J. 1937. *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees*. Bombay. Jehangir B. Karani's Sons Book.
- Moein, M. 1996. *Persian dictionary farsi to farsi*. Tehran. Amirkabir. [in Persian].
- Mojmal al-Tawarikh wa al-Qasas. 1999. Ed. Seifodin Najmabadi and Siegfried Weber. Neckarhausen. Du Monde. [in Persian].
- Mole, M. 1984. *L'Iran Ancien*. Translated by Zhaleh Amouzegar. Tehran. Toos. [in Persian].
- Mousavinia, M. 2018. Preliminary report of the first season of Exvavation in Tappeh Qaleh Khalachan. 16th international symposium of Iran archaeology. Ed. Rouhollah Shirazi. Research Institute of Cultural Heritage & Tourism: 399-403. [in Persian].
- Nizam al- Mulk, H. A. 1965. *Siyasatnama*. Ed. Mohammad Ghazvini and Morteza Modaresi Chaharrahi. Tehran. Ketabforishi Zavar. [in Persian].
- Olearius, A. 1991. *Moskowitische und Persische Reise*. Translated by Hossin Kordbacheh. Tehran. Ketab Baraye Hame. [in Persian].
- Orsolle, E. 2004. *Le Caucase et la Perse*. Translated by Aliasghar Saeedi. Tehran. Institute for Humanities and Cultural Studies. [in Persian].
- Rahbar, M. 2019. Results of the First Excavation Season at Turk Abad Dakhma in Ardakan, Yazd. In Fare-Firouz. *In memory of Dr Firouz Bagherzadeh*. Ed. Ahmad Mohit Tabatabaei. Tehran. Research Institute of Cultural Heritage & Tourism: Aryaramna. Tisaferen. [in Persian].
- Rahbar, M. 2007. A Tower of Silence of the Sasanian Period at Bandiyan: Some Observations about Dakhmas in Zoroastrian Religion. in J. Cribb and G. Herrmann. Ed. *After Alexander: Central Asia before Islam*. Proceedings of the British Academy. 133: 455-473.
- Rashid al-Din Fazlollah Hamadani. 1977. *VaghfNameye Rob'e Rashidi*. Ed. Mojtaba Minovi. Iraj Afshar. Tehran. Anjoman-E Asar-E Meli.
- Rashid al-Din Fazlollah Hamadani. 2013. *Jāmi' al-Tawārīkh*. J 1. Ed. Mohammad Roshan. Tehran. Miras Maktoob. [in Persian].
- Rezaei, M. H. Sang Bargan, M & Garazhian, O. 2021. The Burial Tradition in the Zoroastrian Religion, The Continuation of the Long Tradition of Secondary Burial during Epipalaeolithic and Neolithic Periods. *Journal of Archaeological Studie,s* No. 2, Vol. 13, No. 26: 245-270. [in Persian].
- Ringer, M. M. 2011. *Pious citizens: reforming Zoroastrianism in India and Iran*. New York. Syracuse university.

- Shini Gholampour. R. Heidari. D. Karimnezhad. M. M. 2014. Research on Ritual architecture of Zoroastrian Dakhma (case study: Maneckji Limji Hataria and Golestan Banoo). *Journal of studies on Iranian Islamic city*. 18: 67-79. [in Persian].
- Shokoohy. M. 2007. The Zoroastrian Towers of Silence in the Ex-Portuguese Colony of Diu. *Bulletin of the Asia Institute*. New Series. 21: 61-78.
- Softysiak. A. Mousavinia. M. 2018. Human Remains from Tepe Qaleh Khalachan, Iran, *Bioarchaeology of the Near East*. 12: 46-54.
- Strabo. 2004. *Geography*. Translated by Homayoon Sanatizadeh. Tehran. Bonyad Moghofat Dr Iraj Afshar. [in Persian].
- Suleymanov. R. H. 2000. *Drevniy Nahsheb, Problemy tsivilizatsii Uzbekistana VII n.e.* Samarkand-Tashkent.
- Tavakol. A. *The Study of Archaeological Evidences of Ancient Zoroastrian Burial at Highlands of Haji Abad in Marvdasht*. Master Dissertation. Art and Architecture Faculty. Mazandaran University. [in Persian].
- Tavernier. J. B. 2004. *Les Six Voyages de Jean-Baptiste Tavernier*. Translated by Hamid Arbab Shirani. Tehran. Niloofar. [in Persian].
- The Zend-avesta: The Vendîdâd*. 2005. ed. James Darmesteter. Translated by Mousa Javan. Tehran. Donyaye Ketab. [in Persian].
- Trümpelmann. L. 1984. Sasanian Graves and Burial Customs. in R. Boucharlat and J.F. Salles. Ed. *Arabie orientale. Mésopotamie et Iran méridional de l'âge du fer au début de la période islamique*, Paris: 317-329.
- Zysow. A. 1988. Two Unrecognized Karrāmī Texts. *JAOS*. 108/4: 577-58.



Color and Polychromy in Sasanian Rock Reliefs

Negin Miri¹
(155-181)

Abstract

Sasanians created more than thirty rock reliefs during their reign, most of which are located in their homeland of Pars. The study of Sasanian monumental rock reliefs has a long tradition and these fascinating monuments have been subject of scrutiny from many different perspectives. Nevertheless, one major issue still remains relatively unattended: how did these reliefs appear to ancient viewers? This broad question can be considered from at least two different angles: firstly, the relationship between the reliefs and their built and natural environment and secondly the original appearance of the reliefs, which now appear as grey rocky surfaces to us, when they were created and during their time of splendor. While the issue of polychromy in the Achaemenid rock art and architecture has been subject of intensive studies, apart from few brief references, this subject has not attracted much attention among scholars of Sasanian art and archaeology. Were these monuments decorated with color in their original form? If so, what colors were most commonly used? Can we reconstruct the colorful appearance of these reliefs? While empirical evidence of coloring has not been thoroughly documented on Sasanian reliefs yet, examination of several literary evidence as well as application of polychromy in other forms of Sasanian art, such as wall paintings, textiles, mosaics and stucco decorations can provide valuable indirect data on the subject and elucidate the Sasanian palette. Based on a such variety of evidence, as well as the long tradition of polychromy in ancient Iran at least from the Neo-Elamite period up to the Qajar era, it seems fairly rational that Sasanian rock reliefs were indeed colorful images standing out against their rocky background. Considering the close relation between three domains of wall painting, stucco decorating and rock reliefs, colorful appearance of Sasanian rock reliefs can be reasonably reconstructed.

Keywords: Sasanian, Rock Reliefs, Bas Relief, Polychromy, Color.

Received: 30, May, 2021; Accepted: 20, June, 2022

doi
10.22059/jarcs.2021.324008.143022
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
<https://jarcs.ut.ac.ir>

1. Corresponding Author: n_miri@sbu.ac.ir

Assistant Professor, Department of Archaeology, Faculty of Letters and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Intuoduction

Creation of rock reliefs is deep-rooted in royal traditions of ancient Iran. When Ardashir I (224-241 AD) rose to power in the early 3rd century AD, natural and built landscape of southwest and western Iran was already transformed into a gallery of reliefs. Sasanians created more than thirty rock reliefs between the 3rd and 7th centuries AD, most of which are located in their homeland of Fars.

Sasanian rock reliefs have been examined from many different aspects. Nevertheless, one major issue still remains fairly unattended: how did these reliefs appear to ancient viewers? This broad question can be considered from at least two different angles: firstly, the relationship between the reliefs and their built and/or natural environment and secondly the original appearance of the reliefs, which now appear to us as grey rocky surfaces. While the issue of polychromy in the Achaemenid rock art has been subject of intensive studies, it has not attracted much attention among the scholars of Sasanian art and archaeology. Were Sasanian rock reliefs decorated with color in their original form? If so, what colors were most commonly used? How we can reconstruct the colorful image of these reliefs? While empirical evidence of coloring has not been documented on Sasanian reliefs yet, examination of available literary evidence as well as evidence of polychromy in other forms of Sasanian art, such as wall paintings, textiles, mosaics and stucco decorations can provide valuable data on this issue and relatively elucidate the Sasanian rock art polychromy. The earliest evidence of coloring on an ancient Iranian rock relief is reported on Eshkaft-e Salman (SS II) and Kul Farah (KF IV) Neo-Elamite rock reliefs (Dieulafoy, 1885: 266 cited in Nagel, 2013: 603; Alvarez-Mon, 2013: 216, note 31). Coloring and gilding of the Achaemenid stone reliefs, sculptures and inscriptions was also subject of great scrutiny (Lerner, 1971, 1973, 1976; Tilia, 1978: 29-70; Nagel, 2010; 2013, Aloiz et. al., 2016). Although 17th-19th centuries European travelers reported about traces of color and gilding on Persepolis and Naqsh-e Rostam inscriptions and reliefs, it was E. Herzfeld who paid a particular attention to this subject, provided the first colorful reconstruction of some reliefs in the 1920s and conducted further observations in the 1930s (Herzfeld, 1941(1391Š): 220, Fig. 64; Nagel, 2010: 67ff; 2011; 2013: 601-605) (Figs. 1-2). Thanks to further developments of such investigations during later decades, a relatively large body of information is now available about polychromy of Achaemenid rock art particularly in Persepolis and Naqsh-e Rostam. These two sites are of particular importance for the subject of the present study considering the common origin of Achaemenids and Sasanians in central Fars and the latter's homage to ancient monumental remains of Persepolis and Naqsh-e Rostam. Traces of color on Achaemenid stone reliefs were surely more visible in the 3rd century, where early Sasanians visited and resided in Persepolis occasionally or created their reliefs and inscriptions in Naqsh-e Rostam. As regards the key issue of polychromy in Sasanian rock reliefs we shall point to several evidence. Sasanian graffiti at Persepolis have been considered roots of Sasanian rock reliefs imagery. Callieri believes that they were incised line drawing filled with color and should be considered components of larger colorful scenes (Callieri 2003). If we accept this idea, then Persepolis Sasanian graffiti are not only forerunners of rock reliefs in terms of their imagery but also as regards the issue of coloring the images. Additionally, few mentions and statements have been presented by scholars of Sasanian art about traces of color on Taq-e Bostan reliefs and the coloring of reliefs in the large grotto (Pope, 1930: 20; Morgenstern, 1964: 1373; Porada, 1965(1354Š): 302) as well as the existence of a plaster coating on some of Bishapur rock reliefs that was more likely colored (Herrmann & Howell 1981, 21-22; 1983, 12-13). Traces of plaster coating covered with red color was also identified on Sasania rock of Rag-e Bibi relief in Afghanistan (Grenet, F. 2005(1386Š): 66). Apart from these brief notes, no other major study has investigated this issue. Nevertheless, it can be confidently stated that Sasanian rock reliefs were colored panels in continuation of

earlier traditions. Literary evidence can shed light on the subject of polychromy of Sasanian rock reliefs in two ways. Firstly, there are early Islamic historical sources such as *Al-Tanbih wa al-Ishraf* by Mas'udi and *Tarikh-e Sini Muluk al-Arz wa al-Anbiya* by Hamza al-Isfahani, both from 10th century AD, that talk about the existence of some illustrated books recording the deeds and lives of Sasanian kings and queens and including colorful paintings of them (Mas'udi: 99-100; Hamza: 46-48). Hamza gives a detailed account of these paintings, figures' poses as well as colors used in their royal apparel as if he has seen the book himself (Table 1). Such books point to the importance of painting and the art of royal imagery in the Sasanian period. Secondly, we shall refer to a fascinating account of Ibn-e Faqih who points to the colorful appearance of Taq-e Bostan reliefs that was still visible in the early 10th century AD (Ibn-e Faqih: 30-31).

In addition to written sources, other forms of Sasanian art, such as wall paintings, textiles, mosaics and stucco decorations offer remarkable information about coloring compositions, common colors and polychromy in Sasanian visual arts. This information can be used in an inductive approach to reconstruct the colorful appearance of Sasanian rock reliefs. Wall painting from Tepe Hesar, Ctesiphon, Haji Abad, Dura-Europus, Susa and Ivan-e Karkheh, Firuzabad and Kuh-e Khwajeh, stucco decoration from Ctesiphon and Nezam Abad, mosaic panels from Bishapur as well as Sasanian textiles or their representations in other materials are examined here in terms of their polychromy and colors used in their backgrounds and designs (Figs. 4-6).

Like their Parthian predecessors, Sasanian stucco decorations were colored to give a vivid and colorful look to monumental buildings. While geometric and floral designs dominate Sasanian stucco decorations, designs and motifs similar to rock reliefs iconography such as horse riders and are examined in particular in terms of their coloring. According to Kröger, due to their polychromy, Sasanian stuccos were closely linked with wall paintings but their multidimensional nature connects them to the art of sculpting as well and so, colorful Sasanian stuccos stand between wall paintings and polychrome sculpturing or art of rock reliefs (Kröger 1982(1396Š): 263, 333). Additionally, it has been suggested that some of Bishapur's rock reliefs were also covered with a layer of plaster and colored. So, the practice of color application on plaster surfaces and stucco decorations is particularly important for investigating and reconstructing polychromy of Sasanian rock reliefs. A number of plaster and mud reliefs were also discovered in Kuh-e Khwajeh showing three horse riders, a lion attacking a horse, as well as two fronting men exchanging diadem. Traces of color were reported on them (Ghanimati, 2013: 886; Stein, 1928, II: 912). These are invaluable evidence pointing to the tradition of coloring relief scenes in Sasanian figurative art tradition. Examination of the aforementioned evidence show that certain colors were favorable and dominant in Sasanian visual arts. Different shades of blue, red and white were the most common colors. Backgrounds were mostly in blue and turquoise or less in ochre and red. Horses were usually brown. Red and purple were used widely to show the color of royal garments including the shoes. Jewelry were colored in yellow. Hairs, beard and mustaches were in black, brown or dark gray while skins were colored in pink. To conclude, although empirical evidence of color has not been documented yet on Sasanian rock reliefs, based on a variety of evidence, as well as the long tradition of polychromy in ancient Iranian rock reliefs at least from the Neo-Elamite period and its continuation up to Qajar era - as attested by the colored Qajar relief in the large grotto of Taq-e Bostan-, it is truly sensible to suggest that Sasanian rock reliefs were colorful images standing out against their rocky background and putting all these evidence together, we might be able to propose a reasonable reconstruction of the once colorful appearance of Sasanian rock reliefs (Fig. 7).

نگاهی به مساله رنگ آمیزی و کاربرد رنگ در سنگ‌نگاره‌های ساسانی

نگین میری^۱

استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

علمی - پژوهشی

چکیده

ساسانیان در دوران شاهنشاهی خود بیش از سی سنگ‌نگاره ایجاد کردند که بیشتر آنها در پارس، خاستگاه دینی و سیاسی ایشان قرار داشت. سنگ‌نگاره‌های ساسانی تاکنون از منظرهای گوناگونی چون شاخصه‌های فنی، نمادگرایی، معناشناسی، زیبایی‌شناسی، شخصیت‌پردازی و اهمیت و مضمون تاریخی موضوع پژوهش‌های بی‌شماری بوده‌اند. در این میان آنچه تاکنون کمتر به آن توجه شده منظر این سنگ‌نگاره‌ها در زمان آفرینش و حیات اولیه آنهاست. این سوال از دو وجه قابل بررسی است: یکی نسبت میان سنگ‌نگاره‌ها با محیط طبیعی و ساخته‌شده پیرامون خود، و دیگری پرداخت و جلوه‌نمایی این سنگ‌نگاره‌ها - که امروزه خاکستری رنگ و یکدستند. با اینکه در دهه‌های گذشته مساله رنگ‌آمیزی سنگ‌نگاره‌های هخامنشی دستمایه پژوهش‌های قابل‌توجهی بوده، مساله کاربرد رنگ و رنگ‌آمیزی در سنگ‌نگاره‌های ساسانی به جز اشاراتی کوتاه و پراکنده تاکنون چندان مورد توجه قرار نگرفته است. آیا سنگ‌نگاره‌های ساسانی اساساً پرداختی رنگین داشتند؟ اگر چنین بوده، چه رنگ‌هایی بیشتر به کار می‌رفتند؟ می‌توان رنگ‌آمیزی این نگاره‌ها را بازسازی کرد؟ با توجه به اینکه شناسایی شواهد مادی رنگ بر سنگ‌نگاره‌های ساسانی در دست بررسی بوده و هنوز به نتایج قطعی نینجامیده، در این پژوهش تلاش می‌شود با بررسی شواهد کاربرد رنگ در سایر هنرهای دوره ساسانی (موزائیک‌کاری، نقاشی‌های دیواری، گچ‌بری و بافته‌ها) و نیز شواهد متنی مستقیم و غیرمستقیم برگرفته از منابع تاریخی، رنگ‌های غالب مورد استفاده در شمایل‌نگاری و هنر این دوران بازشناسی شده و در حد امکان پاسخی برای سوال‌های طرح شده ارائه شود. در نهایت بر اساس مجموعه شواهد و داده‌ها، چنین نتیجه گرفته می‌شود که سنگ‌نگاره‌های ساسانی در تداوم سنت رنگ‌آمیزی سنگ‌نگاره‌ها در ایران باستان، که سابقه آن دست کم به دوران عیلام نو می‌رسد و تا دوره قاجار نیز تداوم داشته، بی‌تردید پرداختی رنگین داشته‌اند و با توجه به نزدیکی بسیار میان سه عرصه نقاشی دیواری، گچ‌بری و سنگ‌نگاره‌ها، می‌توان به یک بازسازی نسبی از چهره رنگین‌نخستین آنها بر اساس شواهد مورد اشاره دست یافت.

واژه‌های کلیدی: سنگ‌نگاره، نقش‌برجسته، ساسانی، رنگ، رنگ‌آمیزی.

۱. مقدمه

آفرینش سنگ‌نگاره‌ها به منزله ابزاری با هدف جاودانه ساختن شمایل شاهی و انتقال مفاهیم و پیام‌هایی معین به بینندگان، سنتی دیرپا در خاور نزدیک و ایران باستان بود. مقارن با روی کار آمدن اردشیر اول ساسانی در سده سوم میلادی، چشم‌انداز طبیعی و فرهنگی ایران غربی با وجود سنگ‌نگاره‌هایی از دوران گوناگون، از نقش آنوبانی‌نی در سرپل‌ذهاب گرفته تا سنگ‌نگاره‌های خیره‌کننده عیلامی در کورانگون، کول‌فرج و نقش‌رستم، از نقش‌برجسته‌های سنگی هخامنشی در بیستون، تخت‌جمشید، پاسارگاد و نقش‌رستم تا سنگ‌نگاره‌های الیمایی و اشکانی، به نمایشگاهی از سنگ‌نگاره‌ها بدل شده بود.

ساسانیان در دوران شاهنشاهی خود بیش از سی سنگ‌نگاره ایجاد کردند که بیشتر آنها در پارس، خاستگاه دینی و سیاسی ایشان قرار داشت. شناسایی و پژوهش درباره سنگ‌نگاره‌های ساسانی سابقه‌ای طولانی دارد. پژوهشگران تاریخ، هنر، باستان‌شناسی، دین، اسطوره‌شناسی و ... هر کدام از منظرهای این آثار یکتا و چندلایه را از جنبه‌های فنی تا نمادگرایی و معناشناسی، از زیبایی‌شناسی و شخصیت‌پردازی تا اهمیت و مضمون تاریخی کاویده‌اند و همچنان این پژوهش‌ها ادامه دارند. در این میان جای طرح یک پرسش خالی است: این

سنگ‌نگاره‌ها در زمان آفرینش و حیات اولیه خود چه منظری داشتند؟ این سوال از دو وجه قابل بررسی است: یکی نسبت میان سنگ‌نگاره‌ها با محیط طبیعی و ساخته‌شده پیرامون خود، و دیگری پرداخت و جلوه‌نمایی و اصلی این سنگ‌نگاره‌ها - که امروزه خاکستری رنگ و یکدستند - به چشم بینندگان معاصر با آنها. به رغم اینکه مساله رنگ و رنگ‌آمیزی^۱ در سنگ‌نگاره‌های هخامنشی (وابسته به فضاهای معماری و تدفینی) دستمایه پژوهش‌های قابل‌توجهی بوده، به جز اشاراتی کلی و گذرا، آن هم صرفاً در خصوص نگاره‌های شکار در طاق بستان (پرادا، ۱۳۵۴: ۳۰۲-۳۰۴; ۱۳۷۳: ۱۳۷۳; Morgenstern, 1964: 1373; Pope, 1930: 20; Herzfeld, 1920: 96-97; Schmidt, 1970: 138) مساله کاربرد رنگ و رنگ‌آمیزی در سنگ‌نگاره‌های ساسانی تاکنون چندان مورد توجه نبوده و دستمایه پژوهش جامعی قرار نگرفته است. نزدیک‌ترین تلاش مرتبط با بازسازی رنگ‌های به کار رفته در سنگ‌نگاره‌های ساسانی را شاید بتوان بازسازی پیشنهادی رنگ و طرح نقوش پوشاک دوره ساسانی بر اساس حجاری‌های طاق بزرگ طاق بستان دانست (ریاضی، ۱۳۸۲: ۲۸۶-۳۰۶). بر این اساس، موضوع اصلی نوشتار پیش‌رو، بررسی مساله رنگ و رنگ‌آمیزی در سنگ‌نگاره‌های ساسانی است. آیا سنگ‌نگاره‌های ساسانی اساساً پرداختی رنگین داشتند؟ اگر اینچنین بوده، چه رنگ‌هایی بیشتر به کار می‌رفتند و آیا می‌توان رنگ‌آمیزی این نقوش را بازسازی کرد؟ در این پژوهش با استفاده از شواهد کاربرد رنگ در سایر هنرهای دوره ساسانی (موزائیک‌کاری، نقاشی‌های دیواری، گچ‌بری و پارچه‌ها و منسوجات) و نیز شواهد متنی مستقیم و غیرمستقیم برگرفته از منابع تاریخی سعی می‌شود رنگ‌های غالب مورد استفاده در شمایل‌نگاری و هنر این دوران بازنمایی و در حد امکان پاسخی برای سوال‌های طرح شده ارائه شود. در نهایت بر اساس این مجموعه از شواهد و داده‌ها، به مساله کاربرد رنگ و رنگ‌آمیزی در سنگ‌نگاره‌های ساسانی باز می‌گردیم تا زمینه و امکان بازسازی چهره رنگین نخستین آنها را بسنجیم.

۲. پیشینه و مروری بر رنگ‌آمیزی سنگ‌نگاره‌ها در ایران باستان

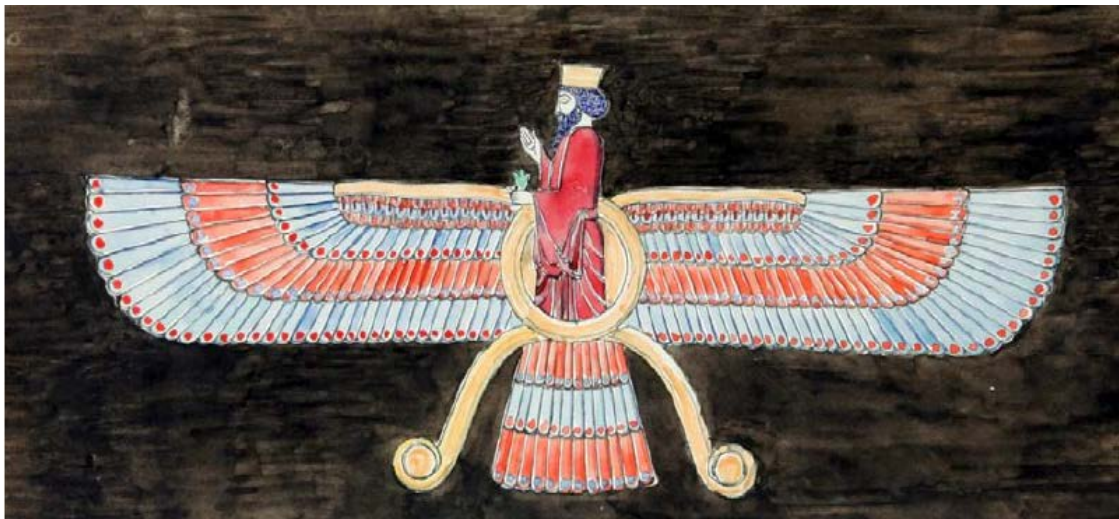
قدیمی‌ترین شواهد موجود در رابطه با رنگین بودن سنگ‌نگاره‌ها در ایران باستان به دوره عیلام نو باز می‌گردد. مساله رنگین بودن سنگ‌نگاره‌های عیلامی بر مبنای سنگ‌نگاره دوم اشکفت سلمان (SS II) تایید شده است. در این سنگ‌نگاره بقایایی از لایه اندود گچ و رنگ قرمز بر پوشش سر و جامه ملکه عیلامی مشاهده شده است. علاوه بر این شواهدی از رنگ روی دو پیکر در سنگ‌نگاره کول فرح ۴ نیز ثبت شده است (KF IV) (Alvarez-Mon, 2013: 216, note 31). در سده ۱۹ میلادی نیز آثار فراوانی از رنگ بر نقوش کول فرح گزارش شده بود (Dieulafoy, 1885: 266 cited in Nagel, 2013: 603). آلوارز-مون معتقد است سنگ‌نگاره‌های عیلامی در پنج مرحله ایجاد می‌شدند. پس از صاف کردن سطح صخره و ایجاد نقش، سطح آن با لایه‌ای از اندودی گچی با پایه قیر قالب‌گیری و پوشانده شده، سپس جزئیات و ظرایف نقش روی این اندود اجرا و در مرحله آخر نقش رنگ‌آمیزی می‌شد (Alvarez-Mon, 2013: 216).

در اینجا باید توجه ویژه‌ای به مقوله کاربرد رنگ و رنگ‌آمیزی در کتیبه‌ها و سنگ‌نگاره‌های هخامنشی داشت. سنگ‌نگاره‌های هخامنشی به جز در بیستون، همگی وابسته به فضاهای معماری (پاسارگاد، تخت جمشید و شوش) و تدفینی (تخت جمشید و نقش رستم) هستند. مساله رنگ‌آمیزی سنگ‌نگاره‌های هخامنشی در تخت جمشید و

نقش رستم به ویژه از آن رو در این نوشتار اهمیت می‌یابد که به دلیل اشتراک خاستگاه خاندانی هخامنشیان و ساسانیان در فارس مرکزی، میراث معماری سنگی و صخره‌ای یادمانی هخامنشیان نزد ساسانیان نخستین به خوبی شناخته شده بود؛ وجود سنگ‌نگاره‌ها و سنگ‌نوشته‌های ساسانی در پای آرامگاه‌های صخره‌ای نقش رستم و نیز در صفه تخت جمشید شاهدی بر این مدعاست (Frye 1975: 238; Wiesehöfer 1994: 139, fn. ۲). بخشی از میراث در معرض دید ساسانیان، بی‌تردید جلوه رنگین سنگ‌نگاره‌های هخامنشی در بناهای صفه تخت جمشید و آرامگاه‌های نقش‌رستم بود. مساله کاربرد رنگ و رنگ‌آمیزی در معماری و هنر صخره‌ای هخامنشی تا به امروز دستمایه پژوهش‌های گسترده‌ای بوده‌است (Lerner, 1971, 1973, 1976; Tilia, 1978: 29-70; Nagel, 2010; 2013; Aloiz et. al., 2016).

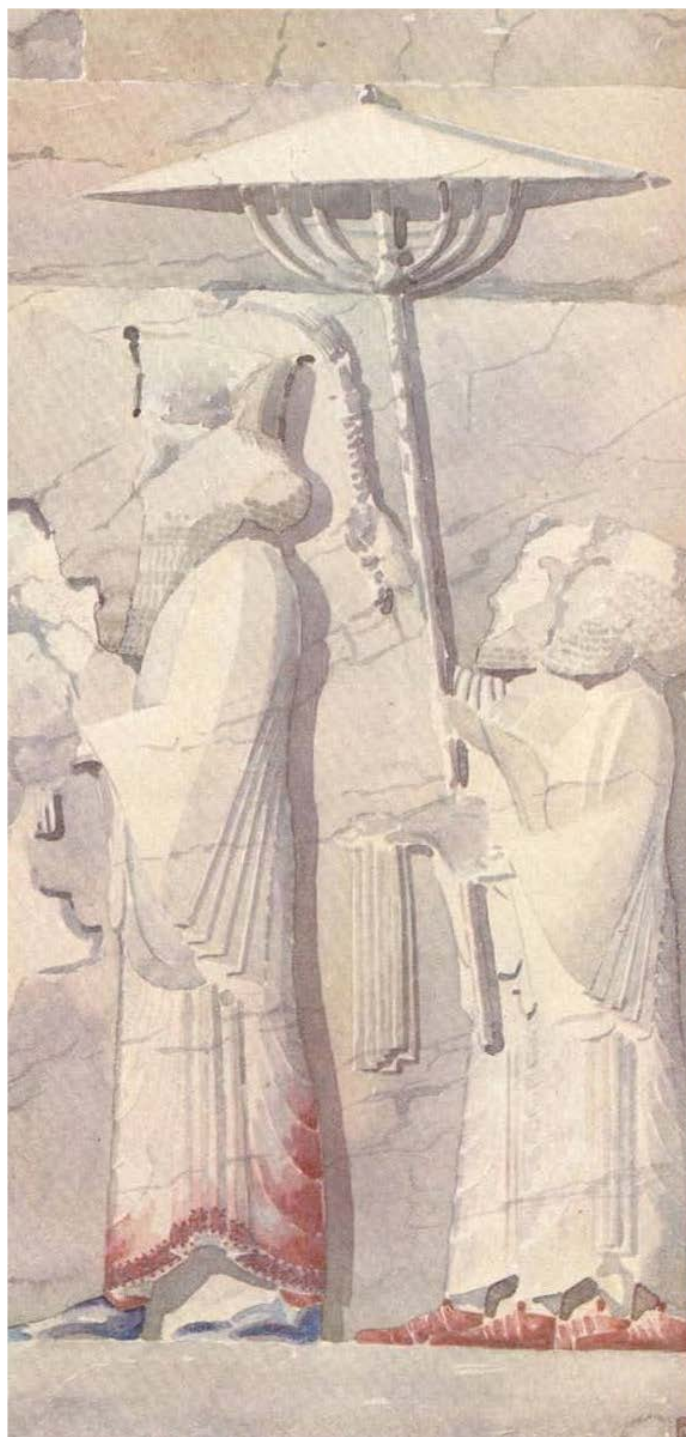
به رغم اینکه جهانگردان اروپایی از سده ۱۷ و به ویژه در سده ۱۹ میلادی گزارش‌هایی از آثار رنگ و طلاکاری در سنگ‌نگاره‌ها و سنگ‌نوشته‌های هخامنشی در پاسارگارد، تخت جمشید و نقش‌رستم به دست داده بودند اما پژوهش و توجه علمی درباره این مقوله را ارنست هرتسفلد در اوایل سده بیستم آغاز کرد (Nagel, 2010: 601-605; 2013: 601-605; 2011: 67ff). کشف و بازسازی رنگ‌های برجای مانده بر نماد موسوم به انسان بالدار یا اهورامزدا در تالار صدستون توسط هرتسفلد را به سال ۱۹۲۳ شاید بتوان نخستین قدم در این مسیر به شمار آورد. در اینجا به گزارش هرتسفلد، «رنگ‌ها روی پس‌زمینه سیاه عمیقی قرار گرفته‌اند... آبی فیروزه‌ای به سرخ-نارنجی روشن بدل می‌شود، زرد سایه-روشنی نارنجی یا طلایی دارد، ارغوانی سیر و آبی لاجوردی، و به ندرت نوعی سبز زمردی طرح رنگی را کامل می‌کنند» (هرتسفلد، ۱۳۹۱: ۲۲۰، لوحه ۶۴) (تصویر ۱-الف). علاوه بر این در جریان کاوش در یکی از درگاه‌های ساختمان مرکزی (کاخ سه دروازه)، بخش پایین سنگ‌نگاره شاه و خادمان وی با رنگ‌هایی درخشان بر سطح آن آشکار شد. به گزارش هرتسفلد جامه شاه و کفش‌ها قرمز درخشان بود و بقایای رنگ همه جای این قسمت از نقش دیده می‌شد (تصویر ۲). هرتسفلد شگفتی خود را از کشف این نقش چنین بیان می‌کند: "ابتدا گمان می‌کردم سنگ‌نگاره‌ها اساساً به رنگ سنگ صیقل یافته یعنی سیاه بودند و تنها اندک بخش‌هایی از آنها مانند زیورآلات، پرها، لب‌ها و چشم‌ها با آبی روشن، قرمز، سبز و زرد آرایش می‌شد، اما اکنون باید گفت تمام نقش‌ها سرتاسر با رنگ‌هایی درخشان و گونه‌گون شاید بر زمینه سیاه و صیقلی رنگ‌آمیزی شده بودند" (نامه هرتسفلد در ۵ نوامبر ۱۹۳۲ به موسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو، در Nagel 2013: 605). بعدها اشمیت نیز به وجود رنگ آبی فیروزه‌ای و قرمز ارغوانی بر سنگ‌نگاره‌های این ساختمان اشاره کرد و بر مبنای شواهد متعدد بر رنگین بودن بیشتر سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید صحه نهاد (Schmidt, 1953: 32, 82, n. 90, 116, 134, n. 53, 257). لرنر و تیلیا نیز تلاش‌هایی جهت بازسازی جلوه رنگین بعضی از نقوش بر مبنای رنگدانه‌های برجای مانده انجام دادند (Lerner, 1971: 23, fig. 9-10; 1973: 120-121; Tilia, 1978: 33, fig. 1a, 36 (تصویر ۱-ب)). بقایای رنگ به ویژه از نمای منقوش آرامگاه داریوش اول در نقش رستم نیز گزارش شده است. کتیبه‌ها، آرایه‌های بالای تخت، بدن و یال شیرها آبی بوده‌اند. بقایایی از رنگدانه‌های آبی بر ریش و موی داریوش، آبی و سفید بر تاج، قرمز بر پلک‌ها، مردمک و لب و قرمز تیره نیز بر کفش‌های وی شناسایی شده است (تصویر ۳). سایر بخش‌های نمای آرامگاه با رنگ‌های آبی، قرمز و سبز آراسته شده بودند (Schmidt, 1970: 83-84; Nagel, 2010: 140-154, figs. 4.23-4.36, 2013: 608-609). در مجموع شواهد نوشتاری، باستان‌شناختی و مطالعات آزمایشگاهی اخیر بروی بقایای رنگدانه‌ها

نشان‌دهنده وجود رنگ‌های درخشان و متنوعی به ویژه در طیف‌های زرد، قرمز، سبز، نارنجی، آبی و نیز طلایی بر روی سطوح معماری هخامنشی (شامل نقاشی‌های دیواری، آجرهای لعابدار و سنگ‌نگاره‌ها و کتیبه‌ها) هستند (Nagel, 2010: 252-256).



تصویر ۱: الف- طرح آبرنگی هرتسفلد از نقش انسان بالدار در تالار صد ستون تخت جمشید (Nagel, 2010: 114, Fig. 4.)
ب- بازسازی رنگی تیلیا از نقش انسان بالدار در تالار صد ستون (Tilia 1978: Pl. A, Fig. 1).

Figure 1: A- Herzfeld watercolor reconstruction of the winged figure, Persepolis Throne or Hundred-Column Hall (Nagel, 2010: 114; Fig. 4. 12); B- Tilia's colorful reconstruction of the winged figure (Tilia 1978: Pl. A, Fig. 1)



تصویر ۲: طرح آبرنگی سنگ نگاره شاه و ملازمان بر درگاه شمالی ساختمان مرکزی (کاخ سه دروازه) تخت جمشید (Herzfeld, 1933: 488; Krefter, 1989, Taf. 1).

Figure 2: Watercolor drawing of the King and his attendants, Persepolis Central Building (Tripylon) northern doorjamb (Herzfeld, 1933: 488; Krefter, 1989, Taf. 1).



تصویر ۳: بقایای رنگ بر آرامگاه داریوش اول در نقش رستم (Nagel, 2010: 143, Figs. 4: 23-25).

Figure 3: Traces of Paint on the figure of Darius I, Naqsh-e Rostam (Nagel, 2010: 143, Figs. 23-25).

در ادامه به مرور ملاحظات مربوط به رنگین بودن سنگ‌نگاره‌های ساسانی می‌پردازیم. کالیری در بررسی مفصل نگاره‌های سوزنی تخت جمشید (2003) با ارجاع به هرتسفلد و اردمان (هرتسفلد، ۱۳۹۱: ۲۶۳-۲۶۵؛ Erdmann 1969: 55-56) به این مساله مهم می‌پردازد که این نقش‌های به جامانده از دهه‌های نخست سده سوم را باید پیش‌درآمد و نقطه آغاز و شکل‌گیری هنر سنگ‌نگاره‌های ساسانی به شمار آورد و ردپای نقش‌مایه‌هایی که بعدتر در هنر صخره‌ای ساسانی جلوه‌گر می‌شوند، در نقاشی و چنین نقش‌هایی قابل بازشناسی است. کالیری بر مبنای این ملاحظات و نیز بررسی ویژگی‌های فنی نقوش سوزنی تخت جمشید به ویژه عمق بسیار کم خطوط و تا حدودی دشواری مشاهده نقش‌ها، معتقد است این نگاره‌ها برای دیده شدن می‌بایست رنگ‌آمیزی شده باشند و خطوطی که امروز این نقش‌ها را بر ما آشکار می‌سازند در واقع طراحی‌های خطی نقش‌هایی رنگین بوده‌اند. به این ترتیب ناقص بودن ظاهری بعضی عناصر نقشی یا عدم ارتباط آنها با بقیه نقوش نیز در واقع به معنای ناتمامی یا ناقص بودن آنها نیست بلکه در صورت درک این نگاره‌ها به عنوان

اجزایی از یک صحنه که با رنگ‌آمیزی تکمیل می‌شده، به خوبی می‌توان این اجزای مختلف و پراکنده را در این بستر بزرگ‌تر نقشی، تفسیر کرد (Callieri 2003). به این ترتیب این نقوش رنگین خلق شده بر بستری سنگی، به عنوان حلقه واسطی میان هنر نقاشی دیواری و هنر نقش‌های برجسته صخره‌ای، به خوبی می‌توانند در بررسی مساله رنگین بودن سنگ‌نگاره‌ها در مقام شواهدی چشمگیر مورد توجه و ارجاع قرار گیرند.

در خصوص دیگر سنگ‌نگاره‌های ساسانی همانطور که در مقدمه بیان شد، تنها نگاره‌های شکار طاق بزرگ بستان به دلیل ماهیت متفاوت نقوش مورد توجه قرار گرفته‌اند. پوپ به وجود آثاری از رنگ بر سنگ‌نگاره‌های طاق بستان اشاره کرده و بر مبنای آن به شکلی گذرا احتمال رنگین بودن سنگ‌نگاره‌های ساسانی را بیان کرده است (Pope, 1930: 20). متأسفانه وی اطلاعات دقیق‌تری از این شواهد رنگی از جمله موقعیت و رنگ آن به دست نداده است اما مورگنسترن موقعیت آن را گوشه بالای جانب راست دیوار جنوبی طاق بزرگ طاق بستان ذکر کرده است (Morgenstern, 1964: 1373). درباره رنگین بودن سنگ‌نگاره‌های طاق بزرگ طاق بستان و صحنه‌های شکار شاهانه پرادا نیز در *هنر ایران باستان* چنین می‌گوید: «جای دادن پیکره‌ها در انتهای یک ایوان در موقعیت نقوش برجسته تغییراتی را به وجود آورد. این آثار دیگر در فضای باز بر صخره‌ها کنده نمی‌شدند بلکه در انتهای تالار طاق‌داری محافظت می‌شدند. این تغییر نه تنها باعث کاهش در اندازه نقوش برجسته گردید، بلکه احتمالاً برای برجسته نشان دادن آشکارتر قسمت‌های مناسب باعث به کار بردن رنگ شد» (پرادا، ۱۳۵۴: ۳۰۲). «نقش کوچک‌تر شاه با هاله‌ای به دور سر تاکید شده است. وسیله دیگری که احتمالاً با کمک آن نقش شاه را از پیرامون خود متمایز می‌ساخته استفاده از رنگ بوده است... طرح لباس شاه ... و نیز طرح‌های ساده تر در لباس دیگر شرکت‌کنندگان در شکار مطمئناً رنگ شده بودند تا به چشم بیایند» (پرادا، ۱۳۵۴: ۳۰۴). البته همان‌طور که در خصوص سنگ‌نگاره‌های عیلامی و هخامنشی (آرامگاه‌های نقش رستم) دیدیم، وجود سنگ‌نگاره‌ها در فضای باز لزوماً منافاتی با رنگین بودن آنها ندارد. بنا بر گزارش هرمان، بعضی از سنگ‌نگاره بیشاپور نیز با لایه‌ای از اندود گچ پوشانده شده بودند که به احتمال زیاد رنگ‌آمیزی شده بود (Herrmann & Howell 1981, 21-22; 1983, 12-13). در تایید این مدعا باید به وجود بقایای اندود گچ و رنگ سرخ بر روی آن در سنگ‌نگاره نویافته رگ بی‌بی در افغانستان اشاره کرد. به گفته گرنه، «وجود بقایای گچ و رنگ این تصور را پیش می‌آورد که قسمتی از نقش برجسته، شاید هم تمامی آن، رنگ‌آمیزی شده بوده. این موضوع به ویژه از آن جهت قابل تصور است که هیچ بخشی از نقش برجسته صیقل نخورده است» (گرنه، ۱۳۸۶: ۶۶)؛ ویژگی‌ای که در اغلب سنگ‌نگاره‌های ساسانی به چشم می‌خورد.

به این ترتیب به نظر می‌رسد درباره کاربرد رنگ در سنگ‌نگاره‌های ساسانی و رنگین بودن آنها در تداوم سنت رایج در ایران باستان تردیدی وجود نداشته باشد و در ادامه خواهیم دید اشاراتی به این موضوع در منابع تاریخی سده‌های میانه نیز بازتاب یافته است.

۳. شواهد نوشتاری: نقش‌های رنگین شاهان ساسانی

دانش ما درباره تاریخ و فرهنگ ساسانیان به میزان قابل‌توجهی بر متون تاریخی دوران اسلامی-عربی و فارسی- استوار است. این منابع علاوه بر به دست دادن اطلاعات تاریخی، دربردارنده شواهدی از وجود مجموعه‌هایی غنی از متون دینی و غیردینی شامل کتاب‌ها و رساله‌هایی با موضوعات گوناگون در ایران ساسانی هستند. بسیاری از این متون از میان رفته‌اند و تنها نامی از آنها برجای مانده است؛ برخی نیز به

واسطه ترجمه بخش‌هایی از آنها در منابع عربی و فارسی به دست ما رسیده‌اند.^۳ یکی از انواع گونه‌های متون نامبرده، کتاب‌هایی با عناوین مختلفی همچون *خدای‌نامه* و *آئین‌نامه* و *تاج‌نامه* بودند که موضوع آنها گزارش‌هایی تاریخ‌نگارانه و گهگاه مصور درباره شاهان ساسانی و اعمال ایشان بود. حمزه اصفهانی در کتاب *سنی الملوک و الارض* (نیمه نخست سده ۴ هـ) در بخشی که به معرفی شاهان ساسانی می‌پردازد، به یکی از این کتاب‌ها با عنوان کتاب *صور ملوک بنی ساسان* مکرر اشاره کرده است. حمزه در این بخش به ترتیب شاهان ساسانی را از اردشیر تا یزدگرد سوم معرفی کرده و پس از گزارش کارها و اعمال ایشان در انتهای ذکر نام و کارهای هر پادشاه بر اساس گزارش کتاب *صور ملوک بنی ساسان*، که گویا در اختیار وی بوده یا خود آن را از نزدیک دیده بود، پوشش شاهنشاه و نقش و رنگ‌بندی لباس و تاج وی را توصیف می‌کند (اصفهانی: ۴۶-۴۸). مجتبی مینوی *صور ملوک بنی ساسان* را با کتاب مورد وصف مسعودی در *التنبیه و الاشراف* یکی دانسته است (اصفهانی: ۴۶، یادداشت دوم). مسعودی در *التنبیه و الاشراف* روایت کرده‌است که به سال ۳۰۳ هـ. در خانه یکی از بزرگان شهر استخر کتاب بزرگی دیده که در آن ذکر شاهان ایران و بناها و اعمال و دانش‌های ایشان نوشته شده بود. وجود کتاب‌هایی از این دست به اهمیت هنر نقاشی و صورتگری در این دوره دلالت می‌کند که پیوند هنری و فنی قابل توجهی به هنر نقش‌برجسته‌های سنگی دارد. به گفته مسعودی:

کتابی بزرگ دیدم که از علوم و اخبار ملوک و بناها و تدبیرهای ایرانیان مطالب فراوان داشت که چیزی از آن را در کتب دیگر چون «خدای‌نامه» و «آئین‌نامه» و غیره ندیده بودم. تصویر بیست و هفت تن از ملوک ایران از خاندان ساسانی -بیست و پنج مرد و دو زن- در آن بود و هر یک را به روز مرگ پیر بوده یا جوان با زیور و تاج و ریش و چهره تصویر کرده بودند با قید اینکه اینان چهار صد و سی و سه سال و یک ماه و هفت روز پادشاهی کرده‌اند. و چنان بوده که وقتی یکی از پادشاهان بمردی تصویر او را کشیده به خزینه می‌سپردند تا زندگان از وصف مردگان بی‌خبر نمانند. صورت پادشاهانی که به جنگ بودند ایستاده بود و پادشاهی که به کاری می‌پرداخت نشسته بود و تاریخ کتاب چنان بود که از روی اسناد خزائن ملوک ایران نوشته شده و برای هشام عبدالملک از پارسی به عربی درآمده بود (مسعودی، *التنبیه*: ۹۹).

مسعودی متأسفانه تنها در گزارش خود به توصیف نقش اردشیر اول و یزدگرد سوم اکتفا کرده است:

نخستین پادشاه اردشیر بود که در زمینه سرخ درخشان و لباسش به رنگ آسمانی و تاجش سبز و طلایی بود و نیزه‌ای به دست داشت و ایستاده بود و آخرشان یزدگرد پسر شهریار پسر خسرو پرویز بود که در زمینه سبز مزین با لباس مزین آسمانی با تاج قرمز ایستاده بود و نیزه به دست در حالی که به شمشیر تکیه کرده بود؛ با رنگ‌های شگفت که اکنون نظیر آن یافت نمی‌شود و با طلا و نقره محلول و مس حکاکی شده. صفحه به رنگ فریبری بود با ساختی عجیب که از فرط نکوئی و دقت ساخت، ندانستم کاغذ است یا پوست (همان، ۹۹-۱۰۰).

با وجود اینکه زبان و واژگان به کار رفته در توصیف رنگ‌بندی نقوش شاهان ساسانی در متونی مانند *سنی الملوک و الارض* گاه مبهم است و مثلاً روشن نیست آیا رنگ نقش و طرح پارچه مورد نظر است یا رنگ زمینه نقش، با این حال روایت حمزه به ویژه به عنوان تنها گزارش در نوع خود، ارزش و اهمیت خاصی در بازسازی

ترکیب رنگ بندی تصاویر شاهان ساسانی دارد. گزارش سنی الملوک و الارض پیرامون رنگ پوشش و تاج شاهان ساسانی در جدول ۱ خلاصه شده است. حدود دو سده بعد اطلاعات مندرج در سنی الملوک و الارض درباره پوشش شاهان ساسانی در کتاب مجمل التواریخ و القصص تکرار شده است (ناشناس: ۳۳-۳۸).

جدول ۱. توصیف حمزه اصفهانی از پوشش و ظاهر شاهان ساسانی بر اساس کتاب صور ملوک بنی ساسان

Table 1: Hamza's Description of Sasanian Kings' Images in his Book of *Tarikh-e Sini Muluk al-Arz wa al-Anbiya*

شاهنشاه ساسانی	جامه/پیراهن	شلوار	تاج	کفش	حالت نقش
اردشیر اول	منقش به نقش دینار (مدتر)	آبی تیره	سبز در طلا نهاده	سرخ	نیزه افراشته در دست
شاپور اول	آبی تیره	منقوش با رنگ قرمز	سرخ در زمینه سبز	سرخ	نیزه افراشته در دست
هرمز پسر شاپور	سرخ و نقش دار	سبز	سبز در طلا نهاده	سرخ	نیزه در دست راست و سپر در دست چپ و سوار بر شیر
بهرام پسر هرمز (بهرام اول)	سرخ	سرخ	آبی با دو کنگره طلایی بر بالای آن	سرخ	نیزه ای در دست راست و شمشیری در دست چپ که بدان تکیه کرده و ایستاده بود.
بهرام پسر بهرام (بهرام دوم)	سرخ و نقش دار	سبز	آبی در میان دو کنگره طلا و هلال طلایی	سرخ	نشسته بر تخت، به دست راست کمانی با زه کشیده و به دست چپ سه تیر
بهرام پسر بهرام پسر بهرام (بهرام سوم)	آبی و نقش دار	سرخ	سبز در میان دو کنگره طلا با هلال طلایی	سرخ	نشسته بر تخت، شمشیر به دست
نرسی پسر بهرام	منقوش با رنگ سرخ	آبی و نقش دار	سبز	سرخ	ایستاده و شمشیر با دو دست گرفته
هرمز پسر نرسی	منقوش با رنگ سرخ	منقوش با به رنگ آبی	سبز	سرخ	ایستاده و شمشیر با دو دست گرفته
شاپور ذوالاكتاف	منقوش گلدار	سرخ و نقش دار	آبی، اطراف آن رنگ شده با طلا با دو کنگره طلا و هلال طلا در وسط	سرخ	تبرزین در دست و بر تخت نشسته
اردشیر پسر شاپور	آبی با نقش دینار	منقوش با رنگ سرخ	سبز	سرخ	نیزه در دست راست و شمشیر در دست چپ و ایستاده
شاپور پسر شاپور	سرخ و نقش دار	آبی	سبز در زمینه سرخ میان دو کنگره از طلا و هلال طلا	سرخ	ایستاده و شاخه آهنی با مرغی بر سر آن در دست راست و شمشیر در دست چپ
بهرام پسر شاپور	آبی و نقش دار	سرخ و نقش دار	سبز در میان سه کنگره	سرخ	نیزه در دست راست و شمشیر در دست چپ که ایستاده و بدان تکیه کرده
یزدگرد پسر بهرام	سرخ	آبی	آبی	سرخ	ایستاده با نیزه ای در دست
بهرام گور پسر یزدگرد	آبی	سبز و نقش دار	آبی	سرخ	بر تخت نشسته با گریزی در دست
یزدگرد پسر بهرام	سبز	سیاه با نقش طلایی	آبی	سرخ	بر تخت نشسته و تکیه کرده بر شمشیر
فیروز پسر یزدگرد	سرخ	آبی با نقش طلایی	آبی	سرخ	بر تخت نشسته با نیزه ای در

دست					
بلاش پسر فیروز	سبز	سرخ با نقش سیاه و سفید	آبی	سرخ	ایستاده با نیزه‌ای در دست
قباد پسر فیروز	آبی با نقش سیاه و سفید	سرخ	سبز	سرخ	بر تخت نشسته و تکیه کرده بر شمشیر
خسرو انوشیروان پسر قباد	سفید با نقش‌هایی به رنگ‌های مختلف	آبی	؟	سرخ	بر تخت نشسته و تکیه کرده بر شمشیر
هرمز پسر کسری	سرخ و نقش‌دار	آبی و نقش‌دار	سبز	سرخ	بر تخت نشسته با گریزی در دست راست و با دست چپ به شمشیری تکیه کرده
خسرو پرویز پسر هرمز	نقش‌دار و گلداز	آبی	سرخ	سرخ	نیزه در دست
شیرویه پسر کسری	نقش‌دار به سرخ	آبی و نقش‌دار	سبز	سرخ	به پا ایستاده با شمشیری در دست
اردشیر پسر شیرویه	آبی و نقش‌دار	؟	سرخ	سرخ	ایستاده با نیزه‌ای در دست و با دست چپ به شمشیری تکیه کرده
پوراندخت دختر پرویز	سبز و نقش‌دار	آبی	آبی	سرخ	بر تخت نشسته با تبرزینی در دست
آذرمین دختر پرویز	سرخ و نقش‌دار با رنگ‌های مختلف	آبی	سبز	سرخ	بر تخت نشسته با تبرزینی در دست راست و با دست چپ به شمشیری تکیه کرده
یزدگرد پسر شهریار	سبز و نقش‌دار	نقش‌دار با رنگ آبی	سرخ	سرخ	نیزه‌ای در دست و با دست چپ به شمشیری تکیه کرده

از دیگر شواهد نوشتاری ارزشمند باید به گزارش بسیار قابل توجهی در کتاب *مختصر البلدان* ابن فقیه همدانی (نیمه دوم سده سوم ه.) اشاره کرد. ابن فقیه ذیل عنوان «داستان شبدیز» در توصیف سنگ‌نگاره یا مجسمه اسب خسرو در طاق بزرگ طاق بستان کرمانشاه چنین می‌گوید:

از شگفتی‌های کرمانشاهان صورت شبدیز است یکی از دانشمندان مرا گفت: اگر مردی از فرغانه دور و دیگری از سوس اقصی به درآید به قصد آن که شبدیز را ببیند، نگوهندش؛ که آن شگفت‌انگیزترین تصویر دنیاست. زیرا که در آن نقش، جایی که بایست سرخ باشد سرخ است، جایی که بایست خاکستری باشد خاکستری است، جایی که بایست سیاه باشد سیاه است و جایی که بایست سپید باشد سپید است، با آن که خود کوه به رنگ خاکستری است. هنگامی که با ابوعلی محمد بن هارون بن زیاد که خود فیلسوفی دانشمند بود درباره شبدیز سخن بگفتیم، چون به این جای برسیدیم، گفت: ناشدنی است که یک سنگ همه این رنگ‌ها را داشته باشد. بلکه آن صورتگر هنگامی که خود صورت را به پایان رسانده است، آن را با روغن چینی رنگ آمیخته است (ابن فقیه: ۳۰-۳۱).

در ادامه وی اشعاری را در مورد سنگ‌نگاره‌های طاق بستان نقل می‌کند که در آنها نیز اشاراتی به رنگین بودن این نگاره‌ها وجود دارد. از جمله شعری از احمد بن محمد درباره نقش خسرو پرویز، اهورامزدا و آناهیتا در

طاق بزرگ (که در این شعر موبد موبدان و شیرین معرفی شده اند): «خسرو بزرگ و شیرین و سالخورده موبد موبدان.... اکنون بدان صورت درآمده اند که گویی در پوشش هایی ارغوانی اند» و یا درباره نقش اردشیر دوم: «آن تخته سنگی است صاف و گرد شده با کیفیتی شگفت انگیز و دارای همه رنگ ها» (ابن فقیه: ۳۴). به این ترتیب بر مبنای گزارش های تاریخی، چنین به نظر می رسد که آثاری از رنگ آمیزی سنگ نگاره های ساسانی دست کم تا سده های میانه اسلامی در عمل یا در یادها باقی بوده و در متون بازتاب یافته است.

۴. رنگ آمیزی در هنرهای تجسمی و منسوجات ساسانی

به طور کلی باید گفت شواهد گسترده ای از رنگ بندی شمایل نگاری ها در هنر ایران باستان در دست نیست تا بر مبنای آن بتوان ترکیب بندی رنگ ها را، به ویژه در پوشاک افراد که بازسازی آن می تواند قدم بزرگی در شناخت رنگ آمیزی نقوش باشد، بازسازی کرد. شواهد مستقیم تری مانند منسوجات نیز اندکند. با این حال بررسی کاربرد رنگ و رنگ آمیزی در هنرهای تجسمی دوره ساسانی از جمله نقاشی دیواری، گچبری، موزائیک و منسوجات می تواند به شناختی بهتر از مجموعه رنگ های رایج به کار رفته و ترکیب بندی احتمالی رنگ ها در سنگ نگاره ها کمک کند. دریافت های برآمده از رنگ بندی این داده ها در ادامه خلاصه شده و در بازسازی پیشنهادی رنگ های به کار رفته در سنگ نگاره ها مورد توجه قرار خواهند گرفت.

۴-۱. نقاشی های دیواری

افزون بر اشارات تاریخی و متنی درباره وجود نقاشی در بناهای دوره ساسانی (Compareti, 2011: 6-8) نقاشی های دیواری ساسانی یا منتسب به دوره ساسانی در گستره ایران فرهنگی تاکنون از چند محوطه گزارش شده است^۴: فیروزآباد، شوش، ایوان کرخه، حاجی آباد، تپه حصار و کوه خواجه در فلات ایران و تیسفون و دورا-اوروپوس در عراق و سوریه امروزی (De Waele, 2004: 339). این نقش ها، هر جا که قابل بازسازی بوده اند، بیش از هر چیز صحنه هایی چون شکار و نبرد را به تصویر کشیده اند. هر دوی این صحنه ها در هنر ساسانی از مضامین محبوبی اند که بازتابی از زندگی و قدرت شاهانه بوده و بر بسترهای مختلفی از بدنه صخره ها (مثلا سنگ نگاره های فیروزآباد I، نقش رستم IV، سرمشهد و طاق بستان V و VI) تا ظروف سیمین به تصویر کشیده می شدند. بسیاری از پژوهشگران حتی بر این باورند که نگاره های شکار طاق بستان از منظر ترکیب بندی و مفهوم تحت تاثیر هنر نقاشی دیواری اجرا شده و در واقع نقاشی هایی برجسته و اجرا شده بر سنگ بوده اند (Shepherd, 1964: 599; Sarre, 1964: 599; Ghirshman, 1951: 300; Herzfeld, 1928: 139-141; Harper, 1986: 588; 1983: 1088; ۱۳۵۴: ۳۰۲؛ هرتسفلد، ۱۳۹۱: ۲۸۲). مساله پیوند میان هنر نقاشی دیواری و نقش برجسته های سنگی بسیار پیش از ساسانیان و از دوره آشور نو مطرح بوده است. موری در خصوص هنر آرایش کاخ های آشور نو چنین عنوان کرده است که نقش برجسته های سنگی رنگین کاخ های آشور نو، اساسا نقاشی هایی بودند که به صورت برجسته بر بدنه ای سنگی اجرا می شدند و رنگ های به کار رفته در نقاشی های دیواری و سنگ نگاره ها یکسان بوده اند (Moorey, 1994: 35, 326; cf. Simpson 2009). این نزدیکی میان نقاشی دیواری و نگاره های سنگی از منظر نقش مایه، تکنیک و رنگ آمیزی در خصوص هنر هخامنشی نیز صادق است (Nagel, 2013: 598-9). پیشتر نیز در مرور شواهد مربوط به نگاره های سوزنی تخت جمشید به موضوع پیوند میان نقاشی دیواری و سنگ نگاره ها اشاره شد. در ادامه به بررسی رنگ بندی نقاشی های دیواری ساسانی می پردازیم.^۵

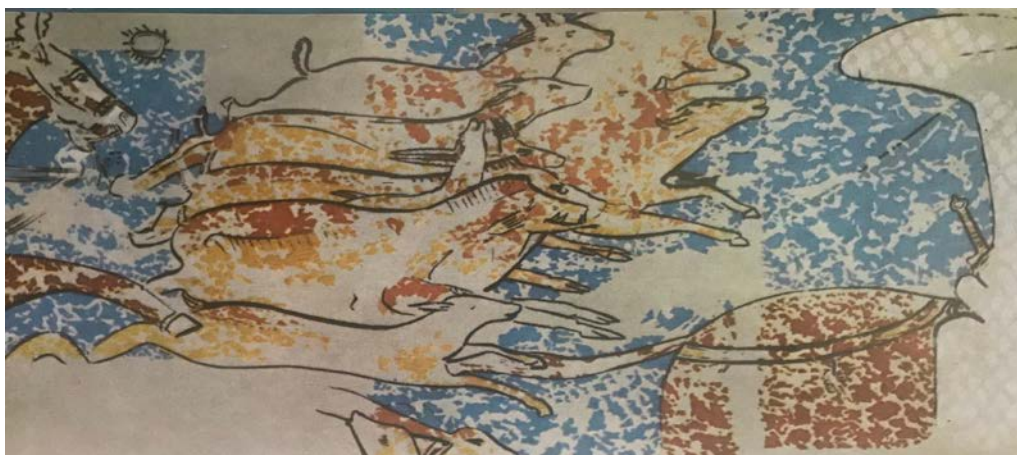
تپه حصار: نقاشی دیواری از دو فضای تالار ستوندار (۱) و اتاق مجاور آن (اتاق ۴) در بخش رسمی بنای ساسانی تپه حصار گزارش شده است. افزون بر اینها بسیاری از دیوارهای بخش رسمی نیز با رنگ آبی و قرمز ارغوانی رنگ شده بودند (De Waele, 2004: 365؛ کیمبل، ۱۳۹۱: ۴۲۶). نقش به جای مانده بر دیوار اتاق ۴ مربوط به بخش‌هایی از سر و بدن یک اسب و پای سوار آن است. رنگ‌های به کار رفته در این نقش‌ها سفید، قرمز، قرمز ارغوانی، جگری و آبی هستند و تاریخ بنا به سده پنج و شش م. نسبت داده شده است (کیمبل ۱۳۹۱: ۴۲۶-۴۲۷).

تیسفون: تعداد زیادی قطعات نقاشی دیواری در کاوش‌های سال ۱۹۳۱-۱۹۳۲ احتمالاً از اتاق ۱۱ در خانه معارید ۱ در محدوده تیسفون به دست آمد. بنا به سده‌های ۶ و ۷ م. تاریخگذاری شده است. در رنگ‌آمیزی قطعات از رنگ‌های زرد، قرمز روشن، اخراپی، صورتی، آبی، سبز روشن و قهوه‌ای استفاده شده بود. دو قطعه قابل بازسازی سرهای احتمالاً تمام رخ سه مرد و صورت تمام رخ مردی را نشان می‌دهند. این صورت‌ها چنین رنگ‌آمیزی شده بودند: موها، چشم‌ها، ریش و سیل به رنگ سیاه و لب‌ها به رنگ قرمز بودند و پلک‌ها و گونه‌ها تهرنگی صورتی داشتند. لباس قطعه دوم سیاه بود و با پولک‌هایی طلایی تزئین شده بود (کروگر، ۱۳۹۶: ۱۳۲-۱۳۳؛ De Waele, 2004: 369). علاوه بر این، قطعاتی از نقاشی دیواری غیرقابل بازسازی نیز در حمامی بسیار آراسته واقع در غرب تالار تخت طاق کسری شناسایی شد (Thomsen, 1932-1933: 332; Upton, 1932: 193; Schmidt, 1934: 18-19).

حاجی‌آباد: نقاشی‌های دیواری حاجی‌آباد در ایوان‌های شماره ۱۴۹ و ۲۱۴ خانه اربابی حاجی‌آباد کشف شده و به تشخیص آذرنوش به سده ۴ م. تعلق دارند. نقش‌ها شامل نقوش انسانی، تزئینات هندسی و گیاهی و احتمالاً بخش‌هایی از بدن اسب یک سوار هستند. نقوش گیاهی تزئینی بر زمینه آبی-طلوسی و نقش نیم‌تنه‌ها بر زمینه قهوه‌ای مایل به قرمز روشن نقش شده‌اند. اسب‌ها قرمز اخراپی و سیاه هستند. موها و ریش‌ها سیاه و قهوه‌ای مایل به سیاه، صورت قرمز اخراپی روشن، گردن قرمز مایل به قهوه‌ای، کمر بند رد شده از شانه یکی از چهره‌ها قرمز مایل به قهوه‌ای، جامه‌ها زرد و زرد روشن با رزتهای قرمز مایل به قهوه‌ای یا نقش دایره‌ای قرمز که با زرد پر شده‌اند، دیهیم زرد روشن با حاشیه‌های باریک قرمز و سیاه و لب‌ها، چشم‌ها و ابروان با قرمز و سیاه و قهوه‌ای کشیده و در مجموع نقش‌ها با رنگ سیاه قلمگیری شده‌اند. از رنگ‌های سیاه و قرمز در حاشیه‌های تزئینی قاب‌ها استفاده شده است (Azarnoush, 1994: 167-173). علاوه بر قطعاتی که نقوش مشخصی دارند، ۱۲ قطعه کوچک‌تر یافت شد که بعضی از آنها آبی رنگ بوده و به اعتقاد آذرنوش مربوط به زمینه نقش بودند. در مجموع رنگ‌های به کار رفته در نقاشی‌های دیواری حاجی‌آباد سفید، کرم، آبی، سیاه، قرمز اخراپی، قهوه‌ای و زرد هستند (Azarnoush, 1994: 174, 179; De Waele, 2004: 363).

دورا-اوروپوس: از زمان شروع کاوش‌ها در دورا-اوروپوس تعداد قابل‌توجهی نقاشی دیواری از دوره‌های گوناگون و در بناهایی با کاربری‌های مختلف در این شهر شناسایی شده بود (De Waele, 2004: 344). نقاشی دیواری ساسانی دورا-اوروپوس در سال ۱۹۳۰ بر دیوار اتاق پذیرایی یک خانه مسکونی (اتاق ۸ خانه F) آشکار شد و صحنه نبرد را نشان می‌دهد. نقاشی با توجه به ویژگی‌های سبکی و زمینه تاریخی شهر، به میانه سده ۳ م.

تاریخگذاری شده است و شاید واقعه ای تاریخی (پیروزی شاپور اول ؟) را به تصویر می کشد (Goldman and Little, 1980). تعدادی از افراد نقش شده، لباس هایی به تن دارند که با صفحات گرد فلزی (metal discs) تزیین شده بودند. اسب ها به رنگ قرمز و سیاه بودند اما سایر نقش ها تنها با رنگ سیاه قلمگیری شده بودند (De Waele, 2004: 349). شوش و ایوان کرخه: نقاشی دیواری مکشوفه در شوش بر آوار دیوار تالاری ستوندار در یک خانه اعیانی مکشوفه در لایه IV محدوده A شهرشاهی شوش توسط گیرشمن آشکار شد. گزارش گیرشمن تنها سند به جای مانده از این نقاشی های دیواری از میان رفته است. گیرشمن نقاشی ها را به نیمه اول قرن چهارم تاریخگذاری کرده است (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۱۸۳). یکی از نقش ها صحنه شکاری را بر زمینه ای آبی رنگ و نقش دیگر ماه، ستاره ها و ابرهایی سفید را بر زمینه ای قرمز رنگ به تصویر می کشد (Ghirshman, 1952: 8-9; De Waele, 2004: 353-4; Gropp, 2005). اسب ها در صحنه شکار به رنگ های قهوه ای و قرمز اخراپی و گله حیوانات شکاری - غزال، گراز - زرد و اخراپی اند. ساز و برگ اسب، شمشیر سوار، غلاف، تزیینات روی لباس سوار پیشین و نقش خورشید به رنگ زرد است. سوار جلویی جامه ای به رنگ صورتی/قرمز و منقوش به تن دارد و دور نقش ها با رنگ سیاه قلمگیری شده است (De Waele, 2004: 353) (تصویر ۴).



تصویر ۴: نقاشی دیواری مکشوفه از شوش (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۱۸۳، تصویر ۲۲۴).

Figure 4: Wall Painting, Susa (Ghirshman, 1962: 183, Fig. 224).

گیرشمن به وجود نقاشی های دیواری بر دیوارهای کوشکی سه ایوانی و آوارهای آن در ایوان کرخه مربوط به سده ۴ م. اشاره کرده است (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۱۸۰، ۱۸۳، Ghirshman, 1952: 11-12; Gyselen and Gasche, 1994: 33, pl. X). بازسازی نقاشی ها به دلیل آسیب زیاد ممکن نبوده اما رنگ های به کار رفته در این نقاشی ها عبارت بودند از سفید، زرد، قرمز ارغوانی، صورتی، کرم و قهوه ای (Gyselen and Gasche, 1994: pl. X; De Waele, 2004: 356).

فیروزآباد: کاوش های هیات مشترک ایران-آلمان در سال ۱۳۸۴ منجر به کشف یک کف منقوش و یک پانل نقاشی دیواری در یکی از سازه های بخش غربی ارگ مرکزی این شهر شد. متأسفانه به جز گزارش های محدود خبری^۶، اطلاعات بیشتری درباره موقعیت و ویژگی های این سازه و نقاشی ها منتشر نشده است. بر اساس تصاویر قابل دسترسی منتشر شده تصویر دو نفر سمت راست بر زمینه ای به رنگ سفید-آبی و تصویر نفرات سمت چپ بر زمینه ای کهربایی نقش و از قرمز اخراپی و سبز برای پوشش لباس ها استفاده شده است.

کوه خواجه: نقاشی‌های دیواری کوه خواجه بزرگ‌ترین و شناخته‌شده‌ترین مجموعه نقاشی دیواری به‌دست‌آمده از ایران باستان هستند.^۷ نقاشی دیواری‌های متنوع کوه خواجه با استفاده از رنگ‌های سفید، زرد، آبی، قهوه‌ای، صورتی، قرمز، نارنجی و بنفش-ارغوانی و سبز با منشا معدنی کشیده شده‌اند (باتر ۱۳۸۹؛ بهادری و بحرالعلومی ۱۳۸۹؛ Kawami, 1987; Ghanimati, 2013). صورت‌ها به رنگ صورتی و رنگ زمینه در بعضی نقوش از جمله نقش موسوم به «سه ایزد» و «نیم‌تنه ایزدانو» سیاه و در برخی صحنه‌ها مانند نقش «پادشاه و ملکه» و «فلوت زن و سر مردانه کوچک» سفید/سفید-آبی است. اجزا و حدود صورت‌ها با رنگ سیاه قلمگیری شده‌اند و در صحنه‌های نسبتاً کامل قابی قهوه‌ای یا سیاه حدود صحنه را مشخص کرده است.

به جز نقاشی‌های دیواری، تعدادی نقش برجسته گلی و گچی نیز در این محوطه کشف شده بود. نقوش برجسته گلی با لایه‌ای از اندود گچ پوشانده و سپس رنگ‌آمیزی شده بودند (Ghanimati, 2013: 886). بر جانب بیرونی دیوارهای جنوبی نیایشگاه نقش سه سوار بر یک دیواره و نقش یک سوار و پیکر یک شیر ایستاده در حال حمله به سر اسب بر دیواره‌ای دیگر نقش شده بود. به گفته اشتاین بیشتر بخش‌های بدن و سر اسب‌ها در نقش برجسته‌های دیواره‌های نیایشگاه باقی مانده بودند. اشتاین صحنه نبرد با شیر و فرم و اندازه اسب‌ها را بسیار نزدیک به ترکیب اسب‌ها و صحنه‌های شکار/نبرد در سنگ‌نگاره‌های ساسانی دانسته و بر مبنای همین قیاس، تاریخی را معادل دوره ساسانی/پیش از اسلام برای مجموعه پیشنهاد می‌دهد (Stein, 1928, II: 912). نقش برجسته گچی دیگری بر بالای قوس درگاه میانی عمارت شمال حیاط مرکزی نقش دو انسان را در اندازه تقریباً طبیعی در برابر هم در حال تبادل دیهیم نشان می‌داد (هرتسفلد ۱۳۹۱: ۲۵۱). کروگر بر مبنای عناصر تزئینی، نقش برجسته گچی بالای قوس در میانی عمارت شمال حیاط مرکزی را مربوط به اوایل دوره ساسانی می‌داند (کروگر ۱۳۹۶: ۳۹۲). اشتاین به وجود بقایای رنگ بر بخشی از دیوار درست در شرق این نقش‌های گلی اشاره کرده است (Stein, 1928, II: 913). نقش برجسته‌های گلی و گچی کوه خواجه به خصوص برای پژوهش حاضر اهمیت دارند چرا که شواهد مستقیم و قابل قیاسی را از رنگ‌آمیزی نقش برجسته‌ها در این دوره به دست می‌دهند.

۴-۲. گچبری

نمونه‌های بسیاری از گچبری‌های تزئینی وابسته به بناها تاکنون از محوطه‌های ساسانی متعددی شناسایی شده‌اند. گچبری‌های ساسانی مکشوفه تا اواخر دهه هفتاد میلادی در ایران و عراق دستمایه اثر بنیادین ینس کروگر با عنوان *تزئینات گچبری ساسانی* بوده و از جنبه‌های مختلف توسط وی در این اثر مهم مورد بررسی قرار گرفته‌اند (کروگر ۱۳۹۶). در سه دهه اخیر گچبری‌های چشمگیری نیز در سه محوطه حاجی آباد فارس (Azarnoush, 1994)، بندیان درگز (Rahbar, 1998, 1999, 2004) و مله حرم در ترکمنستان (Kaim, 2002a, 2002b) به دست آمده‌اند. گزارش‌های متعدد درباره شناسایی بقایای رنگ بروی گچبری‌ها از محوطه‌های مختلف نشان می‌دهند گچبری‌های ساسانی همانند نمونه‌های پارتی و در تداوم همان سنت با رنگ‌آمیزی پرداخت نهایی می‌شدند و به این ترتیب در کنار عناصر تزئینی دیگری چون نقاشی دیواری، منسوجات رنگین، موزائیک‌ها و ...، نما و جلوه‌ای رنگین را در بناها خلق می‌کردند (کروگر ۱۳۹۶: ۳۲۹-۳۳۴).^۸ از

سوی دیگر به تعبیر کروگر، تزئینات گچبری ساسانی یا قرار گرفته در سنت ساسانی به واسطه رنگین بودن ارتباطی نزدیک با نقاشی دیواری داشته و ایجاد نقوش رنگین به شکل برجسته به آنها موقعیتی واسط بین نقاشی و مجسمه سازی/نقش برجسته سازی می بخشد. در مواردی که نقاشی های دیواری و تزئینات گچبری در مکان هایی مشترک شناسایی شده اند این احتمال مطرح می شود که شاید هنرمندان مجری نقاشی های دیواری مسئول رنگ آمیزی تزئینات گچبری نیز بوده اند (کروگر ۱۳۹۶: ۲۶۲، ۳۳۳).

در ادامه تنها به مرور مهم ترین نمونه گچبری هایی می پردازیم که شواهدی از رنگ بر آنها شناسایی شده و عناصر شمایل نگارانه مشترکی با سنگ نگاره ها دارند.

تیسفون: پیکره گچبری رنگ شده ای به بلندی ۱۲۰ سانتیمتر در اتاق وسط جانب شرقی بنای یک احتمالا کلیسا در ساحل غربی دجله به دست آمد که شواهد رنگ بر روی آن به این شرح گزارش شده است: حاشیه دور گردن طلایی، لباس زیر آبی و لباس رو قرمز بودند (کروگر ۱۳۹۶: ۶۹-۷۰).

نظام آباد: از آنجا که تعدادی از گچبری های به دست آمده از این محوطه پیکره های انسانی سواره را نشان می دهند، رنگ آمیزی آنها در اینجا حائز اهمیت است. این قطعات شامل سرهای دو پادشاه، دو پیکر ناتمام و قطعاتی از سوارکاران است. در مجموع و بر اساس قطعات مختلف می توان گفت چهره ها به رنگ صورتی، چشم ها، ابروان، موها و ریش و سبیل سیاه، چین پلک قرمز تیره و لب ها قرمز بودند. کفش و شلوار به رنگ قرمز و لباس ها قرمز، طلایی، آبی سیر و سبز رنگ شده بودند. تنه اسب ها قرمز روشن یا تیره و لگام و زین و جل های آنها طلایی، قرمز شنگرفی، آبی سیر و زنگاری بودند (کروگر ۱۳۹۶: ۲۴۴-۲۶۲، ۳۳۰).

۳-۴. موزاییک کاری

مجموعه ای غنی و مشهور از موزاییک های ساسانی از محوطه بیشاپور کشف شده است. این موزاییک ها زمانی زینت بخش کف دو فضای موسوم به ایوان موزاییک و حیاط موزاییک در محدوده ارگ شاهی بیشاپور بودند. تصاویر نقش شده در این موزاییک ها بیشتر قاب هایی از شمایل زنان و مردان و نیز زنانی را در حالت های مختلف نشان می دهد که با حاشیه هایی از نقش های هندسی قاب بندی شده اند. گیرشمن در جلد دوم کتاب بیشاپور به تفصیل این موزاییک ها را توصیف کرده (گیرشمن، ۱۳۷۸) و معتقد است با اینکه موزاییک کاری به این شیوه اساسا هنری غربی و وارداتی است و اجرای آن در بیشاپور به احتمال قوی کار استادکاران سوری بوده است، اما روح هنر ایرانی در ترکیب بندی نقش ها و جزئیات آنها غالب است (گیرشمن، ۱۳۷۸: ۱۱۷-۱۹۶).

نقش ها غالبا بر زمینه ای سفید/کرم اجرا شده اند و از رنگ های عاجی، سفید مایل به صورتی و قرمز روشن به تناسب سایه-روشن برای رنگ پوست استفاده شده است. موها در طیف های مختلفی از قهوه ای و بلوطی و خاکستری/سیاه نقش شده اند. چشم ها و ابروان تیره اند و کمر بند و زیورات به رنگ زرد (طلا) نشان داده شده اند (گیرشمن، ۱۳۷۸: ۴۶-۷۷). در قطعه زن ایستاده (قطعه چهارم)، زنی با لباس قرمز مایل به بنفش (ارغوانی) و پارچه ای آبی و یشمی بر دوش، بر زمینه سفید نقش شده است (گیرشمن، ۱۳۷۸: ۵۲-۵۳). در قطعه چهارم رقصنده (قطعه پنجم)، زمینه سفید است و لباس هایی به رنگ های سبز و قرمز در طیف های مختلف تصویر شده اند (گیرشمن، ۱۳۷۸: ۵۵-۵۶). در قطعه زن درباری (قطعه هفتم) نیز زمینه سفید است. پارچه ای به رنگ قرمز آجری پوشش زن را تشکیل می دهد (گیرشمن ۱۳۷۸: ۵۸-۶۰). بانوی چنگ نواز (قطعه هشتم) بر زمینه ای سفید، پارچه ای سبز رنگ بر بدن دارد و پرده ای قرمز و صورتی در صحنه آویخته شده است (گیرشمن ۱۳۷۸: ۶۲-۶۳).

بانوی بادبزنی به دست (قطعه دهم) بر زمینه‌ای سفید، پیراهن آبی روشن به تن و کفشی زرد به پا دارد. بادبزنی دست وی به رنگ‌های زرد و بلوطی نقش شده و پرده‌ای به رنگ قرمز مایل به بنفش (ارغوانی) بر بالای سر وی آویخته شده است (گیرشمن، ۱۳۷۸: ۶۶-۶۸). پوشش بانوان نقش شده در قطعات ۲، ۱۳، ۱۵ و ۱۶ نیز در طیف‌های مختلف قرمز و در یک مورد زرد و خرمایی است (گیرشمن ۱۳۷۸: ۴۸، ۷۱، ۷۳، ۷۵) (تصویر ۵-الف و ب و ج).



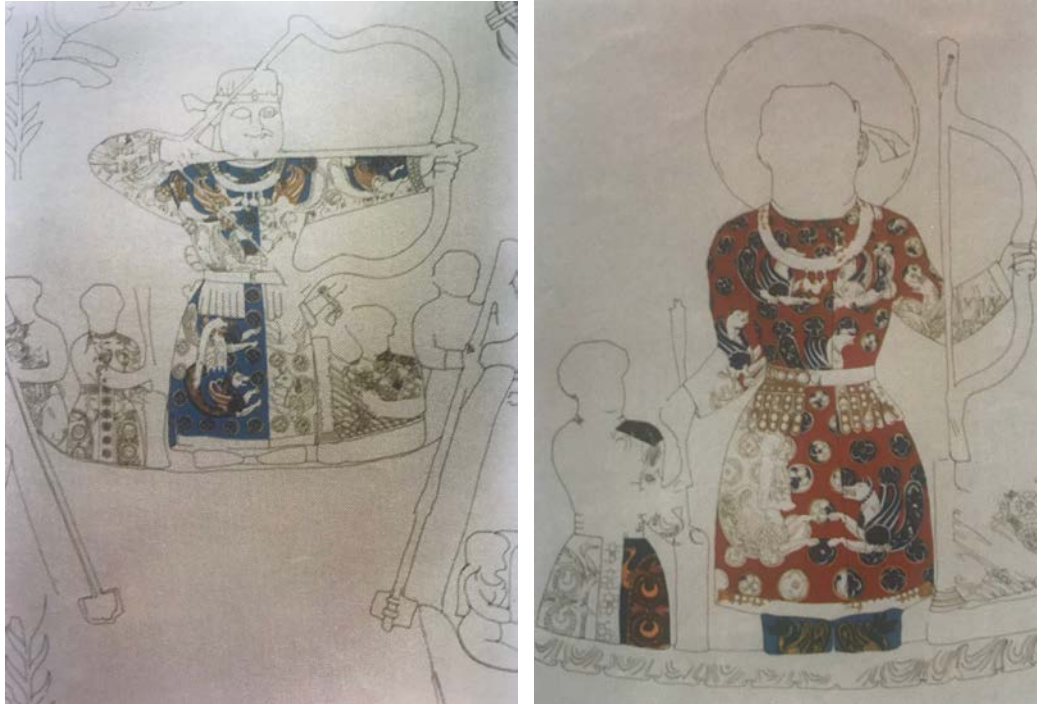
تصویر ۵: الف- موزائیک بانوی چنگ‌نواز و ب- بانوی گل به دست ج- بانوی بادبزنی به دست از ایوان موزائیک در بیشاپور (گیرشمن، ۱۳۷۸: تصویر رنگی لوح پنجم و هفتم؛ گیرشمن، ۱۳۷۰: ۱۴۷، تصویر ۱۸۶).

Figure 5: A- Lady playing the harp; B- Lady with flowers; C- Lady with a fan, Bishapur Mosaic Hall (Ghirshman, 1962: 147, Fig. 186)

۴-۴. بافته‌ها و منسوجات

جایگاه، غنا و زیبایی فنی و هنری بافته‌ها و منسوجات ساسانی هم در منابع نوشتاری و هم در مدارک مادی مستقیم (قطعاتی از منسوجات منتسب به این دوره) و غیرمستقیم (سنگ‌نگاره‌ها، نقاشی‌های دیواری و ...) به خوبی بازتاب یافته است. پژوهش آکرمن درباره منسوجات منسوب به دوره ساسانی از جمله نخستین و جامع‌ترین پژوهش‌ها در این حوزه است. آکرمن در این اثر، مدارک مادی موجود در مجموعه‌های گوناگون را از منظر فنی و هنری دسته‌بندی و معرفی کرده است (Ackerman, 1964: 691-715). اما همچنان چالش‌های زیادی درباره خاستگاه تاریخی و جغرافیایی این منسوجات پیش روی پژوهشگران قرار دارد و انتساب قطعی بسیاری از آنها به دوره ساسانی محل تردید است (Compareti, 2009). در کنار این شواهد مادی، سنگ‌نگاره‌های طاق بستان به دلیل ارائه جزئیات فوق‌العاده نقش و طرح لباس‌ها از جایگاه و اهمیت چشمگیری در مطالعه بافته‌های ساسانی برخوردارند. ریاضی با بررسی رنگ‌های به کار رفته در منسوجات منتسب به دوره ساسانی، شواهدی از نقاشی‌های دیواری و نیز گزارش حمزه اصفهانی، کوشیده تا رنگ جامه پنج شخصیت در صحنه شکار گراز و نیز لباس خسرو پرویز را بازسازی کند (ریاضی، ۱۳۸۲: ۳۰۱-۳۲۰، تصاویر ۱۷۴-۱۷۹) (تصویر ۶-الف و ب). بر اساس پژوهش وی، رنگ‌های قرمز و آبی غالب‌ترین رنگ‌ها برای زمینه بافته‌ها و جامه‌های شاهی

ساسانی بودند و در مرتبه های بعدی زرد، سفید و سبز، قهوه ای، صورتی و طیف هایی از بنفش/ارغوانی قرار داشتند؛ الگویی که به خوبی با شواهد شناخته شده از سایر مدارک همخوانی دارد.



تصویر ۶ الف و ب: بازسازی رنگ لباس خسرو پرویز در نگاره های شکار طاق بستان (ریاضی، ۱۳۸۲: تصاویر ۱۷۴-۱۷۵).

Figure 6: A & B- Colorful reconstruction of Khosrow II costume at Taq-e Bostan (Riazi, 2003: Figs. 174-175).

۵. خلاصه

در مجموع به نظر می رسد رنگ های آبی، قرمز و سفید به عنوان رنگ زمینه به ترتیب بیشترین بسامد را در رنگ آمیزی گچبری ها، نقاشی های دیواری و موزائیک های ساسانی داشته اند. رنگ آبی تیره، آبی فیروزه ای یا آبی به عنوان رنگ زمینه در بسیاری از گچبری های ساسانی شناسایی شده است (از جمله در تیسفون، کیش، نظام آباد، کروگر ۱۳۹۶: ۱۰۲، ۲۴۲، ۲۶۲، ۲۷۴، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲)؛ سنتی که پیشینه آن را می توان در خاور نزدیک تا دروازه ایشترار در بابل به عقب برد و در هنر هخامنشی نظیر آن در آجرهای لعابدار و نیز سنگ نگاره های تخت جمشید وجود داشته است. در نقاشی های دیواری نیز زمینه آبی در موارد متعددی گزارش شده است (مانند شوش و فیروزآباد). زمینه قرمز یا اخراپی نیز به عنوان زمینه در موارد کمتری از گچبری ها به کار رفته است از جمله در چال ترخان و زمینه نقوش گیاهی و جانوری نظام آباد (کروگر ۱۳۹۶: ۲۳۱، ۳۳۰-۳۳۱). اسب ها عموماً چه در گچبری و چه در نقاشی دیواری با طیف های مختلفی از قهوه ای تصویر شده اند. قرمز و به ویژه ارغوانی به عنوان رنگ هایی شاهانه، که شواهد آن در رنگ آمیزی نقش جامه و کفش شاهان هخامنشی به دست آمده است (Yatsenko 2012: 176)، همچنان رنگی محبوب در پوشش شاهانه ساسانی بود. به استناد گزارش حمزه، جامه شاهان ساسانی در ۱۱ مورد قرمز، در ۷ مورد آبی، در ۴ مورد سبز و در ۱ مورد سفید و کفش همه آنها قرمز بوده است. این نسبت و ترکیب، کم و بیش توسط موزائیک ها، نقاشی های دیواری، گچبری و نیز بافته های ساسانی تایید می شود. یک مطالعه جامع نشان داده است که ترکیب سه رنگ قرمز-

سفید-آبی، از جمله رایج‌ترین و غالب‌ترین ترکیب‌ها در پوشاک ایران باستان بوده است و در خصوص دوره ساسانی، این ترکیب در پارچه ابریشم مکشوفه در آنتینوپولیس خسرو دوم با پوششی با همین سه رنگ نشان داده شده است (Yatsenko 2012: 175-176؛ گیرشمن ۱۳۷۰: تصویر ۲۸۹). رنگ سبز نیز تقریباً از دوره اشکانی به بعد محبوب شد (Yatsenko 2012: 179 and fig. 30). نقشمایه دایره با یا بدون نقشی در میانه، که شواهد آن به خوبی در مدارکی چون منسوجات، گجبری‌ها و نیز جامه‌های منقوش در سنگ‌نگاره‌ها برجای مانده، یکی از عناصر مهم تزئینی در جامه‌های شاهان ساسانی بود. واژه مدنر (دارای نقش دینار یا دایره طلایی) که حمزه اصفهانی در خصوص لباس اردشیر اول به کار برده است (جدول ۱)، بی‌تردید اشاره به چنین نقوشی دارد. دوایر منقوش بر جامه‌ها در برخی از نقاشی‌های دیواری از جمله در حاجی‌آباد نیز به همین امر دلالت دارد. این نقش‌های دایره‌ای یا در بافت پارچه زربافت می‌شدند یا به صورت پولک‌های تزئینی بر جامه دوخته می‌شدند، سنتی که سابقه آن دست‌کم به دوره عیلامی و هخامنشی می‌رسد (Nagel, 2010: 123; 2013: 607; Yatsenko 2012: 176). زیورآلات طلا که در سنگ‌نگاره‌های هخامنشی غالباً با فلز مرصع‌کاری می‌شدند، در هنر ساسانی به رنگ زرد نشان داده شدند. موها، ریش و سبیل قهوه‌ای، خاکستری یا سیاه و پوست به رنگ صورتی بود. به این ترتیب و با کنار هم گذاشتن این شواهد، می‌توان به یک بازسازی نسبی و پیشنهادی از رنگ‌آمیزی سنگ‌نگاره‌های ساسانی نزدیک شد (تصویر ۷).



تصویر ۷: بازسازی پیشنهادی رنگ‌آمیزی سنگ‌نگاره اردشیر اول در نقش رستم با الهام از مدارک مادی هنرهای تجسمی ساسانی و شواهد نوشتاری

Figure 7: Colorful Reconstruction of Ardashir I Rock Relief at Naqsh-e Rostam, inspired by visual art and literary evidence. Sasanian

۶. نتیجه

روی هم رفته باید گفت موضوع رنگین بودن سنگ نگاره های ساسانی و بررسی شواهد مرتبط با آن در سایه تفسیرهای تاریخی و معنایی این آثار تاکنون چندان مورد توجه بازدیدکنندگان و پژوهشگران قرار نگرفته است. گرچه هنوز شواهد مستقیم چندانی از رنگ بر روی سنگ نگاره های ساسانی به طور قطعی شناسایی نشده است^۹، این آثار بی تردید جلوه و پرداختی رنگین داشته اند. احتمالاً دست کم بعضی از سنگ نگاره ها با اندودی از گچ پوشانده و سپس رنگ آمیزی می شدند، سنتی که به نظر می رسد از دوره عیلام نو در جنوب ایران رواج داشته است. شواهد رنگ آمیزی سنگ نگاره های هخامنشی در محوطه های یادمانی تخت جمشید و نقش رستم در فارس مرکزی بی شک برای ساسانیان شناخته شده بوده است. از آنجا که سنگ نگاره های ساسانی سده ها در فضای باز و در معرض عوامل فرساینده طبیعی همچون نور آفتاب، باد و آب قرار داشته اند، اندوهای رنگین یا رنگ هایی که مستقیماً بر سنگ نشانده شده بودند، عمری درازی نداشتند؛ از این رو تنها در طاق بستان به واسطه دوری نسبی از این عوامل فرساینده، آثار رنگ تا سده های میانه اسلامی قابل مشاهده بوده و اندک شواهدی از آن نیز در اوایل سده ۲۰ میلادی گزارش شده است و آثار اندود گچ و رنگ در بخش هایی کوچک و پنهان از سنگ نگاره رگ بی بی نیز باقی مانده است. در آخر باید گفت در زنجیره طولانی سنت رنگ کردن سنگ نگاره ها از هزاره اول پ.م. تا دوره قاجار - آنچنان که از سنگ نگاره محمدعلی میرزا دولتشاه در طاق بستان پیداست - سنگ نگاره های ساسانی به عنوان پرشمارترین و متنوع ترین نگاره های سنگی از یک دوره تاریخی، بی تردید جایگاه چشمگیری داشته و به موازات سایر هنرهای شاهانه/اشرافی ساسانی از پرداختی رنگین بهره مند بودند.

پی نوشت ها

۱. رنگ آمیزی در این مقاله معادل واژه polychromy و به معنای چندرنگی در آثار هنری و معماری به کار رفته است.
۲. نگاره های سوزنی و کتیبه های پهلوی تخت جمشید شاهدی بر این مدعا هستند که این یادمان ها پیش از برآمدن ساسانیان و در طول دوران زمامداری ایشان جایگاه ویژه ای داشتند.
۳. برای آشنایی با منابع و متون پهلوی و میراث آنها در متون فارسی و عربی نک. تفضلی ۱۳۷۶ و چرتی ۱۳۹۵.
۴. برای پژوهش جامعی درباره نقاشی های دیواری ساسانی نک. De Waele, 2004 و Compareti, 2011.
۵. محوطه ها بر اساس ترتیب الفبایی فهرست شده اند.

6.

<https://web.archive.org/web/20160305175335/http://www.chn.ir/NSite/FullStory/News/?Id=92824&Serv=3&SGr=22> (access 25/06/2020)

<https://web.archive.org/web/20160305010305/http://www.chn.ir/NSite/FullStory/News/?Id=94417&Serv=3&SGr=22> (access 25/06/2020)

<https://www.cais-soas.com/News/2006/February2006/18-02-painted.htm>

۷. با توجه به هدف این نوشتار، مروری کوتاه بر مساله تاریخگذاری محوطه و نقاشی های آن ضروری به نظر می رسد. هرتسفلد، که پس از اشتاین در دهه ۱۹۳۰ به کاوش و بررسی در کوه خواجه پرداخت و نقاشی های گالری منقوش را شناسایی و معرفی کرد، بر این باور بود که آثار کوه خواجه به دو دوره ساختمانی یکی مربوط به سده اول م. (دوره پارتی) و دیگری سده سوم م. (اوایل دوره ساسانی) تعلق دارند. هرتسفلد همه نقاشی ها را مربوط به دوران نخست دانست (هرتسفلد ۱۳۹۱: ۲۵۰-۲۵۲). بعدها دانیل شلومبرژه، کروگر و قوامی به ویژه بر مبنای ملاحظات هنری و معماری، تاریخ اوایل دوره ساسانی را برای محوطه مطرح کردند (کروگر ۱۳۹۶: ۳۹۲؛ ۴۰-۴۴؛ Kawami, 1987: 1052-54; Schlumberger, 1970: 5-18, 53-60; 1983: 5-18, 53-60; 1983: 1052-54; Kawami, 1987: 40-44). در نهایت بر اساس تاریخگذاری های کربن ۱۴ و سایر شواهد باستان شناختی، به طور کلی سه دوره ساخت و ساز برای محوطه کوه

خواجه پیشنهاد شده است: اواخر دوره اشکانی، اوایل دوره ساسانی و اواخر دوره ساسانی (Ghanimati, 2013: 891-892; 2015). نمونه برداشت شده از سقف گالری منقوش تاریخی معادل ۸۰-۲۴۰ م. و نمونه برداشت شده از گوه نگهدارنده نقش برجسته گلی تاریخی معادل ۵۴۰-۶۵۰ م. را به دست داده‌اند (Ghanimati, 2000: 145; 2015).

۸. سنت رنگ‌آمیزی گچبری‌های تزئینی تا سده‌های میانه و متاخر دوران اسلامی نیز تداوم داشته است (سجادی ۱۳۷۴: ۲۱۴).

۹. نگارنده در بازدیدی از سنگ‌نگاره‌های ساسانی فارس، در مواردی به وجود لایه‌ای بر سطح نگاره‌ها برخورد. طرح پژوهشی مطالعه، نمونه‌برداری و آنالیز این بقایا (residue) در دست انجام است.

منابع

- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن اسحاق همدانی، (۱۳۴۹)، ترجمه مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اصفهانی، حمزه بن حسن، (۱۳۴۰)، سنی ملوک‌الارض و الانبیاء، مطبعه کاویانی.
- باتر، مسعود، (۱۳۸۹)، بررسی ساختار رنگدانه‌های نقاشی‌های دیواری عصر پارسی در کوه خواجه سیستان، بلورشناسی و کانی‌شناسی/ایران، دوره ۱۸ (۳): ۳۲۳-۳۳۴.
- بهادری، رویا و فرانک بحرالعلوم، (۱۳۸۹)، «بررسی‌های علمی بر روی نقاشی‌های دیواری کوه خواجه در زابل»، اثر ۴۹: ۶-۱۲.
- پرادا، ادیت، (۱۳۵۴)، هنر ایران باستان، ترجمه یوسف مجیدزاده، تهران: دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد، (۱۳۷۶)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران: سخن.
- چرتی، کارلو، ج.، (۱۳۹۵)، ادبیات پهلوی، ترجمه پانته‌آ ثریا، تهران: فرزانه روز.
- ریاضی، محمدرضا، (۱۳۸۲)، طرح‌ها و نقوش لباس‌ها و یافته‌های ساسانی، تهران: گنجینه هنر.
- سجادی، علی، (۱۳۷۴)، هنر گچبری در معماری اسلامی ایران، اثر ۲۵: ۱۹۴-۲۱۴.
- کروگر، ینس، (۱۳۹۶)، تزئینات گچبری ساسانی، ترجمه فرامرز نجد سمیعی. تهران: سمت و پژوهشگاه میراث فرهنگی.
- کیمبل، فیسکه، (۱۳۹۱)، کاخ ساسانی تپه حصار، کاوش‌های تپه حصار دامغان، نوشته اریخ اشمیت و ترجمه کورش روستایی، سمنان: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سمنان، ۴۱۳-۴۴۲.
- گرنه، فرانتس، (۱۳۸۶)، «کشف یک نقش برجسته ساسانی در شمال افغانستان»، ترجمه مسعود آذرنوش، باستان‌پژوهی ۴ (دوره جدید): ۶۶-۷۳.
- گیرشمن، رومن، (۱۳۷۰)، هنر ایران در دوران پارسی و ساسانی، ترجمه بهرام فره‌وشی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- گیرشمن، رومن، (۱۳۷۸)، بیشاپور. جلد دوم: موزاییک‌های ساسانی، ترجمه اصغر کریمی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۴۹)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ناشناس (۱۳۱۸)، مجمل‌التواریخ و القصص، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور.
- هرتسفلد، ارنست، (۱۳۹۱)، ایران در شرق باستان، ترجمه محمد شریفی نعمت‌آباد، تهران: فرزانه.
- Ackerman, Ph. 1964. "Textiles through the Sasanian Period", In *A Survey of Persian Art from Prehistoric Times to the Present*, Vol. II, A. U. Pope and Ph. Ackerman (eds.). London and Tokyo: Oxford University Press and Meiji-Shobo: 681-715.
- Aloiz, E., J. G. Douglas, A. Nagel, 2016. "Painted Plaster and Glazed Brick fragments from Achaemenid Pasargadae and Persepolis, Iran". *Heritage Science* 4 (3): 1-10.
- Alvarez-Mon, J., 2013. "Braids of Glory. Elamite Sculptural Reliefs from the Highlands: Kūl-e Farah IV", In: *Susa and Elam. Archaeological, Philological, Historical and Geographical Perspectives*. K. De Graef and J. Tavernier (eds.). Leiden: Brill.
- Azarnoush, M., 1994. *The Sasanian Manor House at Hājīābād, Iran*, Monografie di Mesopotamia 3, Florence.

- Bahadori, R. and F. Bahrololumi, 2010(1389Š). "Barresiha-ye Elmi bar Ruy-e Naqashiha-ye Divari-ye Kuh-e Khajeh Zabol (Scientific Examination of Parthian Wall Paintings in Kuh-e Khwajeh in Zabol)", *Asar*, Vol. 49: 6-12.[in Persian].
- Bater, M. 2010(1389Š). "(Barresi-ye Sakhtar-e Rangdaneha-ye Naqashiha-ye Divari-ye Asr-e Parthi dar Kuh-e Khajeh Sistan) Examination of Color Pigments in Parthian Wall Paintings of Kuh-e Khwajeh, Sistan", *Bolurshenasi va Kanishenasi-ye Iran*, Vol 18 (3): 323-334.[in Persian].
- Callieri, P., 2003. "At the Roots of the Sasanian Royal Imagery: The Persepolis Graffiti." In: *Eran ud Aneran: Webfestschrift Marshak*, M. Comparetti, P. Raffetta, and G. Scarcia (eds.). Transoxiana Webfestschrift 1. available at [http:// www.transoxiana.org/Eran](http://www.transoxiana.org/Eran) (accessed 21 May 2020).
- Cereti, G. C. 2001(1395Š). *La letteratura Pahlavi*, translated by P. Sorayya, Tehran: Farzan-e Rooz.[Persian Translation].
- Compareti, M., 2009. "Sasanian Textiles", *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at <https://iranicaonline.org/articles/sasanian-textiles#prettyPhoto> (accessed on 28 June 2020).
- Compareti, M., 2011. "The State of Research on Sasanian Painting", *e-Sasanika* 13: 1-50.
- De Waele, A. 2004. "The Figurative Wall Painting of the Sasanian Period from Iran, Iraq and Syria," *Iranica Antiqua* 39: 339-81.
- Dieulafoy, 1885. "Mission de Susiane. Note relative à la découverte sur le tombeau de Darius de sept inscriptions nouvelles". *Revue Archéologique sér 3/6*: 224-227.
- Erdmann, K., 1969, *Die Kunst Irans zur Zeit der Sasaniden*. Mainz.
- Frye, R.N., 1975. The rise of the Sasanians and the Uppsala school", *Acta Iranica* 4 (deuxième série, I), Monumentum H.S. Nyberg), Leiden-Téhéran-Liège: 237-45.
- Ghanimati, S., 2000. "New Perspectives on the Chronological and Functional Horizons of Kuh-e Khwaja in Sistan," *Iran* 38: 137-50.
- Ghanimati, S., 2013. "Kuh-e Khwaja and the Religious Architecture of Sasanian Iran", In: *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, D. T. Potts (ed.), Oxford: Oxford University Press: 878-908.
- Ghanimati, S., 2015. "KUH-E K̅vĀJA," *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/kuh-e-khvaja> (accessed on 28 June 2020).
- Ghirshman, R., 1951. *L'Iran: Des origines à l'Islam*, Paris.
- Ghirshman, R., 1952. "Cinq campagnes de fouilles à Suse (1946-1951)," *Revue d'assyriologie et d'archéologie orientale* 46(1): 1-18.
- Ghirshman, R., 1962(1370Š). *Persian Art, Parthian and Sasanian Dynasties*, translated by B. Farevashi, Tehran: Elmi va Farhangi Publication.[Persian Translation].
- Goldman B. and A.M.G. Little, 1980. "The Beginning of Sasanian Painting and Dura-Europos", *Iranica Antiqua* 15: 283-98.
- Grenet, F. 2005(1386Š). "Kashf-e Yeak Naqsh Barjaste-ye Sasani dar Shomal-e Afghanistan (Découverte d'un relief sassanide dans le Nord de l'Afghanistan (note d'information)," *Bastanpazhuhi*, Vol 4: 66-73.[Persian Translation].
- Gropp, G., 2005. "SUSA v. THE SASANIAN PERIOD" *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/susa-v> (accessed 25 June 2020)
- Gyselen R. and H. Gasche, 1994. "Suse et Ivān-e Kerkha, capitale provinciale d'Ērān-xwarrah-Šāpūr; Note de géographie historique sassanide," *Studia Iranica*, Vol. 23 (1): 19-35.
- Harper, P.O. 1986. "Art in Iran, History of. v. Sasanian Art," *Encyclopedia Iranica*, Vol. II, Fasc. 6, pp. 585-594.
- Herzfeld, E., 1920. *Am Tor von Asien. Felsdenkmale aus Irans Heldenzeit*, Berlin: Dietrich Reimer.
- Herzfeld, E., 1928. "La Sculpture rupestre de la Perse Sassanide," *Revue des Arts Asiatiques* 5: 129-142.

- Herzfeld, E., 1933. "Xerxes in ancient Persian art. The colour of treasures from the great Persepolis discovery", *The Illustrated London News* April 8, 1933. 488-89.
- Herzfeld, E., 1941(1391Š). *Iran in the Ancient Near East*, translated by M. Sharifi Nematabad, Tehran: Farzaneh.[Persian Translation].
- Herrmann, G. and R. Howell, 1981. *The Sasanian Rock Reliefs at Bishapur 2, Bishapur IV, Bahram II receiving a delegation, Bishapur V, The Investiture of Bahram I, Bishapur VI, The Enthroned King*, Iranische Denkmäler 10, Berlin.
- Herrmann, G. and R. Howell, 1983. *The Sasanian Rock Reliefs at Bishapur 3, Bishapur I, The Investiture/Triumph of Shapur I and Sarab-I Bahram, Bahram II enthroned; The Rock Relief at Tang-I Qandil*, Iranische Denkmäler 11, Berlin.
- Ibn al-Faqih al-Hamadani, A. 1970(1349Š). *Al-Boldan*, translated by H. Masood, Tehran: Bonyad-e Farhang-e Iran Publications.[Persian Translation].
- Isfahani, H. 1961. *Tarikh-e Sini Muluk al-Arz wa al-Anbiya*, Kaviani Publications [in Arabic].
- Kaim, B., 2002a. *Zarathustrian Temple of Fire: Five Years of Excavations at Mele Hairam in Southern Turkmenistan*, Warsaw.
- Kaim, B., 2002b. "Un temple du feu sassanide découvert à Mele Hairam (Turkménistan méridional)," *Studia Iranica*: 215-30.
- Kawami, T. S., 1987. "Kuh-e Khwaja, Iran, and its Wall Paintings: The Records of Ernst Herzfeld," *Metropolitan Museum Journal* 22: 13-52.
- Kimball, F. 1937(1391Š). "Sasanian Building at Tepe Hissar", in *Excavations at Tepe Hissar* by E. F. Schmidt, translated by K., Roustaei, Tehran: Semnan CHHTO: 413-442.[Persian Translation].
- Krefter, 1989. "Persepolis in Farbe", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* 22: 131-32.
- Kröger, J. 1982(1396Š). *Sasanidischer Stuckdekor*, translated by F. Najd Sami'ee, Tehran: Samt and RICHT Publication.[Persian Translation].
- Lerner, J., 1971. "The Achaemenid Relief of Ahura Mazda in the Fogg Art Museum". *Bulletin of the Asia Institute* 2: 19-35.
- Lerner, J., 1973. "A Painted Relief from Persepolis", *Archaeology* 26(2): 116-22.
- Lerner, J., 1976. "Polychromy in Achaemenid Relief Sculpture", *Akten des 7. Internationalen Kongresses für Iranische Kunst und Archäologie*, München 1976. *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* 6: 240-241.
- Mas'udi, A. 1970(1349Š). *Al-Tanbih wa al-Ishraf*, translated by A. Payandeh, Tehran: Bongah-e Tarjomeh va Nashr-e Ketab.[Persian Translation].
- Mojmal al-Tawarikh wa al-Qasas*. 1939(1318Š). edited by M. Bahar, Tehran: Kolale Khavar Publications.[in Persian].
- Moorey, 1994. *Ancient Mesopotamian Materials and Industries: The Archaeological Evidence*. Oxford: Clarendon Press.
- Morgenstern, L., 1964. "Mural Painting". In *A Survey of Persian Art from Prehistoric Times to the Present*, Vol. III, A. U. Pope and Ph. Ackerman (eds.). London and Tokyo: Oxford University Press and Meiji-Shobo: 1365-1390.
- Mousavi, A., 2012. *Persepolis: Discovery and Afterlife of a World Wonder*. Boston/Berlin: De Gruyter.
- Nagel, A., 2010. *Colors, Gilding and Painted Motifs in Persepolis: Approaching the Polychromy of Achaemenid Persian Architectural Sculpture, c. 250-330 BCE*. Unpublished PhD Dissertation, University of Michigan.
- Nagel, A., 2011. "Farbe in Persepolis". *Teheran 50. Eine Ausstellung im Museum fuer Islamische Kunst in Berlin*, B. Helwing and P. Rahemipour (eds.). Mains: AIT 11: 171-173

- Nagel, A., 2013. "Color and Gilding in Achaemenid Architecture and Sculpture". In *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, D. T. Potts (ed.). Oxford: Oxford University Press: 596-621.
- Pope, A.U., 1930. *An Introduction to Persian Art since the Seventh Century A.D.* London: Peter Davies.
- Porda, Edith, 1965(1354Š). *The Art of Ancient Iran: Pre-Islamic Cultures*, Translated by Y. Majidzadeh, Tehran: Tehran University Press.[Persian Translation].
- Rahbar, M., 1998. "Découverte d'un monument d'époque Sassanide à Bandian, Dargaz (Nord-Khorassan). Fouilles 1994 et 1995," *Studia Iranica* 27: 213-50.
- Rahbar, M., 1999. "Présentation d'un adorian, un temple du feu de la période sassanide, découvert à «Bandiyan, Dargaz» et questions d'architecture iranienne", in *Proceedings of the Second Congress of the History of Iranian Architecture and Urbanism*, Bam citadel, Kerman, Iran, 14-18 April 1999, Tehran, II: 315-41.
- Rahbar, M., 2004. "Le monument sassanide de Bandiān, Dargaz: un temple du feu d'après les dernières découvertes, 1996-98," *Studia Iranica* 33: 7-30.
- Riazi, M. 2003(1382Š). *Tarh-ha va Noqush-e Lebasha va Bafteha-ye Sasani (Designs and Motifs of Sasanian Textiles and Clothing)*, Tehran: Ganjine-ye Honar. [in Persian].
- Sajjadi, A. 1995(1374Š). "Honar-e Gachbori dar Me'mari-ye Eslami-ye Iran (Stucco Art in Islamic Architecture of Iran)", *Asar*, Vol. 25: 194-214.[in Persian].
- Sarre, F. 1964. "Sasanian Stone Sculpture". In *A Survey of Persian Art from Prehistoric Times to the Present*, Vol. II, A. U. Pope and Ph. Ackerman (eds.). London and Tokyo: Oxford University Press and Meiji-Shobo: 593-600.
- Schlumberger, D., 1970. *L'Orient hellénisé: L'art grec et ses héritiers dans l'Asie non-méditerranéenne*, Paris.
- Schlumberger, D., 1983. "Parthian Art," In *Cambridge History of Iran: Seleucid Parthian*. Vol III (2), E. Yarshater (ed.). Cambridge: Cambridge University Press: 1027-54.
- Schmidt, E. F. 1953. *Persepolis I. Structures, Reliefs, Inscriptions*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Schmidt, E. F. 1970. *Persepolis III. The Royal Tombs and Other Monuments*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Schmidt, J.H., 1934. "L'expédition de Ctésiphon en 1931-1932," *Syria* 15(1): 1-23.
- Shepherd, D., 1983. "Sasanian Art," In *The Cambridge History of Iran: Seleucid Parthian*, E. Yarshater (ed.), Vol. 3(2): 1055-1112.
- Simpson, St. J. 2009. "Assyrian colours: Pigments on a neo-Assyrian relief of a parade horse", *The British Museum Technical Research Bulletin* 3: 57-62.
- Stein, A., 1928. *Innermost Asia: Detailed Report of Explorations in Central Asia, Kan-Su, and Eastern Iran, Carried Out and Described under the Orders of H. M. Indian Government*, 4 Vols., Oxford.
- Tafazzoli, A. 1997(1376Š). *Tarkh-e Adabiyat-e Iran-e Pish az Eslam (History of Persian Literature in Pre-Islamic Period)*, Tehran: Sokhan Publication. [in Persian].
- Tilia, A. B., 1978. "Color in Persepolis", In *Studies and restorations at Persepolis and other sites of Fars. Part II*. Rome: Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente: 29-70.
- Thomsen, P., 1932-33. "Wissenschaftliche Berichte. Ktesiphon". *Archiv für Orientforschung* 8: 331-332.
- Upton, J. M. 1932. "The Expedition to Ctesiphon, 1931-1932," *Bulletin of the Metropolitan Museum of Art* 27(8): 188-97.
- Wiesehöfer, J., 1994, *Die "dunklen Jahrhunderte" der Persis. Untersuchungen zu Geschichte und Kultur von Fârs in frühhellenistischer Zeit (330-140 v. Chr.)* (Zetemata, 90). München.
- Yatsenko, S. A., 2012. "Colour Combination in the Costumes of Three Pre-Islamic Dynasties of Iran against the Background of the Synchronous Iranian World," *Proceedings of the 7th International Congress on the Archaeology of the Ancient Near East 12 April – 16 April*

2010, the British Museum and UCL, London, Volume 2: Ancient & Modern Issues in Cultural Heritage Colour & Light in Architecture, Art & Material Culture Islamic Archaeology: 173-192.

<https://setodeh.wordpress.com/2009/04/12/%D9%86%DA%AF%D8%A7%D8%B1%DA%AF%D8%B1%DB%8C-%D8%B3%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D9%86%DB%8C%D8%8C-%D8%AF%DB%8C%D9%88%D8%A7%D8%B1%D9%86%DA%AF%D8%A7%D8%B1%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%B4%D9%87%D8%B1-%DA%AF%D9%88/>

Table of Contents

An Investigation on Connection of Ideograms Related to the Chain of Phonetic Signs in the Proto-Elamite Writing System / Hassan Afshari and Ruhollah Yousefi Zoshk	1
Analyzing Ideology Concerning the Royal Power in Neo-Assyria and Achaemenid Monarchies / Bahman Firoozmandi Shirejini and Ali Asghar Salahshoor	23
Historical Developments of Natanz City based on the Written Sources and Architectural Evidence / Seyedeh Sara Mohammadi, Hassan Karimian and Mohsen Javeri	53
A Study of the Architectural Remains of the Sasanian Site of Tol-e Qaleh Seyfabad -Kazerun: A Suggestion about the Function Yaqoub Mohammadifar and Reza Noruzi	83
Socio – Economic Analysis of Shahr i Sokhta Period I-IV (Early to Late 3rd Millennium B.C) Based on Statistical Analysis of Goods and Structures of the Graves at Necropolis / Hossein Moradi and Zahra Rajabioun	107
Evolution of Architectural Structure of Towers of Silence from Sasanid to Late Islamic Period / Mehdi Mousavinia	131
Color and Polychromy in Sasanian Rock Reliefs Negin Miri	155



ISSN: 2251-9297

Journal of Archaeological Studies
(The former Journal of Faculty of Literature and Humanities)
University of Tehran
No. 1, Vol. 14, Serial No. 29 / Spring 2022

Publisher: University of Tehran

License Holder: Faculty of Literature & Human Sciences, University of Tehran

Managing Director: Gholam Hossein Karimi Dustan

Editor-in-chief: Hassan Fazeli Nashli

Editorial Board

Bahman Firouzmandi Shirejin

Professor, University of Tehran, Iran

Yaghoob Mohammadifar

Professor, University of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran

Mehdi Mortazavi

Associate Professor, University of Sistan and Baluchistan, Iran

Reinhard W. Bernbeck

Professor, Berlin Institute of Archaeology, Germany

Barbara Helwing

Professor, University of Sydney, Australia

Yoshihiro Nishiaki

Professor, University of Tokyo, Japan

Massimo Vidale

Professor, University of Padova, Italy

Alireza Hojbari Nobari

Professor, University of Tarbiat Modares, Iran

Hekmatollah Molla Salehi

Professor, University of Tehran, Iran

Kamal-Aldin Niknami

Professor, University of Tehran, Iran

Rémy Boucharlat

Professor, CNRS, France

Barbara Kaim

Professor, University of Warsaw, Poland

Holly Pittman

Professor, University of Pennsylvania, USA

Donald Whitcomb

Professor, Chicago Oriental Institute, USA

Hassan Karimiyan

Associate Professor, University of Tehran, Iran

Kazem Molazadeh

Associate Professor University of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran

Mohammad Ebrahim Zarei

Professor, University of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran

Elizabeth Carter

Professor, University of Los Angeles, USA

Roger Matthews

Professor, University of Reading, England

Susan Pollock

Professor, Berlin Institute of Archaeology, Germany

Executive Director: Moharam Bastani

Executive Expert (Secretary): Javad Bazrafshan Moghadam

Address: Literature and Human Sciences Faculty of Tehran University, Enqelab Avn, Tehran, Iran.

E-mail: Jarcs@ut.ac.ir

Phone & Fax: 021-66978883

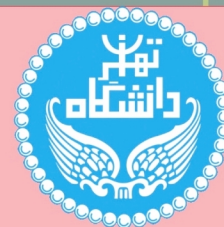
Price: 100000 RIs

According to Notice No 90/3/11/18073 dated 02/05/2011 issued by Supervisory Commission of State Scientific Journals affiliated to Ministry of Science, Researches & Technology, the Scientific was granted to **Journal of Archeological Studies**.

Indexed at: www.sid.ir Indexed at: www.isc.gov.ir

Indexed at: www.Ulrich's international periodicals directory. (Journal, magazine)

All rights reserved for the Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran



Journal of Archaeological Studies

ISSN: 2251-9297

No. 1, Vol. 14, Serial No. 29 / Spring 2022

29



Table of Contents

■ An Investigation on Connection of Ideograms Related to the Chain of Phonetic Signs in the Proto-Elamite Writing System/ Hassan Afshari and Ruhollah Yousefi Zoshk	1
■ Analyzing Ideology Concerning the Royal Power in Neo-Assyrian and Achaemenid Monarchies Bahman Firoozmandi Shirejini and Ali Asghar Salahshoor	23
■ Historical Developments of Natanz City based on the Written Sources and Architectural Evidence Seyedeh Sara Mohammadi, Hassan Karimian and Mohsen Javeri	53
■ A Study of the Architectural Remains of the Sasanian Site of Tol-e Qaleh Seyfabad -Kazerun: A Suggestion about the Function Yaqoub Mohammadifar and Reza Noruzi	83
■ Socio – Economic Analysis of Shahr i Sokhta Period I-IV (Early to Late 3rd Millennium B.C) Based on Statistical Analysis of Goods and Structures of the Graves at Necropolis / Hossein Moradi and Zahra Rajabioun	107
■ Evolution of Architectural Structure of Towers of Silence from Sasanid to Late Islamic Period Mehdi Mousavinia	131
■ Color and Polychromy in Sasanian Rock Reliefs Negin Miri	155